



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



فردا، نهستان
ایران، مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری
جمعیت ازواج دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	تفسیر نمونه جلد ۲۲
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۲	(۴۸) سوره فتح این سوره در "مدینه" نازل شده و دارای ۲۹ آیه است
۲۲	اشاره
۲۸	[سوره الفتح (۴۸): آیه ۱]
۲۸	اشاره
۲۸	ترجمه:
۲۸	تفسیر:
۲۹	داستان صلح حدیبیه
۳۳	پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه
۳۷	[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲ تا ۳]
۳۷	اشاره
۳۷	ترجمه:
۳۷	تفسیر:
۳۸	نکته ها:
۳۸	اشاره
۳۸	۱- پاسخ به چند سؤال مهم
۴۲	۲- منظور از "مَا تَقَدَّمَ" و "مَا تَأَخَّرَ" چیست؟
۴۴	[سوره الفتح (۴۸): آیه ۴]
۴۴	اشاره
۴۴	ترجمه:
۴۴	تفسیر:

۴۴ اشاره

۴۴ نزول سکینه بر دلهای مؤمنان

۴۵ این سکینه چه بود؟

۴۷ نکته ها:

۴۷ اشاره

۴۷ ۱- آرامش بی نظیر!

۴۸ ۲- سلسله مراتب ایمان

۴۹ ۳- دو وسیله مهم آرامش

۵۰ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۵ تا ۷]

۵۰ اشاره

۵۰ ترجمه:

۵۱ تفسیر:

۵۵ نکته:

۵۸ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۸ تا ۱۰]

۵۸ اشاره

۵۸ ترجمه:

۵۸ تفسیر:

۶۶ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۱ تا ۱۴]

۶۶ اشاره

۶۷ ترجمه:

۶۷ تفسیر:

۷۲ نکته:

۷۵ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۵ تا ۱۷]

۷۵ اشاره

۷۶ ترجمه:

۷۶ تفسیر:

۸۴ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۸ تا ۱۹]

۸۴ اشاره

۸۴ ترجمه:

۸۴ تفسیر:

۸۸ نکته:

۹۸ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۰ تا ۲۱]

۹۸ اشاره

۹۸ ترجمه:

۹۸ تفسیر:

۱۰۲ نکته:

۱۰۵ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۲ تا ۲۵]

۱۰۵ اشاره

۱۰۵ ترجمه:

۱۰۶ تفسیر:

۱۱۴ [سوره الفتح (۴۸): آیه ۲۶]

۱۱۴ اشاره

۱۱۴ ترجمه:

۱۱۴ تفسیر:

۱۱۸ نکته:

۱۲۱ [سوره الفتح (۴۸): آیه ۲۷]

۱۲۱ اشاره

۱۲۱ ترجمه:

۱۲۱ تفسیر:

۱۲۱ اشاره

۱۲۱ رؤیای صادق پیامبر(ص)

۱۲۳ در این آیه نکاتی جلب توجه می کند:

۱۲۵ عمره القضاء
۱۲۸ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۸ تا ۲۹]
۱۲۸ اشاره
۱۲۸ ترجمه:
۱۲۹ تفسیر:
۱۳۸ نکته ها:
۱۳۸ اشاره
۱۳۸ ۱- داستان تنزیه صحابه!
۱۴۲ ۲- محبت متقابل اسلامی
۱۴۶ (۴۹) سوره حجرات این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است
۱۴۶ اشاره
۱۵۱ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۵]
۱۵۱ اشاره
۱۵۲ ترجمه:
۱۵۲ شان نزول:
۱۵۴ تفسیر:
۱۶۱ نکته ها:
۱۶۱ اشاره
۱۶۱ ۱- ادب برترین سرمایه است
۱۶۵ ۲- بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر(ص)
۱۶۶ ۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا
۱۷۰ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۶ تا ۸]
۱۷۰ اشاره
۱۷۰ ترجمه:
۱۷۱ شان نزول:
۱۷۳ تفسیر:

نکته ها: ۱۸۱

اشاره ۱۸۱

"هدایت الهی" و "آزادی اراده" ۱۸۱

۲- رهبری و اطاعت ۱۸۱

۳- ایمان نوعی "عشق" است نه تنها "درک عقل" ۱۸۲

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۰] ۱۸۴

اشاره ۱۸۴

ترجمه: ۱۸۴

شان نزول: ۱۸۴

تفسیر: ۱۸۵

نکته ها: ۱۸۸

اشاره ۱۸۸

۱- شرایط قتال اهل بغی (بغاه) ۱۸۸

۲- اهمیت اخوت اسلامی ۱۹۱

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۲] ۱۹۵

اشاره ۱۹۵

ترجمه: ۱۹۵

شان نزول: ۱۹۶

استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع! ۱۹۷

نکته ها: ۲۰۴

اشاره ۲۰۴

۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی ۲۰۴

۲- تجسس نکنید! ۲۰۶

۳- غیبت از بزرگترین گناهان است ۲۰۷

۴- مفهوم غیبت ۲۱۱

۵- علاج غیبت و توبه آن ۲۱۲

۲۱۳	۶-موارد استثناء
۲۱۵	[سوره الحجرات (۴۹): آیه ۱۳]
۲۱۵	اشاره
۲۱۵	ترجمه:
۲۱۵	تفسیر:
۲۱۷	نکته:
۲۱۷	اشاره
۲۱۷	۱-ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب
۲۲۲	۲-حقیقت تقوی
۲۲۷	[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۴ تا ۱۵]
۲۲۷	اشاره
۲۲۷	ترجمه:
۲۲۸	شان نزول:
۲۲۸	تفسیر:
۲۳۳	[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۶ تا ۱۸]
۲۳۳	اشاره
۲۳۳	ترجمه:
۲۳۴	شان نزول:
۲۳۴	تفسیر:
۲۳۹	(۵۰) سوره "ق" این سوره در "مکه" نازل شده، و دارای ۴۵ آیه است
۲۳۹	اشاره
۲۴۴	[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۵]
۲۴۴	اشاره
۲۴۴	ترجمه:
۲۴۵	تفسیر:
۲۵۱	[سوره ق (۵۰): آیات ۶ تا ۱۱]

۲۵۱ اشاره

۲۵۱ ترجمه:

۲۵۲ تفسیر:

۲۵۷ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۲ تا ۱۵]

۲۵۷ اشاره

۲۵۷ ترجمه:

۲۵۷ تفسیر:

۲۶۲ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۶ تا ۱۸]

۲۶۲ اشاره

۲۶۲ ترجمه:

۲۶۲ تفسیر:

۲۷۰ نکته:

۲۷۲ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۹ تا ۲۲]

۲۷۲ اشاره

۲۷۲ ترجمه:

۲۷۲ تفسیر:

۲۸۰ نکته ها:

۲۸۰ اشاره

۲۸۰ ۱- حقیقت مرگ؟

۲۸۳ ۲- سكرات موت

۲۸۴ ۳- مرگ "حق" است

۲۸۶ [سوره ق (۵۰): آیات ۲۳ تا ۳۰]

۲۸۶ اشاره

۲۸۷ ترجمه:

۲۸۷ تفسیر:

۲۹۶ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۱ تا ۳۷]

۲۹۶ اشاره

۲۹۶ ترجمه:

۲۹۷ تفسیر:

۳۰۶ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۰]

۳۰۶ اشاره

۳۰۶ ترجمه:

۳۰۶ تفسیر:

۳۱۲ نکته:

۳۱۴ [سوره ق (۵۰): آیات ۴۱ تا ۴۵]

۳۱۴ اشاره

۳۱۴ ترجمه:

۳۱۵ تفسیر:

۳۲۰ (۵۱) سوره ذاریات این سوره در مکه نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

۳۲۰ اشاره

۳۲۴ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۶]

۳۲۴ اشاره

۳۲۴ ترجمه:

۳۲۵ تفسیر:

۳۳۰ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۷ تا ۱۴]

۳۳۰ اشاره

۳۳۰ ترجمه:

۳۳۱ تفسیر:

۳۳۸ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱۵ تا ۱۹]

۳۳۸ اشاره

۳۳۸ ترجمه:

۳۳۸ تفسیر:

نکته ها: ۳۴۵

اشاره ۳۴۵

۱- توجه به "خدا" و "خلق خدا" ۳۴۵

۲- شب خیز که عاشقان به شب راز کنند! ۳۴۵

۳- حق سائل و محروم ۳۴۷

[سوره الناریات (۵۱): آیات ۲۰ تا ۲۳] ۳۴۸

اشاره ۳۴۸

ترجمه: ۳۴۸

تفسیر: ۳۴۸

نکته ها: ۳۵۶

اشاره ۳۵۶

۱- داستان تکان دهنده اصمعی ۳۵۶

۲- بهشت کجاست؟ ۳۵۷

۳- بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد ۳۵۸

۴- رزق حق است ۳۵۹

[سوره الناریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۳۰] ۳۶۱

اشاره ۳۶۱

ترجمه: ۳۶۱

تفسیر: ۳۶۲

نکته: ۳۶۸

[سوره الناریات (۵۱): آیات ۳۱ تا ۳۷] ۳۷۲

اشاره ۳۷۲

ترجمه: ۳۷۲

تفسیر: ۳۷۳

نکته: ۳۷۸

[سوره الناریات (۵۱): آیات ۳۸ تا ۴۶] ۳۸۰

۳۸۰ اشاره

۳۸۰ ترجمه:

۳۸۱ تفسیر:

۳۸۸ نکته ها:

۳۸۸ اشاره

۳۸۸ ۱-چهره های گوناگون عذاب الهی

۳۸۹ ۲-بادهای "زاینده" و "نازا"

۳۹۰ [سوره الناریات (۵۱): آیات ۴۷ تا ۵۱]

۳۹۰ اشاره

۳۹۰ ترجمه:

۳۹۰ تفسیر:

۳۹۸ [سوره الناریات (۵۱): آیات ۵۲ تا ۵۵]

۳۹۸ اشاره

۳۹۸ ترجمه:

۳۹۸ تفسیر:

۴۰۱ نکته:

۴۰۳ [سوره الناریات (۵۱): آیات ۵۶ تا ۵۸]

۴۰۳ اشاره

۴۰۳ ترجمه:

۴۰۳ تفسیر:

۴۰۷ نکته ها:

۴۰۷ اشاره

۴۰۷ ۱-خدا غنی مطلق است

۴۰۷ ۲-او صاحب "قوه" و "متین" است

۴۰۸ ۳-چرا "جن" مقدم ذکر شده؟

۴۰۸ ۴-فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

۴۱۴ ۵- نظری به روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان

۴۱۶ ۶- پاسخ به یک سؤال

۴۱۸ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۵۹ تا ۶۰]

۴۱۸ اشاره

۴۱۸ ترجمه:

۴۱۸ تفسیر:

۴۲۴ (۵۲) سوره طور این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۹ آیه است

۴۲۴ اشاره

۴۲۸ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۸]

۴۲۸ اشاره

۴۲۸ ترجمه:

۴۲۹ تفسیر:

۴۳۶ [سوره الطور (۵۲): آیات ۹ تا ۱۶]

۴۳۶ اشاره

۴۳۶ ترجمه:

۴۳۷ تفسیر:

۴۴۱ نکته ها:

۴۴۱ اشاره

۴۴۱ ۱- مجرمان را چگونه به دوزخ می برند؟

۴۴۲ ۲- آنها که در اباطیل غوطه ورنند

۴۴۳ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱۷ تا ۲۱]

۴۴۳ اشاره

۴۴۳ ترجمه:

۴۴۴ تفسیر:

۴۵۲ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۲ تا ۲۸]

۴۵۲ اشاره

۴۵۲ ترجمه:

۴۵۳ تفسیر:

۴۵۷ در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

۴۵۷ اشاره

۴۵۹ ۶-جمع بندی آیات

۴۶۱ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۳۴]

۴۶۱ اشاره

۴۶۱ ترجمه:

۴۶۲ شان نزول:

۴۶۲ تفسیر:

۴۷۰ [سوره الطور (۵۲): آیات ۳۵ تا ۴۳]

۴۷۰ اشاره

۴۷۰ ترجمه:

۴۷۱ تفسیر:

۴۸۱ [سوره الطور (۵۲): آیات ۴۴ تا ۴۹]

۴۸۱ اشاره

۴۸۱ ترجمه:

۴۸۲ تفسیر:

۴۹۰ (۵۳) سوره النجم این سوره در مکه نازل شده و ۶۲ آیه دارد

۴۹۰ اشاره

۴۹۵ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۴]

۴۹۵ اشاره

۴۹۵ ترجمه:

۴۹۵ تفسیر:

۵۰۲ [سوره النجم (۵۳): آیات ۵ تا ۱۲]

۵۰۲ اشاره

ترجمه: ۵۰۲

تفسیر: ۵۰۳

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۳ تا ۱۸] ۵۱۴

اشاره ۵۱۴

ترجمه: ۵۱۴

تفسیر: ۵۱۴

نکته ها: ۵۲۰

اشاره ۵۲۰

۱- معراج یک واقیعت مسلم است ۵۲۰

۲- هدف معراج ۵۲۱

۳- معراج و بهشت ۵۲۱

۴- معراج در روایات اسلامی ۵۲۲

۵- گوشه ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج: ۵۲۶

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۲۳] ۵۳۲

اشاره ۵۳۲

ترجمه: ۵۳۲

تفسیر: ۵۳۳

نکته ها: ۵۳۶

اشاره ۵۳۶

۱- بتهای سه گانه معروف عرب ۵۳۶

۲- اسمهای بی مسمی! ۵۳۸

۳- سرچشمه روانی بت پرستی ۵۳۹

۴- باز هم افسانه "غرانیق"! ۵۴۰

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۴ تا ۲۶] ۵۴۲

اشاره ۵۴۲

ترجمه: ۵۴۲

تفسیر: ۵۴۳

نکته ها: ۵۴۶

اشاره ۵۴۶

۱-گسترش دامنه آرزوها! ۵۴۶

۲-سخنی در باره شفاعت ۵۴۷

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۷ تا ۳۰] ۵۴۸

اشاره ۵۴۸

ترجمه: ۵۴۸

تفسیر: ۵۴۹

نکته: ۵۵۳

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۱ تا ۳۲] ۵۵۴

اشاره ۵۵۴

ترجمه: ۵۵۴

تفسیر: ۵۵۴

نکته ها: ۵۵۹

اشاره ۵۵۹

۱-علم بی پایان خدا ۵۵۹

۲-"کیاثر الاثم" چیست؟ ۵۶۰

۳-خودستایی و تزکیه نفس ۵۶۱

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۳ تا ۴۱] ۵۶۴

اشاره ۵۶۴

ترجمه: ۵۶۴

شان نزول: ۵۶۵

تفسیر: ۵۶۶

نکته ها: ۵۷۰

اشاره ۵۷۰

۵۷۰ ----- ۱-سه اصل مهم اسلامی -----

۵۷۲ ----- ۲-سوء استفاده از مفاد آیه -----

۵۷۳ ----- ۳-پاسخ به چند سؤال -----

۵۷۴ ----- ۴-صحف ابراهیم و موسی -----

۵۷۵ ----- ۵-اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین -----

۵۷۶ ----- [سوره النجم (۵۳): آیات ۴۲ تا ۴۹] -----

۵۷۶ ----- اشاره -----

۵۷۶ ----- ترجمه: -----

۵۷۷ ----- تفسیر: -----

۵۸۲ ----- نکته ها: -----

۵۸۲ ----- اشاره -----

۵۸۲ ----- ۱-اینهمه آوازه ها از او است! -----

۵۸۳ ----- ۲-شگفتیهای ستاره شعری -----

۵۸۵ ----- ۳-حدیث پر معنایی از پیامبر(ص) -----

۵۸۷ ----- [سوره النجم (۵۳): آیات ۵۰ تا ۵۵] -----

۵۸۷ ----- اشاره -----

۵۸۷ ----- ترجمه: -----

۵۸۷ ----- تفسیر: -----

۵۹۲ ----- [سوره النجم (۵۳): آیات ۵۶ تا ۶۲] -----

۵۹۲ ----- اشاره -----

۵۹۲ ----- ترجمه: -----

۵۹۲ ----- تفسیر: -----

۶۰۰ ----- درباره مرکز -----

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

اشاره

(۴۸) سوره فتح این سوره در "مدینه" نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

اشاره

ص: ۳

این سوره چنان که از نامش پیدا است پیام آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشم گیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق).

و برای درک محتوای این سوره قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای "حدیبیه" در سال ششم هجرت نازل شده است.

توضیح اینکه: پیغمبر اسلام ص در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم "عمره" به سوی مکه حرکت کند، و قبلاً به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد "مسجد الحرام" شده ایم و مشغول مناسک عمره هستیم.

مسلمانان در "ذی الحلیفه" نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.

وضع حرکت پیامبر ص به خوبی نشان می داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد. تا اینکه پیامبر ص وارد سرزمین "حدیبیه" شد (حدیبیه قریه ای در نزدیکی مکه بود که حدود ۲۰ کیلومتر تا مکه فاصله داشت).

ولی در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر ص بستند، و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنتهایی را که در زمینه امنیت زائران خانه خدا در ماه حرام داشتند زیر پا گذاردند، چرا که آنها معتقد بودند در ماههای حرام (از جمله ماه ذی القعدة که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت)

و مخصوصا در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می دیدند ابدا متعرض او نمی شدند.

در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر ص و مشرکان مکه به نام "صلح حدیبیه" منتهی شد که بعدا از آن سخن خواهیم گفت، ولی به هر صورت آن سال مانع ورود پیامبر ص به مکه شدند، ناچار پیامبر ص به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند، و به سوی مدینه باز گردند.

در اینجا طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت، و انبوهی از ناراحتیها و گاه شک و تردید بر افراد ضعیف الایمان غالب شد.

موقعی که پیامبر ص از حدیبیه به سوی مدینه می آمد مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد، و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بی سابقه ای گشت و فرمود: هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد (۱).

و از اینجا جو خاص حاکم بر این سوره کاملا نمایان می شود.

در یک بررسی اجمالی می توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است.

۱- سوره با مساله بشارت فتح آغاز می شود، و آیات انجام آن نیز به همین مساله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر ص دائر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است.

۲- بخش دیگری از سوره حوادث مربوط به "صلح حدیبیه" و "نزول سکینه" و آرامش بر دلهای مؤمنان و مساله "بیعت رضوان" را بازگو می کند.

۳- در بخش دیگری از مقام پیامبر و هدف والای او سخن می گوید.

ص: ۶

۱- ۱) "تلخیص" از "تفسیر قمی" و "مجمع البیان" و "فی ظلال".

۴- در قسمت دیگری از کارشکنیهای منافقان و نمونه هایی از عذرهای واهیشان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می دارد.

۵- در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می سازد.

۶- سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می کند.

۷- و بالاخره در بخشی نیز از ویژگیهای پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام ص و صفات مخصوص آنها سخن می گوید.

رویهمرفته آیات این سوره فوق العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصا برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام آفرین است.

فضیلت تلاوت سوره فتح

در باره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود: در حدیثی از انس آمده است که می گوید: هنگامی که ما از "حدیبیه" باز می گشتیم در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم، ناگهان خداوند آیه "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا" را نازل فرمود. پیغمبر ص فرمود: لقد انزلت علی آیه هی احب الی من الدنيا کلها: "آیه ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است" (در بعضی از روایات نیز آمده است سوره ای بر من نازل شده...) ۱. "عبد الله بن مسعود" می گوید: "هنگام بازگشت از "حدیبیه" وقتی "إِنَّا فَتَحْنَا..." بر پیامبر ص نازل شد چنان حضرت غرق سرور گشت که خدا می داند" ادر حدیث دیگری از پیامبر ص آمده است: من قرأها فکانما شهد مع محمد(ص) فتح مکه، و فی روایه اخری فکانما کان مع من بايع محمدا تحت الشجرة: "هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر ص و در لشکر او بوده است" و در روایت دیگری آمده: "مانند کسی است که با محمد ص در زیر درختی که در حدیبیه بود بیعت کرده است" ۲! و بالاخره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: حصنوا اموالکم و نسائکم و ما ملکتم ایمانکم من التلف بقرائه "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا" فانه اذا کان ممن یدمن قراءتها نادى مناد یوم القیامه حتى یسمع الخلاق، انت من عبادى المخلصین، الحقوه بالصالحین من عبادى، و ادخلوه جنات النعیم، و اسقوه من ریح مقنن بمزاج الکافور! "اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است با قرائت انا فتحنا از تلف حفظ کنید. کسی که پیوسته آن را تلاوت کند روز قیامت منادی صدا می زند آن چنان که همه خلائق می شنوند: تو از بندگان مخلص منی، او را به بندگان صالح ملحق سازید، و در باغهای پر نعمت بهشت او را وارد کنید، و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرابش نمایید!" ۳.

ناگفته پیداست اینهمه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است. ***

این سوره چنان که از نامش پیدا است پیام آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشم گیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق).

و برای درک محتوای این سوره قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای "حدیبیه" در سال ششم هجرت نازل شده است.

توضیح اینکه: پیغمبر اسلام ص در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم "عمره" به سوی مکه حرکت کند، و قبلاً به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد "مسجد الحرام" شده ایم و مشغول مناسک عمره هستیم.

مسلمانان در "ذی الحلیفه" نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.

وضع حرکت پیامبر ص به خوبی نشان می داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد. تا اینکه پیامبر ص وارد سرزمین "حدیبیه" شد (حدیبیه قریه ای در نزدیکی مکه بود که حدود ۲۰ کیلومتر تا مکه فاصله داشت).

ولی در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر ص بستند، و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام ستنهایی را که در زمینه امنیت زائران خانه خدا در ماه حرام داشتند زیر پا گذاردند، چرا که آنها معتقد بودند در ماههای حرام (از جمله ماه ذی القعدة که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت)

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!

تفسیر:

فتح المبين!

در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر ص داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر ص محبوبتر از تمام جهان بود، می فرماید: "ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم" (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا).

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود.

در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از "صلح حدیبیه"

نصیب مسلمانان شد (۱).

جمعی نیز آن را اشاره به مساله "فتح مکه" دانسته اند.

در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به "فتح خیبر" می دانند.

و بعضی اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطقی و برتری دلایل و معجزات آشکار دانسته اند.

و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر ص می دانند.

ولی قرائن فراوانی در دست است که مساله صلح حدیبیه را ترجیح می دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده ای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شان نزول آن است.

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیغمبر اکرم ص به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند.

این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی

ص: ۱۰

۱-۱) این تفسیر را ابو الفتوح رازی، آلوسی در روح المعانی، علامه طباطبائی در المیزان، نویسنده فی ظلال در تفسیر خود، و فیض کاشانی در صافی، برگزیده اند، در حالی که در تفسیر تبیان و کشاف، و فخر رازی، و بعضی دیگر تفسیر دوم (فتح مکه) ترجیح داده شده، مرحوم طبرسی در مجمع البیان هر دو قول را با اقوال دیگر بر شمرده، ولی فتح مکه را اولین قول ذکر کرده که نشانه ترجیح آن در نظر اوست.

با خود بر نداشتند.

هنگامی که پیامبر به "عسفان" در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند، تا این که پیامبر ص به "حدیبیه" رسید ("حدیبیه" روستایی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام نامیده می شد)، حضرت فرمود همین جا توقف کنید، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر ص از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت.

در اینجا سفرایی میان قریش و پیامبر ص رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام "عروه ابن مسعود ثقفی" که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر ص آمد، پیامبر ص فرمود من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضوء گرفتن پیامبر ص را که اصحاب اجازه نمی دادند قطره ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد، و هنگام بازگشت به قریش گفت: من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته ام، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد ص در میان یارانش ندیدم، و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد ص بردارند اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.

در این میان پیامبر ص به "عمر" پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند، و من از آنها بیمناکم، بهتر این است که "عثمان" به این کار مبادرت ورزد، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته اند، در اینجا پیامبر ص تصمیم به شدت عمل گرفت، و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام "بیعت رضوان" معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی

ص: ۱۱

نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش "سهیل ابن عمر" را برای مصالحه خدمت پیامبر ص فرستادند، ولی تاکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست.

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم بپوشند و سال آینده به مکه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی در آن گنجانیده شد.

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می داد.

"متن پیمان صلح" از این قرار بود که پیامبر ص به علی ع دستور داد بنویس:

□
"بسم الله الرحمن الرحيم: "سهیل بن عمرو" که نماینده مشرکان بود گفت: من با چنین جمله ای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهم! پیامبر ص فرمود بنویس: بسمک اللهم.

□
سپس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله ص با سهیل بن عمرو مصالحه کرده، "سهیل" گفت: ما اگر تو را "رسول الله" می دانستیم با تو جنگ نمی کردیم، تنها اسم خودت، و اسم پدرت را بنویس، پیغمبر ص فرمود مانعی ندارد، بنویس: "این چیزی است که "محمد بن عبد الله" با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را باز یابند.

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه و لیش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش باز گردد

بازگرداندن او لازم نیست!

همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس می خواهد در پیمان قریش.

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند).

از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و باز گردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده، و کاتب عهدنامه علی بن ابی طالب بود ^(۱).

مرحوم "علامه مجلسی" در "بحار الانوار" بعضی موارد دیگر نیز نقل کرده از جمله این که:

"اسلام در مکه باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند" ^(۲).

این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت.

در اینجا پیامبر ص دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند.

اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر ص شخصا پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به

ص: ۱۳

۱-۱) "تاریخ طبری" جلد ۲ صفحه ۲۸۱ (با مقداری تلخیص).

۲-۲) "بحار الانوار" جلد ۲۰ صفحه ۳۵۲.

مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است.

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر ص دقیقا اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزیهایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد (۱).

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند چرا که قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود.

به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند.

۱- عملا به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند مطلبی که

ص: ۱۴

۱- ۱) "سیره ابن هشام" جلد ۳ صفحه ۳۲۱-۳۲۴، "تفسیر مجمع البیان"، "تفسیر فی ظلال"، "کامل ابن اثیر جلد ۲" و مدارک دیگر با تلخیص فراوان.

دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود.

۳- بعد از صلح حدیبیه مسلمانان براحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

۴- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده، و آوازه صلح طلبی پیامبر ص اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر ص داشتند به تجدید نظر وادار کرد، و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد.

۵- صلح حدیبیه راه را برای گشودن "خیر" و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت.

۶- اصولاً- وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر ص که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

۷- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر ص نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت، و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد، و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می گشودند.

*** اکنون به تفسیر آیات باز می گردیم.

از آنچه گفته شد به خوبی می توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود، و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان "فتح مبین" یاد کند.

از این گذشته قرائن متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می کند.

۱- جمله "فتحنا" به صورت فعل ماضی است نشان می دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود.

۲- زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤمنان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می کند مؤید دیگری بر این معنی است.

آیه ۲۷ این سوره که تاکید بر "رؤیای صادقانه" پیامبر ص کرده می گوید: "مسلم در آینده وارد مسجد الحرام در نهایت امنیت خواهید شد، و به انجام مناسک عمره می پردازید" شاهد گویایی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است.

۳- در روایات متعددی "صلح حدیبیه" به عنوان "فتح مبین" معرفی شده است از جمله:

در تفسیر "جوامع الجوامع" آمده است: هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البيت و صد هدینا: "این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟! پیامبر ص فرمود:

بئس الکلام هذا، بل هو اعظم الفتح، قد رضی المشركون ان يدفعوكم عن بلادهم بالراع، و يستلوكم القضیه، و رغبوا اليکم فی الامان و قد رأوا منکم ما کرهوا!:" بد سخنی گفتم، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون بر خورد خشونت آمیز

شما را از سرزمین خود دور کنند، و به شما پیشنهاد صلح دهند، و با آن همه ناراحتی که قبلا دیده اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند" (۱).

سپس پیامبر ناراحتیهایی که در بدر و احزاب تحمل کردند به آنها یادآور شد مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند (۲).

"زهري" که از رجال معروف تابعین است می گوید: "فتحی عظیمتر از صلح حدیبیه صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت" (۳).

در این احادیث به گوشه هایی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید اشاره شده است.

تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضاع آمده است که:

"إِنَّا فَتَحْنَا" بعد از "فتح مکه" نازل گشت (۴).

ولی از آنجا که صلح حدیبیه مقدمه ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود.

یا به تعبیر دیگر صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه، و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود.

و به این ترتیب می توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می دهد.

ص: ۱۷

۱-۱) "جوامع الجامع" (مطابق نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۸-حدیث ۹).

۲-۲) "تفسیر در المنثور" جلد ۶ صفحه ۶۸.

۳-۳) همان مدرک صفحه ۱۰۹.

۴-۴) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۴۸.

اشاره

يَغْفِرُ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳)

ترجمه:

۲- غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت فرماید.

۳- و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند.

تفسیر:

نتایج بزرگ فتح المبین

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت "فتح مبین" (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده است تشریح شده، می فرماید: "هدف این بود که خداوند گناهان قبل و بعد تو را بپارزد، و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید" (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

*** "و تو را به پیروزی شکست ناپذیری برساند" (وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا).

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت، تکمیل نعمت، هدایت، و نصرت.

۱- پاسخ به چند سؤال مهم

در اینجا سؤالات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیمترین ایام تا کنون به پاسخ این سؤالات پرداخته اند.

مخصوصاً سه سؤال زیر در باره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت "مغفرت گناهان گذشته و آینده" مطرح است.

۱- با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست؟ ۲- به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان "فتح حدیبیه" و "آمزش گناهان" مطرح است.

۳- اگر منظور از جمله "مَأَخَّرَ" گناهان آینده است، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست؟ و هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداخته اند، اما برای پی بردن به جامعترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه:

مهم این است که ما رابطه "فتح حدیبیه" را با مسأله "آمزش گناه" پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤالات سه گانه فوق در آن نهفته است.

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود و قد بر می افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها می سازند، و دروغها می پردازند، گناهان مختلف برای او می شمردند

و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟.

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟ اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می شود، و تمام "نگفتیم ها" به افسوس و ندامت مبدل می گردد و جای خود را به "ندانستیم ها" می دهد!.

مخصوصا در مورد پیامبر اسلام ص این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی اعتنا به سنتهای راستین، غیر قابل تفاهم، و مانند آن می شمردند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان می پندارند یک آئین پیشرو و الهی است، و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او عشق می ورزند، او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان الله دعوت می کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است.

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر ص نمود می توان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنان که در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی ع

می خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: **وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ**: "فرعونیان بر من گناهی دارند که می ترسم به جرم آن گناه مرا بکشند" در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.

به تعبیر دیگر "ذنب" در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزیهای بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسوده ای را که سر پناه فعلی ما است، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهنیات نادرستی در باره اسلام و شخص پیامبر ص داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آموزش این گناهان را با مساله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملا روشن است، رابطه ای که از "لام" **لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ** استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است.

□
اما آنها که به این نکته توجه نکرده اند در اینجا مقام عصمت پیامبر ص را زیر سؤال برده اند و برای او (نعوذ بالله) گناهی قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند.

از جمله گفته اند: مراد گناهان است! و بعضی گفته اند: منظور گناهانی است که مردم در باره پیامبر ص مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل)!

و یا آن را به معنی "ترک اولی" گرفته اند.

و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده اند که اگر فرضاً گناهی در آینده یا گذشته مرتکب می شدی ما آنها را می بخشیدیم. اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می رود، زیرا پیامبر ص باید در همه چیز سرمشق باشد، چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند. به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آموزش گناه را از مساله صلح حدیبیه قطع می کند.

بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤال را یک جا پاسخ می گوید، و ارتباط جمله های آیه را مشخص می سازد.

اینها همه در باره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه ای است که خداوند در پرتو صلح "صلح حدیبیه" به پیامبرش داد.

اما "اتمام نعمت پروردگار" و "هدایت به جاده صاف و مستقیم" و "نصرت شکست ناپذیر الهی" بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به سرعت گسترش یافت، قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمشیه را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و براهی مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای

فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.

۲- منظور از "ما تَقَدَّمَ" و "ما تَأَخَّرَ" چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید: در سایه این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده، در اینکه منظور از "متقدم" و "متاخر" چیست؟ بین مفسران گفتگو است.

بعضی "ما تقدم" را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته اند و "ما تاخر" را اشاره به گناهان امت.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و "ما تاخر" را مربوط به بعد از نبوت می دانند.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به آنچه قبل از "صلح حدیبیه" بوده، و "ما تاخر" را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته اند.

اما با توجه به تفسیری که در باره اصل معنی آیه، و مخصوصاً رابطه این آموزش، با مسأله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد تمام نسبتهای ناروا و گناهی است که به زعم خود در "گذشته" و "آینده" به پیغمبر اکرم نسبت می دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.

شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضاع آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود:

"هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهِ سنگینتر از رسول الله ص نبود، زیرا آنها ۳۳۰ بت می پرستیدند، هنگامی که پیامبر ص آنها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک

خدا کرده؟ چیز عجیبی است... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است.

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود ای محمد ص ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده ای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارک الله ای ابو الحسن (نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۵۶).

ص: ۲۴

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

ترجمه:

۴- او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

اشاره

نزول سکینه بر دل‌های مؤمنان

آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین (صلح حدیبیه) نصیب پیامبر ص کرد، اما در آیه مورد بحث از موهبت عظیمی که بر همه مؤمنان مرحمت فرموده بحث می کند، می فرماید: "او کسی است که سکینه و آرامش را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید" (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ).

چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید" در حالی که لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است" (وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ

این سگینه چه بود؟

باز لازم است در اینجا به داستان "صلح حدیبیه" بر گردیم و خود را در فضای "حدیبیه" و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم.

پیامبر ص خوابی دیده بود- رویایی الهی و رحمانی- که با یارانش وارد مسجد الحرام می شونند، و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر می کردند تعبیر این خواب و رؤیای صالحه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یک سو.

از سوی دیگر مسلمانان محرم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند، اما بر خلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آنها نشد و پیامبر ص دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند، و از احرام بیرون آیند، کاری که برای آنها بسیار سخت و باورناکردنی بود، چرا که آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند.

از سوی سوم در مواد صلحنامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود، از جمله اینکه اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده اش تحویل دهند، اما عکس آن لازم نیست! از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلحنامه قریش حاضر نشدند کلمه "رسول الله" کنار نام محمد ص باشد، و "سهیل" نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد، و حتی با نوشتن "بسم الله الرحمن الرحيم" نیز موافقت نکرد، و اصرار داشت به جای آن "بسمک اللهم" نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود

واضح است این امور هر کدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها، و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند: چه فتحی؟! اینجا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دلهای آنها باز گرداند، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد، بلکه به مصداق "لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ" بر قدرت ایمان آنها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

***"سکینه" در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را بر طرف سازد، یا جنبه عملی، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد، و البته به تناسب بحثهایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول است، در حالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان "طالوت" و "جالوت" بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد.

جمعی از مفسران برای "سکینه" معانی دیگری ذکر کرده اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می کند.

جالب اینکه در بعضی از روایات "سکینه" به "ایمان" تفسیر شده (۱) و در بعضی دیگر به نسیم بهشتی که در شکل انسانی ظاهر می شود و به مؤمنان آرامش می بخشد (۲).

اینها نیز تاییدی است بر آنچه گفته شده، چرا که "سکینه" زائیده

ص: ۲۷

۱- ۱ و ۲) "تفسیر برهان" جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

-۲

ایمان است و همچون نسیم بهشتی آرامبخش.

این نکته نیز قابل توجه است که در مورد "سکینه" تعبیر به "انزال" شده است، و چنان که می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده، و چون از یک مقام عالی به مقام پائین است این تعبیر در آن بکار رفته است.

نکته ها:

اشاره

۱- آرامش بی نظیر!

اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مساله آرامش نداشت کافی بود که انسان با تمام وجود از آن استقبال کند، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر.

بررسی حال مؤمنان، و افراد بی ایمان، روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر می برند، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیر بهره مندند، و در سایه آن:

هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند: **وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ** (احزاب - ۳۹).

هرگز ملامتها و سرزنش این و آن در اراده آهنینشان اثر نمی گذارد **وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ** (مائده - ۵۴).

هرگز به خاطر آنچه از دست داده اند غمگین نمی شوند، و به آنچه دارند دل بستگی شدید ندارند، و این دو اصل سبب می شود که آرامش روحی آنها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود **لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ** (حدید - ۲۳).

و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند، و اندوهی به خود راه نمی دهند، و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا**

وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران-۱۳۹).

مؤمن در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائماً بر سر خویش احساس می کند، و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.

در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصاً به هنگام وزش طوفانهای حوادث کاملاً محسوس است.

۲- سلسله مراتب ایمان

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد، و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق، دارای درجات و سلسله مراتبی است، چرا که علم، درجات دارد، و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است، و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است.

آیه مورد بحث که می گوید: "لِيُزِدُوا إِيْمَانًا مَّعَ إِيْمَانِهِمْ" نیز تأکیدی بر این حقیقت است، و به همین دلیل یک فرد مؤمن هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائماً به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام بر می دارد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه! "ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از آن بالا می روند" (۱)!

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: "خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، و صدق، و یقین، و رضا، و وفا، و علم، و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم، و بعضی سه سهم قرار

ص: ۲۹

داده، تا به هفت سهم می رسد."

سپس امام ع افزود: "آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند" (۱) و از اینجا روشن می شود آنچه از بعضی نقل کرده اند که ایمان کم و زیاد ندارد، بسیار بی اساس است، زیرا نه با واقعیت‌های علمی می سازد و نه با روایات اسلامی.

۳- دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل "سکینه" و آرامش مؤمنان است: نخست جمله "و لله جنود السماوات و الارض":

(لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله "وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (خداوند علیم و حکیم است).

اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است، و دومی به او می گوید: خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاریهای تو را می داند و هم از تلاشها و کوششها و اطاعت و بندگی تو با خبر است.

و با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟.

ص: ۳۰

اشاره

لِيَدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۷)

ترجمه:

۵-هدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و گناهان آنها را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی بزرگی است.

۶-و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند، حوادث سویی (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آنها را غضب کرده، و آنها را از رحمت خود دور ساخته، و جهنم را برای آنها آماده کرده، و چه بد سرانجامی است.

۷-لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند هنگامی که بشارت "فتح مبین" و "اتمام نعمت" و "هدایت" و "نصرت" به پیغمبر اسلام ص در آیات نخستین این سوره داده شد بعضی از مسلمانان که از حوادث "حدیبیه" دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: هنیئا لك يا رسول الله! لقد بين الله لك ما ذا يفعل بك، فما ذا يفعل بنا؟ فنزلت: "لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ...":

"گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می دهد بیان کرده، بما چه خواهد داد؟ در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پادشاهای بزرگی فراهم شده (۱).

به هر حال، این آیات هم چنان در ارتباط با صلح "حدیبیه" و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم، و نتایج پر بار آن سخن می گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.

نخست می فرماید: "هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است" (لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

"جاودانه در آن می مانند"، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود (خَالِدِينَ فِيهَا).

علاوه بر این هدف این بوده "سیئات اعمال آنها را ببوشاند" و مورد عفوشان قرار دهد (و يُكَفِّرْ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

"و این نزد خدا پیروزی بزرگی است" (! وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا)

ص: ۳۲

۱- ۱) "تفسیر مراغی" جلد ۲۶ صفحه ۸۵ و "تفسیر ابو الفتوح رازی" جلد ۱۰ صفحه ۲۶ و "تفسیر روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

کلمه "فوز" که در قرآن مجید معمولاً با توصیف "عظیم" ذکر شده، و گاهی نیز همراه با "مبین" و "کبیر" آمده، بنا به گفته "راغب" در "مفردات" به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است، و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی امیر مؤمنان علی ع آن گاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار "عبد الرحمن بن ملجم" شکافته شد صدا زد

فزت و رب الكعبة: "سوگند به خدای کعبه پیروز شدم" (و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد!).

آری گاهی امتحانات پروردگار آن چنان سخت و طاقت فرسا است که ایمانهای سست را از بیخ و بن بر می کند، و قلبها را واژگون می کند، تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره مندند مقاومت می کنند، و از پیامدهای

ص: ۳۳

۱ - ۱) مطابق این بیان جمله "لیدخل" و همچنین "یعذب" که در آیه بعد می آید عطف بر جمله "لیغفر" می باشد، گروهی از مفسران از جمله شیخ طوسی در "تبیان"، و طبرسی در "مجمع البیان" و ابو الفتوح رازی در تفسیرش همین معنی را برگزیده اند، در حالی که گروه دیگری آن را عطف بر "لیردوا ایماناً" دانسته اند در حالی که نه با شان نزول فوق هماهنگ است و نه با مساله مجازات کفار.

آن در قیامت نیز بهره مند خواهند بود و این راستی فوز عظیمی است.

*** ولی در برابر این گروه، گروهی منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: "هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند (و يَعِذُّبَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمَشْرِكِينَ وَ الْمَشْرِكَاتِ)".

"همانها که به خدا گمان بد می برند" (الطَّانِثِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ).

آری منافقان به هنگام حرکت پیامبر ص و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم: "بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا". و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد ص با این جمع کم، و نداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت، و ستاره اسلام به زودی افول می کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می دهد:

می گوید: "حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود" (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ) (۱).

"دائره" در لغت به معنی حوادث و رویدادهایی است که برای انسان پیش می آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه "سوء" منظور حوادث نامطلوب است.

دیگر این که "خداوند آنها را غضب کرده" (وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

ص: ۳۴

۱ - ۱) "سوء" بر وزن "نوع" به گفته "صحاح اللغة" معنی مصدری دارد و "سوء" بر وزن "کور" معنی اسم مصدری، ولی به گفته "کشاف" هر دو به یک معنی است.

و نیز "خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته" (وَلَعَنَهُمْ).

و بالاخره "جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته، و چه بد سرانجامی است" (وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا) (۱).

جالب توجه این که در صحنه "حدیبیه" غالباً مردان مسلمان بودند، و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم، و این عذاب الیم، مشترک شمرده، این بخاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق، به اهداف خود نائل نمی شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحاً مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسانها است.

*** در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده، می گوید: "جنود و لشکریان آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند عزیز و حکیم است" (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانایی بر این، هر گاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می شود، و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست.

قابل توجه اینکه به هنگام ذکر مؤمنان، خداوند توصیف به "علم و حکمت" شده که مناسب مقام رحمت است، ولی در مورد منافق و مشرکان توصیف به "قدرت

ص: ۳۵

۱-۱) "مصیر" به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می رسد.

و حکمت "که مناسب مقام عذاب است.

منظور از "جنود آسمان و زمین" چیست؟.

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه، زلزله ها، طوفانها، سیلابها و امواج و نیروهای نامرئی دیگری که ما از آن آگاهی نداریم، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.

نکته:

چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟

"سوء ظن" گاهی نسبت به خویشان است، گاهی نسبت به دیگران، و گاه نسبت به خدا، همانطور که "حسن ظن" نیز تقسیم سه گانه ای دارد.

اما سوء ظن نسبت به خویشان در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است، و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سختگیر و مو شکاف باشد، و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد.

به همین دلیل علی ع در خطبه معروف "همام" در توصیف پرهیزکاران می فرماید:

فهم لانفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون، اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له، فیقول: انا اعلم بنفسی من غیری، و ربی اعلم بی منی بنفسی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، و اجعلنی افضل مما یظنون، و اغفر لی ما لا یعلمون:

"آنها خویشان را متهم می کنند، و از اعمال خود بیمناکند، هر گاه یکی از آنها ستوده شود از آنچه در باره او گفته شده ترسان می گردد، و می گوید: من از دیگران نسبت به خویشان آگاهترم، و پروردگرم نسبت به اعمالم از من آگاهتر است! خداوند! به آنچه آنها می گویند مرا مؤاخذه مکن، و مرا از آنچه آنها

ص: ۳۶

فکر می کنند برتر قرار ده، و آنچه را آنها نمی دانند بر من بیخش!" اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آنجا خوش باوری درست نیست. (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره حجرات خواهد آمد).

و اما "سوء ظن" نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده های او، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او، بسیار زشت و زننده است، و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است.

قرآن کرارا از سوء ظن افراد بی ایمان، و یا ضعیف الایمان، مخصوصا به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفانهای آزمایش یاد می کند، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن ظن تمام، و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم می مانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می گشایند، همانطور که در داستان فتح "حدیبیه" نیز منافقان و همفکران آنها گمان بد بردند و گفتند: محمد ص و یارانش به این سفر می روند و باز نمی گردند، گویی وعده های الهی را به فراموشی سپردند، و یا نسبت به آن بد بین بودند.

مخصوصا نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب هنگامی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد، و خداوند گمانهای سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: **إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا**: "بخاطر بیاورید زمانی را که آنها (لشکر احزاب) از سمت بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای بدی به خدا میبردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند" (احزاب آیه ۱۰-۱۱).

حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران اینگونه گمانها را "ظن الجاهلیه" (گمانهای دوران جاهلیت) خوانده است.

به هر حال مساله حسن ظن به خدا، و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه های مهم ایمان و از وسائل مؤثر نجات و سعادت است.

تا آنجا که در حدیثی از رسول خدا ص آمده است:

□
لیس من عبد یظن بالله خیرا الا کان عند ظنه به! هیچ بنده ای گمان نیک به خدا نمی برد مگر اینکه خداوند طبق گمانش با او رفتار می کند" (۱).

و در حدیث دیگری از امام علی ابن موسی الرضا(ع) آمده است:

□ □
احسن بالله الظن، فان الله عز و جل یقول انا عند ظن عبدي المؤمن بی، ان خیر فخیر و ان شر فشر: "گمان خود را به خداوند خوب کن، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: من نزد حسن ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می کنم و اگر بد باشد به بدی!" (۲).

و بالاخره در حدیث دیگری از پیامبر آمده است:

□
ان حسن الظن بالله عز و جل ثمن الجنة: "حسن ظن به خدا بهای بهشت است" (۳).

چه بهایی از این سهلتتر؟ و چه متاعی از آن پرارزتر؟.

ص: ۳۸

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۳۸۴.

۲- ۲ و ۳) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۳۸۵.

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزُّوهَ وَتُقَرِّبُوهُ وَتُوقِرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ
يَلْبِغُونَكَ إِنَّمَا بِلَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَن يَأْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا (۱۰)

ترجمه:

۸- ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.

۹- تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید.

۱۰- آنها که با تو بیعت می کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهده‌ای که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

تفسیر:

تحکیم موقعیت پیامبر(ص) و وظائف مردم در برابر او

گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت، و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر ص نبود در برابر

حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر ص بار دیگر مورد تاکید قرار گیرد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث پیامبر ص را مخاطب قرار داده می گوید:

"ما تو را گواه و بشارت دهنده، و بیم دهنده فرستادیم" (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهمترین مقامات پیامبر ص است، "گواه بودن" و "بشیر" و "نذیر" بودن، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امتهای، چنان که در آیه ۴۱ نساء آمده است: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: "چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم، و تو را گواه بر این گواهان!".

و در آیه ۱۰۵ سوره توبه می فرماید: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ: "بگو عمل کنید، خدا و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند!".

اصولاً هر انسانی گواهان زیادی دارد.

قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیت ماست.

بعد از او "فرشتگان" مامور ضبط اعمال آدمی هستند چنان که در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است: وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ.

سپس "اعضای پیکر آدمی" و حتی پوست تن او گواهی می دهند: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: "روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند" (نور-۲۴) وَقَالُوا لِيُجْلِدِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ:

به پوستهای تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید؟، می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم!" (فصلت-۲۱).

"زمین" نیز جزء گواهان است، همانگونه که در سوره زلزال آمده: **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا**.

طبق بعضی از روایات "زمان" نیز در آن روز در صف گواهان است، در حدیثی از علی ع می خوانیم:

ما من يوم يمر على بنى آدم الا قال له ذلك اليوم انا يوم جديد و انا عليك شهيد، فافعل فى خيرا، و اعمل فى خيرا، اشهد لك به يوم القيامة، فانك لن ترانى بعد هذا ابدا:

"هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: من روز تازه ای هستم، و در باره تو گواهی می دهم، در من کار نیک کن، و عمل خیر بجا آور، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید!" [\(۱\)\(۲\)](#).

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است، و هم اثر تربیتی قویتری در انسانها دارد.

به هر حال قرآن مجید در این آیه سه ماموریت مهم پیامبر ص را که مساله شهادت و انذار است به عنوان سه وصف عمده بیان کرده است، تا مقدمه ای باشد برای وظائفی که در آیه بعد آمده.

ص: ۴۱

۱- (۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۱۲.

۲- (۲) در باره "گواهان در دادگاه قیامت" بحث دیگری ذیل آیه ۲۰-۲۲ سوره "فصلت" داشته ایم.

در آیه بعد پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر ص بیان شده که دو دستور در باره اطاعت خداوند و تسبیح و نیایش او است، و سه دستور در باره "اطاعت" و "دفاع" و "تعظیم" مقام پیامبر ص است، می فرماید: "هدف این است که ایمان به خداوند و رسولش بیاورید، و از او در برابر دشمنان دفاع نمائید، او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح و تقدیس کنید" (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).

"تعزروه" از ماده "تعزیر" در اصل به معنی "منع" است، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است، به بعضی از مجازاتهایی که مانع از گناه می شود نیز "تعزیر" می گویند.

توقروه از ماده "توقیر" از ریشه "وقر" به معنی سنگینی است، بنا بر این "توقیر" در اینجا به معنی تعظیم و بزرگداشت است.

مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در "تعزروه" و "توقروه" آمده، به شخص پیامبر ص باز می گردد، و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن، و تعظیم و بزرگداشت او است (این تفسیر را "شیخ طوسی" در "تبیان" و "طبرسی" در "مجمع البیان" و بعضی دیگر برگزیده اند).

اما جمعی از مفسران (۱) معتقدند که تمام ضمیرهای آیه به خداوند باز می گردد، و منظور از "تعزیر" و "توقیر" در اینجا یاری دین خدا، و بزرگداشت او و آئین او است دلیل آنها در انتخاب این تفسیر هماهنگ شدن تمام ضمیرهای موجود در آیه است.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که اولاً: معنی اصلی

ص: ۴۲

۱ - ۱) "زمخشری" در "کشاف" و "آلوسی" در "روح المعانی" و "فیض کاشانی" در "تفسیر صافی" و "علامه طباطبائی" در "المیزان" این تفسیر را پذیرفته اند.

"تعزیر" منع و دفاع در مقابل دشمن است که در مورد خداوند جز به صورت مجاز صحیح نیست، و از آن مهمتر شان نزول آیه است که بعد از ماجرای حدیبیه نازل شده، در حالی که بعضی نسبت به مقام شامخ پیامبر ص بی حرمتی کرده بودند، و آیه برای توجیه مسلمانان نسبت به وظائفشان در مقابل رسول خدا ص نازل شده.

به علاوه نباید فراموش کرد که این آیه به عنوان نتیجه ای برای آیه قبل است که پیامبر ص را به عنوان "شاهد" و "بشیر" و "نذیر" توصیف می کند و این امر زمینه ساز دستوراتی است که در آیه بعد آمده.

***در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به مساله "بیعت رضوان" می کند که در آیه ۱۸ همین سوره به طور مشروحتر آمده است.

توضیح اینکه: همانگونه که گفتیم طبق تواریخ مشهور پیامبر ص به دنبال خوابی که دیده بود همراه با ۱۴۰۰ نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند، پیامبر ص و یارانش در سرزمین "حدیبیه" توقف فرمود، و سفیرانی میان او و قریش رد و بدل شد، تا به قرار داد صلح حدیبیه انجامید.

در این ماموریتها یک بار عثمان از طرف پیامبر ص مامور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده، و تنها قصدش زیارت خانه خدا است، ولی مشرکان عثمان را موقتا توقیف کردند، و همین امر سبب شد که در میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد، و اگر چنین چیزی صحت می داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود، لذا پیامبر ص فرمود ما از اینجا حرکت نمی کنیم تا با این قوم پیکار کنیم، و برای تاکید بر این امر مهم از

مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند، مسلمانان در زیر درختی که آنجا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آنجا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند.

این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح ناخوشایند تن در دهند.

این بیعت را از این جهت "بیعت رضوان" می نامند که در آیه ۱۸ همین سوره آمده است: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ :

"خدا از مؤمنان "راضی" شد هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند". به هر حال، قرآن مجید در آیه مورد بحث می گوید: "کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنها است" (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

"بیعت" به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می داشت.

و از آنجا که به هنگام "معامله و بیع" نیز دست به دست هم می دادند و قرار داد معامله را می بستند، واژه "بیعت" به این پیمانها اطلاق شده است، به خصوص اینکه آنها در پیمان خود گویی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می دادند.

و از اینجا معنی "يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" (دست خدا بالای دست آنها است) روشن می شود، این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیامبر ص یک بیعت الهی است، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته، نه تنها با پیامبرش

که با خدا بیعت می کنند، و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است.

بنا بر این کسانی که این جمله را چنین تفسیر کرده اند که "قدرت خدا ما فوق قدرت آنها است" یا "نصرت و یاری خدا برتر از نصرت و یاری مردم است" و امثال آن تناسبی با شان نزول آیه و مفاد آن ندارد، هر چند این مطلب در حد ذات خود مطلب صحیحی است.

سپس می افزاید: "هر کس نقض عهد و پیمان شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان شکنی کرده و عهد خویش را شکسته" (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ).

"و آن کس که در برابر عهدهای که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را اداء کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد" (وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (۱).

"نکث" از ماده "نکث" (بر وزن مکث) به معنی باز گشودن و واثابیدن است، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته (۲).

در این آیه، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر آن را بشکنند زیانش متوجه خود آنها است، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند،

ص: ۴۵

۱-۱) باید توجه داشت که "علیه" در آیه فوق بر خلاف معمول، به ضم "هـ" خوانده می شود، و بعضی از مفسران در توجیه آن چنین گفته اند که این همان "هـ" "هو" است که در اصل مضموم است، و بعد از حذف واو گاه مضموم می آید، مانند "له" و "عنه" و گاه بخاطر آنکه قبل از آن یاء است مکسور می آید، مانند "علیه" ولی چون در آیه مورد بحث بعد از آن لفظ "الله" قرار گرفته مضموم خوانده شده تا با تفخیم "لام" در "الله" سازگارتر باشد.

۲-۲) "نکث" به فتح نون معنی مصدری دارد و "نکث" به کسر نون معنی اسم مصدری دارد.

بلکه بقای جامعه و عظمت و سر بلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان فی النار لمدينة يقال لها الحصينة، ا فلا تسئلونی ما فیها؟ فقیل له: ما فیها یا امیر المؤمنین؟ قال فیها ایدی الناکثین!:" در جهنم شهری است به نام "حصینه" آیا از من نمی پرسید در آن شهر چیست؟ کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان در آن شهر چیست؟ فرمود: دستهای پیمان شکنان!!" و از اینجا روشن می شود که مساله پیمان شکنی و نقض بیعت از دیدگاه اسلام چقدر زشت و قبیح است (۱).

در باره اصل موضوع "بیعت در اسلام" و حتی "قبل از اسلام" و "کیفیت بیعت" و "احکام آن" بحثهایی است که به خواست خدا ذیل آیه ۱۸ همین سوره مطرح خواهد شد.

ص: ۴۶

(۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۶۷ صفحه ۱۸۶.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ
اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (١١) يَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى
أَهْلِيهِمْ أَيَّدًا وَزِينًا ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (١٢) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
سَعِيرًا (١٣) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (١٤)

۱۱- به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین (عذر تراشی کرده) می گویند: حفظ اموال و خانواده، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آموزش کن، آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند! بگو: چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هر گاه زیانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد) و خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید آگاه است.

۱۲- بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این پندار غلط در دل های شما زینت یافته بود، و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید.

۱۳- و آن کس که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده (سرنوشتش دوزخ است) چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده ایم! ۱۴- مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می کند و خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

عذر تراشی متخلفان!

در آیات قبل گفتیم پیامبر ص با یک هزار و چهار صد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.

از سوی پیامبر ص در میان قبائل بادیه نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلا کفار قریش حالت تهاجمی داشته، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند،

اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می گیرند چگونه ممکن است به خانه های خود باز گردند؟! اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذر خواهی کرده، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند.

ولی آیات فوق نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود.

به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل، در اینجا وضع متخلفان ضعیف الایمان را بازگو می کند، تا حلقات این بحث تکمیل گردد.

می فرماید: "به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذر تراشی کرده، می گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت، و نتوانستیم در این سفر پر برکت در خدمت تو باشیم! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن" (! سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا).

"آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند" (! يَقُولُونَ بِالْأَسِنَّةِ فِي قُلُوبِهِمْ).

آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها "بگو چه کسی می تواند در برابر خداوند مالک چیزی برای شما باشد و از شما دفاع کند اگر بخواهد به شما زیانی برساند؟ یا اگر بخواهد

نفعی برساند چه کسی می تواند مانع گردد؟! (قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا).

برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه های امتنان و در کنار زن و فرزند و امواتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند، و نیز برای او هیچ مشکل نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می دهد.

آری "خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید خبیر و آگاه است" (بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

بلکه از اسرار درون سینه ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است، او به خوبی می داند که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شما است، و این عذر تراشیها بر خدا مخفی نمی ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی شود.

جالب اینکه هم از لحن آیات، و هم از تواریخ، استفاده می شود که این آیات در اثناء بازگشت پیامبر ص به مدینه نازل شد، یعنی پیش از آنکه متخلفان بیایند و عذر تراشی کنند پرده از روی کار آنها برداشت و رسوایشان کرد! *** سپس برای توضیح بیشتر پرده ها را کاملا کنار زده می افزاید: "بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت" (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا).

آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مساله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوء ظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط

خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر ص و مؤمنان است و باید از آن کناره گیری کرد.

آری "این پندار غلط و این وسوسه های شیطانی در دل شما زینت یافته بود" (وَ زُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ).

"و گمان بد کردید" (وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا).

چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد! "و سرانجام به هلاکت رسیدید!" (وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا).

چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوایی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است. آری شما دل‌های مرده ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید.

از آنجا که این افراد ضعیف الایمان یا منافق مردمی ترسو، و راحت طلب، و طبعاً از جنگ و هر گونه درگیری گریزانند، تحلیلی که در باره حوادث می کنند هیچگونه با واقعیت تطبیق نمی کند با این حال همیشه در نظرشان بسیار جالب است.

و به این ترتیب ترس و عافیت طلبی و فرار از زیر بار مسئولیتها سوء ظن‌ها را در نظرشان واقعیتها جلوه می دهد، و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به خدا! در "نهج البلاغه" در فرمان "مالک اشتر" می خوانیم:

ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله: "بخل و ترس و حرص، صفات نکوهیده مختلفی است که همه آنها در سوء ظن به خدا جمع است" (۱).

ص: ۵۱

(۱- ۱) "نهج البلاغه" نامه ۵۳.

داستان حدیبیه و آیات مورد بحث، ظهور عینی همین معنی است، و نشان می دهد که چگونه سوء ظن به پروردگار از صفات زشتی همچون بخل و حرص و ترس سرچشمه می گیرد.

*** از آنجا که این موضعگیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گرفت در آیه بعد می گوید: "کسی که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش آتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان فراهم کرده ایم" (وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا) (۱).

"سعیر" به معنی "بر افروخته" است.

*** و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می فرماید: "مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند غفور و رحیم است" (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

جالب اینکه در اینجا مساله غفران و آمرزش را بر مساله عذاب مقدم می دارد، و در آخر آیه باز هم تاکید بر غفران و رحمت الهی می کند، چرا که هدف از تمام این تهدیدها و اندازها تربیت است، و مساله تربیت ایجاب می کند که راه بازگشت به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص اینکه سرچشمه بسیاری از این موضعگیریهای منفی، جهل و ناآگاهی است، و در برابر

ص: ۵۲

۱- ۱) طرز جمله بندی آیه ایجاب می کند که بفرماید "انا اعتدنا لهم سعیرا" ولی مخصوصا ضمیر را برداشته و بجای آن اسم ظاهر یعنی "الکافرین" را قرار داده تا علت این سرنوشت شوم را که مساله کفر است بیان کند.

اینگونه افراد باید امید به آموزش افزایش داده شود شاید به راه آیند.

نکته:

توجه گناه، یک بیماری عمومی است!

هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجه گناه نیست، چرا که گنهکار معترف به گناه غالباً به سراغ توبه می رود، اما مصیبت زمانی شروع می شود که پای توجه گریها در میان آید که نه تنها راه توبه را به روی انسان می بندد، بلکه او را در گناه راسختر و جری تر می سازد.

این توجه گری گناه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوایی در برابر مردم است، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب و جدان صورت گیرد.

این توجه گری مطلب تازه ای نیست، و نمونه های مختلف آن را در تمام طول تاریخ بشر می توان یافت، که چگونه جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیحات مضحکی می زدند که هر انسانی را غرق تعجب می کند.

قرآن مجید که درس بزرگ تربیت و انسان سازی است در این باره بحثهای فراوانی دارد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

بد نیست نمونه های دیگر را برای تکمیل این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم:

۱- مشرکان عرب برای توجه شرک خود گناه متوسل به رسم نیاکان می شدند و می گفتند: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** "ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می کنیم!" (زخرف-۲۳).

و گناه به نوعی جبر متوسل شده می گفتند: **لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا**

ص: ۵۳

آبائنا: "اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی شدیم!" (۱۴۸-انعام).

۲- گاه مؤمنان ضعیف الایمان برای فرار از جنگ، خدمت پیامبر ص می آمدند، و به این عنوان که خانه های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می کردند: وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّهُمْ يُرِيدُونَ الْإِفْرَارَ (احزاب-۱۳): "گروهی از آنها از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند خانه های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می خواستند فرار کنند.

۳- گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیبا رویان رومی، دل ما را بربایند، و به حرام بیفتیم! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر ص می خواستند: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِدُنْ لِي وَ لَا تَقْتُلْنِي (توبه- ۴۹): "بعضی از آنان می گوید به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز!" و گاه به این عنوان که اموال و زن و فرزند ما را گرفتار و به خود مشغول ساخته، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر ص را توجیه می کردند (آیات مورد بحث).

۵- شیطان نیز با یک مقایسه غلط نافرمانی صریح خود را در برابر خداوند توجیه کرد و گفت: "مرا از آتش آفریده ای و آدم را از خاک! چگونه ممکن است موجودی شریفتر برای موجودی پستتر سجده کند!" اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف-۱۲).

۶- در عصر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ "فرزند کشی" می گفتند از این می ترسیم که در جنگها دختران ما به دست دشمنان بیفتند، غیرت ناموسی ما ایجاب می کند که نوزادان دختر را زیر خاک پنهان کنیم، و گاه می گفتند اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تامین زندگی آنها نیستیم!

حتی از بعضی آیات قرآن بر می آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می شوند از جمله اینکه ما پیروی از بزرگان قوم خود کردیم و آنها بودند که ما را گمراه کردند، و بجای ما تصمیم گرفتند!:

" رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا لِسَادَتِنَا وَكُفِرْنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا " (احزاب-۶۷).

خلاصه اینکه بلای "توجیه گری" بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در بر گرفته، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گناهکاران می بندد، و گناه واقعیتهای را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می دهد.

بسیارند کسانی که "ترس و جبن" خود را به عنوان "احتیاط"، و "حرص" را به "تامین آینده" و "تهور" را به "قاطعیت" و "ضعف نفس" را به "حیا" و "بی عرضگی" را به "زهد" و "ارتکاب حرام" را به "کلاه شرعی" و "فرار از زیر بار مسئولیت" را به "ثابت نبودن موضوع" و "ضعفها و کوتاهیها"ی خود را به "قضا و قدر" توجیه می کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟! گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده، و نتیجه وارونه می گیرند، و چه زیانهای عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده ها و افراد رسیده است؟! خداوند همه ما را از این بلای بزرگ و خانمان سوز حفظ کند (آمین).

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا ذُرُوعًا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسِبُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٥) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٦) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (١٧)

۱۵- هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید متخلفان می گویند:

بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم (و در این جهاد شرکت نمائیم!) آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز نباید به دنبال ما بیایید، اینگونه خداوند از قبل گفته است، اما به زودی می گویند: شما نسبت به ما حسد می ورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند! ۱۶- به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلا نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می کند.

۱۷- بر "نابینا" و "لنگ" و "بیمار" گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند) و هر کس که اطاعت خدا و رسولش نماید او را در باغهایی (از بهشت) وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب دردناکی گرفتار می کند.

تفسیر:

متخلفان آماده طلب!

غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به "فتح خیر" است که بعد از "صلح حدیبیه" و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد.

توضیح اینکه: طبق روایات هنگامی که پیامبر ص از "حدیبیه" باز می گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به "فتح خیر" داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنها است، و تخلف کنندگان را نصیبتی از این غنائم نخواهد بود! اما این دنیا پرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر ص در این جنگی که در پیش دارد قطعا پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه

اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده، خدمت پیامبر ص آمدند، و اجازه شرکت در میدان "خیبر" خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته، و سبک کردن بار مسئولیت، و توبه از گناه، و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم! غافل از اینکه آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سر آنها را فاش ساخته بود، چنان که در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

"هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، و در این جهاد شرکت نمائیم!" (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوا ذُرُوثًا تَتَّبِعُكُمْ).

نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می بینیم این تن پروران طماع به سراغ لقمه های چرب و کم در دسر می رفتند، و از میدانهای سخت و خطرناک و دور دست گریزان بودند، چنان که در آیه ۴۲ سوره "توبه" می خوانیم: "هر گاه غنائمی نزدیک، و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه دور و پرمشقت است سر باز می زنند، و به زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم" "لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ".

به هر حال، قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سود جو و فرصت طلب می گوید: "آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند" (يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ).

سپس می افزاید: "به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیایید" و حق ندارید در این میدان شرکت کنید (قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا).

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم، "این مطلبی است که

خداوند از قبل گفته " و ما را از آینده شما با خبر ساخته است (كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ).

خداوند دستور داده "غنائم خبیر" مخصوص "اهل حدیبیه" باشد، واحدی با آنها در این امر شرکت نکند! ولی این متخلفان بی شرم و پر ادعا، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند" و به زودی می گویند: مطلب چنین نیست بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید!" (فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا).

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر ص را تکذیب می کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در "غزوه خبیر" حسادت می شمردند! قرآن در آخرین جمله می گوید: "ولی آنها جز اندکی نمی فهمند" (بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

آری ریشه تمام بدبختی های آنها جهل و نادانی و بیخبری است که همیشه دامنگیر آنها بوده است، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر ص و بیخبری از سرنوشت انسانها، و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.

درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی با هوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.

سرانجام پیغمبر اکرم ص طبق نقل تواریخ غنائم خبیر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خبیر نشدند سهمی برای آنها قرار داد، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن "جابر بن عبد الله" بود (۱).

ص: ۵۹

در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان "حدیبیه" در آیه بعد پیشنهادی به آنها کرده، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می‌گشاید و می‌فرماید:

"به متخلفان از اعراب بادیه نشین بگو به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت گام بگذارید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند" (قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى اللَّهِ قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَسِ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ).

"اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید، آن گونه که قبلاً نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌کند" (فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

هر گاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده‌اید، و دست از راحت-طلبی و دنیا پرستی برداشته‌اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست، و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

جالب اینکه قرآن روی عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده، و به اصطلاح بجای استفاده از "ضمیر" از "اسم ظاهر" استفاده می‌کند.

این تعبیر مخصوصاً به صورت صیغه "اسم مفعول" آمده، یعنی "پشت سر گذارده شدگان" اشاره به اینکه هنگامی که مسلمانان با ایمان مشاهده سستی و بهانه جوئیهای این گروه را می‌کردند آنها را پشت سر گذارده و بی‌اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند.

اما در اینکه این قوم جنگجو و پر قدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است.

جمله "تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ" (با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند) دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک "دین" نمی شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است.

و با توجه به اینکه در عصر پیامبر ص بعد از ماجرای "حدیبیه" و "خیبر" غزوه مهمی با مشرکان جز فتح "مکه" و غزوه "حنین" وجود نداشت، آیه فوق می تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصا غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت کوشی از طایفه "هوازن" و "بنی سعد" در آن شرکت داشتند.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به غزوه "موته" که با رومیان انجام گرفت بوده باشد بعید به نظر می رسد، چرا که آنها اهل کتاب بودند.

و احتمال اینکه منظور جنگهای بعد از پیامبر ص از جمله جنگ با اهل "فارس" و "یمامه" بوده باشد بسیار بعیدتر است، چرا که لحن آیات نشان می دهد مساله مربوط به زمان پیامبر ص است، و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگهای بعد از عصر پیامبر ص تطبیق دهیم، ظاهرا پاره ای انگیزه های سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مساله پافشاری داشته اند دخالت داشته است! این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر ص به آنها قول نمی دهد که در جنگهای آینده شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولا این تعبیر در مورد پادشاهای آخرت است.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه: در آیه ۸۳ سوره توبه، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید:
فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ :

"شما هرگز با من در هیچ نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید".

در حالی که آیه مورد بحث از آنها دعوت به پیکار در میدان سخت و سهمگین دیگری می کند؟ ولی با توجه به اینکه آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر ص از آنها قطع امید کرده بود، و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آنها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤال روشن می گردد.

*** و از آنجا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شرکت در جهاد نداشتند، و نباید حق آنها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است.

بخصوص اینکه بعضی از مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به "عذاب الیم" جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر ص آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا ص! تکلیف ما در این میان چیست؟ در اینجا این آیه نازل شد و حکم آنها را چنین باز گو کرد: "بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند" (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ).

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانایی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آنها "توانایی و قدرت" است، و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است، در آیه ۲۸۶ سوره بقره به صورت یک اصل کلی می خوانیم: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: "خداوند هیچکس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند.

این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده، و هم با دلیل عقل.

ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند، چنان که در آیه ۹۱ سوره توبه می خوانیم: لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ:

"بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط اینکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند".

یعنی اگر آنها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آنچه در توان دارند با زبان مضایقه نمایند، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد هر کس آنچه را در توان دارد باید فرو گذار نکند، و به تعبیر دیگر اگر نمی توانند در جبهه شرکت کنند لا اقل "پشت جبهه" را محکم نگهدارند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید:

"هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغهایی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد!" (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا).

این احتمال نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنایی به حکمی می خورد

افرادی به فکر سوء استفاده افتاده، خود را در صف معذوران جا می زنند، قرآن به آنها هشدار می دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد.

این نکته قابل توجه است که مساله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص "جهاد" است، اما در مساله "دفاع" هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد.

ص: ۶۴

اشاره

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

ترجمه:

۱۸- خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود می دانست، لذا آرامش را بر دل‌های آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی، به عنوان پاداش، نصیب آنها فرمود.

۱۹- و غنائم بسیاری که آن را به دست می آورند، و خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر:

خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرایی میان "پیامبر" ص و "قریش" رد و بدل شد، از جمله پیامبر ص "عثمان بن عفان" را (که از بستگان ابو سفیان بود و این رابطه ظاهراً در انتخاب او تاثیر داشت) به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است، اما قریش عثمان را موقتاً توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده پیامبر ص فرمود من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم.

سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد، و با مردم تجدید بیعت کرد،

و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند (۱).

آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

چنان که می دانیم این بیعت به عنوان "بیعت رضوان" (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد، و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

آیات مورد بحث در باره این ماجرا سخن می گوید.

نخست می فرماید: "خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد" (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ).

هدف از این "بیعت" انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه، تجدید آمادگی رزمی، سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.

این بیعت روح تازه ای در کالبد مسلمین دمید، چرا که دست به دست پیامبر خدا ص می دادند، و از صمیم دل اظهار وفاداری می کردند.

خداوند به این مؤمنان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر ص بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهمتر همین پاداش سخت یعنی رضایت و خشنودی او بود، همانگونه که در آیه ۷۲ سوره توبه نیز می خوانیم وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ: "و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است".

سپس می افزاید: "خداوند می دانست آنچه در درون قلب آنها از صداقت و ایمان و آمادگی وفاداری نسبت به این پیمان نهفته است، و لذا سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد" (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ).

ص: ۶۶

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

آن چنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر و دیار خود، در میان سلاحهای آماده آنها، با نداشتن اسلحه کافی (چون برای زیارت آمده بودند نه برای جنگ) ترس و وحشتی به دل راه نمی دادند، و همچون کوه استوار و پا بر جا ایستاده بودند.

و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.

اصولاً الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطن باشند.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان العبد المؤمن الفقير ليقول يا رب ارزقني حتى افعل كذا وكذا من البر و وجوه الخير، فاذا علم الله عز و جل ذلك منه بصدق نيته كتب الله له من الاجر مثل ما يكتب له لو عمله، ان الله واسع كريم: "بنده مؤمن فقیر گاهی می گوید: "خداوند! به من روزی ده تا چنین و چنان از کارهای خیر و نیک انجام دهم، هر گاه خداوند صدق نیت از او بداند همان پاداشی را برای او می نویسد که اگر توانایی داشت انجام می داد، چرا که خداوند دارای رحمت واسعه و کریم است" (۱).

و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده می فرماید: "و فتح نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود" (وَ أَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا).

آری این فتح که به گفته اکثر مفسران "فتح خیبر" بود (هر چند بعضی آن را فتح مکه شمرده اند) سومین پاداش الهی برای این مؤمنان ایثارگر بود.

تعبیر به "قریباً" تاییدی است بر اینکه منظور "فتح خیبر" است، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق

ص: ۶۷

*** چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنان که در آیه بعد می فرماید: "پاداش دیگر غنائم کثیری است که آن را به دست می آورند" (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا).

یکی از این غنائم همان غنائم خبیر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد، و با توجه به ثروت بی حساب یهود خبیر، این غنائم از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود.

ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خبیر دلیل قطعی ندارد، و می تواند غنائم سایر جنگهای اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در بر گیرد.

و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملاً اطمینان کنند در آخر آیه می افزاید: "خداوند شکست ناپذیر و حکیم است" (وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید بر اساس حکمت بود، حکمتی که گذشت زمان پرده از اسرار آن برداشت، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم کثیر می دهد این توانایی را دارد که به وعده های خود جامه عمل بپوشاند.

به این ترتیب مسلمانان با ایمان و ایثارگر در سایه بیعت رضوان و اعلام وفاداری به پیامبر ص در آن ساعات حساس، پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بیخبر و ضعیف الایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟ این سخن را با گفتاری از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم: او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرش با دشمنی سخن

می گوید، و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می دهد، می فرماید:

"

فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت، و انزل علینا النص، حتی استقر الاسلام ملقیا جرانه، و متبوءا اوطانه، و لعمری لو کنا ناتی ما اتیم، ما قام للذین عمود، و لا اخضر للایمان عود، و ایم الله لتحتلبنها دما، لتتبعنها ندما "!

"هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشمن، و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسلام بر صفحه زمین گسترده شد، و مناطق پهناوری را برای خویش برگزید، بجانم سوگند اگر ما در مبارزه همچون شما بودیم، هرگز پایه ای از دین بر پا نمی شد! و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت و به خدا سوگند به جای شیر، خون می دوشید و پشیمان می شوید" (۱).

نکته:

بیعت و خصوصیات آن

بیعت از ماده "بیع" در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد معامله است، و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی می خواست اعلام وفاداری به دیگری کند، او را به رسمیت بشناسد و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می کرد، و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هر یک از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله گر در برابر دیگری می کردند. بیعت کننده حاضر می شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گرفت.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید: "کانوا اذا بایع الامیر

ص: ۶۹

۱- ۱) "نهج البلاغه" خطبه ۵۶.

جعل ایدیهم فی یده تاکیدا فاشبه ذلک فعل البایع و المشتري: "هنگامی که بیعت با امیر می کردند برای تاکید دست در دست او می گذاشتند، و این شبیه کار فروشنده و خریدار بود" (۱).

قرائن نشان می دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه "اوس" و "خزرج" در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام ص در عقبه بیعت کردند بر خورد آنها با مساله بیعت بر خورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام ص نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین "بیعت رضوان" در حدیبیه بود، و از آن گسترده تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر "سوره ممتحنه" شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

اما چگونگی "بیعت" به طور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می نمود، و گاه در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سر حد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است).

پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن "بیعت" انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می کردند،

ص: ۷۰

همانگونه که پیغمبر ص در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کرد که "مشرک نشوند و آلوده به بی عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر" (سوره ممتحنه آیه ۱۲).

به هر حال در باره احکام بیعت بحثهای مختلفی است که به طور فشرده در اینجا یادآور می شویم، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله ای از ابهام فرو رفته است:

***۱- "ماهیت بیعت" یک نوع قرار داد و معاهده میان بیعت کننده از یک سو، و بیعت پذیر از سوی دیگر است، و محتوای آن اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت شونده است، و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می کنند درجات مختلفی دارد.

از لحن آیات قرآن و احادیث استفاده می شود که بیعت یک نوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می باشد، و بنا بر این مضمول قانون کلی "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" است (مائده-۱).

بنا بر این بیعت کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند می تواند بیعت خود را بر دارد و فسخ کند، در اینصورت بیعت کننده از التزام و عهد خود آزاد می گردد (۱).

***۲- بعضی بیعت را شبیه "انتخابات" یا نوعی از آن می دانند، در حالی که

ص: ۷۱

۱- ۱) در ماجرای کربلا می خوانیم که امام حسین (ع) شب عاشورا خطبه خواند و ضمن اظهار قدردانی از یارانش بیعت خود را از آنها برداشت، تا هر جا می خواهند بروند، (ولی آنها هم چنان وفادار ماندند) و فرمود: فانطلقوا فی حل لیس علیکم منی زمام (کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۵۷).

مساله انتخابات درست عکس آن است، یعنی ماهیت آن یک نوع ایجاد مسئولیت و وظیفه، و پست و مقام برای انتخاب شونده، و یا به تعبیر دیگر نوعی توکیل در انجام کاری است، هر چند این انتخاب وظائفی هم برای انتخاب کننده به دنبال دارد (مانند همه وکالتها) در حالی که بیعت چنین نیست.

و به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می باشد، در حالی که بیعت "تعهد اطاعت" است.

گرچه ممکن است این دو در بعضی از آثار با هم شباهت پیدا کنند، ولی این شباهت هرگز به معنی وحدت مفهوم و ماهیت آنها نیست، لذا در مورد بیعت، بیعت کننده قادر بر فسخ نمی باشد در حالی که در مورد انتخابات در بسیاری از موارد انتخاب کنندگان حق فسخ دارند که دسته جمعی شخص انتخاب شونده را از مقامش عزل کنند (دقت کنید).

***۳- در مورد پیامبر ص و امامان معصوم ع که از سوی خدا نصب می شوند هیچ نیازی به بیعت نیست، یعنی اطاعت پیامبر ص و امام معصوم ع و منصوب از سوی او واجب است، خواه بر کسانی که بیعت کرده باشند یا کسانی که بیعت نکرده باشند.

و به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت و جوب اطاعت است، همانگونه که قرآن می گوید: \square أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء-۵۹).

ولی این سؤال پیش می آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر ص کرارا از یاران خود، یا تازه مسلمانان بیعت گرفت که دو نمونه آن در قرآن صریحا آمده است (بیعت رضوان در اینجا و بیعت با اهل مکه که در سوره ممتحنه به آن اشاره شده است).

در پاسخ می گوئیم بدون شک این بیعتها یک نوع تاکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می گرفته، و مخصوصا برای مقابله با بحرانها و حوادث سخت از آن استفاده می شده است، تا در سایه آن روح تازه ای در کالبد افراد دمیده شود، چنان که تاثیرهای شگرف آن را در بیعت رضوان در بحثهای گذشته خواندیم.

ولی در بیعتهایی که برای خلفا می گرفتند بیعت به عنوان پذیرش مقام خلافت بود، هر چند به عقیده ما خلافت پیامبر اسلام ص چیزی نبود که از طریق بیعت مردم انجام گیرد، بلکه تنها از سوی خداوند و به وسیله شخص پیامبر ص یا امام پیشین تحقق می یافت.

و به همین دلیل بیعتی را که مسلمانان با علی ع یا امام حسن یا امام حسین ع کردند آن نیز جنبه تاکید بر وفاداری داشت و شبیه بیعتهای پیامبر ص بود.

***۴- آیا در حال حاضر نیز بیعت به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است؟ یا به تعبیر دیگر آیا می توان بیعت را تعمیم داد، و مثلا فلان جمعیت یک فرد لائق و واجد شرائط شرعی را برگزینند (به عنوان فرمانده لشکر، رئیس جمعیت، و یا رئیس حکومت) و با او بیعت کنند؟ آیا اینگونه بیعتها مشمول احکام شرعی بیعت می باشد؟! از آنجا که به اصطلاح "عموم" و "اطلاقی" از قرآن و سنت در خصوص بیعت در دست نیست تعمیم این مساله مشکل به نظر می رسد، هر چند استدلال به عموم آیه "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" چندان بعید نیست.

ولی با اینحال ابهامی که در مسائل مربوط به بیعت وجود دارد مانع از این است که ما به طور قطع روی "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" تکیه کنیم بخصوص اینکه

در فقه ما هیچ موردی برای بیعت در غیر پیغمبر ص و امام معصوم ع دیده نمی شود.

توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام نیابت ولی فقیه از نظر ما مقامی است که از سوی امامان معصوم ع تعیین شده، و هیچگونه نیازی به بیعت ندارد، البته پیروی و اطاعت مردم از "ولی فقیه"، به او امکان استفاده از این مقام و به اصطلاح "بسط ید" را می دهد، ولی این بدان معنی نیست که مقام او در گرو تبعیت و پیروی مردم است و تازه مساله پیروی مردم ارتباطی با مساله بیعت ندارد، بلکه عمل به حکم الهی در مورد ولایت فقیه است (دقت کنید).

***۵-و به هر حال "بیعت" مربوط به مسائل اجرایی است، و ارتباطی با احکام ندارد یعنی، بیعت با یک نفر هرگز حق "تشریح و قانونگذاری" را به او نمی دهد، بلکه قوانین را باید از کتاب و سنت گرفت و سپس آن را به اجراء در آورد، و کسی در این گفتگو ندارد.

***۶-از روایات استفاده می شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم باید برای خدا باشد، و به تعبیر دیگر از اموری است که "فصد قربت" در آن لازم است.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده:

ثلاثه لا یكلمهم الله عز و جل یوم القیامه و لا ینظر الیهم و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم: رجل باع اماما لا یبایعه الا للدنیا، ان اعطاه ما یریده و فی له، و الا كف، و رجل باع رجلا بعد العصر مخلف بالله عز و جل لقد اعطی بها كذا و كذا فصدقه و اخذها و لم یعط فیها ما قال، و رجل علی فضل ماء بالفلات یمنعه ابن السبیل:

"سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناک برای آنها است: کسی که با امامی بیعت کند و هدفی جز دنیا

نداشته باشد که اگر خواسته اش را به او بدهد به بیعتش وفا می کند، و الا خود داری خواهد کرد، و مردی که بعد از وقت عصر جنسی را می فروشد و سوگند یاد می کند که فلان مبلغ برای خرید جنس داده ام، و مشتری تصدیق می کند و می خرد، در حالی که چنین نبوده است، و کسی که آب اضافی در بیابان دارد و به ابن سبیل نمی دهد" (۱) (تعبیر به عصر یا به خاطر شرافت این وقت است، و یا از این جهت که بسیاری از فروشندگان، جنس خود را به همان قیمتی که خریده اند در این موقع می فروشند).

***۷- شکستن بیعت از گناهان کبیره است، در حدیثی از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم:

ثلاثة موبقات: نكث الصفة و ترك السنه و فراق الجماعة:

"سه گناه است که انسان را هلاک می کند (و به عذاب شدید الهی می افکند):

شکستن بیعت، ترک سنت، و جدایی از جماعت" (۲).

ترک سنت ظاهرا اشاره به قوانینی است که پیامبر اسلام آورده و جدایی از جماعت به معنی اعراض و پشت کردن به آن است نه صرفا عدم شرکت در جماعت.

۸- بیعت در سخنان علی (ع) در خطبه های نهج البلاغه کرارا روی مساله بیعت تکیه شده، و امام ع بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می کند.

از جمله در یک مورد می فرماید: "ای مردم شما بر من حقی دارید، و من بر شما حقی دارم، اما حق شما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم،

ص: ۷۵

۱-۱) "خصال" باب الثلاثة حدیث ۷۰.

۲-۲) "بحار الانوار" جلد ۶۷ صفحه ۱۸۵.

و بیت المال شما را در راه خودتان مصرف کنم، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می افزاید:

و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه، و النصیحه فی المشهد و المغیب، و الاجابه حین ادعوکم، و الطاعه حین آمرکم: "اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش وفادار باشید، و در آشکارا و نهان خیر خواهی کنید هر وقت شما را می خوانم اجابت نمائید، و هر گاه فرمان می دهم اطاعت کنید" (۱).

و در جای دیگر می فرماید:

لم تکن بیعتکم ایای فلتة: "بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت" (تا کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید" (۲).

و در خطبه ای که قبل از جنگ "جمل" و حرکت از مدینه به سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بیعتشان توجه داده، می فرماید:

و بایعنی الناس غیر مستکرهین، و لا مجبرین، بل طائعین مخیرین:

"مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من بیعت کردند" (۳).

و بالآخره در برابر معاویه که از بیعت با امام ع سر باز زد، و می خواست به نحوی خرده گیری کند فرمود:

بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشاهد ان یختار، و لا للغائب ان یرد: "همان گروهی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرائط و کیفیت بیعت نمودند بنا بر این نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه

ص: ۷۶

۱-۱) نهج البلاغه خطبه ۳۴.

۲-۲) نهج البلاغه خطبه ۱۳۶.

۳-۳) نهج البلاغه نامه شماره ۱.

رد کردن!" (۱).

از بعضی از عبارات نهج البلاغه به خوبی بر می آید که "بیعت" یک بار بیش نیست، تجدید نظر در آن راه ندارد، و اختیار فسخ در آن نخواهد بود، و هر کس از آن سر بتابد طعنه زن و عیبجو خوانده می شود، و آن کس که در باره قبول یا رد آن بیندیشد یا تردید کند منافق است!

انها بیعه واحده، لا یتنی فیها النظر، و لا یتناف فیها الخیار، الخارج منها طاعن، و المروری فیها مدهن!

(۲)

از مجموع این تعبیرات استفاده می شود که امام ع در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر ص نداشتند و بهانه جویی می کردند به مساله بیعت که نزد آنها مسلم بود استدلال می کرد، تا یارای سر باز زدن از اطاعت امام ع نداشته باشند، و به معاویه و امثال او گوشزد می کرد همانگونه که مشروعیت برای خلافت خلفای سه گانه قائل است باید برای خلافت امام ع قائل باشد و در برابر آن تسلیم گردد (بلکه خلافت او مشروعتر است، چون بیعت وی گسترده تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد).

بنا بر این استدلال به بیعت هیچ منافاتی با مساله نصب امام از طریق خدا و پیامبر ص و تأکیدی بودن بیعت ندارد.

لذا در همین نهج البلاغه در یک مورد امام به حدیث ثقلین که از نصوص امامت است اشاره می فرماید (۳) و در جایی دیگر به مساله وصیت و وراثت (۴).

ص: ۷۷

۱-۱) نهج البلاغه نامه ۶- باید توجه داشت تکیه روی بیعت خلفای پیشین از این نظر بود که معاویه از طرف آنها نصب شده بود و دم از حمایت از آنها می زد، بنا بر این منافاتی با آنچه در خطبه ششقیه آمده است ندارد.

۲-۲) نهج البلاغه نامه ۷.

۳-۳) نهج البلاغه خطبه ۸۷.

۴-۴) نهج البلاغه خطبه ۲.

(دقت کنید).

و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول در باره بیعت.

ضمناً از آنها به خوبی استفاده می شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد (باز هم دقت کنید).

ص: ۷۸

اشاره

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَىٰ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا
(۲۰) وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)

ترجمه:

۲۰- خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به چنگ می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت، و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما باز داشت، تا نشانه ای برای مؤمنان باشد، و شما را به راه راست هدایت کند.

۲۱- و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می کند و خداوند بر هر چیز توانا است.

تفسیر:

باز هم برکات صلح حدیبیه!

این آیات هم چنان بحثهای مربوط به "صلح حدیبیه" و وقایع بعد از آن را بازگو می کنند، و برکات و فوایدی را که از این رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می دهد.

نخست می فرماید: "خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به دست می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت" (وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ).

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین می افتد در این عبارت داخل است.

اما این که می گوید: این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت غالباً اشاره به "غنائم خیبر" دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد.

ولی بعضی احتمال داده اند که "هذه" اشاره به "فتح حدیبیه" باشد که بزرگترین غنیمت معنوی بود.

سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده، می افزاید: "و دست تعدی مردم را از شما باز داشت" (وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ).

این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آنهم در نقطه ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هر گونه اقدام و حمله خود داری کردند.

جمعی از مفسران این جمله را اشاره به ماجرای خیبر می دانند که قبائلی از "بنی اسد" و "بنی غطفان" تصمیم گرفته بودند در غیاب مسلمانان به مدینه حمله کنند، و اموال مسلمین را به غنیمت گرفته، زنانشان را به اسارت ببرند.

یا اشاره به تصمیم جمعی از این دو قبیله دانسته اند که در نظر داشتند به یاری یهود خیبر برخیزند که خداوند رعب و وحشت در قلوب آنها افکند، و از تصمیم خود منصرف شدند.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در چند آیه بعد همین تعبیر

را مشاهده می کنیم که در باره اهل مکه سخن می گوید، همانند شرحی است برای آنچه در آیه مورد بحث آمده، و با روش قرآن که روش اجمال و تفصیل است سازگار می باشد.

مهم این است که طبق روایات مشهور، تمام سوره فتح بعد از ماجرای حدیبیه، و در مسیر بازگشت پیامبر ص از مکه به مدینه نازل گردیده است.

سپس در ادامه همین آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده، می فرماید: "هدف این بود که این وقایع نشانه ای (بر حقانیت دعوت تو) برای مؤمنان باشد، و خداوند شما را به راه مستقیمی هدایت کند" (وَ لَتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) گرچه بعضی از مفسران ضمیر "لتكون" را تنها اشاره به "غنائم موعود" دانسته اند، و بعضی دیگر به نگهداری دشمنان از هجوم بر مسلمانان، ولی مناسب این است که این ضمیر به تمام حوادث "حدیبیه" و ماجراهای بعد از آن بر گردد، چرا که هر یک آیتی از آیات خدا، و دلیلی بر صدق پیامبر ص، و وسیله ای برای هدایت مردم به صراط مستقیم بود، و قسمتی از آن جنبه پیشگویی و خبر غیبی داشت، و بعضی با اسباب و شرائط عادی سازگار نبود، و در مجموع معجزه روشنی از معجزات پیامبر ص محسوب می شد.

*** در آیه بعد بشارت بیشتری به مسلمانان داده، می گوید: "خداوند به شما غنائم و فتوحات دیگری وعده داده است که هرگز توانایی بر آن نداشته و ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد، و او بر هر چیز توانا است" (وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا).

در اینکه این وعده اشاره به کدام غنیمت و کدام پیروزیها است؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی اشاره به فتح "مکه" و غنائم "حنین" می‌دانند، و بعضی به فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر ص نصیب امت اسلامی شد (مانند فتح ایران و روم و مصر).

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به همه آنها باشد (۱).

تعبیر به "لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا" اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی‌دادند ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آنها پیدا شد.

بعضی از این جمله چنین استنباط کرده اند که قبلاً در میان مسلمانان بحثی در باره این فتوحات بوده است، اما خود را از انجام آن ناتوان می‌دیدند، مخصوصاً در حدیثی که در داستان جنگ احزاب آمده می‌خوانیم: آن روز که پیامبر ص بشارت فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد منافقان آن را به باد سخریه گرفتند.

جمله قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا (خداوند آن را احاطه فرموده) اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است، و بعضی آن را اشاره به احاطه علمی او دانسته اند اما معنی اول با جمله های دیگر آیه سازگارتر است، البته جمع میان هر دو نیز مانعی ندارد.

و بالآخره آخرین جمله آیه یعنی "وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا" در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل اشاره به اینکه با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست.

و به هر حال، آیه از اخبار غیبی و پیشگوییهای قرآن مجید در باره حوادث آینده است، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این

ص: ۸۲

۱ - ۱) "آخری" صفت برای "مغانم" است که محذوف می‌باشد، و در تقدیر "مغانم آخری" است که منصوب است به خاطر عطف بر "مغانم کثیره".

نکته:

ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر ص از حدیبیه بازگشت تمام ماه ذی الحجه، و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود، سپس با یکهزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی "خیبر" حرکت کرد (جایی که کانون تحریکات ضد اسلامی بود، و پیامبر ص برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند).

قبیله "غطفان" در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود "خیبر" حمایت کنند، ولی بعدا ترسیدند و خود داری کردند.

هنگامی که پیامبر ص به نزدیک قلعه های "خیبر" رسید، به یارانش دستور داد توقف کنید، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

اللهم رب السماوات و ما اظللن، و رب الارضین و ما اقللن... نسألك خیر هذه القریه، و خیر اهلها، و نعوذ بك من شرها و شر اهلها، و شر ما فیها :

"خداوندا! ای پروردگار آسمانها و آنچه بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه بر خود حمل کرده اند... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم، و به تو از شر آن و شر اهلش، و شر آنچه در آن است پناه می بریم."

سپس فرمود: [□] بسم الله حرکت کنید، و به این ترتیب شبانه به کنار "خیبر" رسیدند، و صبحگاهان که اهل "خیبر" از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر ص قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکمتر و نیرومندتر بود

و فرمانده معروف یهود "مرحب" در آن قرار داشت، رسید.

در این ایام حالت سر درد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر ص می آمد به او دست داد، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) "ابو بکر" پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت، اما بی آنکه نتیجه بگیرد بازگشت، بار دیگر "عمر" پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ولی بدون گرفتن نتیجه بازگشتند.

این خبر به گوش رسول خدا ص رسید فرمود:

□ □ □
اما و الله لاعطينها غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله، ياخذها عنوه :

"به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود".

گردنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است؟ جمعی حدس می زدند که منظور پیامبر ص علی ع است ولی علی ع هنوز در آنجا حضور نداشت، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی ع سوار بر شتری وارد شد، و نزدیک خیمه پیامبر ص پیاده گشت، در حالی که چشمانش شدیداً درد می کرد.

پیامبر ص فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفت، از آب دهان مبارکش بر چشم علی ع مالید، و چشمش به برکت این اعجاز کاملاً سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.

علی ع با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی؟ فرمود: "من علی بن ابی طالبم" یهودی فریاد کشید ای جماعت یهود شکستان فرا رسید! در این هنگام مرحب

یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی ع آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت علی ع نزدیک در قلعه آمد، و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا بر کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد، و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد، پیامبر ص پذیرفت، غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد، و اراضی و باغهای آنجا را به دست یهود سپرد مشروط به اینکه نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند (۱).

ص: ۸۵

۱- ۱) "کامل ابن اثیر" (مورخ معروف اهل سنت) جلد ۲ صفحه ۲۱۶-۲۲۱ (با تلخیص).

اشاره

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يجدُونَ وِلْيًا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سَنَّهَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِي الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيكُكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةً بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)

ترجمه:

۲۲- اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند به زودی فرار می نمودند، سپس ولی و یاورى نمی یافتند.

۲۳- این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

۲۴- او کسی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

۲۵- آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانیهای شما به محل قربانگاه مانع گشتند، و هر گاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین نمی رفتند و از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما نمی رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد) هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم.

تفسیر:

اگر در حدیبیه جنگی روی می داد

این آیات هم چنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم "حدیبیه" را بازگو می کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند.

نخست اینکه: تصور نکنید اگر در سرزمین "حدیبیه" درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد، مشرکان برنده جنگ می شدند، چنین نیست "اگر کافران با شما در آنجا پیکار می کردند به زودی پشت کرده از میدان فرار می نمودند، سپس ولی و یآوری نمی یافتند" (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

*** و این منحصر به شما نیست "این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیل نخواهی یافت" (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد اما قطعاً پیروزی نهایی با آنها است.

اما در مواردی همچون میدان "احد" که جمعی از فرمان پیامبر خدا ص سرپیچی کردند و گروهی نیت خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت، و بعداً نیز چنین است.

نکته مهمی را که این آیات تعقیب می کند این است که قریش ننشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم، افسوس و افسوس! ابدا چنین نیست، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند، و دور از وطن و مامن، و فاقد سلاح کافی، ولی با اینحال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آنها بود، مگر در "بدر" یا در "احزاب" نفرات آنها کمتر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت.

به هر حال بیان این واقعیت مایه تقویت روحیه مؤمنان، و تضعیف روحیه دشمنان، و پایان دادن به "اگر" و "مگر" منافقان بود، و نشان داد که حتی در شرایط نابرابر از نظر ظاهر، اگر پیکاری رخ دهد پیروزی از آن مؤمنان خالص است! *** نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می فرماید: "او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه باز داشت، و دست شما را از

آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است" (وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا).

"به راستی این ماجرا مصداق روشن "فتح المبين" بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکر کشی کرده، و تلاش عجیبی برای در هم شکستن آنها داشته، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر که بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین توفیقی بر دشمن حاصل گردد؟! بدون شك ماجرای صلح "حدیبیه" در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش، و فتوحی برای مسلمین محسوب می شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

جمعی از مفسران برای این آیه "شان نزولی" ذکر کرده اند، و آن اینکه:

مشرکان "مکه" چهل نفر را در جریان حدیبیه برای ضربه زدن به مسلمانان به طور مخفیانه بسیج کردند که با هوشیاری مسلمانان توطئه آنها نقش بر آب شد، مسلمین همگی را دستگیر کرده خدمت پیامبر ص آوردند و پیامبر ص آنها را رها کرد. بعضی عدد آنها را ۸۰ نفر نوشته اند که از کوه "تنعیم" به هنگام نماز صبح، و با استفاده از تاریکی می خواستند به مسلمانان یورش برند.

بعضی نیز گفته اند در آن هنگام که پیامبر ص در سایه درخت نشسته بود تا پیمان صلح را با نماینده قریش تنظیم کند، و علی ع مشغول نوشتن بود،

۳۰ نفر از جوانان مکه با اسلحه به او حمله ور شدند که به طرز معجزه آسایی توطئه آنها خنثی گشت، و همگی دستگیر شدند و حضرت آنها را آزاد فرمود (۱).

مطابق "این شان نزول جمله مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَ كُمْ عَلَيْهِمْ اشاره بر پیروزی بر این گروه است، در حالی که مطابق تفسیر سابق منظور پیروزی کلی لشکر اسلام بر کل مشرکان است، و این با مفاد آیه سازگارتر است.

قابل توجه اینکه قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد: نخست اینکه "مکه" کانون قدرت دشمن بود، و قاعدتا می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند، و به مسلمانان حمله ور می شدند، و به اصطلاح آنها مسلمانها را در آسمان جستجو می کردند وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنها را گرفت! دیگر اینکه: "مکه" حرم امن خدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می شد از یک سو احترام حرم خدشه دار می گشت، و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد، که آنها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را در هم شکسته اند، و لذا یکی از نعمتهای بزرگ خداوند بر پیامبر ص و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آنها بدون خونریزی بود.

*** در آخرین آیه مورد بحث به نکته دیگری در ارتباط با مساله صلح حدیبیه

ص: ۹۰

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۲۳ این شان نزول را با تفاوت مختصری "قرطبی"، "ابو الفتوح رازی"، "آلوسی" در "روح المعانی"، "شیخ طوسی" در "تبیان"، "مراغی" و دیگران نیز نقل کرده اند.

و فلسفه آن اشاره کرده، می فرماید: "آنها (دشمنان شما) کسانی هستند که کافر شدند، و شما را از زیارت مسجد الحرام بازداشتند، و قربانیهای شما را از اینکه به محل قربانگاه برسد مانع شدند" (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَيْدَىٰ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ) (۱). یک گناه آنها کفرشان بود، و گناه دیگر اینکه شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند، و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید (محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی) در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد، و جلوگیری از آن از بزرگترین گناهان است، همانگونه که قرآن در جای دیگر می گوید: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ: "چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی باز دارد؟! (بقره-۱۱۴) این گناهان ایجاب می کرد که خداوند آنها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.

اما چرا چنین نکرد؟ ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته، می فرماید: "و اگر به خاطر این نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین می رفتند و از این راه عیب و عاری بدون اطلاع دامان شما را می گرفت خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد، و شما را بر آنها مسلط می ساخت تا کیفر خود را ببینند" (وَ لَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُم فَتَضَيَّبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ) (۲).

ص: ۹۱

۱-۱) "معکوفاً" از ماده "عکوف" به معنی منع از حرکت و ماندن در یک محل است.

۲-۲) جواب "لو لا" در جمله بالا محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد: لما كف ايديكم عنهم - يا لوطئتم رقاب المشركين بنصرنا اياكم.

این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده، و در مکه مانده بودند.

اگر مسلمانان به مکه حمله می کردند جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می افتاد، و زبان مشرکان باز می شد، و می گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می کند و نه حتی به پیروان و موافقان، و این عیب و عار بزرگی بود.

بعضی نیز گفته اند مراد از این عیب لزوم کفاره و دیه قتل خطا است، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

"معره" از ماده "عر" (بر وزن شر) و "عر" (بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری جرب، یک نوع عارضه شدید پوستی است، که عارض بر انسان یا حیوانات می شود، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می رسد اطلاق شده است.

سبب برای تکمیل این سخن می افزاید: "هدف این بود که خداوند هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند" (لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

آری خدا می خواست مؤمنان مستضعف "مکه" مشمول رحمت او باشند، و صدمه ای به آنها نرسد.

این احتمال نیز داده شده که یک هدف از "صلح حدیبیه" این بود که گروهی از مشرکان که قابل هدایت بودند، هدایت شوند و وارد رحمت خدا گردند.

تعبیر به "مَنْ يَشَاءُ" (هر کس را بخواهد) به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می گیرد، و حکیم بدون دلیل اراده ای نمی کند، و بی حساب کاری انجام نمی دهد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: "اگر صفوف مؤمنان از کفار در مکه جدا می شد و بیم از میان رفتن مؤمنان مکه نبود ما کافران را به عذاب دردناکی مجازات می کردیم و آنها را با دست شما سخت کیفر می دادیم" (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

درست است که خداوند می توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنایی انجام کارها از طریق اسباب عادی است.

تزیلوا از ماده زوال در اینجا به معنی جدا گشتن و متفرق شدن است.

از روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه، کفار را مجازات نکرد.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "کسی از امام ع سؤال کرد: مگر علی ع در دین خداوند قوی و با قدرت نبود؟ امام ع فرمود:

آری قوی بود، عرض کرد پس چرا بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط شد اما آنها را از میان نبرد؟ چه چیز مانع بود؟.

فرمود: یک آیه در قرآن مجید! سؤال کرد کدام آیه؟ فرمود: این آیه که خداوند می فرماید: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: "اگر آنها جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم".

سپس افزود:

انه كان لله عز وجل ودائع مؤمنون في اصلاّب قوم كافرين و منافقين، و لم يكن علي (ع) ليقتل الآباء حتى تخرج الودائع!... و كذلك

ص: ۹۳

قائما اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظهر ودائع الله عز و جل!:

"خداوند ودیعه های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت، و علی ع هرگز پدران را نمی کشت تا این ودایع ظاهر گردد... و همچنین قائم ما اهل بیت ع ظاهر نمی شود تا این ودایع آشکار گردد (۱)."

یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان را می پذیرند و به خاطر آنها پدران را از مجازات سریع معاف می کند.

این معنی را "قرطبی" به عبارت دیگری در تفسیرش آورده است.

مانعی ندارد که آیه فوق هم اشاره به اختلاط مؤمنان مکه با کفار باشد، و هم مؤمنانی که در صلب آنها قرار داشتند.

ص: ۹۴

(۱-۱) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۰ روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه وارد شده است.

اشاره

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمُ الْتَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶)

ترجمه:

۲۶- به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود، و آنها را به تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل و محل آن بودند، و خداوند به هر چیز عالم است.

تفسیر:

تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سد راه کفار!

در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای "حدیبیه" تعقیب می شود، و صحنه های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می کند.

نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر ص و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده، می گوید: "بخاطر بیاورید هنگامی که کافران در دل‌های خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ) (۱).

ص: ۹۵

۱- ۱) "جعل" گاه یک مفعول می گیرد و آن در موردی است که به معنی ایجاد باشد مانند آیه مورد بحث که فاعل "الذین کفروا" است، و مفعول آن "الحمیه" می باشد، و منظور از ایجاد در اینجا حفظ این حالت و الزام و پای بندی به آن است، و گاه دو مفعول می گیرد و آن جایی است که به معنی صیوررت باشد.

و بخاطر آن مانع ورود پیامبر ص و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم باز گردند، عرب در باره ما چه خواهد گفت؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند؟ این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه "حدیبیه" نام خدا را به صورت "بسم الله الرحمن الرحيم" بنویسند، بیاورند، با اینکه آداب و سنن آنها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می دید مزاحم او نمی شد.

آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنتهای خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرگبار "حمیت‌های جاهلیت"! "حمیت" در اصل از ماده "حمی" (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید، و به همین دلیل به حالت "تب" "حمی" (بر وزن کبری) گفته می شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و "تعصب خشم آلود" نیز "حمیت" می گویند.

این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصا در میان "اقوام جاهلی" فراوان است، و سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای آنها می شود.

سپس می افزاید: در مقابل آن "خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود" (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود،

آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشمشان را فرو نشانند، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله "بسم الله الرحمن الرحيم" که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و بجای آن "بسمک اللهم" که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند، و حتی لقب "رسول الله" را از کنار نام گرامی "محمد" ص حذف کنند.

و حاضر شدند که بر خلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان "حدیبیه" به سوی مدینه باز گردند، و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به در آیند.

آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات صبر و شکیبایی به خرج دهند، در صورتی که اگر "حمیت جاهلیت" بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله ور سازد.

آری فرهنگ جاهلیت دعوت به "حمیت" و "تعصب" و "خشم جاهلی" می کند، ولی فرهنگ اسلام به "سکینه" و "آرامش" و "تسلط بر نفس".

سپس می افزاید: "خداوند آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته تر و اهل و محل آن بودند" (وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا).

"کلمه" در اینجا به معنی "روح" است، یعنی خداوند روح تقوا را بر دلهای آنها افکند، و ملازم و همراهشان ساخت. چنان که در آیه ۱۷۱ سوره نساء در باره عیسی ع می خوانیم: إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ: "مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه او است، و روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود".

بعضی نیز احتمال داده اند که مراد از "کلمه تقوا" دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤمنان داده بود.

ولی مناسب همان "روحیه تقوا" است که جنبه "تکوینی" دارد، و زائیده ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است.

لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر ص گرامی اسلام نقل شده "کلمه تقوا" به "لا اله الا الله" (۱) و در روایتی که از امام صادق نقل شده به "ایمان" تفسیر شده است (۲).

در یکی از خطبه های پیغمبر گرامی ص می خوانیم:

نحن کلمه التقوی و سبیل الهدی: "مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت" (۳).

شبه همین معنی از امام "علی ابن موسی الرضا" ع نیز نقل شده که فرمود:

و نحن کلمه التقوی و العروه الوثقی: "مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی" (۴).

روشن است که ایمان به "نبوت" و "ولایت" مکمل ایمان به اصل "توحید" و معرفه الله است چرا که آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند.

به هر حال، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزاندند.

زیرا می گوید: "مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن".

ص: ۹۸

۱-۱) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۸۰.

۲-۲) "اصول کافی" طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۳.

۳-۳) "خصال صدوق" نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۳.

۴-۴) همان مدرک صفحه ۷۴.

بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و نادان و بت پرست، جز "حمیت جاهلیت" انتظار نمی رفت، ولی از مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود. آنچه از آنها انتظار می رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سد نیرومند را بشکنند، و جنجالی بر پا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر ص همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت.

در پایان آیه می فرماید: "و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست" (وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

او هم نیات سوء کفار را می داند، و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می کند، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسلط می سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگیهایشان مشمول لطف و رحمت خود می سازد، و یا خشم و غضبش! ***

نکته:

حمیت جاهلیت چیست؟

گفتیم "حمیت" در اصل از ماده "حمی" به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعدا به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است.

این واژه گاه در همین معنی مذموم (توأم با قید جاهلیت، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب

در امور مثبت و سازنده است.

امیر مؤمنان علی ع به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست عنصر و سرکش می فرماید:

منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت...

اما دین یجمعکم و لا- حمیه تحمشکم: "گرفتار مردمی شده ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی کنند، و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی کنند... آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را بخشم آورد؟ (و به انجام وظائف وادارد) (۱).

ولی غالباً در همان معنی مذموم به کار رفته است، چنان که امیر مؤمنان علی ع در خطبه "قاصعه" بارها روی این معنی تکیه کرده است، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران بود، می فرماید:

صدقه به ابناء الحمیه و اخوان العصیبه و فرسان الکبر و الجاهلیه: "او را فرزندان نخوت و حمیت، و برادران عصیت، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند" (۲).

و در جای دیگر همین خطبه، به هنگامی که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر می دارد، می فرماید:

فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصیبه و احقاد الجاهلیه، فانما تلک الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نرغاته و نفاثاته! "شراره های تعصب و کینه های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائنات و نخوت و وسوسه شیطان است" (۳).

به هر حال، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند.

و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد

ص: ۱۰۰

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۳۹.

۲-۲ و ۳) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

فنا می دهد.

اصولاً- انتقال سنتهای غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین "حمیت جاهلیت" صورت می گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالباً از همین رهگذر است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که وقتی از حضرت در باره "عصیبت" سؤال کردند، فرمود:

العصیبه التي یاثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا عن خیار قوم آخرین و لیس من العصیبه ان یحب الرجل قومه و لكن من العصیبه ان یعین قومه علی الظلم :

"تعصبی که موجب گناه است این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند" (۱).

بهترین راه مبارزه با این خوی زشت، و طریق نجات از این مهلکه بزرگ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است.

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده، آنجا که در نقطه مقابل آن، از مؤمنانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوی هستند، بنا بر این آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است، حمیت جاهلیت نیست، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوی نیست!

ص: ۱۰۱

۱-۱) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۳ (حدیث ۷۰).

اشاره

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

ترجمه:

۲۷- خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد.

تفسیر:

اشاره

رؤیای صادق پیامبر (ص)

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان "حدیبیه" را ترسیم می کند، ماجرا این بود:

پیامبر ص در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک "عمره" وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤیای پیامبر

هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد این وعده؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی؟! پیامبر ص در پاسخ این سؤال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت؟ آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تاکید کرد که این رؤیای صادقه بوده و چنین مساله حتمی و قطعی و انجام شدنی است.

می فرماید: "خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود" (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) (۱).

سپس می افزاید: "به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده اید، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید" (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مَقْصِرِينَ لَا تَخَافُونَ).

"ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید" (فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا).

و در این تاخیر حکمتی بود "و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد" (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا).

ص: ۱۰۳

۱-۱) "صدق" فعل ماضی است، گاه دو مفعول می گیرد، مانند آیه فوق که "رسوله" مفعول اول و "رؤیا" مفعول دوم است، ولی احيانا مفعول دوم آن بواسطه "فی" می باشد مانند "صدقته فی حدیثه".

در این آیه نکاتی جلب توجه می کند:

۱- با توجه به اینکه لام در "لندخلن" لام قسم "و" نون" در آخر آن برای تاکید است این یک وعده قطعی الهی نسبت به آینده، و پیشگویی معجز- آسای صریحی است از انجام مراسم عمره، در نهایت امنیت، و چنان که خواهیم گفت درست در سال آینده، در همان ماه ذی القعدة، این پیشگویی به واقعیت پیوست، و مسلمانان مراسم عمره را به همین صورت انجام دادند.

***۲- جمله "إِنْ شَاءَ اللَّهُ" در اینجا ممکن است یک نوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند، و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.

و نیز ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای این موفقیت (توفیق زیارت خانه خدا در آینده نزدیک) قرار داده، و آن باقیماندن بر خط توحید و سکینه و تقوی است.

و نیز ممکن است اشاره به نفراتی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی شوند، و جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

***۳- تعبیر به "فَتْحاً قَرِيباً" به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به همان "صلح حدیبیه" است که قرآن آن را "فتح مبین" نامیده، و می دانیم همین فتح زمینه ساز ورود به مسجد الحرام در سال بعد شد.

در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به "فتح خیبر" می دانند.

البته کلمه "قرباً" تناسب بیشتری با فتح خیبر دارد زیرا فاصله کمتری

با تحقق عینی این خواب داشت.

از این گذشته در آیه ۱۸ همین سوره که سخن از "بیعت رضوان" می گوید آمده است "فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا" و چنان که گفتیم و اکثر مفسران عقیده دارند که منظور "فتح خیر" است، قرائن موجود در آیه نیز حکایت از همین می کند، و با توجه به اینکه آیه مورد بحث هماهنگ با آن می باشد به نظر می رسد که هر دو به یک معنی اشاره می کند (۱).

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز به همین معنی اشاره شده است (۲).

***۴-جمله "مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ" (در حالی که سرها را تراشیده اید و ناخنها را گرفته اید) اشاره به یکی از آداب مراسم عمره است که "تقصیر" نام دارد، و به وسیله آن محرم از احرام خارج می شود، بعضی این آیه را دلیل بر "تخیر" در مساله تقصیر و خروج از احرام دانسته اند، که محرم می تواند سر را بتراشد و یا ناخن خود را بگیرد، زیرا جمع میان این دو قطعاً واجب نیست.

***۵-جمله "فَعَلِمَ مَا لَمْ يَلْمُوا" : "خداوند مطالبی را می دانست که شما نمی دانستید" اشاره به اسرار مهمی است که در "صلح حدیبیه" نهفته بود، و با گذشت زمان آشکار شد، پایه های اسلام تقویت یافت، و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و تهمت های جنگ طلبی مسلمانان و مانند آن بر چیده شد، و مسلمین

ص: ۱۰۵

۱-۱) تعبیر به "مِنْ دُونِ ذَلِكَ" یا به معنی "قبل ذلك" است، یعنی قبل از عمره سال بعد خداوند فتح قریبی نصیب مؤمنان می کند، و یا به معنی "غیر ذلك" است یعنی غیر از توفیق زیارت خانه خدا فتح قریبی نیز برای آنها قرار می دهد.

۲-۲) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۶

توانستند با فراغت بال "خیبر" را فتح کنند، و مبلغان خود را به اطراف "جزیره عربستان" گسیل دارند، و پیامبر ص نامه های تاریخی خود را برای سران بزرگ دنیای آن روز بفرستد، مطالبی که افراد عادی از آن آگاه نبودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت.

***۶- در این آیه به مساله "رؤیا" بر خورد می کنیم، همان رؤیای صادقه پیامبر ص که شاخه ای از وحی است، شبیه آنچه در مورد ابراهیم ع و ذبح فرزندش اسماعیل ع آمده است (صافات آیه-۱۰۲).

(شرح بیشتر در باره رؤیا و خواب دیدن را در جلد نهم در داستان یوسف صفحه ۳۱۲ به بعد مطالعه فرمائید).

***۷- آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن، و از شواهد آسمانی بودن این کتاب، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام ص است که با این قاطعیت و تاکید هم خبر از ورود به مسجد الحرام و انجام مراسم عمره در آینده نزدیک می دهد، و هم فتح قریب و پیروز نزدیکی قبل از آن، و چنان که می دانیم این هر دو پیشگویی به وقوع پیوست، داستان فتح خیبر را قبلا شنیدید و اکنون داستان "عمره القضاء" را نیز بشنوید.

عمره القضاء

"عمره القضاء" همان عمره ای است که پیامبر ص سال بعد از حدیبیه، یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت (درست یک سال بعد از آنکه مشرکان آنها را از ورود به مسجد الحرام بازداشتند) به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری

ص: ۱۰۶

آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می شد.

توضیح اینکه:طبق یکی از مواد قرار داد حدیبیه،برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند،و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند(تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود، و هم آنها که به خاطر کینه توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آن را نبینند!).

در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر ص با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند،و تا نزدیکی "ظهران" رسیدند،در این هنگام پیامبر یکی از یارانش را به نام "محمد بن مسلمه" با مقدار قابل ملاحظه اسبهای سواری،و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد،هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند شدیداً ترسیدند،و گمان کردند که حضرت ص می خواهد با آنها نبرد کند و قرار داد ده ساله خود را نقض نماید،این خبر را به اهل مکه دادند،اما هنگامی که پیامبر ص نزدیک مکه رسید،دستور داد تیرها و نیزه و سلاحهای دیگر را به سرزمینی که "یا جج" نام داشت منتقل سازند،و خود و یارانش تنها با شمشیر آنها غلاف کرده وارد مکه شدند.

اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده(گویا اقدام پیغمبر هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).

رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند،ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه،و در پشت بامها،و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

پیامبر ص با ابهت خاصی وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد، و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه های نیرومند و سطبر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

رویه مرفته "عمره القضاء" هم عبادت بود، و هم نمایش قدرت، و باید گفت که بذر "فتح مکه" که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشیده شد، و زمینه را کاملاً برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت.

این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر ص که طبق قرار داد باید هر چه زودتر "مکه" را ترک گوید.

جالب اینکه پیغمبر ص زن بیوه ای را از زنان مکه که با بعضی از سران معروف قریش خویشاوندی داشت به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد.

هنگامی که پیامبر ص پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذایی تهیه کنم، و از شما دعوت نمایم کاری که اگر انجام می شد نقش مؤثری در نفوذ بیشتر پیامبر ص در قلوب آنها داشت، ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسماً رد کردند (۱).

ص: ۱۰۸

۱-۱) "مجمع البیان طبرسی" جلد ۹ صفحه ۱۲۷- "فی ظلال القرآن" جلد ۷ صفحه ۵۱۱ و "تاریخ طبری" جلد ۲ صفحه ۳۱۰ (با تلخیص و تلفیق).

اشاره

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ترجمه:

۲۸- او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد.

۲۹- محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده

نماین است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

تفسیر:

در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان!

در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مساله مهم دیگر در ارتباط با "فتح المین" یعنی "صلح حدیبیه" اشاره می کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام ص و ویژگیهای آنان، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می کند.

نخست می گوید: "او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد" (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

این وعده ایست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر ص به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید، و مراسم عمره را بجا می آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت "فتح قریب" (پیروزی خیر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار

است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

□

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضایی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوییهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر ص را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی "پیروزی منطقی" است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است:

"جمعی" معتقدند این پیروزی تنها "پیروزی منطقی و استدلالی" است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که "جمعی دیگر" پیروزی را به معنی "غلبه ظاهری" و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (بظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام "مهدی" (ارواحنا فداه) تکمیل می گردد،

ص: ۱۱۱

چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده است که فرمود:

□
لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه الاسلام :

"در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هایی از کرک و مو، باقی نمی ماند، مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند!" (۱).

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره توبه داشتیم (۲).

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به "الهدی" را اشاره به استحکام "عقائد" اسلامی دانسته اند در حالی که "دین الحق" را ناظر به حقانیت "فروع دین" می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در اینکه مرجع ضمیر در "لیظهره" "اسلام" است یا "پیامبر" ص؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

□
آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله "كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا" اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگویی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهِش الله است، و رسالت رسول خدا ص نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر "سهیل بن عمرو" و امثال او حاضر نشوند عنوان "رسول الله" بعد از نام محمد ص بنویسند "عرض خود می برند،

ص: ۱۱۲

۱- ۱) "تفسیر مجمع البیان" جلد ۵ صفحه ۲۵ "قرطبی" نیز این روایت را از پیغمبر گرامی اسلام ذیل آیه ۵۵ سوره نور آورده (جلد ۷ صفحه ۴۶۹۲).

۲- ۲) جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۱.

و زحمتی هم برای ما ندارند!*** در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر ص و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در "حدیبیه" و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

□
در آغاز می فرماید: "محمد فرستاده خدا است" (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ).

خواه شب پره هایی همچون "سهیل بن عمرو" بپسندند یا نپسندند؟ و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می کند: "کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند" (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ).

و در دومین وصف می گوید: "اما در میان خود رحیم و مهربانند" (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ).

آری آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان.

در حقیقت عواطف آنها در این "مهر" و "قهر" خلاصه می شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می گوید می افزاید: "پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند"

(بَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا).

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش "رکوع" و "سجود" ترسیم شده، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق، و نفی کبر و خود خواهی و غرور، از وجود ایشان است.

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می کند می فرماید:

"آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند" (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا).

نه برای تظاهر و ریا قدم بر می دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده، و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس.

حتی تعبیر به "فضل" نشان می دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوند! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما! و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده می گوید: "نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است" (سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ) (۱).

ص: ۱۱۴

۱-۱) "سیماهم" مبتدا و "فی وُجُوهِهِمْ" خبر آن است و "مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ" یا بیان "سیماهم" است، یا حال است برای "سیماهم" ولی بهتر این است که "من" را نشویه بدانیم و معنی جمله چنین می شود: "علامت آنها در صورتشان است و این علامت از اثر سجود است".

"سیما" در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیری دیگری "قیافه" آنها به خوبی نشان می دهد که آنها انسانهایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی، و یا اثر خاک در محل سجده گاه تفسیر کرده اند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می کند.

بعضی نیز گفته اند: این آیه اشاره به سجده گاه آنها در قیامت است که همچون ماه به هنگام بدر می درخشد! البته ممکن است پیشانی آنها در قیامت چنین باشد ولی آیه از وضع ظاهری آنها در دنیا خبر می دهد.

در حدیثی از امام صادق ع نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود:

هو السهر فی الصلاة: "منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است" (که آثارش در روز در چهره آنها نمایان است (۱)).

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: "این توصیف آنها (یاران محمد ص) در تورات است (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ) این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

ص: ۱۱۵

(۱-۱) "من لا يحضره الفقيه" و "روضه الواعظین" (مطابق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۸).

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر "وَالَّذِينَ مَعَهُ" (آنها که با او هستند) سخن از کسانی می گوید که در همه چیز با پیامبر ص بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی "انجیل" پرداخته، چنین می گوید: "توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می دارد" (وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ (۱)).

"شطا" به معنی "جوانه" و "جوجه" است، جوانه هایی که از پائین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید.

"آزر" از ماده "موازره" به معنی معاونت است.

"استغلظ" از ماده "غلظت" به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله "استوی علی سوجه" مفهومش این است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که "سوق" جمع "ساق" است).

ص: ۱۱۶

۱-۱) در اینکه جمله "وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ" جمله مستقلی است و توصیف جدا گانه ای را برای یاران محمد (ص) غیر از توصیفی که در تورات آمده بیان می کند، و یا عطف بر جمله "ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ" می باشد به طوری که از هر دو توصیف در هر دو کتاب آسمانی خبر می دهد، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه این است که این دو توصیف جداگانه در دو کتاب آسمانی بوده است، و لذا کلمه "مثل" تکرار شده، در حالی که اگر عطف بر یکدیگر بود فصاحت ایجاب می کرد که بگوید: ذلک مثلهم فی التوراه و الانجیل.

تعبیر "يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ" یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.

جالب اینکه: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد ص ذکر شده است (جوانه زدن- کمک کردن برای پرورش- محکم شدن- بر پای خود ایستادن- نمو چشمگیر اعجاب انگیز).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است (دقت کنید).

آری آنها انسانهایی هستند با صفات والا که آنی از "حرکت" باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود.

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند.

آری آنها هرگز از پای نمی نشینند و دائماً رو به جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود "این برای آن است که کافران را به خشم آورد"

و در پایان آیه می فرماید: "خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است" (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنا بر این تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ص داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به "منهم" (با توجه به این نکته که اصل در کلمه "من" در اینگونه موارد این است که برای "تبعیض" باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که "من" در "منهم" در آیه فوق حتماً "بیانیه" است، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و "من" را برای "بیان" بگیریم قرائن عقلی را که در اینجا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت، زیرا هیچکس مدعی نیست که یاران پیامبر ص همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل

ص: ۱۱۸

۱-۱) لام در جمله "لیغیظ" را بسیاری از مفسران لام علت گرفته اند، بنا بر این مفهوم جمله چنین است: "این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب یاران محمد (ص) کرد، تا کافران به خشم آیند".

صالح در مورد هر یک از آنها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آنها دهد، اعم از اینکه راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله " وَ الَّذِينَ مَعَهُ " (کسانی که با او هستند) مفهومی همیشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر ص نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از "معه" به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است.

بنا بر این ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی در باره همه معاصران و همشینیان پیامبر ص استفاده کنیم.

نکته ها:

اشاره

۱- داستان تنزیه صحابه!

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله ص دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم، و بد گویی از آنها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که می گوید: "خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است".

و همچنین به "آیه ۱۰۰ سوره توبه" که بعد از ذکر عنوان "مهاجرین" و "انصار" می گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ : "خداوند از آنها خوشنود، و آنها نیز از خدا خوشنود شدند".

ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما

ص: ۱۱۹

وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:

□
۱- جمله "رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ" در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار "الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ" قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می کنند.

همانگونه که "تابعان" اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب در باره "صحابه" نیز می آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت.

و به تعبیر دیگر تعبیر به "احسان" هم در مورد "تابعان" است، و هم در مورد "متبوعان" بنا بر این هر کدام از این دو، "خط احسان" را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

۲- از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر ص هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانهای بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلایل دیگر، در همان راه گام نهاده اند.

چنان که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم که یارانش عرض کردند:

□
نحن اخوانك يا رسول الله؟! قال: لا- انتم اصحابي، و اخواني الذين ياتون بعدى، آمنوا بى و لم يرونى، و قال: للعامل منهم اجر خمسين منكم، قالوا بل منهم يا رسول الله؟! قال: بل منكم! ردوها ثلاثا، ثم قال: لانكم تجدون على الخير اعوانا!:

ص: ۱۲۰

"آیا ما برادران توایم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند."

سپس افزود: "افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟ فرمود:

نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر ص نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند" (۱).

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا ص چنین نقل شده که روزی فرمود:

و ددت انا قد رأینا اخواننا: "دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم!"

قالوا: ا و لسنا اخوانک یا رسول الله؟! "گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟" فرمود:

انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد: "شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند" (۲)! عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر ص در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر ص یا بیش از آنها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.

۳- این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر اکرم ص و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را فروختند و آن همه

ص: ۱۲۱

۱-۱) "تفسیر روح البیان" جلد ۹ صفحه ۶۱.

۲-۲) "صحیح مسلم" جلد اول کتاب الطهاره حدیث ۳۹.

مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ص شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم؟! یا کسانی که در "صفین" و "نهروان" اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر ص و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آنها ننشسته است؟! و از این عجیب تر عذر کسانی است که تمام این مخالفتها را به عنوان اینکه آنها "مجتهد" بودند و مجتهد معذور است توجیه می کنند! اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله "اجتهاد" توجیه کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را در باره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعا هر دو بر حق نبودند، چرا که جمع بین ضدین محال است، با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، در حالی که مساله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه می دانستند علی ع یا بر طبق نص پیامبر ص و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟! چرا شورش "اصحاب رده" را در زمان ابو بکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسماً آنها را مرتد می شمرند، اما شورشیان "جمل" و "صفین" و "نهروان" را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟! به هر حال به نظر می رسد که مساله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر ص برای حفظ موقعیت خود روی آن

تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

□
چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله ص و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت در باره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده ایم و همان معیاری که خود پیامبر ص یارانش را با آن می سنجید.

۲- محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تاکید فراوانی روی اصل "رحماء بینهم" دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

المسلم اخو المسلم، لا یظلمه، و لا یخذله، و لا یخوفه، و یحق علی المسلم الاجتهاد فی التواصل، و التعاون علی التعاطف، و المواساه لاهل الحاجه، و تعاطف بعضهم علی بعض، حتی تكونوا كما امرکم الله عز و جل:

□
رحماء بینکم، متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من امرهم، علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله (ص):

"مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند "رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ" نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید، و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول الله بودند" (۱).

ص: ۱۲۳

(۱- ۱) "اصول کافی" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۷ (حدیث ۹۱).

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگیهایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله ص نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند! گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند.

نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه آن نیت پاک و "ابتغاء فضل الله" و نه آثار سجود در چهره ها نمایان، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز "حمیتهای جاهلیت" مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

***خداوند! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگیهای اخلاقی یاران راستین پیامبر ص و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم.

بار الها! شدت در مقابل دشمنان، محبت در برابر دوستان، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! از تو فتح مبینی می خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر

بیشتر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم، هر روز قلوب تازه ای را در تسخیر اسلام در آوریم، و کشور تازه ای از کشور دلها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).

پایان سوره فتح ۶/شوال ۱۴۰۵/۴/۴ ۱۳۶۴

ص: ۱۲۵

(۴۹) سوره حجرات این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

اشاره

ص: ۱۲۷

در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می توان آن را "سوره اخلاق و آداب" نامید.

رویه‌مرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم ص، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می کند.

بخش دوم: این سوره مشتمل بر یک سلسله اصول مهم "اخلاق اجتماعی" است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهایی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساله تقوی سخن می گوید.

بخش پنجم: روی این مساله تاکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ

الهی برای مؤمنان است، بجای اینکه در پذیرش آن متنی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده اند.

و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهایی که در این سوره آمده است.

نامگذاری این سوره به سوره "حجرات" به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین پس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه: "هر کس سوره "حجرات" را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود!". و در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است: من قرأ سورة الحجرات فی کل لیله، او فی کل یوم، کان من زوار محمد(ص): "هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد ص خواهد بود". بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی جدا سازد. و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر ص فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملاً به کار گیرد، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است. ***

ص: ۱۳۰

در این سوره که بیش از هیچ‌جده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می‌توان آن را "سوره اخلاق و آداب" نامید.

رویه‌مرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می‌توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم ص، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می‌کند.

بخش دوم: این سوره مشتمل بر یک سلسله اصول مهم "اخلاق اجتماعی" است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می‌کند، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهایی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می‌دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساله تقوی سخن می‌گوید.

بخش پنجم: روی این مساله تاکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می‌کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (١) يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا
تَشْعُرُونَ (٢) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (٣) إِنَّ
الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنَ الْهُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (٤) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(٥)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید! ۳- آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.

۴- (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند اکثرشان نمی فهمند! ۵- هر گاه آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است.

شان نزول:

مفسران برای آیه نخست شان نزولهایی ذکر کرده اند، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری.

از جمله شان نزولهایی که برای آیه نخست ذکر کرده اند این است که:

پیامبر ص به هنگام حرکت به سوی "خیبر" می خواست کسی را بجای خود در "مدینه" نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید (۱).

بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می گفتند اگر چنین مطلبی در باره ما نازل می شد بهتر بود، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید (۲).

ص: ۱۳۳

بعضی دیگر گفته اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد (۱).

و اما در مورد آیه دوم گفته اند: گروهی از طایفه "بنی تمیم" و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر ص گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره هایی که منزلگاه پیامبر ص بود فریاد زدند:

یا محمد اخرج الینا! "ای محمد! بیرون بیا!" این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر ص را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا "شاعر" و "خطیب ما" افتخارات قبیله "بنی تمیم" را بازگو کند پیامبر اجازه داد.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه "بنی تمیم" مطالب بسیاری گفت.

پیامبر ص به "ثابت بن قیس" (۲) فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت! سپس "شاعر" آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که "حسان بن ثابت" شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام "اقرع" گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لا- یقتر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد.

در این موقع پیامبر ص برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی

ص: ۱۳۴

۱- ۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱.

۲- ۲) "ثابت بن قیس" خطیب انصار و خطیب پیامبر (ص) بود، همانگونه که "حسان" شاعر حضرت بود (اسد الغابه جلد ۱ صفحه ۲۲۹).

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.

آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر ص است.

شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن اینکه: در سال نهم هجرت که "عام الوفود" بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر ص آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله "بنی تمیم" خدمت پیامبر ص رسیدند ابو بکر به پیامبر ص پیشنهاد کرد که "قعقاع" (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و عمر پیشنهاد کرد، "اقرع بن حابس" (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابو بکر به عمر گفت: می خواستی با من مخالفت کنی؟ عمر گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر ص بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر ص پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر ص سر و صدا راه بیندازید (۱).

تفسیر:

آداب حضور پیامبر (ص)

چنان که در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام "سوره اخلاق" می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این

ص: ۱۳۵

۱-۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱، و تفسیر فی ظلال القرآن جلد ۷ صفحه ۵۲۴، و سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۲۰۶ به بعد (با تفاوتهایی) این داستان را نقل کرده اند (این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است - صحیح بخاری جزء ۶ صفحه ۱۷۲ در تفسیر سوره حجرات).

نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر ص، و دیگری در محضر پیامبر ص سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

بعد می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر ص است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر ص و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه ای شامل می شود (۱).

مسئولیت انضباط "رهروان" در برابر "رهبران" آنها هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار

ص: ۱۳۶

۱- ۱) "لَا تَقَدَّمُوا" به صورت فعل متعدی است، و مفعول آن محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد لا تقدموا امرا بینیدی الله و رسوله، بعضی نیز احتمال داده اند که این فعل در اینجا به معنی فعل لازم باشد، و مفهوم آن لا تقدموا بینیدی الله... است، گرچه این دو تفسیر از نظر اصول ادبی متفاوت است، ولی از نظر معنا و نتیجه تفاوتی ندارد، و به هر حال منظور این است که در هیچ چیز بر خدا و پیامبر (ص) پیشی نگیرند.

رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید در باره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می کند نباید دیگران پیشقدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

*** آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده، می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی دانید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

جمله اول (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر ص نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر ص که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

اما جمله (لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر ص با جمله "یا محمد" و تبدیل آن به "یا رسول الله" است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر ص هم سخن می شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که

پیامبر ص خاموش است و در محضرش سخن می گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شان نزول آیه نیز سازگار است. و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایداء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقا در بحث "حبط" گفته ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه "حسنات" و "سیئات" ثابت نشده است، اما در مورد بعضی از "حسنات" و "سیئات" مهم، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست (۱).

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد "ثابت بن قیس" (خطیب پیامبر ص) که صدای رسایی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر ص فراتر می کردم، و در برابر او بلند سخن می گفتم، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم!

ص: ۱۳۸

۱- ۱) شرح بیشتر پیرامون مساله "حبط" را در جلد دوم صفحه ۷۰ (ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره) مطالعه فرمائید.

این مطلب به گوش پیامبر ص رسید، فرمود: "چنین نیست او اهل بهشت است" (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد) (۱).

همانگونه که عباس بن عبدالمطلب نیز در جنگ "حنین" به فرمان پیامبر ص با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

*** آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر ص رعایت می نمایند چنین بیان می کند: "آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است" (إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَابَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) (۲).

"یغضون" از ماده "غض" (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

"امتحن" از ماده "امتحن" در اصل به معنی ذوب کردن طلا

ص: ۱۳۹

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۰- این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در نور الثقلین، صحیح بخاری، تفسیر فی ظلال، و مراغی آمده است.

۲-۲) "لام" در "للتقوی" در حقیقت "لام غایت" است نه "لام علت" یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوی می نماید، چرا که اگر قلب خالص نشود و از آلودگیها پاک نگردد تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی شود.

و گرفتن ناخالصی آن است، و گاه به معنی "گسترده چرم" نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است.

قابل توجه اینکه: در آیه قبل تعبیر به "نبی" شده، و در اینجا تعبیر به "رسول الله" و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر ص از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است.

ضمناً تعبیر "مغفره" به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی.

*** آیه بعد برای تاکید بیشتر، اشاره به نادانی و بی خردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: "کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند!" (إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکنند، و با صدای بلند و نامؤدبانانه، همچون اعراب "بنی تمیم" پشت خانه پیامبر ص بیاید، و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! خرج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایذاء و آزار نماید.

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود بر ادب او افزوده می شود، زیرا "ارزشها" و "ضد ارزشها" را بهتر درک می کند، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب

کار انسان است؟ تعبیر به "أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ" (غالب آنها نمی فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی "همه" می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با این تعبیر می فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم، پس شما چرا رعایت نمی کنید؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

"حجرات" جمع "حجره" در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر ص برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده "حجر" (بر وزن اجر) به معنی منع است، زیرا "حجره" مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است، و تعبیر به "ورء" در اینجا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد! می زدند قرآن آنها را از این کار نهی می کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می افزاید: "اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آیی، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود" (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش

و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: "و خداوند غفور و رحیم است" (وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

نکته ها:

اشاره

۱- ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

۱- علی ع می فرماید:

الاداب حلل مجده: "رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است" (۱).

و در جای دیگر می فرماید:

الادب یعنی عن الحسب: "ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند" (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

خمس من لم تكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع! قيل و ما هن يا ابن رسول الله؟ قال: الدين و العقل و الحياء و حسن الخلق و حسن الادب:

"پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای

ص: ۱۴۲

۱- ۱) "نهج البلاغه" حکمت ۵.

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۶۸.

نخواهد داشت.

عرض کردند: ای فرزند رسول الله آنها چیست؟ فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب" (۱).

و نیز در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم که فرمود:

لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن، و لا الخب فی کثره الصدیق، و لا السیئ الادب فی الشرف:

"افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو" (۲).

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولا دین مجموعه ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر ص و پیشوایان معصوم ع، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید: آداب را کاملا رعایت می کند! جایی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می خوانیم: "هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مساله خشوع در نماز پیامبر اسلام ص که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر

ص: ۱۴۳

۱- ۱ و ۲) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۶۷.

-۲

سر بر نمی داشت، و دائماً به زمین نگاه می فرمود" (۱).

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحاً در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر ص کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر ص کافی نیست، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید "الغاء خصوصیت" و "تنقیح مناط" کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می خوانیم: **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا** که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند: "هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر".

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر ص نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی، و سبب آموزش و اجر عظیم می شمرد، در حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند! حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائین تر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته در برابر امامان معصوم ع این مساله روشنتر است، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده می خوانیم: "هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام ع بدون مقدمه فرمود:

ص: ۱۴۴

(۱-۱) "تفسیر مجمع البیان" تفسیر فخر رازی "ذیل آیه ۲ سوره مؤمنون.

اما تعلم انه لا- ینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء؟! "آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست "جنب" وارد خانه پیامبران شود؟! (۱).

و در روایت دیگری تعبیر به "ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا- یدخلها الجنب" شده است، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مساله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می رویم، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع در رساله حقوق در مورد "رعایت ادب در برابر استاد" پایان می دهیم، فرمود:

"حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمیری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشیننی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤالی کند تو مبادرت به جواب نمایی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا" (۲).

ص: ۱۴۵

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۲۷ صفحه ۲۵۵.

۲-۲) "محجه البیضاء" جلد ۳ صفحه ۴۵۰ (باب آداب الصحبه و المعاشره).

۲- بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (ص)

جمعی از علماء و مفسران گفته اند: آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر ص در زمان حیاتش منع می کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود (۱).

□
اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله ص است، زیرا می گوید: "صدای خود را برتر از صدای او نکنید" و این در حالی است که پیامبر ص حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.

ولی اگر منظور مناظ و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر ص است، بنا بر این هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر ص نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شک جائز نیست، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد، نه در حیات پیامبر ص ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر ع در باره ماجرای وفات امام حسن مجتبی ع و ممانعتی که از سوی "عایشه" در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر ص به عمل آمد و سر و صداهایی که بلند شد می خوانیم: امام حسین ع به آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ..." □

استدلال فرمود، و از رسول خدا ص این جمله را نقل کرد:

□
ان الله حرم من المؤمنين امواتا ما حرم منهم احياء: "خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است (۲).

ص: ۱۴۶

۱-۱) "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۲۵.

۲-۲) "اصول کافی" مطابق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۸۰.

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مساله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست ها و ناکامیها که دامنگیر جمعیت ها و گروه ها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر ص یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مساله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ**.

وسعت مفهوم آیه چنان که گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه "تقدم" و "تاخر" و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر ص موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله اینکه:

۱- هنگامی که پیامبر ص برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده، وقتی به منزلگاه "کراع الغمیم" رسید دستور داد ظرف آبی آوردند

ص: ۱۴۷

و حضرت ص روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر ص پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر آنها را عصاه یعنی "جمعیت گنهکاران" نامید (۱).

۲- نمونه ای دیگر در داستان "حجه الوداع" در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر ص دستور داد منادی ندا کند، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست "عمره" بجا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می کردم، و از احرام بیرون می آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر ص بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد.

پیامبر ص از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد (۲).

۳- داستان تخلف از لشکر "اسامه" در آستانه وفات پیامبر ص معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی "اسامه بن زید" برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.

شاید می خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد

ص: ۱۴۸

۱- ۱) این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نقل کرده اند از جمله در جلد ۷ و سائل صفحه ۱۲۵ (ابواب من یصح منه الصوم) (با کمی تلخیص).

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۲۱ صفحه ۳۸۶ (با تلخیص).

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرایط خاص پیامبر ص را تنها نمی گذاریم (۱).

۴- داستان "قلم و دوات" در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام ص نیز معروف و تکان دهنده است، و بهتر این است که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم:

□
لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی (ص) هلم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده، فقال عمر ان رسول الله (ص) قد غلب علیه الوجع! و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله! فاختلف اهل البیت، فاختصموا، فممنهم من یقول قریوا یکتب لکم رسول الله (ص) کتابا لن تضلوا بعده، و منهم من یقول ما قال عمر، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (ص) قال رسول الله قوما!:

"هنگامی که وفات پیامبر ص نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب، پیامبر ص فرمود: نامه ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده! (و العیاذ بالله سخنان ناموزون می گوید!) قرآن نزد شما است، و همین کتاب الهی ما را کافی است!! در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون

ص: ۱۴۹

۱- ۱) این ماجرا را در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی نوشته اند و از حوادث مهم تاریخ اسلام است (برای اطلاع بیشتر به کتاب "المراجعات" مراجعه ۹۰ رجوع شود).

و اختلاف بالا گرفت پیامبر ص فرمود برخیزید و از من دور شوید! (۱).

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی "بخاری" نیز در "صحیح" خود آورده است (۲).

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست، ولی به هر حال یکی از روشنترین موارد تخلف از دستور پیامبر ص و مخالفت با آیه مورد بحث (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) محسوب می شود.

مساله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

ص: ۱۵۰

۱-۱ "صحیح مسلم" جلد سوم کتاب الوصیه حدیث ۲۲ (صفحه ۱۲۵۹).

۲-۲ "صحیح بخاری" جلد ششم باب مرض النبی و وفاته صفحه ۱۱.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن لَّجَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيْهِ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانُ وَزِينَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهٌ إِلَيْكُمْ الْكُفْرُ وَالْفُسُوقُ وَالْعِصْيَانُ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضَلَّ مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

ترجمه:

۶- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.

۷- بدانید رسول خدا در میان شما است، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.

۸- خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و خداوند دانا و حکیم است.

برای نخستین آیه مورد بحث دو شان نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند "طبرسی" در "مجمع البیان" هر دو را ذکر کرده اند، و بعضی مانند "قرطبی" و "نور الثقلین" و "فی ظلال القرآن" تنها به یکی اکتفاء کرده اند.

نخستین شان نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ...** در باره "ولید بن عقبه" نازل شده است که پیامبر ص او را برای جمع آوری زکات از قبیله "بنی المصطلق" اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله ص می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و "ولید" در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.

خدمت پیامبر ص بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنا بر این مدعی بود آنها مرتد شده اند!).

پیامبر ص سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هر گاه فاسقی خبری آورد در باره آن تحقیق کنید) (۱).

بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار "ولید" در باره ارتداد قبیله "بنی المصطلق" پیامبر ص به "خالد بن ولید بن مغیره" دستور داد به سراغ قبیله "بنی المصطلق" رود، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده.

"خالد" شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و ماموران اطلاعاتی خود را برای

ص: ۱۵۲

تحقیق فرستاد، آنها خیر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملاً وفا دارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند، صبحگاهان "خالد" شخصاً به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، خدمت پیامبر ص بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود:

□

التانی من الله، و العجله من الشیطان!:

"درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است" (۱)!

***شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند این است که آیه در مورد "ماریه" همسر پیامبر ص (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر ص عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است) پیامبر علی ع را فرا خواند فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد "ماریه" یافتی به قتل برسان.

امیر مؤمنان علی ع عرض کرد: ای رسول خدا! من مامورم که مانند "سکه تفتیده" (۲) دستور شما را پیاده کنم، یا اینکه شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه! بر اساس اینکه حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل کن.

ص: ۱۵۳

۱-۱) "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۳۱.

۲-۲) "سکه" در لغت عرب معنی وسیله ای است که با آن پولها را نقش می زنند و برای این منظور آن را داغ می کنند تا نقش خود را دقیقاً بر درهم و دینار منتقل کند، و منظور از این تعبیر این است که باید دستور بی چون و چرا و بدون بررسی مجدد اجرا شود.

علی ع می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر ص فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می کند (۱).

تفسیر:

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر ص بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر ص و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر ص را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.

نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید": (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِبَيِّنَاتٍ فَتَبَيَّنُوا).

سپس به علت آن اشاره کرده می افزاید: "مبادا در صورت عمل کردن

ص: ۱۵۴

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۲ و در تفسیر "نور الثقلین" نیز این شان نزول به صورت مشروحتری آمده است (جلد ۵ صفحه ۸۱).

بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید!" (أَنْ تُصَيَّبُوا قَوْمًا بِجَهَالِهِ فَتُصَبِّحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

همانگونه که اگر پیامبر ص به گفته "ولید بن عقبه" عمل می فرمود و با طایفه "بنی المصطلق" به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می گوید: این کار شایسته شما نیست، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده اند، چرا که آیه می گوید: تحقیق و تبیین در خبر "فاسق" لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص "عادل" خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت.

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده اند که از همه مهمتر دو ایراد است، بقیه اهمیت چندانی ندارد:

نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول "حجیت مفهوم وصف" است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست (۱).

دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آن چنان گسترده است که خبر "عادل" و "فاسق" هر دو را شامل می شود، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.

و اما این هر دو اشکال قابل حل است، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر

ص: ۱۵۵

۱-۱) بعضی گمان کرده اند که اینجا از قبیل مفهوم شرط است، و مفهوم شرط حجت است، در حالی که ارتباطی با مفهوم شرط ندارد، بعلاوه جمله شرطیه در اینجا برای بیان موضوع است، و می دانیم در این گونه موارد "جمله شرطیه" نیز دارای مفهوم نیست (دقت کنید).

در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مساله و مقام احتراز است حجت می باشد و ذکر این قید(قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله "ظنیه" را شامل نمی شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است، چرا که در آیه روی عنوان "جهالت" تکیه شده، و می دانیم غالب ادله ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می کنند دلائل ظنی است(از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی شود، و اگر احیانا مطابق با واقع نباشد مساله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر "حجیت خبر واحد" حتی در "موضوعات" دارد، و در این زمینه بحثهای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

بعلاوه نمی توان انکار کرد که مساله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مساله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می گردد، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را "قولا" و "عملا" امضا فرموده است.

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها است، مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد، و انسان را به بیراهه و انحراف می کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربه های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می سازند، و سرمایه های آنها را به تاراج می برند.

اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مساله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به "شخص خبر دهنده" حاصل می شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره ای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می کنیم.

بنا بر این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل در فقه اسلامی می بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است، به خاطر اینکه مورد "عمل مشهور" قرار گرفته، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند معیار عمل قرار می گیرد، و بر طبق آن فتوا می دهند.

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می سازد، اینجاست که چاره ای از رها کردن آن نداریم، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنا بر این معیار در همه جا اعتماد به خود "خبر" است، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

*** در آیه بعد برای تاکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده، می افزاید: "بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد" (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) (۱).

این جمله چنان که جمعی از مفسران هم گفته اند نشان می دهد که بعد از خبر "ولید" از مرتد شدن طایفه "بنی المصطلق" جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهربین به پیغمبر ص فشار می آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند.

قرآن می گوید: "از خوشبختی شما این است که رسول خدا ص در میان شما است، و رابطه او با عالم وحی برقرار است، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است، برای تحمیل افکار

ص: ۱۵۸

۱-۱) "لعنتم" از ماده "عنت" به معنی افتادن در کاری است که انسان از عواقب آن می ترسد، و یا امری است مشقت بار، و به همین جهت هنگامی که به استخوان شکسته فشاری برسد و تولید ناراحتی کند "عنت" گفته می شود.

خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی^ﷻ به مؤمنان اشاره کرده می فرماید "لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده" (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ).

"و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است" (وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ).

در حقیقت این تعبيرات اشاره لطیفی است به قانون "لطف" آنها "لطف تکوینی".

توضیح اینکه: وقتی شخص حکیم کاری را می خواهد تحقق بخشد زمینه های آن را از هر نظر فراهم می سازد، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملاً صادق است.

خدا می خواهد همه انسانها-بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند- با میل و اراده خود راه حق را بیابند، لذا از یک سو ارسال رسل می کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می فرستد، و از سوی دیگر "ایمان" را محبوب انسانها قرار می دهد، آتش عشق حق طلبی و حقیجویی را در درون جانها شعله ور می سازد، و احساس نفرت و بیزارگی از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه.

ولی کاملاً-ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده، بر اثر تماس با محیطهای آلوده، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرت انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا ص و تقدم نیافتن

بر او دعوت می کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مساله "مشورت" هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از "شوری" این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهایی با شخص پیامبر ص است، چنان که از آیه "شوری" نیز همین استفاده می شود.

به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می کند نه مشورت را.

در اینکه منظور از "فسوق" در آیه فوق چیست؟ بعضی آن را تفسیر به "کذب و دروغ" کرده اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن، و عدم وجود قید در آیه، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می گردد، بنا بر این تعبیر به "عصیان" بعد از آن به عنوان تاکید است، همانگونه که جمله "زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ" (آن را در دل شما زینت داده) تاکید می است بر جمله حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ (ایمان را محبوب شما قرار داد).

بعضی "فسوق" را اشاره به "گناهان کبیره" می دانند، در حالی که عصیان را اعم دانسته اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می فرماید:

"كسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند" (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ).

یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست.

قابل توجه اینکه: جمله های قبل به صورت خطاب به مؤمنین بود، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می کند، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این

است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر ص ندارد، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است.

*** آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می فرماید "این فضل است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته، و خداوند دانا و حکیم است" (فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۱).

آگاهی و حکمت او ایجاب می کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند، و آن را با دعوت انبیا همهانگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که "فضل" و "نعمت" هر دو اشاره به یک واقعیت است، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می شود، منتها "فضل" از این نظر بر آن اطلاق می شود که خدا به آن نیاز ندارد، و "نعمت" از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنا بر این به منزله دو روی یک سکه اند.

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات، ایجاب می کند که این نعمتهای بزرگ معنوی، یعنی

ص: ۱۶۱

۱-۱) "فضلا و نعمه" یا "مفعول لاجله" است برای "حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... " و یا "مفعول مطلق" است برای فعل مقدری و در تقدیر چنین است "افضل فضلا و انعم نعمه".

محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

نکته ها:

اشاره

"هدایت الهی" و "آزادی اراده"

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساله "جبر و اختیار" و "هدایت و اضلال" است، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است.

□
از یک سو "رسول الله" ص را در میان مردم قرار میدهد، و "قرآن" که برنامه هدایت و نور است نازل می کند، و از سوی دیگر "عشق به ایمان" و "تنفر و بیزاری از کفر و عصیان" را به عنوان زمینه سازی در درون جانها قرار می دهد ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده، و تکالیف را در این زمینه تشریح می کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است، خدا در دل هیچکس "حب عصیان" و "بغض ایمان" را نیافریده است.

۲- رهبری و اطاعت

این آیات بار دیگر تاکید می کند که وجود "رهبر الهی" برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است، مشروط بر اینکه "مطاع" باشد نه "مطیع" پیروان خود، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار

ص: ۱۶۲

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساله "مدیریت" و "فرماندهی" همه جا این امر باید حکومت کند. حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است، نه ترک شوری، چنان که در بالا نیز اشاره شد.

۳- ایمان نوعی "عشق" است نه تنها "درک عقل"

این آیات در ضمن اشاره ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است؟ در جواب فرمود:

"و هل الايمان الا- الحب و البغض؟! ثم تلا- هذه الاية: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ :

آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام ع به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آن را در دلهایتان تزین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع چنین آمده است:

و هل الدين الا الحب؟! "آیا دین چیزی جز محبت است؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه

ص: ۱۶۳

کرد:

الدین هو الحب، و الحب هو الدین: "دین محبت است و محبت دین است!" (۱).

ولی بدون شك این محبت-چنان که گفتیم-باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

ص: ۱۶۴

(۱-۱) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۸۳ و ۸۴.

اشاره

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحِدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

ترجمه:

۹- هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه باز گشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.

۱۰- مؤمنان برادر یکدیگرند، بنا بر این میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

شان نزول:

در شان نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله "اوس" و "خزرج" (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن

دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه بر خود با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت) (۱).

بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از "انصار" با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! او دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله ص می رویم. نفر اول پذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت) (۲).

تفسیر:

مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: "هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید" (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأُضِلُّوا بَيْنَهُمَا) (۳).

درست است که "اقتلوا" از ماده "قتال" به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شان نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تایید می کند.

ص: ۱۶۶

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۲.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۳۶.

۳-۳) با اینکه "طائفتان" تنیّه است فعل آن "اقتلوا" به صورت جمع آمده، زیرا هر طایفه مرکب از مجموعه ای است.

بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسئولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: "و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد" (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ).^{۱۶۷}

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر- گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان هدر است، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مساله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می گوید: "و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازید" (فَإِنْ قَاتَلْتُمْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ).^{۱۶۸}

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانایی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر "بالعدل" استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشا درگیری و نزاع گشته است، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه "اصلاح بالعدل" نخواهد بود (۱).

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از "دو طایفه متخاصم" متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که:

"قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد" (وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ) (۲).

*** در آیه بعد برای تاکید این امر و بیان علت آن می افزاید:

"مؤمنان برادر یکدیگرند، بنا بر این در میان دو برادر خود، صلح را برقرار کنید" (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ).

ص: ۱۶۸

۱-۱) "تفسیر المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۳۴۲.

۲-۲) "مقسطین" از ماده "قسط" است، و آن در اصل به معنی سهم عادلانه است، و هنگامی که به صورت فعل ثلاثی مجرد استعمال شود (قسط بر وزن ضرب) به معنی ظلم کردن و گرفتن سهم عادلانه دیگری است، اما هنگامی که به صورت ثلاثی مزید به کار رود و "اقسط" گفته شود به معنی عدالت و دادن سهم عادلانه هر کس به خود او است در اینکه آیا قسط و عدل یک معنی دارند یا با هم متفاوتند شرحی در جلد ششم صفحه ۱۴۳ (ذیل آیه ۲۹ سوره اعراف) آورده ایم.

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرایی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات "روابط" در این گونه مسائل جانشین "ضوابط" می شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید: "تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسائلیهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود.

نکته ها:

اشاره

۱- شرایط قتال اهل بغی (بغاه)

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه در مساله سابق نیز استفاده کنند

ص: ۱۶۹

ولی به گفته "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" این استدلال خطا است (۱).

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام "اهل بغی" را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد "احکام" زیر است:

الف- اصلاح در میان گروه های متخاصم مسلمین یک امر واجب کفایی است.

ب- برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده "الاسهل فالاسهل" را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است.

ج- خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است.

د- در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از "گروه مصلح" بریزد و یا

ص: ۱۷۰

(۱- ۱) "کنز العرفان فی فقه القرآن" کتاب الجهاد "باب انواع اخر من الجهاد" جلد اول صفحه ۳۸۶.

اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم "ضمان" و "قصاص" ثابت است، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است.

و- چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنا بر این در این جنگ مساله اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز- گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی، ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا در باره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن باز تاکید می کنیم که حکم این باغیان از کسانی که

قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می کنند جدا است، و گروه اخیر احکام سخت تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در "کتاب الجهاد" آمده است.

۲- اهمیت اخوت اسلامی

جمله "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ" که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان "رفیق" یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می کند، و آن علاقه "دو برادر" نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم "حج" که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مساله تاکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای

ص: ۱۷۲

زیر را از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است:

المسلم اخو المسلم، لا یظلمه، و لا یخذله، و لا یسلمه: "مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد" (۱).

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت ص نقل شده:

مثل الا-خوین مثل الیدین یغسل احدهما الآخر: "دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید!" (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند) (۲).

۳- امام صادق ع می فرماید:

المؤمن اخو المؤمن، کالجسد الواحد، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده، و ارواحهما من روح واحد: "مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده" (۳).

۴- در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم:

المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیلہ، لا یخونه، و لا یظلمه، و لا یغشه، و لا یعده عدہ فیخلفه:

"مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد" (۴).

ص: ۱۷۳

۱- ۱) "لمحجہ البیضاء" جلد ۳ صفحه ۳۳۲ (کتاب آداب الصحبه و المعاشره - باب ۲).

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۳۱۹.

۳- ۳ و ۴) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۳ (باب اخوه المؤمنین بعضهم لبعض حدیث ۳ و ۴).

۴-

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر- برادر مسلماننش، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه، و معانقه، و یاد آنها کردن، و قلب آنها را مسرور نمودن، و مخصوصاً بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن غم از دلها و اطعام، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در "اصول کافی" در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.

۵- در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم ص در باره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است:

□
قال رسول الله (ص): للمسلم على اخيه ثلاثون حقاً، لا براءة له منها الا بالاداء او العفو.

یغفر زلته، و یرحم عبرته، و یستر عورته، و یقیل عثرته، و یقبل معذرتہ، و یرد غیبتہ، و یدیم نصیحتہ، و یحفظ خلته، و یرعی ذمتہ، و یعود مرضہ.

و یشهد میتہ، و یجیب دعوتہ، و یقبل ہدیتہ، و یکافأ صلته، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ، و یحفظ حللتہ، و یقضی حاجتہ، و یشفع مسألته، و یسمت عطستہ.

و یرشد ضالته، و یرد سلامہ، و یطیب کلامہ، و یر انعامہ، و یصدق اقسامہ، و یوالی ولیہ، و لا یعادیہ، و ینصرہ ظالما و مظلوما: فاما نصرتہ ظالما فیردہ عن ظلمہ، و اما نصرتہ مظلوما فیعینہ علی اخذ حقہ، و لا- یسلمہ و لا- یخذلہ، و یحب لہ من الخیر ما یحب لنفسہ، و یکرہ لہ من الشر ما یکرہ لنفسہ پیامبر اسلام ص فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که براءة ذمه از آن حاصل نمی کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر

لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیر خواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید.

گمشده اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیهها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیهها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد" (۱).

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه ۸۳ به بعد ذیل آیه یک سوره انفال داشتیم).

ص: ۱۷۵

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسِيخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الأسمُ الفسوقُ بعدَ الأيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَحِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها

گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

شان نزول:

مفسران برای این آیات شان نزولهای مختلفی نقل کرده اند، از جمله اینکه:

جمله "لَا يَشْرِكُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ" در باره "ثابت بن قیس" (خطیب پیامبر ص) نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد کنار دست پیامبر ص برای او جایی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همین جا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت "ثابت" به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، "ثابت" گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: "وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ" در باره "ام سلمه" نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر ص او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

و نیز گفته اند جمله "وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا" در باره دو نفر از اصحاب رسول الله ص است که رفیقشان "سلمان" را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر ص فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر ص سلمان را سراغ "اسامه بن زید" که مسئول "بیت المال" بود فرستاد، "اسامه" گفت:

الان چیزی ندارم، آن دو نفر از "اسامه" غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره "سلمان" گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد "اسامه" بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر ص فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت "سلمان" و "اسامه" را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد (۱).

استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه های مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

ص: ۱۷۸

(۱-۱) "تفسیر مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۵- "قرطبی" نیز در تفسیر خود این شان نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ).

چه اینکه "شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند" (عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ).

"همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند" (وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده.

و این "خود برترینی" بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً— فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: "و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید" (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

"لا- تلمزوا" از ماده "لمز" بر وزن (طنز) به معنی عیبجویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان "همز" و "لمز" را چنین گفته اند که "لمز" شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و "همز" ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که "لمز" عیبجویی با چشم و اشاره است، در حالی که "همز" عیبجویی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره "همزه" خواهد آمد).

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر "انفسکم" به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنید در واقع از خودتان عیبجویی کرده اید!

و بالآخره در مرحله سوم می افزاید: "و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید" (وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی "صفیه" دختر "حیی ابن اخطب" (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام ص در آمد) روزی خدمت پیامبر ص آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر ص از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید:

"ای یهودی زاده!" پیامبر ص فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم

موسی، و همسر محمد ص؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد (۱).

به همین جهت در پایان آیه می افزاید: "بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند" (بِسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ).

بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده اند و آن اینکه خداوند مؤمنان را نهی می کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیبجویی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شان نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می رسد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: "و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بردارند ظالم و ستمگرند" (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجویی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

*** گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیبجویی، و تناسب به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است.

در این آیه نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ).

منظور از "كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ" گمانهای بد است که نسبت به گمانهای

ص: ۱۸۱

خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه "حسن ظن و گمان خیر" نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: **لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا**:

"چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟! قابل توجه اینکه: نهی از "کثیری" از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا "بعضی" از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به "إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ" شده است، بنا بر این وجود همین گناه کافی است که از همه پرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنا بر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟! ۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه:

"سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند" (۱).

ص: ۱۸۲

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال امیر المؤمنین ع:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملا (۱).

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله "نهی از تجسس" را مطرح کرده، می فرماید:

"و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید" (وَلَا تَجَسَّسُوا).

"تجسس" و "تجسس" هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً- در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: ^{۱۳} يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ: "ای فرزندان من! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید" (یوسف-۸۷).

ص: ۱۸۳

۱- ۱) "اصول کافی" جلد ۲ باب التهمه و سوء الظن حدیث ۳- شبیه همین معنی در "نهج البلاغه" با تفاوت مختصری آمده است (کلمات قصار کلمه ۳۶۰).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاہهای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاہها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنان که به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: "هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند" (وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: "آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد"؟! (أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا).

"به یقین همه شما از این امر کراهت دارید" (فکرهتموه).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است،

و تعبیر به "مرده" به خاطر آن است که "غیبت" در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی-چنان که خواهد آمد-نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله "غیبت" داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: "تقواى الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

نکته ها:

اشاره

۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

ص: ۱۸۵

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکنند.

نه حق دارد حتی گمان بد برد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی ص در حدیثی می فرماید:

□□
ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء: "خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن" (۱).

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: "کسی که گمان بد داشته باشد

ص: ۱۸۶

از همه کس می ترسد و وحشت دارد!" (۱).

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

نه تنها سوء ظن که مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیتهای اجتماعی، و نه یار و یآوری برای روز در ماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از "ظن" در اینجا گمانهای بی دلیل است بنا بر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

۲- تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

ص: ۱۸۷

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر ص مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان "عیون" تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله "توطئه" و "اخلال به امنیت" به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنهای آنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان "تجسس" و "به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه" بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

۳- غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا

ص: ۱۸۸

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه "غیبت" بد بینی "می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته "غیبت" بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را ذیلا می آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود:

ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئه من ست و ثلاثین زنیه، یزنیها الرجل! او اربی الربا عرض الرجل المسلم!:

"درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گنااهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!" (۱).

ص: ۱۸۹

این مقایسه به خاطر آن است که "زنا" هر اندازه قبیح و زشت است جنبه "حق الله" دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه "حق الناس" دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر ص با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

يا معشر من آمن بلسانه و لم يؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیتة!؟ "ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند!" (۱).

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:

من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنة، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار! "کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!" (۲).

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الأکله فی جوفه!

"تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!" (۳).

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد

ص: ۱۹۰

۱- ۱ و ۲) مدرک سابق صفحه ۲۵۲.

۲- ۳) "اصول کافی" جلد ۲ باب الغیبه حدیث ۱ (آکله بر وزن قابله یک نوع بیماری است که گوشت تن را می خورد).

و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می دهیم امام صادق ع می فرماید:

□
من روی علی مؤمن روایه یزید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرجہ الله من ولایته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان!:

"کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!" (۱).

تمام این تاکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.

ص: ۱۹۱

"غیبت" چنان که از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان "نہمت" خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

□

الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره اللہ علیہ، و اما الامر الظاهر فیہ، مثل الحدہ و العجلہ، فلا، و البہتان ان تقول ما لیس فیہ:

"غیبت آن است که در باره برادر مسلمان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد" (۱).

ص: ۱۹۲

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

۵- علاج غیبت و توبه آن

"غیبت" مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هایی همچون "بخل" و "حسد" و "کینه توزی" و "عداوت" و "خود برتر بینی".

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بیار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه "حق الناس" دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی

و بیخبری از شما غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

۶- موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنایی دارد، از جمله این که گاه در مقام "مشورت" مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح "متجاهر به فسق" است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرّمات است، بلکه

ص: ۱۹۴

طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

ص: ۱۹۵

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

ترجمه:

۱۳- ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.

تفسیر:

تقوی بزرگترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" و در ضمن آیات متعددی را که یک "جامعه مؤمن" را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

می فرماید: "ای مردم! ما شما را از یک مرد و زنی آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید" (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا).

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها

به "آدم" و "حوا" است، بنا بر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسایی است، و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان "شعوب" (جمع "شعب" بر وزن صعب) به معنی "گروه عظیمی از مردم" و "قبائل" جمع "قبیله" چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟ جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همانطور که "شعب" امروز بر یک "ملت" اطلاق می شود.

بعضی "شعوب" را اشاره به "طوائف عجم" و "قبائل" را اشاره به "طوائف عرب" می دانند:

و بالآخره بعضی دیگر "شعوب" را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی، و "قبائل" را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید: "گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است" (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد، و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: "خداوند دانا و آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

نکته:

اشاره

۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به "قبیله معروف و معتبری" می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رایجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را "قبیله برتر" و هر نژادی خود را "نژاد والاتر" می شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائماً برای آن تلاش می کنند، در حالی

ص: ۱۹۸

که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل‌می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش "قبیله" از همه ارزشها مهمتر محسوب می‌شد، اما این بت‌ساختگی در هم شکست، و انسان را از اسارت "خون" و "قبیله" و "رنگ" و "نژاد" و "مال" و "مقام" و "ثروت" آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جاننش و صفات و الایش رهبری کرد! جالب اینکه در شان نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند، از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم ص دستور داد اذان بگویند، "بلال" بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، "عتاب بن اسید" که از آزاد شدگان بود گفت شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و "حارث بن هشام" نیز گفت: آیا رسول الله ص غیر از این "کلاغ سیاه" کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد) (۱).

ص: ۱۹۹

۱-۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۹۰- در تفسیر "قرطبی" نیز همین شان نزولها آمده است جلد ۹ صفحه ۶۱۶۰.

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ص دستور داده بود دختری به بعضی از "موالی" دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا ص آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید) (۱).

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر ص در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

يا ايها الناس ان الله قد اذهب عنكم عيبه الجاهليه، و تعاضمها بابائها، فالناس رجلا ن: رجل بر تقى كريم على الله، و فاجر شقى هين على الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالى: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** :

"ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است" (۲).

در کتاب "آداب النفوس" طبری آمده که پیامبر ص در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین "منی" در حالی که

ص: ۲۰۰

۱-۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۹۰- در تفسیر "قرطبی" نیز همین شان نزولها آمده است جلد ۹ صفحه ۶۱۶۰.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۶۱.

بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:

يا ايها الناس! الا ان ربكم واحد و ان اباكم واحد، الا لا فضل لعربي على عجمي، و لا لعجمي على عربي، و لا لاسود على احمر، و لا لاحمر على اسود، الا بالتقوى الا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال ليبلغ الشاهد الغائب:

"ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند:

آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!" (۱).

و نیز در حدیث دیگری در جمله هایی کوتاه و پر معنی از آن حضرت آمده است:

ان الله لا ينظف الى احسابكم، و لا الى انسابكم، و لا الى اجسامكم، و لا الى اموالكم، و لكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحنن الله عليه، و انما انتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم:

"خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دل‌های شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا با تقواترین شما است" (۲).

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله "نژاد" و "خون" و "زبان" تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمردند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی

ص: ۲۰۱

۱- ۱ و ۲) مدرک سابق صفحه ۶۱۶۲- تعبیر به "احمر" در این روایت به معنی سرخپوست نیست بلکه گندمگون است چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقا واژه "احمر" در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

بر آنان وارد شده گویی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!

خداوند همه را از شر تعصبهای جاهلیت حفظ کند.

اسلام با "عصبيت جاهلیت" در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر ص در مورد عصبيت جاهلیت فرمود:

دعوا فانها منتنه! "آن را رها کنید که چیز متعفن است!" (۱).

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرًا مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ" بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده، و ارزشهای دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور "تفاخر به آباء و اموال و اولاد" دور می زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ" محصول آن انسانهایی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود.

ص: ۲۰۲

۱- ۱) "صحیح مسلم" (طبق نقل فی ظلال جلد ۷ صفحه ۵۳۸).

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص پایان می دهیم آنجا که فرمود:

□
كَلِمَةُ بَنِي آدَمَ، وَ آدَمَ خَلَقَ مِنْ تَرَابٍ، وَ لِيَنْتَهِيْنَ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنْ أَهْلُونَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجَعْلَانِ:

"همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند پست تر خواهید بود!" (۱).

۲- حقیقت تقوی

چنان که دیدیم، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.

□
در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرد، می گوید: " وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى " (بقره-۱۹۷).

□
و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد و لِبَاسُ التَّقْوَى ذِكْرٌ خَيْرٌ (اعراف-۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را "تقوی" ذکر کرده، و بالآخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را "اهل تقوی" می شمرد، و می گوید: هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر-۵۶).

قرآن، "تقوی" را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

ص: ۲۰۳

می آفریند وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ (بقره-۲۸۲).

و نیز "نیکی" و "تقوی" را قرین هم می‌شمرد، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى .

و "عدالت" را قرین "تقوی" ذکر می‌کند: اِعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى .

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را "قلب" می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: اُولَئِكَ الَّذِينَ اَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى : "آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا ص پائین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است" (حجرات-۳).

قرآن، "تقوی" را نقطه مقابل "فجور" ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: فَالْهَمَّهَا فَجُورًا وَ تَقْوَاهَا : "خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد".

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس "تقوی" می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد "قبا" که منافقان مسجد "ضرار" را در مقابل آن ساختند می‌فرماید: لَمَسِيْجِدُ اُسْسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ : "مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی".

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که "تقوی" همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از "فجور" و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می‌شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم، زیرا "تقوی" از "وقایه" به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است (۱).

امیر مؤمنان علی ع (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت ع روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید:

الا- و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة!

"بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند!" (۲).

ص: ۲۰۵

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۱۳۶.

۲-۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۶.

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می فرماید:

□
اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهلہ، و لا یحرز من لجا الیہ، الا و بالتقوی تقطع حمہ الخطایا:

"بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصار است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند" (۱).

و باز در جای دیگر می افزاید:

□
فاعتصموا بتقوی الله فان لها جبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته.

"چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!" (۲).

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

ص: ۲۰۶

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۱۵۷.

۲-۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۰.

شهودی در جان انسان است، و هر قدر نور "تقوی" افزون شود نور "یقین" نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم "تقوی" یک درجه بالاتر از "ایمان" و یک درجه پائین تر از "یقین" شمرده شده! امام علی بن موسی الرضا ع می فرماید؟

الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و یقین فوق التقوی بدرجه، و ما قسم فی الناس شیء اقل من یقین:

"ایمان یک درجه برتر از "اسلام" است، و "تقوی" درجه ای است بالاتر از "ایمان" و "یقین" درجه ای برتر از "تقوی" است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از "یقین" تقسیم نشده است" (۱). این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم: خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى "گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است".

"و همچون کسی باش که از یک "خارزار" می گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است!" "هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوه های بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!" ***

ص: ۲۰۷

اشاره

قَالَتِ الْمَاعْرَبُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

ترجمه:

۱۴- عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است.

۱۵- مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند، آنها راستگویانند.

بسیاری از مفسران، شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است:

جمعی از طایفه "بنی اسد" در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ص شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر ص گفتند: "طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر ص منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر ص بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده) (۱).

ولی وجود این شان نزول-مانند سایر موارد-هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

تفسیر:

فرق "اسلام" و "ایمان"

در آیه گذشته، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی "تقوی" در میان بود، و از آنجا که "تقوی" ثمره شجره "ایمان" است، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت "ایمان" پرداخته، چنین

ص: ۲۰۹

۱-۱) "تفسیر المیزان" و "روح البیان" و "فی ظلال" ذیل آیات مورد بحث.

می گوید:

"اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!" (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ).

طبق این آیه تفاوت "اسلام" و "ایمان"، در این است که "اسلام" شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلك مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

"اسلام" ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی "ایمان" حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

الاسلام علانیه، و الایمان فی القلب: "اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانه، و تستحل به الفروج، و الثواب علی الایمان:

با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است" (۲).

ص: ۲۱۰

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۸.

۲-۲) "کافی" جلد ۲ "باب ان الاسلام یحقن به الدم" حدیث ۱ و ۲.

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم "اسلام" منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است)

الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل (۱).

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث "اسلام و ایمان" آمده است، "فضیل بن یسار" می گوید: از امام صادق ع شنیدم فرمود:

ان الایمان یشارک الاسلام، و لا یشارک الاسلام، ان الایمان ما وقر فی القلوب، و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء:

"ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) "ایمان" آن است که در دل ساکن شود، اما "اسلام" چیزی است که قوانین نکاح و وارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود" (۲).

ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می افزاید: "اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند" (وَإِنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چرا که "خداوند غفور و رحیم است" (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

"لا یلتکم" از ماده "لیت" (بر وزن ریب) به معنی کم گذاردن حق

ص: ۲۱۱

۱- ۱) "کافی" جلد ۲، باب ان الاسلام یحقن به الدم "حدیث ۱ و ۲.

۲- ۲) "اصول کافی" جلد ۲، باب ان الایمان یشرک الاسلام "حدیث ۳.

است (۱).

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال "ایمان" است، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر ص داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است.

*** و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر ص را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید:

"مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند" (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزُواْ وَاَبَواْ وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است.

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است: ایستادگی

ص: ۲۱۲

(۱-۱) بنا بر این فعل مزبور اجوف یائی است، هر چند ماده "ولت" (مثال واوی) نیز به همین معنی آمده است.

و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یک سو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید: "چنین کسانی راستگو هستند" و روح ایمان در وجودشان موج می زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

این معیار را که قرآن برای شناخت "مؤمنان راستین" از "دروغگویان متظاهر به اسلام" بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه "بنی اسد" نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر ص می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.

در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعایی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟! ***

اشاره

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- بگو: آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است می داند، و خداوند از همه چیز آگاه است.

۱۷- آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید.

۱۸- خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.

جمعی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر ص آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می داند) (۱).

تفسیر:

منت نگذارید که مسلمان شده اید!

در آیات گذشته نشانه های مؤمنان راستین بیان شده بود، و چنان که در شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست، در مساله "ایمان" و "کفر" سر و کار شما با خدایی است که از همه چیز با خبر است، مخصوصا با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "به آنها بگو: آیا می خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند" (قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و برای تاکید بیشتر می افزاید: "خداوند از همه چیز آگاه است" (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

ذات مقدس او عین علم است، و علمش عین ذات او است، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است.

ص: ۲۱۵

ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیکتر، و میان انسان و قلبش حائل می شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست، او راستگویان را از مدعیان کاذب به خوبی می شناسد، و از اعماق جانشان با خبر است، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است، نزد او روشن است، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید؟! *** سپس به گفتگوی اعراب بادیه نشین بازمی گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: "آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند!" (يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا).

"به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید" (قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ).

"بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید!" (بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

"منت" - چنان که قبلا هم گفته ایم - از ماده "من" به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است، و منت های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند.

جالب اینکه در جمله اول می گوید: آنها بر تو منت می گذارند که "اسلام" را پذیرفته اند و این تاکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان صادق نیستند بلکه ظاهراً اسلام را پذیرا شده اند.

ولی در ذیل آیه می گوید: "اگر در دعوی خود راست می گوئید خداوند بر شما منت می گذارد که هدایتان به "ایمان" کرده است".

به هر حال این مساله مهمی است که افراد کوتاه فکر غالباً تصورشان این است که با قبول ایمان، و انجام عبادات و طاعات، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر ص و اوصیای او ع کرده اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤمنان در آید، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است.

"ایمان" قبل از هر چیز درک تازه ای از عالم هستی به انسان می دهد، حجابها و پرده های خود خواهی و غرور را کنار می زند، افق دید انسان را می گشاید، و شکوه و عظمت بی مانند آفرینش را در نظر او مجسم می کند.

سپس نور و روشنایی بر عواطف او می پاشد و آنها را پرورش می دهد، ارزشهای انسانی را در او زنده می کند، استعدادهای والای او را شکوفا می سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می دهد، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا- می برد، و به اوج قله افتخار می رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می دهد.

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا ص بگذارد؟!

همچنین هر یک از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل: قلب را صفا می بخشد، شهوات را کنترل می کند، روح اخلاص را تقویت می نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می بخشد.

هر کدام یک کلاس بزرگ تربیتی است، و درسی است آموزنده.

اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید.

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را "طلبکار" نمی داند، بلکه همیشه "مدیون" خدا و پیامبر ص و غرق احسان او می شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام می دهد، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می دود. و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده، این را نیز لطف دیگری می داند، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان باز می گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می گردد.

بنا بر این هدایت او لطف است، و دعوت پیامبرش ص لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف، و پاداش لطفی است ما فوق لطف! *** در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره "حجرات" است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تأکید می کند، و می فرماید: "خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، و نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است" (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

اصرار نداشته باشید که حتما مؤمن هستید، و نیازی به سوگند نیست،

او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می گذرد کاملاً با خبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است، بنا بر این چگونه ممکن است از درون دل شما بیخبر باشد؟ *** خداوند! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تائیدی، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن! پروردگارا! تو از اعماق قلب ما آگاهی، نیات ما را به خوبی می دانی، عیوب ما را از بندگانت بپوشان و به کرمات اصلاح فرما! بار الها! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده کنیم و احترام آن را پاس داریم. آمین یا رب العالمین پایان سوره حجرات اول محرم سال ۱۴۰۶.

*** ۶۴/۶/۲۶ ***

ص: ۲۱۹

(۵۰) سوره "ق" این سوره در "مکه" نازل شده، و دارای ۴۵ آیه است

اشاره

ص: ۲۲۰

محور بحثهای این سوره مساله "معاد" است و تقریبا تمام آیات بر همین محور دور می زند، و مسائل دیگر در آن شکل جنبی دارد.

در مسائل مربوط به معاد انگشت روی امور زیر می گذارد.

۱- انکار و تعجب کافران از مساله معاد (معاد جسمانی).

۲- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به نظام آفرینش، و مخصوصا احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران.

۳- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به خلقت نخستین.

۴- اشاره به مساله ثبت اعمال و اقوال برای "یوم الحساب".

۵- مسائل مربوط به مرگ و انتقال از این جهان به سرای دیگری.

۶- گوشه ای از حوادث روز قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ.

۷- اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان که سر آغازی است بر جهان دیگر.

در این میان اشاراتی کوتاه و مؤثر به وضع اقوام طغیانگر پیشین و سرنوشت دردناک و شوم آنها (مانند قوم فرعون، و عاد، و لوط، و شعیب، و تبع) و نیز دستوراتی برای توجه به خدا و ذکر او به پیامبر اسلام ص داده شده است.

و اشاره کوتاهی به عظمت قرآن در آغاز و پایان سوره به چشم می خورد.

از روایات اسلامی استفاده می شود که پیامبر ص اهمیت فراوانی برای این سوره قائل بود، تا آنجا که هر روز جمعه آن را در خطبه نماز جمعه قرائت می فرمود (۱). در حدیث دیگری آمده است که در هر روز "عید" و "جمعه" آن را تلاوت می فرمود ۲. این به خاطر آن است که روز جمعه و عید روز بیداری و آگاهی انسانها، روز بازگشت به فطرت نخستین، و روز توجه به خدا و یوم الحساب است، و از آنجا که آیات این سوره به نحو بسیار مؤثری مساله معاد و مرگ و حوادث قیامت را بازگو می کند و تفکر در آن تاثیر عمیقی در بیداری و تربیت انسانها دارد، مورد توجه خاص آن حضرت قرار داشت. در حدیثی از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده: من قرأ سوره "ق" هون الله علیه تارات الموت و سكراته: "کسی که سوره "ق" را بخواند خداوند مشکلات و سكرات مرگ را بر او آسان می سازد" ۳. و نیز در حدیثی از امام باقر ع آمده است: من ادمن فی فرائضه و نوافله سوره ق وسع الله فی رزقه، و اعطاه كتابه بیمینه و حاسبه حسابا یسیرا: "کسی که پیوسته در نمازهای فریضه و نوافله سوره ق را بخواند خداوند روزی او را گسترده می کند، و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد، و حساب او را در قیامت آسان می سازد" ۱. نیاز به یاد آوری ندارد که اینهمه افتخار و فضیلت تنها با خواندن الفاظ حاصل نمی شود، بلکه خواندن الفاظ سر آغازی است برای بیداری اندیشه ها و آن نیز وسیله ای است برای عمل صالح و هماهنگی با محتوای سوره. ***

ص: ۲۲۳

محور بحثهای این سوره مساله "معاد" است و تقریباً تمام آیات بر همین محور دور می‌زند، و مسائل دیگر در آن شکل جنبی دارد.

در مسائل مربوط به معاد انگشت روی امور زیر می‌گذارد.

۱- انکار و تعجب کافران از مساله معاد (معاد جسمانی).

۲- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به نظام آفرینش، و مخصوصاً احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران.

۳- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به خلقت نخستین.

۴- اشاره به مساله ثبت اعمال و اقوال برای "یوم الحساب".

۵- مسائل مربوط به مرگ و انتقال از این جهان به سرای دیگری.

۶- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ.

۷- اشاره به حوادث تکان‌دهنده پایان جهان که سرآغازی است بر جهان دیگر.

در این میان اشاراتی کوتاه و مؤثر به وضع اقوام طغیانگر پیشین و سرنوشت دردناک و شوم آنها (مانند قوم فرعون، و عاد، و لوط، و شعیب، و تبع) و نیز دستوراتی برای توجه به خدا و ذکر او به پیامبر اسلام ص داده شده است.

و اشاره کوتاهی به عظمت قرآن در آغاز و پایان سوره به چشم می‌خورد.

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ; ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲)
أَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴) بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ق-سوگند به قرآن مجید.

۲-آنها تعجب کردند که پیامبری اندازگر از میان خودشان آمده، و کافران گفتند:

این چیز عجیبی است!

ص: ۲۲۵

۳- آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دو باره به زندگی باز می گردیم؟ این بازگشتی است بعید! ۴- ولی ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد، و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.

۵- آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند!

تفسیر:

منکران لجوج در کار خود سرگردانند!

در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از "حروف مقطعه" بر خورد می کنیم و آن حرف "ق" است، و چنان که قبلا نیز گفته ایم یکی از تفسیرهای قابل توجه "حروف مقطعه" این است که "قرآن" با آن همه عظمت از ماده ساده ای همچون حروف "الفبا" تشکیل یافته، و این نشان می دهد که ابداع گر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است.

البته تفسیرهای دیگری برای "حروف مقطعه" نیز وجود دارد که می توانید در آغاز سوره های "بقره"، "آل عمران"، "اعراف" و سوره های "حم" مطالعه فرمائید.

□
برخی از مفسران نیز "ق" را اشاره به بعضی از اسماء الله (مانند "قادر" و "قیوم") دانسته اند.

در بسیاری از تفاسیر نیز آمده که "ق" نام کوهی است عظیم که محیط به کره زمین است، در اینکه این کدام کوه است که بر کره زمین یا مجموعه جهان احاطه دارد؟ و منظور از آن چیست؟ اینجا جای بحث آن نیست، آنچه لازم

می دانیم در اینجا اشاره کنیم این است که بسیار بعید به نظر می رسد که "ق" در این سوره اشاره به "کوه قاف" باشد، چرا که نه تنها تناسبی با بحثهای سوره ندارد، حرف "ق" در اینجا همانند سائر حروف مقطعه ای است که در آغاز سوره های قرآن آمده، بعلاوه اگر منظور از آن "کوه قاف" بود می بایست با "واو" قسم همراه باشد مانند "وَ الطُّورِ" و امثال آن، و ذکر یک کلمه بدون مبتدا و خبر یا واو قسم مفهومی ندارد.

از همه اینها گذشته "رسم الخط" تمام قرآنها این است که "ق" به صورت "مفرد" نوشته، در حالی که "کوه قاف" را به صورت "قاف" می نویسند.

از جمله اموری که گواهی می دهد ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است اینکه بلافاصله بعد از آن سوگند به قرآن مجید یاد کرده، می فرماید: "قسم به قرآن مجید" (وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ).

"مجید" از ماده "مجد" به معنی "شرافت گسترده" است، و از آنجا که قرآن عظمت و شرافتی بی پایان دارد کلمه "مجید" از هر نظر سزاوار آن است، ظاهرش زیبا، محتوایش عظیم، دستوراتش عالی، و برنامه هایش آموزنده و حیاتبخش است.

در اینکه این قسم به چه منظور ذکر شده، و به اصطلاح "مقسم له" چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند، ولی با توجه به آیات بعد به نظر می رسد که جواب قسم همان مساله "نبوت" پیامبر اسلام ص یا "رستاخیز" انسانها بعد از مرگ است (۱).

ص: ۲۲۷



۱- ۱) و در تقدیر چنین است: و القرآن المجید انک رسول الله-یا-ان البعث حق.

سپس به بیان پاره ای از ایرادهای بی اساس کفار و مشرکان عرب پرداخته، از میان آنها به دو ایراد اشاره می کند:

نخست می گوید: "بلکه آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر، از خود آنها آمده، و کافران گفتند: این چیز عجیبی است؟! (بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ).

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده، و تکرار آن نشان می دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که همواره آن را تکرار می کردند.

نه تنها به پیامبر اسلام ص که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می گرفتند، گاه می گفتند: **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصِيدُونَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَنَا**: "شما تنها انسانهایی مثل ما هستید که می خواهید ما را از آنچه نیاکانمان می پرستیدند باز دارید!" (ابراهیم-۱۰).

و گاه می گفتند: **مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ**: "این انسانی همانند شما است، از آنچه می خورید، می خورد و از آنچه شما می نوشید می نوشد!" (مؤمنون-۳۳).

و گاه می افزودند: **لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا**: "چرا فرشته ای همراه او نازل نشده تا همراه او انذار کند؟! (فرقان-۷).

ولی همه اینها بهانه هایی بود برای عدم تسلیم در برابر حق.

قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی گوید، چرا که بارها به آن پاسخ گفته است، که اگر فرضاً فرشته ای می فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می دادیم، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می تواند انسان باشد، تا از تمام دردها، نیازها، تمایلات، خواستها و مسائل زندگی او با خبر باشد، و از سوی دیگر بتواند در جنبه های عملی الگویی برای آنها گردد،

و نگویند اگر او هم از جنس ما بود، هرگز پاک و پاکیزه نمی ماند چرا که: قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را! بنا بر این برنامه هایش تنها به درد خودش می خورد نه به درد بشر!.

*** بعد از این ایراد به رسالت پیامبر ص و اینکه چگونه از جنس بشر است؟ ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مساله ای می گذارند که برای آنها از هر نظر عجیب و غریب بود، آنها می گفتند: "آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دوباره به زندگی باز می گردیم، آن چنان که او می گوید؟ این بازگشتی است بعید!" (أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ) (۱).

به هر حال آنها بازگشت مجدد به زندگی را مساله ای دور از عقل می پنداشتند، بلکه گاه آن را محال دانسته، و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده اش می گرفتند! چنان که در آیه ۷ و ۸ سبأ می خوانیم: قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ: "کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که کاملاً از هم متلاشی شدید بار دیگر به خلقت تازه ای بر می گردید، آیا افترا بر خدا بسته؟ یا جنون دارد؟! *** تنها در اینجا نیست که این ایراد را به پیامبر اسلام ص کردند، بارها

ص: ۲۲۹

۱-۱) جواب "اذا" محذوف است، و از جمله بعد فهمیده می شود، و در تقدیر چنین است: إذا متنا و كنا ترابا نرجع و نرد حیا ذلک رجع بعید".

گفتند، و بارها پاسخ شنیدند و باز هم از روی لجاجت تکرار کردند.

به هر حال قرآن مجید در اینجا از چند راه به آنها پاسخ می گوید:

نخست: به علم بی پایان خدا اشاره کرده، می فرماید: "ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد و کم می کند؟ و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است" (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ).

اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوانهای آدمی می پوسد، و گوشت او خاک می شود، و جزء زمین می گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می گردد، چه کسی می تواند آنها را جمع آوری کند؟ و اصلاً چه کسی از آنها با خبر است؟ پاسخش معلوم است: خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد تمام این ذرات را می شناسد، و به هنگام لزوم همه را جمع آوری می کند، همانگونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهنربا می توان جمع- آوری کرد، جمع آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از اینهم آسان تر است.

و اگر ایراد آنها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای معاد و رستخیز نگه میدارد؟ پاسخش این است که همه اینها در لوح محفوظ ثبت است، و اصولاً چیزی در این عالم گم نمی شود، حتی اعمال شما باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد.

"كِتَابٌ حَفِيظٌ" به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسانها و غیر آن است، و اشاره به "لوح محفوظ" است که شرح آن را ذیل آیه ۳۹ سوره رعد داده ایم (جلد دهم صفحه ۲۴۱).

*** سپس به پاسخ دیگری می پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، می گوید:

"ولی آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند" (بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ).

یعنی آنها آگاهانه منکر حق شده اند، و گرنه گرد و غباری بر چهره حق نیست، و چنان که در آیات بعد می آید آنها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می بینند و جای شک و تردید ندارد.

لذا در پایان آیه می افزاید: "چون آنها در مقام تکذیب بر آمده اند پیوسته ضد و نقیض می گویند، در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند" (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ).

گاه پیامبر ص را مجنون می خوانند، گاه کاهن، و گاه شاعر.

گاه می گویند: سخنان او "اساطیر الاولین" است.

گاه می گویند: "بشری به او تعلیم می دهد!" گاه نفوذ کلماتش را نوعی "سحر" می دانند.

و گاه مدعی می شوند ما هم مثل آن می توانیم بیاوریم! این پراکنده گوئیها نشان می دهد که حق را دریافته اند، و به دنبال بهانه جویی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی ایستند.

"مریج" از ماده "مرج" (بر وزن حرج) به معنی امر "مختلط و مشوش و مشتبه" است، و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روئیده "مرج" (مرتع) گفته می شود.

اشاره

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبْصِرَةً وَذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹) وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)

ترجمه:

۶- آیا آنها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم؟ و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن

نیست! ۷- و زمین را گسترش دادیم، و در آن کوه های عظیمی افکندیم، و از هر نوع گیاه بهجت انگیز رویاندیم.

۸- تا وسیله بینایی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد.

۹- و از آسمان آبی پر برکت فرستادیم و به وسیله آن باغها و دانه هایی را که درو می کنند رویاندیم.

۱۰- و نخلهای بلند قامت که میوه های مترکم دارند.

۱۱- همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است، و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است.

تفسیر:

لحظه ای به آسمان بنگرید!

این آیات هم چنان بحث "دلایل معاد" را دنبال می کند، گاه از طریق "قدرت بی انتهای حق" و گاه از "وجود صحنه های معاد در همین دنیا" کمک می گیرد.

نخست توجه منکران را به آفرینش آسمانها جلب کرده، می گوید: "آیا به آسمان در بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم بی آنکه ستون و پایه ای داشته باشد؟! و چگونه آن را به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم در حالی که هیچ شکاف و ناموزونی در آن وجود ندارد"؟! (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ).

منظور از نگاه کردن در اینجا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتیهایش آشنا سازد که هم عظمت خیره کننده ای دارد، و هم زیباییهای فراوان و هم استحکام و نظم و حساب.

جمله **وَمِنْ لَّهُا مِنْ فُرُوجٍ** (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است، چنان که بعضی از مفسران گفته اند، و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده، و جو زمین نامیده می شود، و به گفته قرآن "سقف محفوظی" است (انبیاء-۳۲) که راه را بر سنگهای آسمانی که به طور مداوم با سرعت سرسام آوری به سوی زمین می آید می بندد، و قبل از وصول به سطح زمین آنها را آتش می زند و خاکستر می کند، و همچنین از اشعه های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می آورد.

و گرنه آسمان به معنی محل ستارگان یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند.

در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه جمله بالا- اشاره به نظریه وجود "اتر" (اثیر) باشد، مطابق این نظریه تمام عالم هستی و فواصل ستارگان پر است از ماده ای بی رنگ و بی وزن به نام "اتر" که حامل امواج نور است و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می کند، طبق این نظریه هیچ شکاف و فرجه ای در تمام عالم آفرینش نیست، و سیارات و ثوابت در "اتر" غوطه ورنند.

البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند، هر چند تفسیر سوم که متکی به فرضیه اتر می باشد قابل اعتماد نیست، چون موضوع اتر از نظر دانشمندان هنوز به طور قطع ثابت نشده است.

*** سپس به عظمت آفرینش زمین پرداخته می افزاید: "و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه های عظیمی افکندیم، و در آن از هر نوع و از هر جفت گیاه بهجت انگیز رویاندیم" (**وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ**).

آری آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوه ها که ریشه های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مد های حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می کند، از سوی سوم، و پیدایش انواع گیاهان با آن همه عجائب و زیباییها از سوی چهارم همگی دلیل بر قدرت بی پایان او است (۱).

تعبیر به مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اشاره به مساله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرنهای علم و دانش بشر پرده از روی آن برداشت، و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است، چرا که تنوع در عالم گیاهان فوق العاده زیاد و حیرت انگیز است.

*** در آیه بعد نتیجه گیری کرده، می گوید: "همه اینها را به منظور بینایی و بیداری بندگانی آفریدیم که می خواهند به سوی ما باز گردند" و حق را دریابند (تَبَصَّرَهُ وَ ذَكَرَ لِكُلِّ عِبْدٍ مُّنبِّئًا) (۲).

آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمانها با آن همه عظمت و زیبایی، و زمین با اینهمه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد، چگونه نمی تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند، و قیامتی بر پا کند؟ آیا این قدرت عظیم خیره کننده دلیل روشنی بر امکان معاد نیست! ***

ص: ۲۳۵

۱-۱) در باره فوائد آفرینش کوه ها و همچنین گسترش زمین و زوجیت در عالم گیاهان بحث مشروحی در سوره رعد جلد دهم صفحه ۱۱۳ به بعد (ذیل آیه ۳) داشتیم.

۲-۲) "تبصره" می تواند "مفعول له" بوده باشد، یا "مفعول مطلق" ولی احتمال اول مناسبتر است. "ذکری" نیز عطف بر آن است و همان معنی را می بخشد.

در آیه بعد پایه استدلال دیگری را می نهد و می گوید: "و از آسمان، آبی پر برکت فرستادیم، و به وسیله آن باغها و دانه هایی را که درو می کنند رویانندیم" (وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ).

"جنت" در اینجا اشاره به باغهای میوه است، و "حب الحصيد" (دانه های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسانها را تشکیل می دهد.

*** سپس می افزاید: "و همچنین نخلهای بلندقامتی که میوه های متراکم دارند" (وَ النَّخْلَ بِأَسْقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ).

"باسقات" جمع "باسقه" به معنی مرتفع و بلند است و "طلع" به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می شود و "نضید" به معنی متراکم است، مخصوصاً خوشه درخت خرما هنگامی که در درون غلاف قرار دارد کاملاً روی یکدیگر سوار و متراکم است، و زمانی که از غلاف بیرون می آید بسیار اعجاب انگیز است.

*** در پایان می گوید: "همه اینها را به منظور بخشیدن روزی به بندگان آفریدیم، و با این قطره های حیاتبخش باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن مردگان و خروج آنها از قبرها نیز همین گونه است!" (رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ) (۱).

و به این ترتیب ضمن یاد آوری نعمتهای عظیمش به بندگان، و تحریک

ص: ۲۳۶

۱- ۱) در آیات دیگر نیز در این زمینه بحث شده است (به جلد ۱۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۰ به بعد ذیل آیه ۹ فاطر و صفحه ۴۸۵ همین جلد ۱۸ ذیل آیات آخر سوره یس مراجعه فرمائید).

حس شکرگزاری آنها در مسیر شناخت او، به آنها یاد آور می شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می بینید، زمینهای مرده و خشک و خالی از هر گونه آثار زندگی بر اثر نزول قطرات باران به حرکت در می آیند، و غوغای رستاخیز را سر می دهند، از هر گوشه گیاهی می روید و "وحده لا شریک له" می گوید! این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد چرا که "وقوع" چیزی اقوی دلیل بر "امکان" آن است.

ص: ۲۳۷

اشاره

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَفَعَيِّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

ترجمه:

۱۲- پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الرس (قومی که در یمامه زندگی می کردند و پیامبری بنام حنظله داشتند) و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.

۱۳- و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط.

۱۴- و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می کردند) هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب در باره آنها تحقق یافت.

۱۵- آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم) ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند.

تفسیر:

تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی!

این آیات هم چنان ادامه بحثهای مربوط به معاد از دریچه های مختلف است.

نخست برای دلداری پیامبر ص می فرماید: فقط تو نیستی که این گروه کافر تکذیب کردند، و هم محتوای دعوت را خصوصاً در باره معاد "قبل از آنها قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند" (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ).

"قوم ثمود" همان قوم صالح پیامبر بزرگ خدا است، که در سرزمین "حجر" در شمال حجاز زندگی داشتند، و در مورد "اصحاب الرس"، میان مفسران گفتگو است، بسیاری عقیده دارند که آنها طائفه ای بودند که در سرزمین "یمامه" می زیستند و پیامبری به نام "حنظله" داشتند که او را تکذیب کردند و سرانجام در چاهش افکندند (توجه داشته باشید یکی از معانی "رس" چاه است، و معنی دیگرش اثر مختصری است که از چیزی باقی می ماند، زیرا خاطرات کمی از این قوم در تاریخ باقیمانده).

بعضی دیگر آنها را قوم شعیب می دانند، زیرا آنها چاههای آب فراوان داشتند، اما با توجه به اینکه اصحاب الایکه که در آیات بعد آمده اشاره به همین قوم شعیب است این احتمال منتفی است.

بعضی نیز آنها را از بقایای قوم ثمود می دانند، و با توجه به اینکه "ثمود" جداگانه در آیات مورد بحث آمده این معنی نیز بعید به نظر می رسد.

بنا بر این مناسب همان تفسیر اول است که در میان مفسران از شهرت برخوردار است.

*** سپس می افزاید: "همین طایفه عاد و قوم فرعون و برادران لوط" (وَعَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ).

منظور از برادران "لوط" همان قوم لوط است چرا که قرآن از این پیامبران بزرگ به عنوان برادر یاد کرده.

"و نیز اصحاب الایکه و قوم تبع" (وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمٌ تُبِعَ).

"ایکه" به معنی درختان فراوان و در هم پیچیده، و یا به تعبیر دیگر بیشه مانند است، و اصحاب الایکه گروهی از قوم شعب هستند که در غیر شهر "مدین" زندگی می کردند، شهری که دارای درختان بسیار بود (۱).

و منظور از "قوم تبع" گروهی از مردم یمن است زیرا "تبع" لقبی است برای پادشاهان یمن به اعتبار اینکه مردم از آنها تبعیت می کردند، و ظاهر تعبیر قرآن در اینجا و در یک آیه دیگر (۳۷-دخان) خصوص یکی از پادشاهان یمن است که در بعضی از روایات نام او "اسعد ابو کرب" ذکر شده، و جمعی معتقدند که او مرد مؤمنی بود، و مردم را به پیروی از دعوت انبیاء فرا می خواند، هر چند با او مخالفت کردند (۲).

سپس به تمام این اقوام هشتمگانه اشاره کرده، می گوید: "هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعده عذاب خداوند در باره آنها تحقق یافت" (كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ).

اینکه می گوید: "انها" رسولان الهی را تکذیب کردند، در حالی که هر یک از آنها فقط پیامبر خود را تکذیب نمودند، به خاطر آن است که فعلی که از مجموع آنها سر زد رویهمرفته تکذیب همه انبیاء بود، هر چند هر کدام یک پیامبر را تکذیب کردند. و یا از این جهت است که تکذیب یکی از پیامبران تکذیب بقیه نیز محسوب می شود چرا که محتوای دعوت همه یکی است.

ص: ۲۴۰

۱-۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۱۱ صفحه ۱۲۰ و جلد ۱۵ صفحه ۳۳۰ ذیل آیات ۷۸ حجر و ۱۷۶ شعراء مراجعه فرمائید.

۲-۲) شرح بیشتر در باره قوم تبع را در جلد بیست و یکم (ذیل آیه ۳۷ سوره دخان) مطالعه فرمائید.

به هر حال این اقوام هم پیامبرانشان را تکذیب کردند، و هم مساله توحید و معاد را، و سرانجام به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند، بعضی گرفتار طوفان شدند، بعضی سیلاب، و بعضی دیگر صاعقه، و بعضی زلزله، و یا غیر آن و سرانجام میوه تلخ تکذیب را چشیدند.

مطمئن باش اگر این قوم کافر که در برابر تو قرار دارند به این وضع ادامه دهند، اینها نیز سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.

*** بعد به ذکر یکی دیگر از دلائل امکان رستاخیز پرداخته، می گوید:

"آیا ما از آفرینش نخستین عاجز و ناتوان ماندیم" که قادر بر آفرینش دوم و رستاخیز نباشیم؟! (أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ) (۱).

سپس می افزاید: آنها در آفرینش نخستین تردید ندارند، زیرا خالق انسانها را خدا می دانند "ولی آنها با این دلائل روشن از خلق جدید و رستاخیز تردید دارند" (بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ).

در حقیقت آنها بر اثر هوای نفس و تعصب و لجابت گرفتار تناقضند، از یک سو خالق انسانها را در آغاز خداوند می دانند که همه را از خاک آفریده، اما از سوی دیگر وقتی به مساله آفرینش مجدد انسانها از خاک می رسند آن را مطلبی عجیب و باورناکردنی می شمرند، در حالی که هر دو مثل یکدیگرند "و حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد".

و به این ترتیب در این آیات و آیات گذشته از چهار راه مختلف برای مساله معاد استدلال می کنند: از طریق علم خدا، و از طریق قدرت او، و سپس از طریق تکرار صحنه های معاد در جهان گیاهان، و سرانجام از طریق توجه

ص: ۲۴۱

۱- ۱) جمله فوق محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ حَتَّى نَعْبُزَ عَنِ الثَّانِي.

به آفرینش نخستین.

و هر گاه به آیات دیگر قرآن در زمینه معاد مراجعه کنیم می بینیم همین دلایل به اضافه دلایل دیگر به صورت جداگانه در آیات مختلف آمده است، و قرآن با منطق نیرومند و تعبیرات ساده و قاطع و جذابش مساله معاد جسمانی را در برابر منکران به بهترین وجهی اثبات کرده است که اگر خود را از پیشداوریها و تعصب و لجاج و تقلیدهای کورکورانه تهی می کردند بسیار زود در برابر این واقعیت تسلیم می شدند، و می دانستند رستاخیز چیز پیچیده ای نیست.

ص: ۲۴۲

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! ۱۷- به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می دارند.

۱۸- هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است.

تفسیر:

کمترین سخنان شما را هم می نویسند!

در این آیات بخش دیگری از مسائل مربوط به معاد مطرح می شود و آن مساله ثبت و ضبط اعمال انسانها برای روز حساب است.

نخست از علم بی پایان خدا و احاطه علمی او به انسانها سخن گفته، می فرماید:

"ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم" (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ).

"توسوس" از ماده "وسوسه" به گفته راغب در مفردات به معنی افکار نامطلوبی است که از دل انسان می گذرد، و اصل آن از کلمه "وسواس" گرفته شده که به معنی صدای زینت آلات و همچنین پیام و صدای مخفی است.

منظور در اینجا این است که وقتی خداوند از خطورات قلبی آنها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگه می دارد.

جمله "و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ" ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنهم خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره خورشید جدا می شود و در فضا پخش می گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).

آری او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می افزاید: "و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم" (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

چه تعبیر جالب و تکان دهنده ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می آید.

خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است.

□
این همان است که در جای دیگر می گوید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**: "بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل می شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد" (انفال ۲۴).

البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی شود. با این احاطه علمی خداوند، و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه ها و نیات، و حتی وسوسه هایی که از قلب ما می گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می آورد.

در حدیثی آمده است که روزی "ابو حنیفه" خدمت امام صادق ع عرض کرد من فرزندت "موسی" را دیدم که نماز می خواند، و مردم از جلوی او عبور می کردند و آنها را نهی نمی کرد، در حالی که اینکار مطلوب نیست! امام صادق ع فرمود فرزندم موسی را صدا زنید، حضرت را صدا کردند، امام صادق ع سخن ابو حنیفه را برای فرزندش موسی ابن جعفر ع تکرار فرمود، در جواب عرض کرد ای پدر!

□
ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم، يقول الله عز و جل **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**!: "کسی که من برای او نماز می خواندم از آنها به من نزدیکتر بود، چنان که خداوند متعال می فرماید: ما به انسان از رگ قلب او نزدیکتریم. امام صادق ع او را در آغوش گرفت، و فرمود:

بابی انت و امی یا مستودع الاسرار: "پدر و مادرم به فدایت باد، ای کسی که اسرار الهی در قلبت به ودیعت نهاده

مفسران و ارباب لغت در باره معنی "ورید" تفسیرهای گوناگونی دارند عده ای معتقدند که ورید همان رگی است که به قلب یا کبد انسان پیوسته است، و بعضی آن را به معنی تمام رگهایی که از بدن انسان می گذرد می دانند، در حالی که بعضی دیگر آن را به رگ گردن تفسیر کرده اند، و گاه آن را "وریدان" می گویند یعنی دو رگ گردن.

ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، مخصوصا با توجه به آیه ۲۴ سوره انفال که قبلا اشاره کردیم.

ضمنا این کلمه (ورید) در اصل از واژه "ورود" به معنی رفتن به سراغ آب گرفته شده، و از آنجا که خون از این رگ وارد قلب می شود، و یا وارد به اعضاء دیگر آن را "ورید" گفته اند.

ولی باید توجه داشت که اصطلاح متداول امروز در باره "ورید" و "شریان" (رگهایی که خون انسان را از تمام اعضاء به سوی قلب می برد، و رگهایی که خون را از قلب به اعضاء می رساند) اصطلاحی است مخصوص علم زیست شناسی که ارتباطی به معنی لغوی این کلمه ندارد.

*** در آیه بعد می افزاید: "به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته و ضبط می کنند" (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ) (۲).

ص: ۲۴۶

۱-۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۰۸.

۲-۲) "اذ" در جمله إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ ظرف است و متعلق به فعل محذوفی است، و در تقدیر چنین است: اذكروا اذ يتلقى المتلقيان: این معنی را جمعی از مفسران پذیرفته اند، ولی جمع دیگری آن را متعلق به "اقرب" می دانند که در آیه قبل آمده است، ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، زیرا جمله وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ و همچنین جمله إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ استقلال خود را حفظ می کنند، بی آنکه یکی دیگری را مقید کند، به علاوه تناسب صدر و ذیل در تفسیر دوم چندان روشن به نظر نمی رسد.

یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مامور حفظ و نگاهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می کنند، پیوسته با او هستند و لحظه ای جدا نمی شوند، تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود، و تأکیدی باشد بر مسأله نگاهداری حساب اعمال.

"تلقى" به معنی دریافت و اخذ و ضبط است، و "متلقیان" دو فرشته ای هستند که مامور ثبت اعمال انسان می باشند.

"قعید" از ماده "قعود" به معنی نشسته است (۱) و در اینجا منظور ملازم و مراقب است، و به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته اند، زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او می باشند.

این احتمال نیز داده شده است که آن دو بر شانه راست و چپ، یا دندان انیاب راست و چپ انسان همیشه نشسته اند، و اعمال او را ثبت می کنند، و در بعضی از روایات غیر معروف نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود (بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۱۸۶ روایت ۳۲).

قابل توجه اینکه در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست،

ص: ۲۴۷

۱- ۱) "قعید" مفرد است با اینکه "متلقیان" تثنیه می باشد، این به خاطر آنست که آیه، محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: "اذ يتلقى المتلقیان عن اليمين قعید، و عن الشمال قعید" که یکی به قرینه دیگری حذف شده است.

نویسنده حسنات است، و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات، و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می نویسد، و هنگامی که عمل بدی از او سرزند، و فرشته سمت چپ می خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می گوید: عجله مکن. لذا او هفت ساعت به تاخیر می اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی نویسد، و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می نویسد" (۱).

و نیز از روایات بر می آید که بعد از مردن انسان مؤمن، آنها می گویند پروردگارا! بنده ات را قبض روح کردی، ماموریت ما کجاست؟ می فرماید: آسمان من مملو از فرشتگان من است که پیوسته مرا عبادت می کنند، و زمینی نیز مملو از خلق مطیع است، شما به سوی قبر بنده ام بروید و در آنجا تسبیح و تکبیر و تهلیل گوئید، و آن را تا روز قیامت در دفتر حسنات بنده ام بنویسید!" (۲).

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ص فرمود: "هر مسلمانی بیمار می شود خداوند به فرشتگان حافظ اعمال او می گوید ما دام که او بیمار است، اعمالی را که در حال صحت انجام می داده برای او بنویسید، سپس پیامبر ص افزود:

من مرض او سافر كتب الله تعالى له ما كان يعمل صحيحا مقيما:

"کسی که بیمار شود یا مسافرت کند خداوند همان اعمالی را که در حال صحت و در حضر انجام می داد برای او می نویسد" (۳).

ص: ۲۴۸

۱-۱) "مجمع البيان" ج ۹ صفحه ۱۴۴.

۲-۲) همان مدرک.

۳-۳) "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۶۵ (ذیل آیات مورد بحث) همین مضمون در کتاب "کافی" از امام صادق (ع) نیز نقل شده است (بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۱۸۷ روایات ۳۴ و ۳۵).

و اینها همه اشاره های پر معنایی به توسعه الطاف خداوندی است.

*** آخرین آیه مورد بحث باز روی مساله فرشتگان ثبت اعمال تکیه کرده، می گوید: "هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است" (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (۱).

در آیه گذشته سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود، و در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می کند، و این به خاطر اهمیت فوق العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسانها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می دهد.

و هم به خاطر اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی دانند، و خود را در سخن گفتن آزاد می بینند، در حالی که مؤثرترین و خطرناکترین اعمال آدمی همان سخنان او است.

بنا بر این ذکر این آیه بعد از آیه گذشته از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

"رقیب" به معنی مراقب و "عتید" به معنی کسی است که مهیای انجام کار است، لذا به اسبی که مهیای دویدن است "فرس عتید" می گویند، و به کسی که چیزی را ذخیره و نگهداری می کند نیز "عتید" گفته می شود (از ماده "عتاد" بر وزن جهاد به معنی ذخیره کردن).

غالب مفسران معتقدند که "رقیب" و "عتید" همان دو فرشته ای است که در آیه قبل به عنوان "متلقیان" از آنها یاد شده است، فرشته سمت راست

ص: ۲۴۹

۱-۱) ضمیر در "لدیه" به "قول" بر می گردد، این احتمال نیز وجود دارد که به گوینده باز گردد ولی احتمال اول مناسبتر است.

نامش "رقيب" و فرشته سمت چپ نامش "عتيد" است، گرچه آيه مورد بحث صراحتی در اين مطلب ندارد، ولی با ملاحظه مجموع آيات چنين تفسيری بعيد به نظر نمی رسد.

در اينکه اين دو فرشته چه سخانی را می نویسند؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند همه را می نویسند، حتی ناله ای را که دردمند در موقع درد سر می دهد! در حالی که بعضی ديگر عقیده دارند تنها الفاظ خير و شر و واجب و مستحبّ يا حرام و مکروه را می نویسند و کاری به مباحات ندارند.

اما عمومیت تعبیر آيه نشان می دهد که تمامی الفاظ و گفتار آدمی ثبت می شود.

جالب اينکه در حدیثی از امام صادق ع آمده است که

ان المؤمنین اذا قعدا يتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا، فلعل لهما سرا و قد ستر الله عليهما! □

"هنگامی که دو مؤمن کنار هم می نشینند و بحثهای خصوصی می کنند، حافظان اعمال به یکدیگر می گویند: ما باید کنار رویم، شاید آنها سری دارند که خداوند آن را مستور داشته."

راوی می گوید: "مگر خداوند عز و جل نمی فرماید □ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ □: "هیچ سخنی انسان نمی گوید مگر اينکه فرشته مراقب و آماده ثبت اعمال نزد آن حاضر است"؟ امام فرمود:

ان كانت الحفظة لا تسمع فان عالم السر يسمع و يرى:

"اگر حافظان سخنان آنها را نشنوند خداوندی که از اسرار با خبر است می شنود و می بیند!" (۱).

ص: ۲۵۰

از این روایت استفاده می شود که خداوند برای اکرام و احترام مؤمن بعضی از سخنان او را که جنبه سری دارد از آنها مکتوم می دارد، ولی خودش حافظ تمام این اسرار است.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که فرشتگان شب غیر فرشتگان روزند، چنان که در تفسیر آیه ۷۸ سوره اسراء این معنی را آورده ایم (۱).

نکته:

دوست نزدیکتر از من به من است!

بعضی از فلاسفه می گویند: "همانگونه که شدت بعد موجب خفا است شدت قرب نیز چنین است، فی المثل اگر خورشید بسیار از ما دور شود قابل رؤیت نیست، و اگر بسیار به آن نزدیک شویم چنان نور خیره کننده ای دارد که باز قدرت دید آن را نداریم.

و در حقیقت ذات پاک خداوند همین گونه است، "یا من هو اختفی لفرط نوره": ای کسی که از شدت نورانیت از نظر ما پنهان شده ای!" در آیات مورد بحث نیز نزدیکی فوق العاده خداوند به بندگان ضمن تشبیه جالبی بیان شده که او از رگ گردن به ما نزدیکتر است.

این نزدیکی از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می گیرد.

حتی تشبیهاتی مانند اینکه عالم همه جسم است او روح عالم است، عالم همه چون شعاع است او قرص آفتاب است، نمی تواند بیانگر این رابطه نزدیک باشد، و بهترین تعبیر همان است که امیر مؤمنان علی ع (در خطبه اول نهج البلاغه) فرموده است:

مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله:

ص: ۲۵۱

"او با همه موجودات است اما نه اینکه قرین آنها باشد، و جدا از همه موجودات است اما نه اینکه از آنها بر کنار باشد!" جمعی از فلاسفه برای بیان این قرب فوق العاده تشبیه دیگری دارند، ذات خداوند را به معنی "اسمی" و موجودات را به معنی "حرفی" تشبیه کرده اند.

توضیح اینکه: وقتی می گوئیم: "رو به کعبه کن" کلمه "به" به تنهایی مفهوم مشخصی ندارد، و تا کلمه "کعبه" به آن افزوده نشود گنگ و مبهم و نامفهوم است، بنا بر این معنی حرفی به تنهایی نمی تواند مفهومی داشته باشد جز به تبع معنی "اسمی".

هستی تمام موجودات عالم نیز چنین است که بدون وابستگی و پیوند با ذات او اصلاً مفهوم و وجود و بقایی ندارد، و این نهایت قرب خداوند را به بندگان، و قرب بندگان را به او نشان می دهد، هر چند بیخبران از این معنی غافلند. دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم! چکنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم! ***

اشاره

وَلَجَاءَتْ سَيَّكْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)

ترجمه:

۱۹- و سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می رسد (و به انسان گفته می شود) این همان چیزی است که از آن می گریختی! ۲۰- و در صور دمیده می شود، آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است.

۲۱- و هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است.

۲۲- (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیز بین است!

تفسیر:

قیامت و چشمهای تیز بین!

در این آیات صحنه های دیگری از مسائل مربوط به "معاد" منعکس است:

صحنه "مرگ"، صحنه "نفخ صور" و صحنه "حضور در محشر".

نخست می فرماید: "سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می رسد" (و لَجَاءَتْ

"سکره مرگ" حالتی است شبیه به "مستی" که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد، و گاه بر عقل او چیره می گردد، و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد.

چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند، و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرار آمیز است، به خصوص اینکه در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند، و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. اینجا است که وحشتی عظیم سر تا پای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می دهد ولی "مست" نیست (۱).

حتی انبیاء و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند، چنان که در حالات پیامبر ص آمده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می کرد و به صورت می کشید، و "لا اله الا الله" می گفت و می فرمود:

ان للموت سكرات: "مرگ سكراتی دارد" (۲).

علی ع ترسیم زنده و گویایی از لحظه مرگ و سكرات آن دارد می فرماید:

اجتمعت عليهم سكره الموت و حسره الفوت، ففترت لها اطرافهم،

ص: ۲۵۴

۱-۱) "سکر" (بر وزن مکر) در اصل به معنی مسدود کردن راه آب است، و سکر (بر وزن فکر) به معنی محل مسدود آمده، و از آنجا که در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد می شود به آن "سکر" (بر وزن شکر) گفته شده است.

۲-۲) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۱۱۸.

و تغیرت لها الوانهم، ثم ازداد الموت فيهم ولو جا، فحیل بین احدہم و بین منطقہ، و انہ لبین اہلہ، ینظر ببصرہ، و یسمع باذنہ، علی صحہ من عقلہ، و بقاء من لبہ، یکفر فیم افنی عمرہ؟ و فیم اذہب دہرہ؟ و یتذکر اموالہ۔ جمعہا، اغمض فی مطالبہا، و اخذہا من مصرحاتہا، و مشتہاتہا قد لزمته تبعات جمعہا، و اشرف علی فراقہا، تبقی لمن ورائہ ینعمون فیہا و یتمتعون بہا!:

"سکرات مرگ، توأم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان سست می گردد، و رنگ از صورت‌هایشان می پرد کم کم مرگ در آنها نفوذ کرده، میان آنها و زبان‌شان جدایی می افکند، در حالی که او در میان خانواده خویش است، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود و عقل و هوشش سالم است، اما نمی تواند سخن بگوید! در این می اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده؟ و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است؟! به یاد ثروت‌هایی می افتد که در تهیه آن چشم بر هم گذارده، و از حلال و حرام و مشکوک جمع آوری نموده، و تبعات و مسئولیت گردآوری آن را بر دوش می کشد، در حالی که هنگام جدایی و فراق از آنها رسیده است او به دست بازماندگان می افتد، آنها از آن متنعم می شوند و بهره می گیرند اما مسئولیت و حسابش بر او است!" (۱).

و در جای دیگر این معلم بزرگ جهان انسانیت هشدار می دهد و می فرماید:

انکم لو قد عایتکم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب! (۲).

"اگر آنچه را مردگان شما مشاهده کرده اند شما می دیدید و وحشت می کردید، و ترسان می شدید، سخنان حق را می شنیدید و اطاعت می کردید،

ص: ۲۵۵

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۱۰۹.

۲-۲) "نهج البلاغه" خطبه ۲۰.

ولی آنها آنچه دیده اند از شما مستور است، و به زودی پرده ها کنار می رود و شما هم مشاهده می کنید (اما افسوس...).

سپس قرآن ادامه می دهد: "به کسی که در حال سكرات مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می گریختی!" (ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَجِدُونَ) (۱).

آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند، به خاطر اینکه آن را "فنا" می دانند، نه دریچه ای به عالم "بقاء"، یا به خاطر علائق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب مادی دارند و نمی توانند از آن دل بر کنند، و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان! هر چه هست از آن گریزانند، اما چه سود که این سرنوشتی است که در انتظار همگان است، و شتری است که بر در خانه همه کس خوابیده، و احدی را توان فرار از آن نیست، همه سرانجام در کام مرگ فرو می روند و به آنها گفته می شود این همان است که از آن فرار می کردید؟! گوینده این سخن ممکن است خدا باشد، یا فرشتگان، و یا وجدانهای بیدار و یا همه اینها.

این حقیقت را قرآن در آیات دیگری نیز خاطر نشان ساخته، در آیه ۷۸ سوره نساء می فرماید: **أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ**: "هر جا باشید مرگ دامن شما را می گیرد هر چند در قلعه های محکم باشید!" گاه انسان مغرور، تمام واقعیتهای عینی را که با چشم می بیند بر اثر خود خواهی و حب دنیا به دست فراموشی می سپارد، تا جایی که سوگند یاد می کند من عمر

ص: ۲۵۶

۱-۱) "تجدید" از ماده "جد" (بر وزن صید) به معنی عدول کردن از چیزی و فرار کردن از آن است.

جاویدان دارم، چنان که قرآن می گوید: أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَىٰ مُتَمِّمًا مِّن قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّن زَوَالٍ: "مگر شما نبودید که قبلاً سوگند یاد کردید که هرگز زوال و فنايي برای شما نیست؟! اما چه سوگند یاد کند و چه نکند، چه باور کند و چه نکند، مرگ حقیقتی است که دامان همه کس را می گیرد و راه فراری از آن نیست.

*** سپس به مسأله نفخ صور پرداخته می فرماید: "در صور دمیده می شود و آن روز روز تحقق وعده های وحشتناک است" (وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ ذَلِكِ يَوْمَ الْوَعِيدِ).

منظور از "نفخ صور" در اینجا همان "نفخ دوم" است، زیرا چنان که قبلاً نیز گفته ایم دو بار در "صور" دمیده می شود، نفخه اول که آن را نفخه "فرع" یا "صعق" می گویند، نفخه ای است که در پایان جهان صورت می گیرد، و همه انسانها با شنیدن آن می میرند، و نظام عالم دنیا متلاشی می شود، و نفخه دوم که نفخه "قیام" و "جمع" و "حضور" است، نفخه ای است که در آغاز "رستاخیز" انجام می گیرد، و با آن، همه انسانها زنده می شوند، و از قبرها برخاسته، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می شوند.

"نفخ" در اصل به معنی "دمیدن" و "نفخه" به معنی "یک بار دمیدن" است، و "صور" به معنی "شیپور" است که معمولاً به وسیله آن، دستورهایی به سربازان برای جمع شدن یا حاضر باش و یا استراحت و خواب می دهند، و استعمال آن در مورد "صور اسرافیل" یک نوع کنایه و تشبیه است مبسوط آن در جلد نوزدهم صفحه ۵۳۷ به بعد (ذیل آیه ۶۸ سوره زمر) آمده است.

به هر حال با توجه به ذیل آیه (جمله ذَلِكِ يَوْمَ الْوَعِيدِ: "امروز روز وعده عذاب است") روشن می شود که منظور از "نفخه صور" در اینجا همان

نفسه دوم و رستاخیز است.

*** در آیه بعد وضع انسانها را به هنگام ورود در محشر چنین بیان می کند:

"در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار) وارد عرصه محشر می شود، در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است" (وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ).

"سائق" او را به سوی دادگاه عدل الهی می راند، و "شهید" بر اعمال او گواهی می دهد.

درست همچون دادگاههای این جهان که ماموری همراه شخص متهم است و شاهی بر اعمال او، شهادت می دهد.

بعضی احتمال داده اند که "سائق"، آن کسی است که نیکوکاران را به سوی بهشت "سوق" می دهد و بدکاران را به سوی دوزخ، ولی با توجه به کلمه "شهید" (شاهد و گواه) معنی اول یعنی سوق به دادگاه عدل الهی مناسبتر است.

در اینکه این سوق دهنده و شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ تفسیرهای گوناگونی کرده اند.

بعضی گفته اند "سائق" فرشته نویسنده حسنات است، و شهید فرشته نویسنده سیئات، و به این ترتیب آنها فرشتگانی هستند که در آیات گذشته اشاره شده.

از روایتی چنین استفاده می شود که "سائق"، فرشته، مرگ است و "شهید" پیامبر اسلام ص اما این روایت با توجه به لحن آیات، ضعیف به نظر می رسد.

بعضی نیز گفته اند: "سائق" فرشته ای است که هر انسانی را سوق می دهد، و شهید عمل انسان است.

و نیز گفته شده "سائق" فرشته است، و "شهید" اعضای تن انسان، و یا نامه اعمال او که به گردنش آویخته می شود.

این احتمال نیز داده شده که "سائق" و "شهید" یک فرشته بیش نیست، و عطف این دو بر یکدیگر به خاطر مغایرت این دو وصف است، یعنی فرشته ای همراه او است که هم او را به دادگاه الهی سوق می دهد، و هم گواه بر اعمال او است.

ولی غالب این تفسیرها خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه چنان که غالب مفسران نیز فهمیده اند این است که دو فرشته با هر انسانی می آید یکی او را سوق می دهد و دیگری گواه اعمال او است.

ناگفته پیداست که گواهی بعضی از فرشتگان منافاتی با وجود گواهان دیگر در صحنه قیامت ندارد، گواهانی همچون انبیاء، اعضای بدن، نامه اعمال و زمان و مکانی که گناه در آنجا انجام گرفته است.

به هر حال، فرشته اول در حقیقت مانع از "فرار" است، و فرشته دوم مانع از "انکار" و به این ترتیب هر انسانی در آن روز گرفتار اعمال خویش است و راه گریزی از جزاء و کیفر آنها وجود ندارد.

*** در اینجا به مجرمان، یا به همه انسانها، خطاب می شود که "تو از این دادگاه بزرگ غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیز بین است!" (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).

آری پرده های جهان ماده: آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، تعصب و جهل و لجاجت به تو

اجازه نمی داد که امروز را از همان زمان بنگری، با اینکه نشانه های معاد و رستاخیز روشن بود و دلایل آن آشکار! امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابهای جهل و تعصب و لجاج کنار رفته، پرده های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، حتی آنچه در پرده غیب مستور بوده ظاهر گشته است، چرا که امروز "یوم البروز" و "یوم الشهود" و "یوم تبلی السرائر" است! به همین دلیل چشمی تیز بین پیدا کرده ای، و به خوبی می توانی حقائق را درک کنی! آری چهره حقیقت پوشیده نیست، و جمال یار پرده ندارد، اما غبار ره را باید فرو نشاند تا بتوان آن را تماشا کرد. جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد! اما فرو رفتن در چاه طبیعت، و گرفتاری در میان انواع حجابها، به انسان اجازه نمی دهد حقائق را به خوبی ببیند، ولی آن روز که تمام این علائق و پیوندها بریده می شود طبعاً انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، و اصولاً روز قیامت روز ظهور و آشکار شدن حقائق است.

حتی در این جهان کسانی را که بتوانند این حجابها را از برابر چشم دل کنار بزنند و خود را از چنگال اسارت شهوات رهایی بخشند درک و دیدی پیدا می کنند که فرزندان دنیا از آن محرومند.

توجه به این نکته نیز لازم است که "حدید" در اصل به معنی "آهن" و نیز به معنی چاقو یا شمشیر تیز است، سپس به تیز بینی، و تیز فهمی، اطلاق شده است، همانگونه که "برنده" صفت شمشیر و کارد است اما در فارسی به زبان گویا و نطق فصیح نیز برنده اطلاق می شود، و از اینجا روشن می شود که منظور از "بصر" در اینجا چشم ظاهر نیست، بلکه همان چشم عقل و دل است.

علی ع در باره حجت‌های الهی در روی زمین چنین می فرماید:

هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره، و باشروا روح الیقین، و استلّوا ما استعوره المترفون، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی، اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاه الی دینه:

"علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده، و روح یقین را لمس کرده اند، آنچه دنیا پرستان آن را مشکل می شمردند برای آنها آسان است، و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند، در این دنیا با بدنهایی زندگی می کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوسته، آنها خلفای الهی در زمینند و دعوت - کنندگان به آئین خدا! (۱).

نکته ها:

اشاره

۱- حقیقت مرگ؟

غالباً تصور می کنند مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است، ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن مجید آمده و دلائل عقلی به آن رهنمون می شود موافق نیست.

"مرگ" از نظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است، و لذا در بسیاری از آیات قرآن از "مرگ" تعبیر به "توفی" شده که به معنی باز گرفتن، و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است.

تعبیر آیات فوق "وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ": "شدائد مرگ به حق

ص: ۲۶۱

(۱- ۱) "نهج البلاغه" کلمات قصار "کلمه ۱۴۷.

به سراغ انسان می آید^۱ نیز اشاره به همین معنی است (۱) در بعضی از آیات مرگ را صریحا مخلوق خدا شمرده: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ (ملک-۲)**.

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی در باره حقیقت مرگ آمده است.

در حدیثی می خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد ع سؤال کردند:

ما الموت؟ مرگ چیست؟ در پاسخ فرمود:

للمؤمن كترع ثياب وسخه قمله، وفك قيود، و اغلال ثقیله، و الاستبدال بافخر الثياب، و اطیها روائح، و اوطی المراكب و انس المنازل:

و للكافر كخلع ثياب فاخره، و النقل عن منازل انیسه، و الاستبدال باوسخ الثياب و اخشنها، و اوحش المنازل، و اعظم العذاب!:

"برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباسها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها و مناسبترین منزلها است".

"و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک ترین و خشنترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و بزرگترین عذاب!".

از امام محمد بن علی ع نیز همین سؤال شد فرمود:

ص: ۲۶۲

۱- ۱) در اینکه "با" در "بالحق" چه معنی دارد؟ احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را "باء تعدیه" گرفته اند، و حق را به معنی مرگ که معنی جمله چنین می شود: "سکرات موت مطلبی را که واقعیت دارد- یعنی مرگ- را با خود می آورد" و گاه آن را به "معنی ملابست" گرفته اند یعنی "سکرات موت همراه با حق فرا می رسد".

هو النوم الذي ياتيكم كل ليله الا انه طويل مدته، لا ينتبه منه الا يوم القيامة!:

"مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت!" (۱).

در مباحث مربوط به برزخ گفته ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است: بعضی گویی به خواب فرو می روند، و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی الایمان) غرق انواع نعمتها می شوند، و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی.

امام حسین بن علی سید الشهداء ع نیز در کربلا و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود: صبرا بنی الکرام! فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعه، و النعیم الدائم، فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما هو لاعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب، ان ابی حدثنی عن رسول الله (ص) ان الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم، و جسر هؤلاء الی جحیمهم:

"شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتیها و رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمتهای جاودان منتقل می کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟! و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا ص نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغهای بهشت، و پل اینها به جهنم است!" (۲).

ص: ۲۶۳

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۶ صفحه ۱۵۵ (ظاهرا منظور از امام محمد بن علی امام نهم، امام جواد (ع) است).

۲-۲) "معانی الاخبار" صفحه ۲۸۹ باب معنی الموت حدیث ۳.

در حدیث دیگری می خوانیم: امام موسی بن جعفر ع وارد بر کسی شد، در حالی که غرق سكرات موت بود، و به هیچکس پاسخ نمی گفت، جمعیت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا ص! دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی، و بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟ فرمود: "مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند، و آخرین ناراحتی این عالم است، و کفاره آخرین گناهان آنها است، در حالی که کافران را از نعمتهایشان جدا می کند، و آخرین لذتی است که به آنها می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیانا انجام داده اند، و اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل بیت باشد!" (۱).

۲- سكرات موت

در آیات فوق سخن از "سكرات مرگ" بود، و گفتیم "سكرات" جمع "سكره" به معنی حالتی است شبیه مستی که بر اثر شدت حادثه ای دست می دهد و انسان را سخت مضطرب می سازد، ولی مستی نیست.

درست است که مرگ برای مؤمنان آغاز یک انتقال به جهانی وسیعتر، و مملو از مواهب الهی است، ولی با اینهمه این حالت انتقالی برای هیچ انسانی آسان نیست، چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته، و پیوند داشته است.

لذا هنگامی که از امام صادق ع سؤال می کنند چرا هنگامی که روح

ص: ۲۶۴

از بدن خارج می شود احساس ناراحتی می کند فرمود: لانه نمی علیها البدن:

"به خاطر اینکه با آن نمو کرده است!" (۱).

درست به این می ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، مسلماً بعداً احساس آرامش می کند، ولی لحظه جدایی دردناک است.

در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم: سه روز برای انسان وحشتناک است: روزی که متولد می شود و این جهان نا آشنا را می بیند، و روزی که می میرد و عالم پس از مرگ را مشاهده می کند، و روزی که وارد عرصه محشر می شود و احکامی می بیند که در دار دنیا نبود، لذا خداوند متعال در باره "یحیی بن زکریا" می فرماید: "وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" و از زبان عیسی بن مریم ع نیز شبیه همین سخن را نقل می کند، و این دو پیامبر را مشمول عنایت خود در این سه روز قرار می دهد" (۲).

ولی مسلم است آنها که علائق خاصی به این دنیا دارند انتقالشان از آن بسیار سخت تر، و دل بریدن از آنچه مورد علاقه آنها است مشکلتر است، و نیز کسانی که مرتکب گناهان بیشتری شده اند سكرات موت برای آنها شدیدتر و دردناکتر است.

۳- مرگ "حق" است

نه فقط در آیات مورد بحث، "سكرات موت" به عنوان "حق" معرفی

ص: ۲۶۵

۱-۱) "بحار" جلد ۶ صفحه ۱۵۸.

۲-۲) همان مدرک (با کمی تلخیص) در باره یحیی (ع) در سوره مریم آیه ۱۵ می خوانیم وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و در باره حضرت مسیح (ع) در همان سوره آیه ۳۳ می خوانیم وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا .

شده بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده، در آیه ۹۹ سوره "حجر" می خوانیم: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**: "پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید. (در سوره مدثر آیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می شود).

اینها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می کوبد و همه را با خود می برد.

توجه به حقانیت مرگ هشدار است برای همه انسانها که بیشتر و بهتر بیندیشند، و از راهی که در پیش دارند با خبر شوند، و خود را برای آن آماده سازند.

جالب اینکه در حدیثی آمده است: "مردی نزد عمر آمد، و گفت: من فتنه را دوست دارم! و از حق بیزارم! و به چیزی گواهی می دهم که هرگز ندیده ام! عمر او را به زندان افکند این سخن به گوش علی ع رسید، فرمود:

ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی گفت چرا؟ فرمود: زیرا او مال و فرزند خود را دوست می دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به "فتنه" کرده است: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (۱) او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به "حق" شده **وَ جَاءَتْ سَيِّكْرُهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ** (۲) او شهادت به یکتایی خداوندی می دهد که هرگز او را ندیده است، در اینجا عمر گفت: **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ**: "اگر علی ع نبود عمر هلاک می شد" (۳).

ص: ۲۶۶

۱-۱) تغابن-۱۵.

۲-۲) ق-۱۹.

۳-۳) "تفسیر روح البیان" جلد ۹ صفحه ۱۱۸.

اشاره

وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ (۲۳) اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مَّرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ
فَاَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا اَطَعْتُهُ وَّلٰكِنْ كَانَ فِي ضَلٰلٍۭ بَعِيْدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوْا لِعٰدِيٍّ وَّ قَدْ قَدَّمْتُ
اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيْدِ (۲۸) مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدِيْ وَّ مَا اَنَا بِظَلٰمٍ لِّلْعٰبِيْدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُوْلُ لِيْجَهَنَّمَ هَلِ اِمْتَنٰتَ وَّ تَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَّرِيْدٍ (۳۰)

۲۳-فرشته همنشین او می گوید این نامه اعمال او است که نزد من حاضر و آماده است.

۲۴-(خداوند فرمان می دهد):در جهنم بیفکنید هر کافر متکبر و لجوج را.

۲۵-آن کسی که شدیداً مانع خیر است،متجاوز است،و در شک و تردید(حتی دیگران را به تردید می افکند).

۲۶-آن کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده(آری)او را در عذاب شدید بیفکنید! ۲۷-و همنشینش از شیاطین می گوید:پروردگارا من او را به طغیان و انداشتم لکن او خود در گمراهی دور و درازی بود.

۲۸-خداوند می گوید:نزد من جدال و مخاصمه نکنید،من قبلاً به شما اتمام حجت کرده ام.

۲۹-سخن من تغییر ناپذیر است،و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد.

۳۰-به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای؟و او می گوید آیا افزون بر این هم وجود دارد؟!

تفسیر:

همنشینان انسان از فرشتگان و شیاطین

باز در این آیات صحنه دیگری از معاد ترسیم شده،صحنه تکان دهنده ای که فرشته قرین انسان،محکومیت او را برملا می سازد،و فرمان خداوند برای مجازات او صادر می شود.

نخست می فرماید: "قرین او می گوید:این نامه اعمال او است که نزد من حاضر و آماده است" و از تمام کارهای کوچک و بزرگ او در سراسر عمر پرده بر می دارد(وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ).

در اینکه منظور از "قرین" در اینجا کیست؟مفسران گفتگو بسیار دارند،ولی غالباً پذیرفته اند که منظور فرشته ای است که در دنیا همراه انسان و مامور ضبط اعمال او است،و در دادگاه عدل الهی گواهی می دهد.

آیات گذشته که می گفت: هر کس وارد عرصه محشر می شود با او "سائق" و "شهیدی" است، نیز گواه بر این معنی است، بعلاوه لحن خود آیه و آیه بعد نیز تناسب با همین معنی دارد. (دقت کنید) ولی بعضی گفته اند که منظور از "قرین" در اینجا "شیطان" است، چرا که در بسیاری از آیات قرآن این کلمه به شیطانی که همنشین مجرمان است، اطلاق شده، بنا بر این تفسیر معنی آیه چنین می شود "شیطان همنشین او می گوید:

من این مجرم را آماده جهنم کرده ام، و نهایت کوششی را که در توان داشتم در این راه بکار برده ام!" اما این معنی نه تنها متناسب آیات گذشته و آیه ای که بلافاصله بعد از این آیه می آید نیست بلکه با تبرئه کردن شیطان خودش را از گناه اغوای انسانها که در چند آیه بعد می آید سازگار نمی باشد، چرا که طبق این تفسیر شیطان اعتراف به مسئولیت خویش در اغوای مجرمان می کند، در حالی که در آیات آینده می خوانیم "قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ": "قرین او می گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و نداشتن ولی او خود در گمراهی دور و درازی بود" و کاملاً با آن تضاد دارد.

تفسیر سومی نیز در اینجا گفته شده که از همه بعیدتر به نظر می رسد، و هیچ قرینه ای بر آن گواهی نمی دهد، و آن اینکه منظور از "قرین" دوستان و همنشینهایی از بشر است.

*** سپس خداوند دو فرشته مامور ثبت اعمال را مخاطب ساخته می گوید:

"در جهنم بیفکنید هر کافر خود خواه متکبر و لجوجی را" (الْقِيَامِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ).

"عنید" از ماده "عناد" به معنی تکبر و خودپسندی و عدم تسلیم در

برابر حق است.

در اینکه این دو نفر که مخاطب به این خطاب هستند کیانند؟ باز تفسیرهای گوناگونی شده است، جمعی تفسیر فوق را برگزیده اند، در حالی که بعضی دیگر مخاطب را "خازنان دوزخ" (دو نفر از ماموران جهنم) می دانند.

بعضی نیز گفته اند ممکن است مخاطب تنها یک نفر باشد، همان شهید و گواهی که همراه مجرم وارد عرصه محشر می شود، و در آیات قبل به آن اشاره شده، و تثنیه آوردن فعل برای تاکید است گویی دو بار تکرار می کند "الْق" "الْق": "بیفکن، بیفکن"... و استعمال تثنیه در مخاطب واحد در لغت عرب وجود دارد، اما این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، و تفسیر اول از همه مناسبتر است.

*** در آیه بعد به چند وصف از اوصاف زشت و مذموم این کافران عنید اشاره کرده، می گوید: "آن کس شدیداً مانع خیر است، متجاوز است، و در شک و تردید، بلکه دیگران را به شک و تردید می افکند" (مَنْعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ).

"منع" به حکم اینکه صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که بسیار از چیزی منع می کند، بنا بر این "منع للخیر" کسی است که به هر صورت مخالف هر کار خیر است.

در بعضی از روایات آمده که این آیه در باره "ولید بن مغیره" نازل شد، در آنجا که به فرزندان برادرش می گفت: هر کس از شما اسلام را بپذیرد من تا زنده ام کمکی به او نخواهم کرد (۱).

"معتد" به معنی متجاوز است خواه متجاوز به حقوق دیگران باشد یا از حدود احکام الهی تجاوز کند.

ص: ۲۷۰

"مریب" از ماده "ریب" به معنی شخصی است که در شك است، شکی توأم با بدبینی، و یا دیگران را با گفتار و عمل خود به شك می اندازد، و باعث گمراهی آنها می شود.

*** باز در ادامه اوصاف این گروه عنید در آیه بعد می افزاید: "همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده و راه شرک و دوگانگی را پیش گرفته است" (الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

آری "چنین کسی را در عذاب شدید بیفکنید" (فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ).

در این چند آیه شش وصف برای این گروه دوزخی بیان شده است که پنج وصف اول در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، و وصف ششم توضیحی است برای ریشه اصلی همه این اوصاف، زیرا:

"کفار" به معنی کسی که بسیار در کفر اصرار می ورزد.

و این منتهی به عناد می شود.

شخص معاند نیز اصرار بر منع خیرات دارد، و چنین کسی طبعاً متجاوز به حقوق دیگران و حدود الهی است.

افراد متجاوز اصرار دارند که دیگران را نیز به شك و تردید بیفکنند و ایمان را از آنها سلب کنند.

به این ترتیب اوصاف پنجگانه "کفار" و "عنید" و "مناع للخیر" و "معتد" و "مریب" پیوند ناگسستنی با هم دارند. و لازم و ملزوم یکدیگرند (۱).

در ششمین وصف یعنی "الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ" ریشه اصلی تمام

ص: ۲۷۱

این انحرافات که شرک است آمده چرا که با دقت روشن می شود که شرک عامل همه این بدبختیها است.

*** آیه بعد پرده از روی ماجرای دیگری از سرنوشت این گروه کافر لجوج بر می دارد، و آن مخاصمه و جر و بحثی است که با شیطان در قیامت دارند، آنها تمام گناهان خویش را به گردن شیاطین اغواگر می افکنند، ولی "شیطان قرین او می گوید: پروردگارا من او را به طغیان و نداشتنم، و به اجبار در این راه نیاوردم او خودش با میل و اراده خویش این راه را برگزید و در ضلال و گمراهی دور و درازی بود" (قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

این تعبیر شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره ابراهیم آمده است که شیطان برای تبرئه خویشتن می گوید: وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ: "من هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما نیز پذیرفتید، بنا بر این مرا سرزنش نکنید خود را سرزنش کنید!".

البته شیطان نمی خواهد نقش خود را در اغوای انسان به کلی انکار کند، بلکه می خواهد این امر را ثابت کند که اجباری در کار نبوده و انسان با میل و رغبت خویش و سوسه های او را پذیرفته، بنا بر این تضادی با آیه "لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ":

"من همه آنها را اغوا می کنم" (ص-۸۲) ندارد.

*** گرچه در این آیات تنها سخن از دفاع شیطان به میان آمده و سخنی از اعتراض کفار بر شیطان دیده نمی شود، ولی به قرینه سائر آیات قرآن که آنها در قیامت با هم جر و بحث می کنند، و به قرینه آیه بعد، گفتار طرفین اجمالا روشن

می شود، زیرا در آیه بعد می خوانیم: "خدا می فرماید نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من قبلاً به شما اتمام حجت کرده ام" و شما را از این سرنوشت شوم با خبر ساخته ام" (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ).

اشاره به اینکه از یک سو به شیطان گفته ام: اِذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا: "برو هر کس از انسانها از تو پیروی کند جهنم جزای وافر همه شما است" (اسراء-۶۳).

و از سوی دیگر به انسانها نیز اخطار کرده ام لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ: "به طور مسلم دوزخ را از تو و از پیروانت پر خواهم کرد" (ص-۸۵).

این تهدیدها و وعیدها در سائر آیات قرآن نیز آمده است، و همگی حاکی از این است که خداوند هم به انسانها و هم به شیاطین اتمام حجت کرده، و آنها را از اغواگری و اغواپذیری بر حذر داشته است.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: "سخن من تغییر ناپذیر است، و کلامی نزد من دگرگون نمی شود و من هرگز به بندگام ستم نخواهم کرد" (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) (۱).

منظور از "قول" در اینجا همان تهدیدها و وعیدها است که خداوند در آیات مختلف به آن اشاره کرده و نمونه هایی از آن را در بالا آوردیم.

تعبیر به "ظلام" به صورت "صیغه مبالغه" (بسیار ظلم کننده) با اینکه خداوند کمترین ظلمی روا نمی دارد ممکن است اشاره به این باشد که مقام علم و قدرت و عدل خداوند چنان است که اگر ستم کوچکی به کسی کند بزرگ

ص: ۲۷۳

۱- ۱) "لدى" متعلق به "بیدل" است. بعضی نیز احتمال داده اند که متعلق به "قول" بوده باشد، ولی معنی اول مناسبتر است.

و بسیار خواهد بود، و مصداق "ظلام" خواهد شد، بنا بر این او از هر گونه ستمی بر کنار است.

و یا ناظر به کثرت افراد و مصادیق است چرا که اگر ستم کوچکی به بنده ای کند افراد شبیه او بسیارند و مجموعاً ظلم بسیار می شود.

به هر حال این تعبیر دلیل بر اختیار و آزادی اراده بندگان است، نه شیطان مجبور است شیطنت کند، و نه کافران مجبورند راه کفر و عناد و راه شیطان را پیش گیرند و نه سرنوشت قطعی و خارج از اراده برای کسی مقرر شده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه می فرماید: "سخن من تغییر ناپذیر است" در حالی که جمعی مشمول عفو او می شوند؟ پاسخ این است که عفو نیز طبق برنامه حساب شده ای است، و فرع بر این است که انسان عملی انجام داده باشد که در عین مجرم بودن قابلیت و شایستگی عفو را داشته باشد، این خود یکی از سنتهای الهی است که آنها را که شایسته عفوند مشمول عفو خویش قرار دهد و این نیز تغییر ناپذیر است.

*** در آخرین آیه مورد بحث به فراز کوتاه و تکان دهنده ای از حوادث قیامت اشاره کرده، می گوید: "به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای؟! او در پاسخ می گوید: آیا افزون بر این هم وجود دارد؟! (يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ) (۱).

در اینکه منظور از "هَلْ مِنْ مَزِيدٍ" چیست؟ دو تفسیر گفته اند:

ص: ۲۷۴

۱- ۱) در اینکه "یوم" در اینجا متعلق به چیست؟ سه نظر وجود دارد: نخست اینکه متعلق به "اذکروا" محذوف است، و مخاطب آن تمام انسانها هستند، دیگر اینکه متعلق به "بیدل" است و سوم متعلق به "ظلام" که در آیه قبل آمده است. ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

نخست اینکه استفهام، استفهام انکاری است یعنی جهنم می گوید افزون بر این ممکن نیست، و به این ترتیب با آیه ۱۳ سوره سجده که می گوید: **لَأْمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**: "سوگند یاد می کنم که دوزخ را از جن و انس پر می کنم" کاملاً هماهنگ است، و تأکیدی است بر این معنی که تهدید الهی در آن روز کاملاً تحقق می یابد و دوزخ از کافران و مجرمان مالا مال می شود.

دیگر اینکه منظور از این جمله طلب فزونی است، یعنی "آیا باز هم افراد دیگری پیدا می شوند که به دوزخ بیایند؟! و اصولاً طبیعت هر چیزی این است که هم سنخ خود را دائماً جستجو کند و هرگز سیر نمی شود، نه بهشت از نیکوکاران، و نه دوزخ از بدکاران.

ولی این سؤال باقی می ماند که مفهوم این سخن آن است که دوزخ هنوز پر نشده، در حالی که با آیه بالا (سوره سجده- آیه ۱۳) که می گوید: "دوزخ را از جن و انس پر می کنم" سازگار نیست.

اما باید توجه داشت که طلب فزونی دلیل بر پر نشدن نمی باشد، زیرا "اولاً" ممکن است ظرفی مثلاً پر از غذا باشد باز هم کسی تمنا کند که روی آن انباشته شود و متراکم گردد، "ثانیاً" این تقاضا ممکن است به معنی تقاضای تضییق مکان بر دوزخیان و مجازات دردناکتر باشد، یا تمنای وسعت یافتن و سپس نفرات بیشتری را به خود پذیرفتن.

به هر حال این آیه به خوبی نشان می دهد که دوزخیان بسیارند و جهنم منظره هولناک و وحشتناکی دارد و تهدید الهی جدی است، و به گونه ای است که فکر در باره آن لرزه بر اندام هر انسانی می افکند و هشدار می دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی! و همین اندیشه می تواند او را در برابر گناهان بزرگ و کوچک کنترل کند.

سؤال دیگر اینکه چگونه دوزخ که موجود فاقد شعوری است مخاطب واقع می شود و پاسخ می گوید؟ برای این سؤال سه جواب است.

نخست اینکه این یک نوع تشبیه و بیان زبان حال است، یعنی خداوند به لسان "تکوین" از جهنم سؤال می کند و او هم به "زبان حال" پاسخ می گوید و نظیر این تعبیر در زبانهای مختلف فراوان است.

دیگر اینکه سرای آخرت سرای حیات و زندگی واقعی است، حتی موجوداتی همچون بهشت و جهنم از یک نوع حیات و درک و شعور برخوردار می شوند، بهشت سخت در اشتیاق مؤمنان است و دوزخ سخت در انتظار مجرمان.

جایی که اعضای پیکر انسان به سخن در آیند و شهادت و گواهی دهند تعجب نیست که بهشت و دوزخ چنین باشند.

بلکه به اعتقاد بعضی در این دنیا نیز تمام ذرات این جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند، و لذا تسبیح و حمد خدا می گویند، که این تسبیح و حمد در آیات مختلف قرآن منعکس است (۱).

دیگر اینکه مخاطب ماموران و خازنان دوزخند و همانها هستند که پاسخ می گویند.

همه این تفسیرها قابل قبول است هر چند تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

ص: ۲۷۶

۱-۱) به تفسیر "نمونه" جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ (ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مراجعه فرمائید).

اشاره

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أُوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

ترجمه:

۳۱- (در آن روز) بهشت به پرهیزگاران نزدیک می شود، و فاصله ای از آنها ندارد! ۳۲- این چیزی است که به شما وعده داده می شود و برای کسانی است که به سوی خدا باز می گردند، و پیمانها و احکام او را حفظ می کنند.

۳۳- آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد، و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر شود.

۳۴- (به آنها می گویند) به سلامت وارد بهشت شوید، امروز روز جاودانی است.

۳۵- هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست و نزد ما نعمتهای اضافی دیگری است (که به فکر هیچکس نمی رسد).

۳۶- چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنها قویتر بودند، و شهرها (و کشورها) را گشودند، آیا راه فراری وجود دارد؟ ۳۷- در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد و حضور یابد.

تفسیر:

ای مجرمان! راه فراری نیست

با توجه به اینکه بحثهای این سوره غالباً بر محور مسأله معاد و اموری که در ارتباط با آن است دور می زند و با توجه به اینکه در آیات گذشته از چگونگی افکندن کفار لجوج در جهنم و شدت عذاب آنها و صفاتی که آنها را به دوزخ می کشد سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث صحنه دیگری را ترسیم می کند، صحنه داخل شدن پرهیزگاران به بهشت با احترام کامل، و اشاره به انواع نعمتهای بهشتی و صفاتی که انسان را در صف بهشتیان قرار می دهد، تا در مقایسه با یکدیگر حقایق روشنتر گردد.

نخست می فرماید: "در آن روز بهشت به پرهیزگاران نزدیک می شود و فاصله ای از آنها ندارد!" (وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَانُوا يُرْتَابُونَ الْجَنَّةَ لِامْتِنَانِهِمْ عَلَى اللَّهِ وَإِلَىٰ آلِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَقَدْ كَانُوا فِي رَيْبٍ مِّنْهَا بَعِيدِينَ).

"ازلفت" از ماده "زلفی" (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزدیکی است.

جالب اینکه نمی گوید پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می کنند بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می کنند! این مطلبی است که در شرائط این دنیا قابل تصور نیست، اما از آنجا که اصول حاکم بر سرای آخرت اصولی است که با شرائط این جهان بسیار متفاوت است به هیچوجه جای تعجب نیست که

خداوند برای نهایت اکرام و احترام مؤمنان پرهیزگار بجای آنکه آنها را به سوی بهشت برد، بهشت را به سوی آنها می آورد! در سوره شعراء آیات ۹۰ و ۹۱ نیز می خوانیم: **وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَٰوِينَ**: "در آن روز بهشت را به پرهیزگاران نزدیک می کنند و دوزخ را برای گمراهان آشکار".

و این نهایت لطف و احترام خدا به بندگان مؤمن است که بالاتر از آن تصور نمی شود.

تعبیر به "غیر بعید" نیز به عنوان تاکید است (۱).

به هر حال مفهوم آیه این است که این مساله در قیامت واقع می شود هر چند تعبیر به فعل ماضی (ازلفت) شده است، زیرا حوادث مسلمی که در آینده رخ می دهد در بسیاری از تعبیرات به صورت فعل ماضی بیان می شود، ولی بعضی آن را واقعا به صورت ماضی معنی کرده اند، و گفته اند نزدیک نمودن بهشت به پرهیزگاران در دنیا حاصل شده، چرا که بهشت با آنها فاصله ای ندارد، بیرون رفتن از دنیا همان و گام نهادن در بهشت همان! ولی با توجه به آیات قبل و بعد که سخن از صحنه قیامت می گوید این معنی بعید به نظر می رسد و مناسب همان تفسیر اول است.

*** سپس در شرح اوصاف بهشتیان می گوید: "این بهشتی است که به شما وعده داده می شود و از آن کسانی است که به اطاعت فرمان خدا باز می گردند، و عهد و پیمانها و قوانین او را حفظ می کنید" (**هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ**).

ص: ۲۷۹

۱ - ۱) "غیر بعید" ممکن است "طرف" و نیز ممکن است "حال" بوده باشد، و یا صفت است برای مصدر محذوفی و در تقدیر "ازلافا غیر بعید" است.

در اینجا به دو وصف از اوصاف آنها اشاره شده "اواب" و "حفیظ".

"اواب" از ماده "اوب" (بر وزن ذوب) به معنی بازگشت است که ممکن است به معنی توبه از گناهان کوچک و بزرگ باشد، و یا بازگشت به طاعت او و با توجه به اینکه "صیغه مبالغه" است نشان می دهد که بهشتیان پرهیزگاران هستند که هر عاملی بخواهد آنها را از اطاعت خدا دور سازد فوراً متوجه می شوند و به طاعت او باز می گردند و از تقصیرات و غفلت‌های خود توبه می کنند تا به مقام نفس مطمئنه برسند.

"حفیظ" به معنی حافظ و نگاهدارنده است. آیا منظور حفظ عهد و پیمانهای الهی است که از انسانها گرفته که اطاعت او کنند و عبادت شیطان ننمایند. (یس - ۶۰) و یا حفظ و قوانین و حدود الهی؟، و یا به خاطر سپردن گناهان و یاد آوری آن برای توبه و جبران؟ یا همه اینها؟ با توجه به اینکه این حکم به صورت مطلق ذکر شده تفسیر اخیر که جامعیت دارد مناسبتر به نظر می رسد.

*** و در ادامه این اوصاف در آیه بعد به دو وصف دیگر آنها اشاره می کند که در حقیقت توضیح و تفسیری است برای اوصاف گذشته، می فرماید: "همان کسی که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی توبه کار در محضر او حاضر شود" (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ).

تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان، اشاره به این است که آنها با اینکه خدا را هرگز با چشم نمی بینند از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می آورند، ایمانی توأم با احساس مسئولیت کامل.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور پنهان از چشم مردم است، آنها نه

فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی شوند.

این خوف و خشیت سبب می شود که قلب آنها "منیب" باشد، دائماً متوجه خدا گردد، و به طاعت او اقبال کند، و از هر گناه و لغزشی توبه نماید، و این حال را تا پایان عمر ادامه دهد و با همین حالت وارد عرصه محشر گردد.

*** سپس می افزاید: کسانی که دارای این چهار صفتند هنگامی که بهشت به آنها نزدیک می شود "فرشتگان الهی به عنوان احترام و اکرام به آنها می گویند به سلامت وارد بهشت شوید" (أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ).

سلامت از هر گونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب، سلامت کامل از نظر جسم و جان.

سپس برای آرامش خاطر آنها اضافه می کنند: "امروز، روز جاودانی است جاودانی نعمتها، و جاودانی بهشت با تمام مواهبش" (ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ).

*** و به دنبال این دو موهبت (بشارت سلامت، و بشارت خلود و جاودانگی در بهشت) خداوند منان دو بشارت دیگر به آنها می دهد که مجموعاً چهار بشارت است همانند چهار وصفی که آنها داشتند، می فرماید: "هر چه بخواهند در بهشت برای آنها هست" (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا).

و علاوه بر آن "نزد ما نعمتهای دیگری است" که هرگز به فکر آنها نرسیده است تا تمنایش کنند" (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ).

تعبیری از این زنده تر و رساتر و دل انگیزتر تصور نمی شود، نخست می گوید بهشتیان هر چه بخواهند (با وسعت معنی این جمله) از انواع مواهب بدون استثناء، در اختیارشان قرار می گیرد، و افزون بر این نعمتها و مواهبی است که

هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده، و از خاطر هیچکس خطور نکرده، اما خداوند رحمان و رحیم که پرهیزگاران بهشتی را مشمول الطاف خاصش کرده از آن نعمتها نیز بهره مند می سازد، و به این ترتیب نعمتهای بهشتی ابعاد فوق العاده گسترده ای را که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست پیدا می کند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که موازنه ای میان پاداش الهی و اعمال مؤمنان نیست، بلکه از آن افزون و بسیار برتر و بالاتر است، و در این مرحله همه جا با فضل او روبرو هستیم و در کيفرش با عدل او.

*** بعد از پایان گرفتن گفتگوها پیرامون بهشت و دوزخ، صفات بهشتیان و دوزخیان، و درجات و درکات آنها، برای نتیجه گیری کامل از این بحث، مجرمان را مورد توجه قرار داده، می فرماید: "چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنها قوی تر و نیرومندتر بودند، کشورها را گشودند و بر - شهرها تسلط یافتند، اما بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و گناه نابود شدند" (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ).

"آیا هیچ راه فراری از مرگ و عذاب الهی برای این گونه افراد وجود دارد؟! (هَلْ مِنْ مَحِيصٍ).

"قرن" و "اقتران" در اصل به معنی نزدیک شدن دو چیز یا اشیایی با یکدیگر است، و به جماعتی که در یک زمان زندگی می کنند "قرن" گفته می شود، و جمع آن "قرون" است، سپس همین لفظ بر بخشی از زمان اطلاق شده که گاه آن را سی سال، و گاه صد سال گفته اند.

بنا بر این هلاک کردن "قرنها" به معنی هلاک کردن "اقوام پیشین" است.

"بطش" به معنی بر گرفتن چیزی است با قوه و قدرت، و گاه به معنی جنگ و ستیز آمده است.

"نقبوا" از ماده "نقب" به معنی سوراخی است که در دیوار یا پوست ایجاد می کنند، اما "نقب" تنها سوراخی را گویند که در چوب ایجاد می کنند.

این "واژه" هنگامی که به صورت فعلی به کار رود به معنی سیر و حرکت و به اصطلاح شکافتن راه و پیشروی می آید، و به معنی کشورگشایی و نفوذ در مناطق مختلف نیز آمده است.

"منقبت" نیز از همین ماده است و به افعال و صفات اشخاص بر جسته می گویند به خاطر نفوذ و تاثیری که در مردم دارد و یا طریق را برای ترقی صاحبش می گشاید.

"نقیب" به کسی می گویند که در باره جمعیتی بحث و بررسی می کند و از اوضاع و احوال آنها با خبر است و در درون آنها نفوذ می کند.

"محیص" از ماده "حیص" (بر وزن حیف) به معنی انحراف و عدول از چیزی است، و به همین مناسبت به معنی فرار از مشکلات، و هزیمت در میدان جنگ نیز آمده است.

به هر حال، آیه به کفار لجوج معاصر پیامبر ص هشار می دهد که سری به تاریخ گذشتگان بزنند و آثار آنها را بر صفحات تاریخ و صفحه روی زمین بنگرند، به بینند خداوند با اقوام سرکشی که پیش از آنها بودند چه کرد؟ اقوامی که از آنها پر جمعیت تر و با قدرت تر بودند، آن گاه به آینده خود بیندیشند.

این معنی بارها در قرآن مجید آمده است، از جمله در آیه ۸ سوره زخرف می خوانیم: "فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا"؛ "ما اقوامی را که از آنها قوی تر بودند هلاک کردیم".

بعضی آیه مورد بحث را اشاره به "قوم ثمود" می دانند که در سرزمین کوهستانی "حجر" در شمال حجاز زندگی می کردند، کوه ها را می شکافتند،

و در آن خانه های باشکوه و قصرها می ساختند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم گسترده ای دارد و آنها و غیر آنها را شامل می شود.

جمله "هَيْلٌ مِنْ مَحِيصٍ" آیا راه گریزی وجود دارد؟ ممکن است از زبان اقوام پیشین باشد که به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب این مطلب را از هم سؤال می کردند، و یا از سوی پروردگار نسبت به کفار لجوج معاصر پیامبر اسلام ص یعنی آیا اینها می توانند از سرنوشت دردناکی که اقوام متمرّد پیشین داشتند فرار کنند؟!*** در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید بیشتر می افزاید: "قطعاً در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است، برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد، و حاضر باشد!" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ).

منظور از "قلب" در اینجا و در دیگر آیات قرآن که بحث از درک مسائل می کند همان "عقل" و شعور و ادراک است، در کتب لغت نیز یکی از معانی "قلب" همان "عقل" گفته شده، "راغب" در "مفردات" قلب را در آیه مورد بحث به علم و فهم تفسیر کرده، در لسان العرب نیز می خوانیم که گاهی "قلب" به معنی عقل به کار رود (۱).

در حدیثی از امام موسی بن جعفر نیز در تفسیر همین آیه آمده است که "منظور از قلب عقل است" (۲).

ریشه این لغت (قلب) در اصل به معنی تغییر و تحول و به اصطلاح قلب

ص: ۲۸۴

۱-۱) "لسان العرب" ماده "قلب".

۲-۲) "اصول کافی" جلد ۱ "کتاب العقل و الجهل" حدیث ۱۱.

و انقلاب است، و از آنجا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است به آن "قلب" گفته شده است، و به همین دلیل در آیات قرآن روی مساله سکینه و آرامش دل، و یا اطمینان قلب تکیه شده است، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ: "او کسی است که آرامش را در دل مؤمنین نازل کرد" (فتح-۴) "أَلَا- بِعِذْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ": "آگاه باشید یاد خدا مایه آرامش دلها است" (رعد-۲۸) آری این موجود ناآرام را تنها یاد خدا آرامش می بخشد.

"أَلْقَى السَّمْعَ" (گوش را افکند) کنایه از گوش دادن و نهایت دقت در استماع است، شبیه تعبیری که در فارسی داریم می گوئیم: "گوش ما نزد تو است" یعنی به خوبی به سخنان گوش می دهیم.

"شهید" در اینجا به معنی کسی است که حضور قلب دارد، و به اصطلاح دلش در مجلس است، و با دقت مطالب را پی گیری می کند.

و به این ترتیب مجموع آیه چنین معنی می دهد دو گروه می توانند از این مواظظ پند و اندرز گیرند، نخست آنها کسی که دارای ذکاوت و عقل و هوشند، و خود مستقلاً می توانند مسائل را تحلیل کنند، و دیگر کسانی که در این حد نیستند اما می توانند "مستمع" خوبی برای دانشمندان باشند، و با حضور قلب به سخنان آنها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آنها فرا- گیرند.

شبهه این سخن در آیه ۱۰ سوره ملک نیز آمده است که از قول دوزخیان چنین نقل می کند: "لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ": "اگر ما گوش شنوا یا عقل و درک کافی داشتیم هرگز در صف دوزخیان قرار نمی گرفتیم" چرا که نشانه های راه حق آشکار است آنها که خود اهل تحقیقند آن را به خوبی

در می یابند، و آنها که چنین نیستند می توانند از طریق رهنمودهای دانشمندان عادل و دلسوز راه خود را بیابند، بنا بر این باید انسان یا علم و عقل کافی داشته باشد یا گوش شنوا (۱).

ص: ۲۸۶

۱-۱) توجه داشته باشید که در هر دو آیه این دو مطلب با کلمه "او" بر یکدیگر عطف شده است که نشان می دهد لا اقل یکی از این دو لازم است.

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰)

ترجمه:

۳۸- ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز (شش دوران) آفریدیم و هیچگونه رنج و تعبى به ما نرسید (با این حال چگونه زنده کردن مردگان برای ما مشکل است؟).

۳۹- در برابر آنچه آنها می گویند شکبیا باش، و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب بجا آور.

۴۰- و در بخشی از شب او را تسبیح کن، و بعد از سجده ها!

تفسیر:

آفریدگار آسمانها و زمین قادر بر احیای مردگان است

در تعقیب آیات گذشته و دلایل مختلفی که در باره معاد در آن آمده بود، در این آیات به یکی دیگر از دلایل امکان معاد اشاره کرده، و بعد از آن به پیامبر ص دستور صبر و شکبیبی و تسبیح و حمد پروردگار می دهد، تا کار-

شکنیهای مخالفان را از این طریق تحمل و خنثی کند.

نخست می فرماید: "ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم، و در خلقت آنها هیچگونه تعب و ضعفی به ما نرسید!" (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ).

"لُغُوبٌ" به معنی تعب و خستگی است.

بدیهی است کسی که قدرتش محدود است اگر بخواهد کاری انجام دهد که بیش از توان او باشد خسته و درمانده و وامانده می شود، ولی در مورد وجودی که قدرتش نامحدود و توانایش بی نهایت است این امور مفهومی ندارد.

بنا بر این کسی که قادر است بی هیچگونه تعب و رنج این آسمان و زمین با عظمت، و اینهمه کرات و کواکب و کهکشانها را ایجاد کند، توانایی دارد که انسان را بعد از مردن بار دیگر به حیات باز گرداند و لباس زندگی در اندامش بپوشاند.

بعضی برای این آیه شان نزولی نقل کرده اند که: یهود چنین می پنداشتند که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز (شش روز هفته!) آفرید، سپس روز شنبه به استراحت پرداخت و یک پای خود را به روی پای دیگر انداخت! و به همین دلیل اینطور نشستن را نامطلوب می شمردند و مخصوص خدا می دانند! آیه فوق نازل شد (۱) و به این گونه خرافات مضحک پایان داد.

ولی این شان نزول مانع از این نیست که آیه مساله امکان معاد را تعقیب کند، در عین اینکه دلیلی است بر توحید و علم و قدرت پروردگار که آسمان و زمین با اینهمه عجائب و شگفتیها و میلیونها میلیون موجودات زنده، و اسرار

ص: ۲۸۸

عجیب و نظامهای ویژه اش آفریده است که تفکر در یک گوشه ای از آن می تواند ما را به آفریننده توانایی که دست قدرتش این گردونه عظیم را به حرکت در آورده، و نور حیات و زندگی را همه جا پاشیده است، رهنمون گردد.

موضوع خلقت آسمانها و زمین در "شش روز" کرارا در آیات قرآن آمده است (۱).

کلمه "یوم" -چنان که قبلا هم گفته ایم- در لغت عرب و معادل آن "روز" در لغت فارسی، و یا در سائر لغات در بسیاری از موارد به معنی دوران استعمال می شود، نه به معنی بیست و چهار ساعت و یا دوازده ساعت، فی المثل می گوئیم: "یک روز مردم در سایه پیامبر اسلام ص زندگی می کردند، و روز دیگر جباران بنی امیه و بنی عباس بر مردم مسلط شدند".

پیدا است "روز" در این تعبیرات به معنی "دوران" است، خواه یک سال باشد یا صد سال یا هزاران و یا میلیونها سال. مثلا می گوئیم یک روز کره زمین یکپارچه آتش بود، روز دیگری سرد شد، و آماده حیات، تمام این تعبیرات اشاره به دورانها است. بنا بر این از آیه فوق استفاده می شود که خداوند آسمانها و زمین و تمامی موجودات آنها را در شش دوران آفریده است.

(مشروح این سخن را در جلد ششم صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۴ ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف بیان کرده ایم).

بنا بر این جایی برای این سؤال باقی نمی ماند که قبل از آفرینش خورشید و کره زمین شب و روزی نبود تا خداوند عالم را در شش روز آفریده باشد.

*** بعد از ذکر دلائل مختلف معاد و ترسیم صحنه های مختلفی از قیامت چون

ص: ۲۸۹

۱- ۱) مانند سوره اعراف-۵۴-سوره یونس-۳-سوره هود-۷-سوره سجده-۴-سوره حدید-۴ و سوره فرقان ۵۹.

به هر حال گروهی تسلیم حق نیستند و لجاجت و پافشاری بر باطل دارند پیامبر ص را مخاطب قرار داده می گوید: "در برابر آنچه آنها می گویند شکیا باش" (فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ).

چرا که تنها با نیروی صبر و استقامت می توان بر این مشکلات پیروز شد، و توطئه های دشمن را در هم شکست، و نسبتهای ناروای آنها را در مسیر حق تحمل کرد.

و از آنجا که صبر و استقامت نیاز به پشتوانه ای دارد، و بهترین پشتوانه یاد خدا و ارتباط با مبدأ علم و قدرت جهان آفرین است در دنبال این دستور می افزاید: "و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن بجا آور" (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ).

*** همچنین "در قسمتی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجده ها" (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ).

این یاد مداوم و تسبیح مستمر همچون قطره های حیاتبخش باران بر سرزمین قلب و جان تو می ریزد، و آن را سیراب می کند، دائما به تو نشاط و حیات می بخشد و به استقامت در مقابل مخالفان لجوج دعوت می کند.

در اینکه منظور از تسبیح خداوند در این مواقع چهارگانه (قبل از طلوع آفتاب قبل از غروب، در شب، و بعد از سجده ها) چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی معتقدند که این تعبیرات اشاره به نمازهای پنجگانه روزانه و بعضی از نوافل پر فضیلت است، به این ترتیب که "قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ" اشاره به نماز صبح است، زیرا آخر وقت آن طلوع آفتاب می باشد.

و"قبل غروب الشمس" اشاره به نماز ظهر و عصر است، چرا که آخر وقت هر دو غروب آفتاب است.

"وَمِنَ اللَّيْلِ" نماز مغرب و عشا را بیان می کند، "و ادبار السجود" نظر به نافله های مغرب دارد که بعد از مغرب بجا آورده می شود.

"ابن عباس" همین تفسیر را پذیرفته، با این قید که "أَدْبَارَ السُّجُودِ" را اشاره به تمام نمازهای نافله، دانسته است که بعد از فرائض انجام می شود، ولی از آنجا که در میان نوافل روزانه به عقیده ما تنها نافله مغرب و عشاء است که بعد از این نمازها انجام می شود این تعمیم صحیح نیست.

بعضی دیگر "قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ" را اشاره به نماز صبح، و "قَبْلَ الْغُرُوبِ" را اشاره به نماز عصر، و "مِنَ اللَّيْلِ فَسَبَّحَهُ" را اشاره به نماز مغرب و عشاء، دانسته اند، و به این ترتیب بدون هیچ دلیل روشن سخن از نماز ظهر به میان نیامده است، و این دلیل بر ضعف این تفسیر است.

در روایتی نیز از امام صادق ع می خوانیم: هنگامی که از آیه "وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ" سؤال کردند فرمود:

□
تقول حين تصبح و حين تمسى عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك، و له الحمد، يحيى و يميت، و هو على كل شىء قدير:

□
"هنگام صبح و عصر ده بار این ذکر را می گویی لا اله الا الله... (۱)."

این تفسیر با تفسیر اول منافاتی ندارد و ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد.

قابل توجه اینکه نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه ۱۳۰ سوره طه نیز آمده است، آنجا که می فرماید:

ص: ۲۹۱

۱-۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ"

"قبل از طلوع آفتاب، و پیش از غروب آن، و همچنین در اثناء شب، و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا خشنود شوی."

جمله لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ نشان می دهد که این عبادات و تسبیحات نقش مهمی در آرامش فکر و رضایت خاطر آدمی دارد، و به او در برابر حوادث سخت نیرو و توان می بخشد.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه ۴۹ سوره طور چنین آمده است وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ: "برخی از شب را تسبیح خدا کن و به هنگام پشت کردن ستارگان" (۱).

در حدیث آمده است که علی ع فرمود: "أَدْبَارَ السُّجُودِ" دو رکعت نافله ای است که بعد از مغرب می خوانند (توجه داشته باشید نافله مغرب چهار رکعت است که در اینجا فقط به دو رکعت آن اشاره شده) و "إِدْبَارَ النُّجُومِ" دو رکعت نافله صبح است که قبل از نماز صبح و به هنگام غروب ستارگان بجا می آورند" (۲).

در روایتی نیز آمده است که منظور از "أَدْبَارَ السُّجُودِ" همان نماز وتر است که در آخر شب انجام می شود (۳).

به هر حال تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد هر چند وسعت و گسترش

ص: ۲۹۲

۱ - ۱) باید توجه داشت که در اینجا "ادبار" (بر وزن اقبال) به معنی پشت کردن است، و در آیات مورد بحث "ادبار" بر وزن (ابزار) جمع "دبر" به معنی پشت می باشد، بنا بر این "ادبار السجود" به معنی بعد از سجده ها است، و "ادبار النجوم" به معنی هنگام پشت کردن ستارگان است.

۲- ۲) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

۳- ۳) همان مدرک.

مفهوم تسبیح بسیاری از تفسیرهای دیگر را که در روایات به آن اشاره شده شامل می گردد.

نکته:

شکیبایی رمز هر پیروزی است

این نخستین بار نیست که قرآن مجید روی صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و افراد لجوج و معاند تکیه می کند، مکرر در مکرر قرآن مجید هم به پیامبر بزرگ اسلام، و هم به عموم مؤمنان این مساله مهم را خاطر نشان می سازد، و تجربه های فراوان نیز نشان داده که غلبه و پیروزی از آن کسانی است که سهم بیشتری از صبر و استقامت دارند.

در حدیثی می خوانیم که امام صادق ع به یکی از دوستانش (که شاید در شرائط سخت آن زمان بیتابی می کرد) فرمود:

علیک بالصبر فی جمیع امورک: "بر تو لازم است که در تمام کارها صبر و شکیبایی داشته باشی."

سپس افزود خداوند محمد ص را مبعوث کرد و او را به "صبر" و مدارا دستور داد، و او صبر کرد تا نسبتهای بسیار ناروا به او دادند، تا آنجا که سینه اش تنگ شد، خداوند این آیه را بر او نازل کرد: **وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ صِدْرًا بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ**: "ما می دانیم که به خاطر سخنان آنها ناراحت می گردی و سینه ات تنگ می شود، تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور، و از سجده کنندگان باش."

باز او را تکذیب کردند و تیرهای تهمت از هر سو به طرفش پرتاب نمودند، و از این جهت محزون و غمگین شد، باز خداوند برای دلداریش این آیه را نازل فرمود: **قَدْ نَعَلْنَا إِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَيَّ مَا**

ص: ۲۹۳

كُذِّبُوا وَ أَوْذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا: "ما می دانیم که سخنان آنها تو را اندوهگین می کند، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را تکذیب می کنند، پیش از تو نیز رسولان خدا را تکذیب کردند و آنها در برابر تکذیبها و آزارها صبر نمودند تا یاری ما به کمکشان آمد".

سپس امام ع می افزاید: پیامبر ص خود را وادار به صبر و شکیبایی کرد، اما در این هنگام آنها از حد گذراندند و نام خدا را بردند، و نسبت به ساحت مقدسش تکذیب کردند، پیامبر ص فرمود من در برابر نامالایمات خود و خانواده و حیثیت صبر کردم، ولی در برابر بدگویی به پروردگرم شکیبایی ندارم، در اینجا خداوند عز و جل این آیه (آیه مورد بحث) را نازل فرمود: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا... "ما آسمان و زمین و آنچه در میان این دو است در شش دوران آفریدیم (و در آفرینش جهان شتاب و عجله نکردیم) و تعب و رنجی بما نرسید، بنا بر این تو هم عجله مکن و در برابر سخنان آنان صابر باش، اینجا بود که پیامبر صبر و شکیبایی را در تمام حالات پیش گرفت" (تا بر دشمنانش پیروز شد) (۱).

ص: ۲۹۴

(۱- ۱) "اصول کافی" (مطابق نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۱۷).

اشاره

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِنَّا
الْمُصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ لَّهُمْ فَذَكَّرْ
بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)

ترجمه:

۴۱- گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می دهد.

۴۲- روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز خروج است.

۴۳- مائیم که زنده می کنیم، و می میرانیم، و بازگشت تنها به سوی ما است.

۴۴- روزی که زمین از روی آنها شکافته می شود و به سرعت (از قبرها) خارج می گردند، و این جمع کردن برای ما آسان است.

۴۵- ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم و تو مامور به اجبار آنها نیستی، بنا بر این به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز.

با صیحه رستاخیز همه زنده می شوند

این آیات که آخرین آیات سوره "ق" را تشکیل می دهد همانند سایر آیات این سوره تکیه بر مسئله معاد و رستاخیز دارد، و باز گوشه دیگری از آن را مطرح می کند، و آن مساله "نفخ صور" و "خروج مردگان از قبر" است.

می فرماید: "گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می دهد" (وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ .)

*** "روزی که صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز، روز خروج است" (! يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ .)

مخاطب در "استمع" (گوش فرا ده) گرچه شخص پیامبر ص است ولی مسلماً مقصود همه انسانها هستند.

و منظور از "گوش فرا دادن" یا انتظار کشیدن است، زیرا کسانی که در انتظار حادثه ای به سر می برند که با صدای وحشتناکی شروع می شود دائماً گوش فرا می دهند، و منتظرند. و یا منظور گوش فرا دادن به این سخن الهی است، و معنی چنین می شود: "این سخن را بشنو که پروردگارت در باره صیحه رستاخیز می گوید" (۱).

اما این منادی کیست؟ ممکن است ذات پاک خداوند باشد که این ندا را

ص: ۲۹۶

۱ - ۱) طبق تفسیر اول "یوم" مفعول "استمع" می باشد، و مطابق تفسیر دوم مفعول "استمع" محذوف است، و در تقدیر: "استمع حدیث ربک" خواهد بود، و اما منصوب بودن "یوم" در این صورت به فعلی است که از "يَوْمُ الْخُرُوجِ" استفاده می شود و در معنی چنین است "یخرجون یوم یناد المناد".

می دهد، ولی به احتمال قویتر همان "اسرافیل" است که در "صور" می دمدم، و در آیات قرآن نه با نام بلکه با تعبیرات دیگری به او اشاره شده است.

تعبیر به "مَكَانٍ قَرِيبٍ" اشاره به این است که این صدا آن چنان در فضا پخش می شود که گویی بیخ گوش همه است، و همه آن را یکسان از نزدیک می شنوند امروز ما با وسائل مختلف می توانیم سخن گوینده ای را که در یک نقطه دور دست از جهان سخن می گوید همگی از نزدیک بشنویم، گویی در کنار دست ما نشسته و با ما سخن می گوید، ولی آن روز بدون نیاز به این وسائل همه صدای منادی حق را که فریاد رستاخیز بر می کشد در نزدیکی خود می شنوند (۱).

به هر حال این صیحه، صیحه نخستین که برای پایان گرفتن جهان است نیست بلکه صیحه دوم یعنی همان صیحه قیام و حشر است، و در حقیقت آیه دوم توضیح و تفسیری است برای آیه اول می گوید: آن روز که صیحه را به حق می شنوند روز خروج از قبرها و از میان خاکهای زمین است.

*** و برای اینکه روشن شود حاکم در این دادگاه بزرگ کیست؟ می افزاید "مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم بازگشت مردم فقط به سوی ما است" (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ).

ص: ۲۹۷

۱- ۱) جمعی از مفسران احتمال داده که "مکان قریب" صخره بیت المقدس می باشد (همان سنگ مخصوصی که در بیت المقدس است و معراج پیامبر به سوی آسمان از آنجا شروع شد) و منادی در کنار آن می ایستد و فریاد می زند: ايتها العظام البالية! و الاوصال المنقطعه، و اللحوم المتمزقه، قومی لفصل القضاء، و ما اعد الله لكم من الجزاء! ای استخوانهای پوسیده و ای رگهای قطع شده، و ای گوشتهای پراکنده، برخیزید برای داوری و جزائی که برای شما معین شده" ولی هیچ دلیل روشنی بر آن وجود ندارد.

منظور از احیاء همان زنده کردن نخستین در دنیا است، و منظور از میراندن در پایان عمر است، و جمله: "إِنَّا الْمَصِيرُ" اشاره به زنده شدن در رستاخیز است.

در حقیقت آیه اشاره به این نکته می کند که همانگونه که مرگ و حیات نخستین به دست ما است، باز گرداندن به زندگی و قیام قیامت نیز به دست ما و به سوی ما است.

*** سپس برای توضیح بیشتر می فرماید: "بازگشت آنها به سوی ما روزی است که زمین از روی آنها شکافته می شود، و آنها زنده می شوند و به سرعت خارج می گردند" (يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا) (۱).

و در پایان آیه می افزاید: "این حشر و جمع کردن مردم در قیامت برای ما سهل و آسان است" (ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ).

"حشر" به معنی جمع و گردآوری از هر سو است.

روشن است خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است حشر و نشور مردگان برای او کار ساده ای می باشد. اصولاً مشکل و آسان برای کسی است که قدرتش محدود است، آن کسی که قدرتش نامحدود است همه چیز برای او یکسان و آسان است.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: "اولین کسی که زنده می شود و از قبر خارج گشته، وارد صحنه محشر می شود پیامبر ص است و علی ع

ص: ۲۹۸

۱-۱) "سراع" جمع "سریع" مانند "کرام" جمع "کریم" و در اینجا حال است برای فاعل "یخرجون" که محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: "یخرجون سراعا" بعضی نیز "سراع" را مصدر می دانند که در موضع حال واقع شده.

همراه او است!" (۱).

*** و در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه این سوره است بار دیگر به پیامبرش در مقابل مخالفان سر سخت و لجوج تسلی و دلداری می دهد و می فرماید:

"ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم" (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ).

"و تو مامور نیستی که آنها را مجبور به ایمان کنی و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی" (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت، و دعوت به سوی حق و بشارت و انذار است "چون چنین است آنها را که از عذاب و عقاب من می ترسند به وسیله قرآن متذکر ساز، و پند و اندرز ده" (فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ) (۲).

در تفسیر "قرطبی" آمده است که "ابن عباس" می گوید: جمعی عرض کردند ای رسول خدا! ما را انذار کن و بیم ده، آیه فوق نازل شد و گفت:

"فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ" (۳).

اشاره به اینکه قرآن برای انذار و بیدار ساختن افراد مؤمن کافی است هر صفحه ای از آن یادآور قیامت، و آیات مختلفش بازگو کننده سرنوشت پیشینیان و توصیفهایش از مواهب بهشتی و عذابهای دوزخی و حوادثی که در آستانه رستاخیز و در دادگاه عدل الهی واقع می شود بهترین پند و اندرز برای همگان است.

به راستی یادآوری آن صحنه که زمینها از هم شکافته می شود، و خاکها جان

ص: ۲۹۹

۱-۱) "کتاب خصال" طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۱۹.

۲-۲) توجه داشته باشید که "وعید" در اصل "وعیدی" بوده "یاء" حذف شده و کسره که دلیل بر آن است باقی مانده، و مفعول برای "یخاف" می باشد.

۳-۳) قرطبی جلد ۹ صفحه ۶۱۹۸.

می گیرند، لباس حیات در تن می پوشند و به حرکت در می آیند و از قبرها خارج می شوند، در حالی که وحشت و اضطراب سر تا پای همه را فرا گرفته، و به سوی دادگاه عدل الهی رانده می شوند صحنه تکان دهنده ای است.

به خصوص اینکه گاهی یک قبر با گذشت زمان قبور انسانهای مختلفی شده و افراد بسیاری را در خود جای داده است که بعضی صالح و بعضی ناصالح و بعضی مؤمن و بعضی کافر بوده اند و به گفته شاعر: رب قبر قد صار قبراً مراراً ضاحكاً من تزاحم الاضداد! و دفین علی بقایا دفین فی طویل الآجال و الاماد! "چه بسیار قبری که بارها قبر شد-قبری که از تزاحم اضداد می خندد!" و چه بسیار افرادی که بر بقایای انسانهای دیگری دفن شدند-در طول زمان و قرون و اعصار".

***پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از "وعید" تو می ترسند و از قرآنت پند می گیرند.

خداوند! در آن روز که وحشت و اضطراب همگان را فرا گرفته ما را با رحمت آرامشی عنایت فرما.

بار الها! روزهای عمر هر چه باشد به سرعت سپری می شود آنچه جاویدان است سرای آخرت تو است، به ما حسن عاقبت و نجات در آخرت مرحمت کن.

آمین یا رب العالمین پایان سوره "ق" پنجشنبه ۱۷ محرم الحرام ۱۴۰۶

ص: ۳۰۰

(۵۱) سوره ذاریات این سوره در مکه نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

اشاره

ص: ۳۰۱

محور بحث در این سوره در درجه اول، مسائل مربوط به معاد و رستاخیز و پاداش و کیفر مؤمنان و مجرمان است، ولی از این نظر مانند "سوره ق" نیست بلکه محورهای دیگری برای بحث در این سوره نیز دیده می شود.

به طور کلی می توان گفت مباحث این سوره بر پنج محور زیر دور می زند:

۱- چنان که گفتیم قسمت مهمی از آن را مباحث معاد و شاخ و برگهای آن تشکیل می دهد، هم آغاز سوره با معاد است و هم پایان آن با معاد.

۲- بخش دیگری از این سوره ناظر به مساله توحید و آیات و نشانه های خدا در نظام آفرینش است که طبعا بحثهای معاد را تکمیل می کند.

۳- در بخش دیگر از داستان فرشتگانی که میهمان ابراهیم ع شدند و مامور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند بحث می کند.

۴- آیات دیگری از این سوره اشارات کوتاهی به داستان موسی ع و قوم عاد و قوم ثمود و قوم نوح دارد، و به این وسیله کافران و مجرمان دیگر را هشدار می دهد.

۵- و بالاخره قسمت دیگری از این سوره، مبارزه اقوام متعصب و لجوج را با انبیاء گذشته بازگو کرده، و پیامبر اسلام ص را که در برابر مخالفین سر سخت قرار داشت از این طریق دلداری می دهد، و دعوت به استقامت می کند.

□
در حدیثی از امام صادق ع آمده است: من قرأ سورة الذاریات فی یومه او لیلته اصلى الله له معیشته و اتاه برزق واسع و نور له فی قبره بسراج یزهر الی یوم القیامه: "هر کس سوره ذاریات را در روز یا شب بخواند خداوند وضع زندگی و معیشت او را اصلاح می کند، روزی وسیعی به او می دهد، و قبر او را با چراغی روشن می سازد که تا روز قیامت می درخشد!" ۱ کرارا گفته ایم تنها لقلقه زبان برای رسیدن به اینهمه پاداش عظیم کافی نیست بلکه هدف تلاوتی است اندیشه برانگیز، و اندیشه ای عمل آفرین! ضمناً نامگذاری سوره به "ذاریات" به تناسب نخستین آیه این سوره است. ***

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می آورند (و گرد و غبار و بذرهای گیاهان را).

۲- و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی (از باران) با خود حمل می کنند.

۳- و سپس سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در می آیند.

۴- و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند.

۵- (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده داده شده است قطعاً راست است.

۶- بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است.

سوگند به طوفانها و ابرهای باران زا!

بعد از سوره "و الصافات" این دومین سوره ای است که با سوگندهای مکرر آغاز می شود، سوگندهایی پر معنی و تفکر آفرین، سوگندهایی بیدار-کننده و آگاهی بخش.

بسیاری دیگر از سوره های قرآن که به خواست خدا در بحثهای آینده با آن رو به رو می شویم چنین است، و جالب اینکه این سوگندها غالباً مقدمه ای است برای بیان مساله معاد، جز در موارد معدودی که با مساله توحید و غیر آن مربوط می شود، و نیز جالب اینکه محتوای این سوگندها ربط خاصی با محتوای رستاخیز دارد، و با ظرافت و زیبایی مخصوصی این بحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می کند.

حقیقت این است که سوگندهای قرآن که تعداد آن زیاد است یکی از چهره های اعجاز این کتاب آسمانی و از زیباترین و درخشانده ترین فرازهای آن است که شرح هر کدام در جای خود خواهد آمد.

در آغاز این سوره خداوند به پنج موضوع مختلف سوگند یاد کرده است که چهار مورد آن پشت سر هم و یک قسمت به صورت جداگانه آمده است.

نخست می فرماید: "سوگند به بادهایی که ابرها را در آسمان به حرکت در می آورند و گرد و غبارها و بذر گیاهان و نطفه های گلها را در روی زمین به هر سو می پراکند" (وَ الذَّرِّيَّاتِ ذُرُوءًا) (۱).

ص: ۳۰۶

۱-۱) "ذاریات" جمع "ذاریه" به معنی بادهایی است که اشیاء را به پرواز در می آورد.

سپس می افزاید: "سوگند به ابرهایی که بار سنگینی از باران با خود حمل می کنند" (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا) (۱).

*** "و سوگند به کشتیهایی که بر رودخانه های عظیم و صفحه دریاها به آسانی به حرکت در می آیند" (فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا) (۲).

*** "و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند" (فَالْمَقْسَمَاتِ امرا).

در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده اند می خوانیم:

"ابن الکوا" (۳) روزی از علی ع در حالی که بر منبر خطبه می خواند سؤال کرد منظور از "الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا" چیست؟ فرمود: بادها است.

عرض کرد: "فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا" فرمود: ابرها است.

عرض کرد: "فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا" فرمود: کشتیها است.

عرض کرد: "فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا" فرمود: منظور فرشتگان است."

با این حال تفسیرهای دیگری است که با این تفسیر قابل جمع است. از جمله اینکه منظور از "جاریات یسرا" نه‌هایی است که به وسیله بارانها به

ص: ۳۰۷

۱-۱) "وقر" (بر وزن فکر) به معنی بار سنگین است، و نیز به معنی سنگینی گوش آمده است، "وقار" نیز به معنی سنگینی حرکات و آرامش و حلم است.

۲-۲) "جاریات جمع" جاریه" به معنی کشتی است، و به معنی نه‌های آب جاری نیز آمده است، (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ. غاشیه- ۱۲) و همچنین به معنی خورشید به خاطر حرکتش در آسمان، و نیز به دختر نوجوان نیز "جاریه" گفته می شود، چرا که نشاط جوانی در تمام وجودش جریان دارد.

۳-۳) نام او "عبد الله" بود، و در زمان امیر مؤمنان علی (ع) می زیست و از منافقان و دشمنان سرسخت حضرت بود، خود را در صف یارانش قرار می داد و کارشکنی می کرد.

جریان می افتد، و منظور از "فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً" ارزاقی است که بواسطه فرشتگان از طریق کشاورزی تقسیم می شود.

به این ترتیب سخن از بادها، سپس ابرها، و بعد از آن نهرها، و سرانجام روئیدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مساله معاد که بعد از آن آمده دارد، زیرا می دانیم که یکی از دلایل امکان معاد مساله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله نزول باران است که بارها در قرآن به عبارات مختلف ذکر شده است.

این احتمال نیز داده شده که این چهار وصف همگی اوصاف بادها باشد، بادهایی که ابرها را تولید می کند، و بادهایی که آنها را بر دوش خود حمل می نماید، و بادهایی که آنها را به هر سو می راند، و بادهایی که دانه های باران را به هر طرف می پاشد (۱).

با توجه به اینکه تعبیرات این آیات جامع و کلی است می تواند همه این معانی را در خود جای دهد ولی عمده همان تفسیر اول است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر منظور فرشتگان است، فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند؟ در پاسخ می گوئیم: این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه هایی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند، و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق، و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد (۲).

ص: ۳۰۸

۱-۱) "تفسیر فخر رازی" جلد ۲۸ صفحه ۱۹۵.
۲-۲) توجه به این نکته نیز لازم است که "واو" در "وَالذَّارِيَاتِ" و او قسم است، و فا در آیات بعد فاء عاطفه می باشد که اینجا مفهوم قسم دارد، ولی در عین حال یک نوع ارتباط و پیوند را در میان این چهار سوگند بیان می کند.

بعد از ذکر این چهار سوگند که همه بیانگر اهمیت مطلبی است که بعد از آن می آید می فرماید: "آنچه به شما وعده داده شده است قطعاً راست است" (إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ) (۱).

*** و بار دیگر به عنوان تاکید می افزاید "و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است" (وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ).

"دین" در اینجا به معنی جزاء است، همانطور که در "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" آمده، و اصولاً یکی از نامهای قیامت "یوم الدین" (روز جزا است) و از آن روشن می شود که منظور از وعده های واقع شدنی در اینجا وعده های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است، بنا بر این جمله اول تمام وعده های قیامت را شامل می شود، و جمله دوم تاکیدی است بر مساله جزا.

در چند آیه بعد نیز سخن از "یوم الدین" به میان آمده، و همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسمها دارد، چرا که حرکت ابرها و نزول بارانها و در نتیجه زنده شدن زمینهای مرده، خود صحنه ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می دهد.

بعضی از مفسران "ما توعدون" را در اینجا به مفهوم وسیعتری تفسیر کرده اند که تمام وعده های الهی مربوط به قیامت و دنیا و تقسیم ارزاق و مجازات مجرمان در این جهان و جهان دیگر، و پیروزی مؤمنان صالح را شامل می شود، آیه ۲۲ همین سوره که می گوید: "وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ"

ص: ۳۰۹

۱-۱) باید توجه داشت که "ما" در "انما" موصوله و اسم "ان" می باشد و "صادق" خبر آن است.

نیز ممکن است تاییدی بر این معنی باشد، و چون لفظ آیه مطلق است این عمومیت بعید نیست.

به هر حال، وعده های الهی همه صادق است، چرا که "خلف وعده" یا ناشی از "جهل" است، یا "عجز" جهلی که باعث تغییر فکر وعده دهنده می شود، و عجزی که او را از وفای به وعده باز می دارد، اما خداوند "عالم" و "فادر" وعده هایش تخلف ناپذیر است.

ص: ۳۱۰

اشاره

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۸) يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹) قَتَلَ الْحَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرِهِ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۷-قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست! ۸- که شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید.

۹- کسانی از ایمان به آن(روز جزا) منحرف می شوند که از قبول حق سر باز می زنند.

۱۰- کشته شوند دروغگویان(و مرگ بر آنها!).

۱۱- همانها که در جهل و غفلت فرو رفته اند.

۱۲- و پیوسته سؤال می کنند روز جزا چه موقع است؟! ۱۳- (آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند!

تفسیر:

سوگند به آسمان و چین و شکنهای زیبایش!

این آیات نیز همچون آیات گذشته با سوگند شروع می شود، و از اختلافات کافران پیرامون قیامت و رستاخیز، و مسائل مختلف دیگر از جمله شخص پیامبر اسلام ص و مساله توحید سخن می گوید.

نخست می فرماید: "سوگند به آسمان که دارای چین و شکنهای زیبا است" (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ).

برای "حبك" (بر وزن كتب) جمع حباك (بر وزن كتاب) در لغت معانی بسیاری گفته شده، از جمله: راهها و چین و شکنهایی که بر اثر بادها روی رملهای بیابان، و یا صفحه آب، و یا ابرهای آسمان پیدا می شود.

به موهای "مجعد" نیز "حبك" گفته می شود.

گاه "حبك" را به معنی زیبایی و زینت تفسیر کرده اند.

و همچنین به معنی شکل موزون و مرتب.

و ریشه اصلی آن که "حبك" (بر وزن كبك) است به معنی بستن و محکم کردن است (۱).

به نظر می رسد که همه این معانی به یک معنی باز می گردد، و آن چین و شکنهای زیبایی است که در میان امواج، ابرهای آسمان، رملهای بیابان و موهای سر پیدا می شود.

و اما تطبیق این معنی بر آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده های ستارگان

ص: ۳۱۲

(۱- ۱) به "لسان العرب" و "مفردات راغب" ماده "حبك" مراجعه شود.

و صورتهای فلکی (مجموعه هایی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به خود گرفته صورت فلکی می نامند).

یا به خاطر موجهای جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدا می شود، و گاه به قدری زیبا است که مدتها چشمهای انسان را متوجه خود می سازد.

و یا توده های عظیم کهکشانی است که همچون پیچ و خمهای موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می شود، مخصوصاً عکسهای جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپها از این کهکشانیها بر داشته اند، کاملاً موهای مجعد و پیچیده را تداعی می کند.

بنا بر این معنی، قرآن به آسمان و این کهکشانیهای عظیم که در آن روز چشم تیز بین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود سوگند یاد می کند.

با توجه به اینکه این معانی منافاتی با هم ندارند ممکن است همه آنها در این سوگند جمع باشند در آیه ۱۷ سوره مؤمنون نیز می خوانیم وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ: "ما بر فراز شما هفت راه آفریدیم" که اشاره به تنوع و کثرت آسمانها و کرات و کهکشانیها و عوالم مختلف است (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی "جبك" می تواند اشاره به استحکام آسمانها و پیوند محکم کرات با یکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی با قرص خورشید بوده باشد.

*** آیه بعد به جواب قسم یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است پرداخته، می افزاید: "همه شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید" (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ).

ص: ۳۱۳

پیوسته ضد و نقیض می گوئید، و همین تناقض گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است.

در مورد معاد، گاه می گوئید: ما اصلاً باور نمی کنیم که استخوانهای پوسیده زنده شوند.

و گاه می گوئید ما در این باره شک و تردید داریم.

و گاه می افزائید پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ قیامت و رستاخیزی در کار است تا قبول کنیم!

و در مورد پیامبر اسلام ص گاه می گوئید دیوانه است، گاه شاعرش می خوانید، گاه ساحرش می نامید، گاهی می گوئید معلم و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می دهد.

همچنین در مورد قرآن گاه آن را "اساطیر الاولین" (افسانه ها و خرافات پیشینیان) می نامید گاهی شعرش می خوانید، و گاه سحر، و گاه دروغ! سوگند به چین و شکنهای آسمانها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است! و اگر پایه و مایه ای داشتید لا اقل روی یک مطلب می ایستادید و هر روز به سراغ مطلبی نمی رفتید.

این تعبیر در حقیقت استدلالی است بر بطلان ادعاهای مخالفان در مورد توحید و معاد و پیامبر و قرآن (هر چند تکیه اصلی این آیات به قرینه آیاتی که بعداً می آید روی مسأله معاد است).

و می دانیم همواره برای کشف دروغ مدعیان کاذب چه در مسائل قضایی و چه در مسائل دیگر به سخنان ضد و نقیض آنها استناد می شود، قرآن نیز درست بر این مطلب تکیه می کند.

در آیه بعد علت این انحراف از حق را بیان کرده، می فرماید: "کسانی از ایمان به قیامت منحرف می شوند که از قبول دلائل حق، و تسلیم در برابر منطق سر باز می زنند"، و گرنه دلائل زندگی بعد از مرگ آشکار است (يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ).

باید توجه داشت که تعبیر آیه کلی و سربسته است که ترجمه تحت اللفظی آن چنین می شود: "بازگردانده می شوند از آن آنها که بازگردانده شده اند".

زیرا "افک" در اصل به معنی منصرف ساختن و بازگرداندن از چیزی است، لذا به "دروغ" که جنبه انحرافی دارد "افک" گفته می شود، همانگونه که بادهای مختلف را "مؤتفکات" می گویند.

ولی با توجه به اینکه در آیات قبل سخن از رستاخیز در میان بوده معلوم است که منظور اصلی انحراف از این عقیده است، و نیز از آنجا که در آیه گذشته سخن از گفتگوهای ضد و نقیض کافران در میان بود معلوم می شود که منظور در اینجا کسانی است که از منطق و دلیل روشن منحرف می شوند.

بنا بر این مجموع آیه چنین معنی می دهد: کسانی از ایمان به معاد منحرف می شوند که از مسیر دلیل عقل و منطق حق طلبی منحرف گشته اند.

البته مانعی ندارد که منظور انحراف از قبول هر گونه حق اعم از قرآن و توحید و نبوت پیامبر و معاد (و از جمله مساله ولایت امامان معصوم که در بعضی از روایات وارد شده است) بوده باشد، اما به هر حال مساله قیامت که موضوع اصلی است مسلماً در آن داخل است.

*** در آیه بعد دروغگویان و دروغپردازان را شدیداً مورد مذمت و تهدید قرار داده، می گوید: "کشته شوند دروغگویان و مرگ بر آنها!" (قُتِلَ الْخٰرِصُوْنَ).

"خراص" از ماده "خرص" (بر وزن درس) در اصل به معنی هر سخنی است که از روی گمان و تخمین گفته شود، و از آنجا که چنین سخنانی غالباً دروغ از آب در می آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته است. به این ترتیب "خراصون" کسانی هستند که حرفهای بی پایه و بی سر و ته می زنند و منظور در اینجا - به قرینه آیات بعد - آنهايي هستند که در باره قیامت با سخنان بی پایه و دور از منطق قضاوت کنند.

ولی به هر صورت این جمله به صورت نفرین است بر آنها، نفرینی که نشان می دهد آنها موجوداتی هستند شایسته مرگ و نابودی و آن چنانند که "عدمشان به ز وجود".

بعضی نیز "قتل" را در اینجا به معنی لعن و طرد و محرومیت از رحمت خدا تفسیر کرده اند.

و از اینجا می توان این حکم کلی را نیز استفاده کرد که اصولاً قضاوتهایی که مدرک روشنی ندارد و بر پایه حدس و تخمین و گمانهای بی اساس است کاری است گمراه کننده و مستحق نفرین و عذاب.

*** سپس به معرفی این خراصون دروغگو پرداخته، می افزاید: "آنها کسانی هستند که در جهل و غفلت و بیخبری فرو رفته اند" (الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرِهِ سَاهُونَ).

"غمره" در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را پوشاند، سپس به جهالت و نادانی عمیقی که کسی را فرا گیرد اطلاق شده است.

"ساهون" از ماده "سهو" به معنی هر گونه غفلت است، بعضی گفته اند نخستین مرتبه جهل "سهو و اشتباه" است، سپس "غفلت"، و بعد از آن "غمره" می باشد.

بنا بر این آنها از مرحله سهو شروع می کنند، بعد به غفلت و بیخبری

می انجامد، و در ادامه راه به طور کامل در "جهل" فرو می روند، و جمع میان این دو تعبیر-سهو و غمره- در آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد.

به این ترتیب منظور از خراصون کسانی است که غرق جهل و نادانی خویشند، و برای فرار از زیر بار حق هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان می کنند.

*** و لذا "پیوسته سؤال می کنند روز جزا چه وقت است و قیامت کی خواهد آمد" (يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ).

تعبیر به یسئلون به صورت "فعل مضارع" دلیل بر این است که این سؤال را مرتب مطرح می کنند، در حالی که اصولاً باید وقت قیامت مخفی و مکتوم باشد، تا هر کس در هر زمان احتمال وقوع آن را بدهد، و اثر تربیتی ایمان به قیامت که خودسازی و آمادگی مداوم است حاصل گردد.

این سخن به آن می ماند که بیماری از طبیب مرتباً سؤال کند پایان عمر من چه روزی خواهد بود؟ هر کس این سؤال را بی اساس می داند، و می گوید مهم این است که بدانی مرگ حق است تا خود را درمان کنی مبادا گرفتار "مرگ زودرس" شوی.

ولی آنها هدفی جز استهزاء یا بهانه جویی نداشتند نه اینکه راستی می خواستند تاریخ قیامت را پیدا کنند.

*** ولی با این حال قرآن به آنها پاسخ کوبنده ای داده، می گوید: "قیامت آن روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند!" (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ).

و به آنها گفته می شود: "بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که در مورد آن عجله داشتید" (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ).

"فتنه" در اصل به معنی قرار دادن طلا- در کوره است، تا طلای خوب و خالص از ناخالص شناخته شود، و به همین مناسبت به معنی هر گونه آزمایش و امتحان استعمال می شود، و به معنی "دخول انسان در آتش" نیز آمده است، و گاه به معنی بلا- و عذاب و ناراحتی چنان که آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است.

ص: ۳۱۸

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

ترجمه:

۱۵- پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند.

۱۶- آنچه پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می دارند زیرا آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند.

۱۷- آنها کمی از شبها را می خوابیدند.

۱۸- در سحرگاهان استغفار می کردند.

۱۹- در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود.

تفسیر:

پاداش سحرخیزان نیکوکار

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دروغگویان جاهل و منکران قیامت و رستاخیز و عذاب آنها در میان بود، در آیات مورد بحث از مؤمنان پرهیزگار

و اوصاف و پاداش آنها سخن می گوید، تا در مقایسه با یکدیگر- آن چنان که روش قرآن است- حقائق روشنتر شود.

می فرماید: "پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

درست است که باغ طبیعتا دارای نهرهای آب است، اما لطفش در این است که چشمه ها از درون خود باغ بجوشد، و درختان را دائما مشروب کند، این امتیازی است که باغهای بهشت دارد، نه یک نوع چشمه که انواع مختلفی از چشمه ها در آن موجود است (۱).

*** سپس به نعمتهای دیگر بهشتی اشاره کرده و به صورت سربسته می گوید:

"آنچه را که پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می دارند" (آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ).

یعنی آنها با نهایت میل و اشتیاق و کمال رضا و رغبت و خشنودی این مواهب الهی را پذیرا می شوند.

و در دنبال آیه می افزاید این پادشاهای عظیم بی جهت نیست، "آنها پیش از آن در سرای دنیا از نیکوکاران بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ) (۲).

ص: ۳۲۰

۱- ۱) کلمه "فی" در مورد "جنت" مفهومش روشن است، زیرا پرهیزکاران در درون بهشتند، ولی در مورد "عیون" (چشمه ها) به این معنی نیست که در درون خود چشمه می باشند، بلکه در لابلای چشمه سارها قرار دارند.

۲- ۲) منظور از "قَبِيلَ ذَلِكَ" چنان که گفتیم قبل از قیامت و ورود در بهشت است، یعنی در عالم دنیا ولی بعضی آن را به معنی قبل از ورود شرع گرفته اند، اشاره به اینکه آنها به "مستقلات عقلیه" حتی قبل از نزول وحی عمل می کردند ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

احسان و نیکوکاری که در اینجا آمده معنی وسیعتری دارد که هم اطاعت خدا را شامل می شود و هم انواع نیکبها به خلق خدا.

*** آیات بعد به توضیح چگونگی نیکوکار بودن آنها پرداخته، سه وصف را از میان اوصاف آنها بیان می کند.

نخست اینکه: "آنها کمی از شبها را می خوابیدند" (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ).

"یهجعون" از ماده "هجو" به معنی خواب شبانه است.

بعضی گفته اند منظور این است که آنها اکثر شب را بیدار بودند و کمی از شب را می خوابیدند، و به اصطلاح همواره شب زنده دار بودند.

ولی از آنجا که این حکم به صورت یک دستور عمومی برای پرهیزگاران و محسنین بعید به نظر می رسد این تفسیر مناسب نیست، بلکه منظور این است که آنها کمتر اتفاق می افتاد تمام شب را بخوابند، و به تعبیر دیگر "لیل" (شب) به صورت جنس و عموم در نظر گرفته شده.

بنا بر این همه شب بخشی را بیدار بودند و به عبادت و نماز شب می پرداختند و شبهایی را که تماماً در خواب باشند و عبادت شبانه از آنها به کلی فوت شود کم بوده است.

این تفسیر در حدیثی از امام صادق ع نیز نقل شده است (۱).

برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند که چون بعید بود از بیان

ص: ۳۲۱

۱- ۱) مرحوم "طبری" در "مجمع البیان" به این حدیث اشاره کرده است (جلد ۹ صفحه ۱۵۵) در تفسیر صافی نیز این حدیث از کافی به این صورت نقل شده: كانوا اقل الليالي يفوتهم لا يقومون فيها (تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث).

*** دومین وصف آنها را چنین بیان می کند: "آنها پیوسته در سحر گاهان استغفار می کردند" (و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قال و غوغای زندگی مادی فرو نشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی خیزند، و به درگاه خدا می روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می پردازند، نماز می خوانند، و مخصوصاً از گناهان خود استغفار می کنند.

بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان "نماز شب" است، از این جهت که "قنوت نماز وتر" مشتمل بر استغفار است.

"اسحار" جمع "سحر" (بر وزن بشر) در اصل به معنی "پوشیده و پنهان بودن" است، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است "سحر" نامیده شده.

واژه "سحر" (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است.

در روایتی در تفسیر "در المنثور" آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

ان آخر الليل في التهجد احب الي من اوله، لان الله يقول و بالاسحار هم

ص: ۳۲۲

۱-۱) "ما" در "ما يهجعون" ممکن است زائده و برای تاکید باشد، یا موصوله و یا مصدریه (چنان که در تفسیر فخر رازی و المیزان آمده است) هر چند بعضی تنها زائده و مصدریه را گفته اند (چنان که در تفسیر قرطبی و روح البیان آمده است) اما اینکه بعضی احتمال داده اند "نافیه" باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

یستغفرون: "آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

كانوا يستغفرون الله في الوتر سبعين مرة في السحر: "نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش می کردند" (۲).

*** سپس به سومین وصف پرهیزگاران بهشتی اشاره کرده، می افزاید: "در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود (و فی أموالهم حقٌ للسائلِ والمحرُومِ)".

تعبیر به "حق" در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده است (مانند زکات و خمس و سائر حقوق واجب شرعی) و یا آنها خود بر خویشان الزام کرده اند و تعهد نموده اند، و در اینصورت غیر حقوق واجب را نیز شامل می گردد.

بعضی معتقدند این آیه تنها ناظر به قسم دوم است، و حقوق واجب را شامل نمی شود، زیرا حقوق واجب در اموال همه مردم است، اعم از پرهیزگاران و غیر آنها، و حتی کفار، بنا بر این وقتی می گوید: در اموال آنها چنین حقی است یعنی علاوه بر واجبات آنها بر خود لازم می دانند که در راه خدا از اموال خویش به سائلان و محرومان انفاق کنند، ولی می توان گفت که فرق نیکوکاران با دیگران آن است که آنها این حقوق را ادا می کنند در حالی که دیگران مقید به آن نیستند.

این تفسیر نیز گفته شده که تعبیر به "سائل" در مورد حقوق واجب است، چرا که حق سؤال و مطالبه دارد، و تعبیر به "محروم" در حقوق مستحب

ص: ۳۲۳

۱-۱) در المنشور جلد ۶ صفحه ۱۱۳.

۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

است که حق مطالبه در آن نیست.

"فاضل مقداد" در "کنز العرفان" تصریح می کند که منظور از "حق معلوم" حقی است که خود آنها در اموالشان قرار می دهند، و خویشان را موظف به آن می دانند (۱).

نظیر این معنی در سوره معارج آیه ۲۴ و ۲۵ آمده است می فرماید: **وَ الَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوْمِ .**

و با توجه به اینکه حکم وجوب زکات در مدینه نازل شد، و آیات این سوره همگی مکی است نظر اخیر تایید می شود.

در روایاتی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز تاکید شده که منظور از "حق معلوم" چیزی غیر از زکات واجب است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

لكن الله عز وجل فرض في اموال الاغنياء حقوقا غير الزكاه، فقال عز وجل: وَ الَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِلسَّائِلِ ، فالحق المعلوم غير الزكاه، و هو شيء يفرضه الرجل على نفسه في ماله... ان شاء في كل يوم و ان شاء في كل جمعه و ان شاء في كل شهر... "ولى خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده، از جمله اینکه فرموده است: در اموال آنها حق معلومی برای سائل و محروم است، بنا بر این "حق معلوم" غیر از زکات است، و آن چیزی است که انسان شخصا بر خود لازم می کند که از مالش بپردازد... برای هر روز، و یا اگر بخواهد در هر جمعه و یا در هر ماه... " (۲).

در این زمینه احادیث متعدد دیگری با تعبیرات مختلف از امام علی بن

ص: ۳۲۴

۱-۱) "کنز العرفان" جلد ۱ صفحه ۲۲۶.

۲-۲) "وسائل الشیعه" جلد ۶ صفحه ۲۷ (ابواب ما تجب فيه الزکات باب ۷ حدیث ۲).

الحسین ع و امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده است (۱).

و به این ترتیب تفسیر آیه روشن است.

در اینکه میان "سائل" و "محروم" چه تفاوتی است؟ جمعی گفته اند:

"سائل" کسی است که از مردم تقاضای کمک می کند، ولی "محروم" شخص آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می دهد اما دستش به جایی نمی رسد و کسب و کار و زندگیش بهم پیچیده است و با این حال خویشتن داری کرده، از کسی تقاضای کمک نمی کند.

این همان کسی است که از او تعبیر به "محارف" می شود، زیرا در تفسیر محارف در کتب لغت و روایات اسلامی آمده است "او کسی است که هر قدر تلاش می کند در آمدی به دست نمی آورد گویی راههای زندگی به روی او بسته شده است".

به هر حال این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر ننشینید نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند، بر شما است که جستجو کنید و افراد آبرومند محروم را که به گفته قرآن (بقره-۲۷۳) **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ**: "افراد بیخبر آنها را از شدت خویشتن داری غنی می پندارند" پیدا کنید، و به آنها کمک نموده، گره مشکلاتشان را بگشائید و آبرویشان را حفظ نمائید، و این دستور مهمی است که برای حفظ حیثیت مسلمانان محروم بسیار مهم است.

البته این افراد را (به گفته قرآن در همان آیه بقره) می توان از چهره هایشان شناخت **تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ**.

آری گرچه خاموشند ولی در عمق چهره آنها نشانه های رنجهای جانکاه

ص: ۳۲۵

درونی برای افراد آگاه آشکار است، و "رنگ رخساره آنها از سر درونشان خبر می دهد".

نکته ها:

اشاره

۱- توجه به "خدا" و "خلق خدا"

آنچه از اوصاف برای "متقین" و "محسنین" در این آیات آمده در حقیقت در دو بخش خلاصه می شود توجه به خالق آنها در ساعاتی که از هر نظر آمادگی برای راز و نیاز با او و حضور قلب فراهم است، و عوامل اشتغال فکر و انصراف ذهن به حد اقل می رسد، یعنی در اواخر شب.

و دیگر توجه به نیازهای نیازمندان اعم از آنها که نیاز خود را ظاهر می کنند یا مکتوم می دارند.

این همان مطلبی است که در آیات قرآن کراراً به آن توصیه شده است، و آیاتی که "صلاه" و "زکات" را پشت سر هم می شمرد و روی هر دو تکیه می کند اشاره به همین مساله است، چرا که "صلاه" بارزترین مظهر پیوند با خالق است و "زکات" روشترین راه پیوند با خلق خدا.

۲- شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!

با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کراراً در قرآن مجید به آن اشاره شده، و این نشانه اهمیت فوق العاده آن می باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به "مقام محمود" (سوره اسراء- ۷۹) و "مایه روشنی چشم" (چنان که در آیه ۱۷ سوره الم سجده آمده) شمرده است.

در روایات اسلامی نیز فوق العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در

ص: ۳۲۶

سحرگاهان تکیه شده است:

در یک جا پیامبر ص آن را کفاره گناهان می شمرد و می فرماید:

یا علی ثلاث کفارات، منها التهجد باللیل و الناس نیام: "سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که مردم در خوابند" (۱).

در حدیث دیگری از رسول خدا ص آمده است:

اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل "شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادتهای شبانه" (۲).

و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی ع آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود:

علیک بصلاه اللیل: "نماز شب را هرگز ترک مکن" (۳).

و از امام صادق ع در تفسیر آیه مورد بحث (كَاثُرًا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) چنین نقل شده:

كانوا اقل الليالی تفوتهم لا يقومون فيها: "کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند" (۴).

باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر ص فرمود:

الركعتان فی جوف اللیل احب الی من الدنيا و ما فیها: "دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است" (۵).

و نیز در حدیثی می خوانیم که امام صادق ع به "سلیمان دیلمی" (یکی از یارانش) فرمود:

لا- تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل: "قیام شب را برای عبادت فراموش مکن، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم

ص: ۳۲۷

۱-۱) "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۳.

۲-۲) "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۵.

۳-۳) "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۷.

۴-۴) "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۹.

۵-۵) "بحار الانوار" جلد ۸۷ صفحه ۱۴۸.

گردد" (۱).

البته روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می شود، مخصوصاً نماز شب به عنوان یک وسیله مؤثر برای آمرزش گناهان، بیداری فکر و اندیشه، روشنایی دل، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد (۲).

در این زمینه در جلد ۱۲ صفحه ۲۲۷ (ذیل آیه ۷۹ سوره اسراء) و در جلد ۱۷ صفحه ۱۵۴ (ذیل آیه ۱۷ سوره الم سجده) بحثهای دیگری آورده ایم.

۳- حق سائل و محروم

قابل توجه اینکه در آیات فوق خواندیم همیشه در اموال نیکوکاران حقی برای سائل و محروم است، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که آنها خودشان را در برابر نیازمندان و محرومان مدیون می بینند، و آنان را طلبکار و صاحب حق می شمرند، حقی که به هر حال باید پرداخته شود، و هیچگونه منعی در پرداختن آن نیست، درست مانند طلبهای سائر طلبکاران.

و چنان که گفتیم قرائن مختلفی نشان می دهد که این تعبیر مربوط به زکات واجب و امثال آن نیست، بلکه ناظر به انفاقهای مستحبی می باشد که پرهیزگاران آن را دین خود می شمرند (۳).

ص: ۳۲۸

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۸۷ صفحه ۱۴۶.

۲-۲) برای اطلاع از این روایات به جلد ۵ "وسائل الشیعه"، و جلد اول "مستدرک الوسائل" و جلد ۸۷ "بحار الانوار" مراجعه فرمائید.

۳-۳) نزول این آیات در مکه، و ورود این حکم در خصوص نیکوکاران بهشتی، و روایات ائمه اهل بیت (ع) قرائنی است که حکایت از نظر داشتن این آیات به غیر زکات می کند.

اشاره

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

ترجمه:

۲۰- در زمین آیاتی برای طالبان یقین است.

۲۱- در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟! ۲۲- روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود.

۲۳- سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانگونه که شما سخن می گوئید!

تفسیر:

نشانه های خدا در وجود شما است آیا نمی بینید؟

در تعقیب آیات پیشین که پیرامون مساله معاد و صفات دوزخیان و بهشتیان سخن می گفت در آیات مورد بحث، سخن از نشانه های خدا در زمین و در وجود خود انسان است، تا از یک سو به مساله توحید و شناخت خدا و صفات او که مبدء حرکت به سوی همه خیرات است آشنا شوند، و از سوی دیگر به قدرت او

بر مساله معاد و زندگی پس از مرگ، چرا که خالق حیات در روی زمین و اینهمه عجائب و شگفتیها قادر بر تجدید حیات نیز می باشد.

نخست می فرماید: "در زمین نشانه های مهمی است برای آنها که اهل یقینند و طالب حقند" (وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ).

به راستی نشانه های حق و قدرت بی پایان و علم و حکمت نامحدود خدا در همین کره خاکی آن قدر فراوان است که عمر هیچ انسانی کافی برای شناخت همه آنها نیست.

حجم زمین، فاصله آن با خورشید، حرکت آن به دور خود، و حرکت آن به دور آفتاب، و نیروی جاذبه و دافعه ای که از آن حجم، و این حرکت به وجود می آید، و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام اینها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خدا است.

در حالی که اگر یکی از این حرکات و رابطه ها و ویژگیها کمترین تغییری پیدا کند شرایط حیات و زندگی بر صفحه زمین بر هم می خورد، و موازنه ها به هم می ریزد.

موادی که زمین را تشکیل داده، و منابع مختلفی که در سطح و زیر زمین برای حیات و زندگی آماده شده، هر یک نشانه ای از نشانه های او است.

کوه ها و دشتهای، دره و جنگلها، رودها و چشمه ها که هر کدام نقش مؤثری در ادامه حیات و هماهنگی ساختن شرایط آن دارد نشانه های دیگری است.

صدها هزار نوع از گیاهان و حشرات و حیوانات (آری صدها هزار نوع) هر کدام با ویژگیها و عجائزش که به هنگام مطالعه کتابهای زمین شناسی و گیاهشناسی و حیوان شناسی انسان را در حیرت فرو می برد آیات دیگری است.

در گوشه و کنار این کره خاکی اسرار جالبی است که شاید کمتر کسی به آن توجه می کند ولی نظر کنجکاو دانشمندان از آن پرده برداشته و عظمت

آفریدگار را آشکار ساخته است.

بد نیست در اینجا به گوشه ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد گوش فرا دهیم:

"کرسی مورسین" می گوید: "در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا ضخیم تر از آنچه هست می بود اکسیژن-یعنی ماده اصلی حیات-وجود پیدا نمی کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند".

در جای دیگر در باره قشر هوایی که اطراف زمین را فرا گرفته می گوید:

"اگر هوای اطراف زمین اندکی از آنچه هست رقیقتر می بود، شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به سوی زمین جذب می شوند و در همان فضای خارج زمین (بر اثر برخورد به قشر هوا) منفجر و نابود می شوند دائماً به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه ای از آن را مورد اصابت قرار می دادند! و یا اگر سرعت حرکت شهابها از آنچه هست کمتر می بود (هرگز بر اثر برخورد با هوا منفجر نمی شدند) همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود".

و در جای دیگر می گوید: "تنها بیست و یک درصد از هوای اطراف زمین اکسیژن است... اگر مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای بیست و یک درصد پنجاه درصد بود، تمام مواد سوختنی این عالم محترق می شد، و اگر جرقه ای به درختی در جنگلی می رسید، تمام جنگل به طور کامل می سوخت!" غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، و کلیه میکربهای

مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید.

یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آنها هم گازهای سمی هستند، معهدا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات، و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد.

هر کس که درک معانی می کند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاسگزار موهبت های آن (و آفریدگار دریا) باشد (۱).

*** در آیه بعد می افزاید: "در وجود خود شما نیز نشانه های خدا فراوان است" (وَ فِي أَنْفُسِكُمْ).

"آیا چشم باز نمی کنید و اینهمه آیات و نشانه های بارز حق را نمی بینید؟! (أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

بدون شک انسان اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد، بلکه عجائبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست.

عجب اینکه این انسان با آن هوش و عقل و علم و اینهمه خلاقیت و ابتکارات و صنایع شگرف، روز نخست به صورت نطفه کوچک و بی ارزشی بوده، اما همین

ص: ۳۳۲

۱-۱) "راز آفرینش انسان" نوشته "کرسی موریس" ترجمه "محمد سعیدی" از صفحه ۳۳ تا صفحه ۳۶.

که در عالم رحم قرار می گیرد با سرعت عجیبی رو به تکامل می رود، روز به روز شکل عوض می کند، و لحظه به لحظه دگرگون می شود، و آن نطفه ناچیز در مدت کوتاهی به انسان کاملی تبدیل می گردد.

یک سلول که کوچکترین اجزای بدن او است ساختمان تو بر تو و شگفت-آوری دارد که به گفته دانشمندان معادل یک شهر صنعتی تشکیلات در آن است!

یکی از علمای زیست شناس می گوید: "این شهر عظیم با هزاران در و دروازه جالب، و هزاران کارخانه و انبار و شبکه لوله کشی، و مرکز فرماندهی با تاسیسات فراوان (آنها) و ارتباطات زیاد، و کارهای مختلف حیاتی، آنها در محدوده کوچک یک سلول، از پیچیده ترین و شگفت انگیزترین شهرها است که اگر ما بخواهیم تاسیساتی بسازیم که همان اعمال را انجام دهد- هرگز قادر نیستیم- باید دهها هزار هکتار زمین را زیر تاسیسات و ساختمانهای مختلف و ماشین آلات پیچیده ببریم تا برای انجام چنان برنامه ای آماده گردد، ولی جالب اینکه دستگاه آفرینش همه اینها را در مساحتی معادل "پانزده میلیونیم میلیمتر" قرار داده!" (۱).

دستگاه هایی که در بدن انسان است مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصا دهها هزار کیلومتر! رگهای درشت و باریک و حتی مویرگهایی که با چشم دیده نمی شود، و مسئول آبرسانی و تغذیه و تهویه "ده میلیون میلیارد" سلول تن انسان هستند، و حواس مختلفی مانند بینایی و شنوایی و حواس دیگر هر کدام آیتی عظیم از آیات او است.

و از همه مهمتر معمای "حیات" که اسرار آن هم چنان ناشناخته مانده،

ص: ۳۳۳

۱-۱) "سفری به اعماق وجود انسان" (بخش سلولها).

و ساختمان روح و عقل انسان است که عقول همه انسانها از درك آن عاجز است، و اینجا است که انسان بی اختیار لب به تسبیح و حمد و ثنای خدا می گشاید و در پیشگاه عظمتش سر تعظیم فرود می آورد، و به این اشعار مترنم می شود: فیک یا اعجوبه الڪون غدا الفکر کلیلا انت حیرت ذوی اللب و بلبت العقولا كلما قدم فکری فیک شبرا فر میلا ناکصا یخبط فی عمیاء لا یهدی سیلا "در تو ای اعجوبه عالم هستی (ای خدای بزرگ) فکر خسته و وامانده شد!" "تو صاحبان اندیشه و مغز را حیران ساخته ای، و عقول را بهم ریخته ای!" "هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود یک میل فرار می کند" (و از عظمت ذات در وحشتی بزرگ فرو می رود).

"آری به عقب برمی گردد و در تاریکیها غرق می شود، و راهی به جلو پیدا نمی کند!" در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه: "کسی که خویش را بشناسد خدای خویش را شناخته است" (۱).

آری "خودشناسی" در تمام مراحل راه "خداشناسی" است.

تعبیر به "أَفَلَا تُبْصِرُونَ" (آیا نمی بینید) تعبیر لطیفی است، یعنی این آیات الهی در گرداگرد شما در درون جان شما، در سراسر پیکر شما، گسترده است، اگر اندکی چشم باز کنید می بینید، و روح شما از درك عظمتش سیراب می گردد.

ص: ۳۳۴

(۱-۱) "سفینه البحار" جلد ۲ صفحه ۶۰۳ ماده "نفس".

در سومین آیه مورد بحث به سومین بخش از نشانه های عظمت پروردگار و قدرت او بر معاد اشاره کرده می فرماید: "روزی شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده می شود" (وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ).

گرچه در بعضی از روایات اسلامی "رزق" در این آیه به دانه های حیاتبخش باران تفسیر شده که منبع هر خیر و برکت در زمین است، و آیه ۵ سوره جاثیه نیز موافق آن است: "وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْلَقَ بِهِ الْأَرْضَ بِعِيدٍ مَوْتِهَا: "آنچه خدا از آسمان از رزق نازل کرده و به وسیله آن زمینهای مرده را احیاء فرموده است" ولی این معنی می تواند یکی از مصداقهای روشن آیه باشد در حالی که گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می شود، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق العاده حساس است، و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است.

اینها همه در صورتی است که "سما" را به معنی همین آسمان ظاهری تفسیر کنیم، ولی بعضی از مفسران "سما" را به معنی عالم غیب و ما وراء طبیعت و لوح محفوظ گرفته اند که تقدیر ارزاق انسانها از آنجا می شود.

البته جمع میان هر دو معنی ممکن است، هر چند تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد.

و اما جمله "مَا تُوعَدُونَ" (آنچه به شما وعده داده می شود) می تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده باشد، و یا به معنی بهشت موعود چرا که در آیه ۱۵ "وَالنَّجْمِ" می خوانیم: "عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى: "بهشت موعود نزد سدرة المنتهی در آسمانها است" و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت یا عذابی است که از آسمان نازل می گردد، و یا ناظر به همه این مفاهیم است، چرا که جمله "مَا تُوعَدُونَ" مفهومش وسیع و گسترده است.

به هر حال این سه آیه ترتیب لطیفی دارد: آیه نخست از عوامل وجود

انسان در کره زمین سخن می گوید، و آیه دوم از خود وجود انسان، و آیه سوم از عوامل دوام و بقاء او.

این نکته نیز قابل توجه است: چیزی که مانع بصیرت آدمی می شود، و او را از مطالعه اسرار آفرینش، اسرار زمین و شگفتیهای وجود خودش باز می دارد همان حرص برای روزی است، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می دهد که روزی او تضمین شده است، تا بتواند با خیال راحت به شگفتیهای جهان هستی بنگرد، و جمله " أَفَلَا تُبْصِرُونَ " در مورد او تحقق یابد.

*** لذا برای تاکید این مطلب در آخرین آیه مورد بحث سوگند یاد کرده می گوید: " به خدای آسمان و زمین سوگند که این مطلب حق است، درست همانگونه که شما سخن می گوئید " (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ).

کار بجایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیر باور و ضعیف النفس و حریص سوگند یاد می کند که آنچه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده همه حق است، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست (۱).

تعبیر به " مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ " (همانگونه که سخن می گوئید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوسترین اشیاء سخن می گوید، چرا که گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می شود، اما در سخن گفتن چنین

ص: ۳۳۶

۱- ۱) در اینکه مرجع ضمیر "انه" چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: به "رزق" بازمی گردد، و بعضی به "مَا تُوعَدُونَ" و بعضی آن را به پیامبر (ص) و قرآن بازگردانده اند ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است.

خطایی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می گوید: همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد رزق و وعده های الهی نیز همین گونه است! از این گذشته مساله سخن گفتن خود یکی از بزرگترین روزیها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زنده ای جز انسان از آن برخوردار نشده است، و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسانها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانشها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست.

نکته ها:

اشاره

۱- داستان تکان دهنده اصمعی

"زمخشری" در تفسیر "کشاف" از "اصمعی" (۱) نقل می کند از مسجد بصره بیرون آمدم، ناگاه چشمم به یک عرب بیابانی افتاد که بر مرکبش سوار بود، با من روبرو شد و گفت: از کدام قبیله ای؟ گفتم از "بنی اصمع" گفت:

از کجا می آیی؟ گفتم از آنجا که کلام خداوند رحمان را می خوانند، گفت برای من هم بخوان! من آیاتی از سوره و الذاریات را برای او خواندم، تا به آیه "و فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ" رسیدم، گفت کافی است، برخاست و شتری را که با خود داشت نحر کرد، و گوشت آن را در میان نیازمندانی که می آمدند و می رفتند تقسیم نمود، شمشیر و کمانش را نیز شکست و کنار انداخت و پشت کرد و رفت. این داستان گذشت.

ص: ۳۳۷

۱- ۱) نام او "عبد الملک ابن قریب" بوده، در ایام هارون الرشید می زیست، حافظه وی عجیب و اطلاعاتی گسترده از تاریخ و ادبیات و اشعار عرب داشت، و در سال ۲۱۶ در بصره وفات کرد (الکنی و الالقاب ج ۲ صفحه ۳۷).

هنگامی که با "هارون الرشید" به زیارت خانه خدا رفتم مشغول طواف بودم ناگهان دیدم کسی با صدای آهسته مرا صدا می زند نگاه کردم دیدم همان مرد عرب است، لاغر شده، و رنگ صورتش زرد گشته است (پیدا بود که عشقی آتشین بر او چیره گشته و او را بیقرار ساخته است) به من سلام کرد و خواهش نمود بار دیگر همان سوره "ذاریات" را برای او بخوانم، وقتی به همان آیه رسیدم فریادی کشید و گفت ما وعده خداوند خود را به خوبی یافتیم، سپس افزود آیا بعد از اینهم آیه ای هست من آیه بعد را خواندم: **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ بَارٍ دِيْكَرٍ صَيْحَةٍ زِدْ وَ كَقْت: يَا سَبْحَانَ اللَّهِ مِنْ ذَا الَّذِي اغْضَبَ الْجَلِيلِ حَتَّى حَلْفٍ يَصْدُقُوهُ بِقَوْلِهِ حَتَّى الْجَنَّةِ إِلَى الْيَمِينِ؟!":** برآستی عجیب است، چه کسی خداوند جلیل را به خشم آورده که این چنین سوگند یاد می کند آیا سخن او را باور نکرده اند که ناچار از سوگند شده؟! این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین افتاد و مرغ روحش به آسمان پرواز کرد (۱).

۲- بهشت کجاست؟

چنان که در تفسیر آیات گفتیم بعضی جمله " **وَمَا تُوعَدُونَ** " را به معنی بهشت تفسیر کرده اند، و گفته اند از این آیه استفاده می شود که بهشت در آسمانها است، ولی این سخن با آنچه در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است که می گوید "بهشت به وسعت آسمانها و زمین است" سازگار به نظر نمی رسد.

و چنان که گفتیم این تفسیر برای جمله " **ما توعدون** " مسلم نیست، بلکه ممکن است اشاره به وعده رزق یا عذابهای آسمانی باشد.

و اگر در آیه ۱۵ سوره نجم آمده است که " **جنه الماوی** " در آسمان در

ص: ۳۳۸

کنار "سدره المنتهی" است، دلیلی بر این معنی نخواهد بود، زیرا "جنه الماوی" بخشی از باغهای بهشت است نه تمام بهشت (دقت کنید).

۳- بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه های خدا در عالم هستی می گوید گاه می فرماید: اینها نشانه هایی است برای کسانی که می شنوند (لِقَوْمٍ يَشْمَعُونَ) (یونس ۶۷).

و گاه می گوید: برای آنهایی که تفکر می کنند (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (رعد ۳).

گاه می فرماید: برای کسانی که تعقل می کنند (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (رعد ۴).

گاه می گوید: برای کسانی که بسیار شکیبیا و شکر گزارند (لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (ابراهیم ۵).

گاه می فرماید: برای کسانی که ایمان دارند (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (نحل ۷۹).

گاه می گوید: برای همه صاحبان مغز (لَايَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ) (طه ۵۴).

گاه می فرماید: برای آنها که هوش سرشار دارند (لَايَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ) (حجر ۷۵).

و بالاخره گاهی می گوید: برای دانشمندان (لَايَاتٍ لِلْعَالَمِينَ) (روم ۲۲).

و در آیات مورد بحث می گوید: "آیا نمی بینید؟" یعنی آیات خدا در زمین و در درون وجود شما برای کسانی که چشم بینا دارند روشن است.

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی شمار و نشانه های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود

دارد زمینه آماده ای لازم است، چشمی بینا، گوشی شنوا، فکری بیدار، و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق لازم است، و گرنه ممکن است انسان سالها در لابلای این آیات زندگی کند اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد.

۴- رزق حق است

از جمله اموری که نظام دقیقی بر آن حاکم است همین مساله روزی است که در آیات مورد بحث اشارات واضحی به آن شده است، درست است که تلاش و کوشش شرط بهره گیری از مواهب زندگی است، و تنبلی و سستی مایه محرومیت و درماندگی می باشد، ولی اینهم اشتباه است که گمان کنیم با حرص و ولع و کارهای بی رویه روزی انسان افزون می شود، و با عفت و متانت و خویشتن داری روزی کم خواهد شد.

در احادیث اسلامی تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

ان الرزق لا یجره حرص حریص، و لا یصرفه کره کاره: "روزی از سوی خداوند مقدر شده، نه حرص حریص آن را جلب می کند، و نه اگر افراد آن را منع می نماید" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود فرمود:

و ان كان الرزق مقسوما فالحرص لما ذا؟ .. "هر گاه رزق قسمت شده است حرص برای چیست (۲) ...؟"

هدف از این بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان باز می دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان

ص: ۳۴۰

۱- (۱ و ۲) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۲۶.

وسيله جلب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

□
و الذی بعث جدی بالحق نبیا ان الله تبارک و تعالی یرزق العبد علی قدر المروه، و ان المعونه تنزل علی قدر شده البلاء:
"سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می دهد، و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است" (۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است:

کف الاذی و قله الصخب یزیدان فی الرزق: "ترک آزار مردم و جار و جنجال، روزی را افزایش می دهد." (۲) از پیامبر اسلام ص نیز نقل شده است که فرمود:

التوحید نصف الدین و استنزل الرزق بالصدقه: "توحید نیمی از دین است، و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن!" (۳).

و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه، و شستشو و تمیز کردن ظروف از اسباب افزایش روزی معرفی شده است.

ص: ۳۴۱

۱-۱) نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱).

۲-۲ و ۳) همان مدرک صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

اشاره

هَلْ أَتَاكَ خَيْبٌ ضَعِيفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَهِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰)

ترجمه:

۲۴- آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ ۲۵- در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید! ۲۶- و به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی را برای

آنها) آورد.

۲۷- و آن را نزدیک آنها گذارد(ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی برند) گفت! آیا شما غذا نمی خورید؟ ۲۸- و از این کار احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما رسولان پروردگار توایم) و او را بشارت به تولد پسری دانا و هوشیار دادند.

۲۹- در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می کشید و به صورت خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیر زنی نازا هستم؟! ۳۰- گفتند پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست.

تفسیر:

میهمانان ابراهیم (ع)

از این آیات به بعد گوشه هایی از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین برای تاکید و تایید مطالب گذشته مطرح می شود، و نخستین فراز آن سرگذشت فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط در شکل آدمیان بر ابراهیم ع ظاهر شدند، و او را بشارت به تولد فرزندی دادند با اینکه ابراهیم به سن پیری رسیده بود و همسرش نیز مسن و نازا بود.

از یک سو عطا کردن این فرزند برومند در این سن و سال به این پدر و مادر پیر و فرتوت تاکید است برای آنچه در باره مقدر بودن سایر روزی ها که در آیات گذشته آمد.

و از سوی دیگر دلیلی است بر قدرت و توانایی حق، و آیتی است از آیات خداشناسی که در آیات گذشته از آن بحث شده است.

و از سوی سوم بشارتی است برای اقوام با ایمان که مشمول حمایت حق هستند، همان گونه که آیات بعد که سخن از عذاب هولناک قوم لوط می گوید

ص: ۳۴۳

هشدار و تهدیدی است برای مجرمان بی ایمان.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: "آیا داستان و خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟! (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ) (۱).

تعبیر به "مکرمین" (اکرام شدگان) یا به خاطر این است که این فرشتگان ماموران حق بودند، و در آیه ۲۶ سوره انبیاء نیز در باره فرشتگان می خوانیم: يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْرَبُوْا مَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ مِنْ سَمٰوٰتٍ فَاَنْتُمْ تَخْتَفُوْنَ "آنها بندگان هستند محترم" و یا به خاطر احتراماتی است که ابراهیم برای آنها قائل شد و یا به هر دو جهت.

*** سپس به شرح حال آنها پرداخته، می گوید: "آن زمان که بر ابراهیم وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید!" (اِذْ دَخَلُوْا عَلَيْهِ فَقَالُوْا سَلَامًا قَالْ سَلَامٌ قَوْمٍ مُّنْكَرُوْنَ) (۲).

بعضی گفته اند ابراهیم ع مساله ناشناخته بودن آنها را در درون دل گفت، نه به صورت آشکار (چرا که این سخن با مساله احترام مهمان سازگار نیست).

ولی این معمول است که گاهی میزبان در عین احترام به میهمان می گوید:

ص: ۳۴۴

۱-۱) "ضیف" معنی وصفی دارد، و بر مفرد و جمع اطلاق می شود، و لذا با "مکرمین" که جمع است توصیف شده و این که بعضی گفته اند مصدر است و تشبیه و جمع ندارد درست به نظر نمی رسد، ولی به گفته "زمخشری" در "کشاف" چون در اصل مصدر بوده، بعد از آن که معنی وصفی به خود گرفت نیز در مفرد و جمع هر دو استعمال می شود. (دقت کنید)

۲-۲) "سلاما" منصوب به فعل محذوفی است و در تقدیر چنین است "نسلم علیکم سلاما" و "سلام" مبتداء است و "خبر" آن محذوف است، و در اصل "علیکم سلام" (یا سلام علیکم) بوده است گویا ابراهیم (ع) می خواست تحیتی بالاتر از تحیت آنها بگوید، زیرا "جمله اسمیه" دلالت بر ثبات و دوام دارد (تفسیر کشاف ج ۴ ص ۴۰۱).

ولی من نمی دانم شما را کجا دیده ام؟ و به نظرم زیاد آشنا نیستید، بنا بر این می توان ظاهر آیه را حفظ کرد که ابراهیم این سخن را آشکارا گفته است، هر چند احتمال اول نیز بعید به نظر نمی رسد، بخصوص اینکه پاسخی از ناحیه میهمانان در معرفی خود در اینجا دیده نمی شود، و اگر ابراهیم چنین سخنی را آشکارا گفته بود لا بد آنها پاسخی به آن می دادند.

*** به هر حال ابراهیم میهمان نواز و پر سخاوت، برای پذیرایی میهمانان خود فوراً دست به کار شد، "پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله ای فربه و بریانی برای آنها آورد" (فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ).

"راغ" چنان که راغب در مفردات می گوید از "روغ" (بر وزن شوق) به معنی حرکت کردن توأم با یک نقشه پنهانی است.

چرا ابراهیم چنین کرد؟ برای اینکه ممکن بود اگر میهمانان متوجه شوند مانع از چنین پذیرایی پر هزینه ای گردند.

اما چرا ابراهیم میهمانهای معدود که به گفته بعضی سه نفر و حد اکثر دوازده نفر بودند (۱) غذای فراوان و مفصل تهیه کرد، این به خاطر آن است که معمولاً اشخاص سخاوتمند هر گاه میهمانی برای آنها فرا رسد تنها به اندازه میهمانان غذا تهیه نمی کنند، بلکه غذایی فراهم می سازند که علاوه بر میهمانان تمام کسانی که برای آنان کار می کنند در آن شریک و سهیم باشند، و حتی همسایگان و نزدیکان و اطرافیان دیگر را هم در نظر می گیرند، بنا بر این هرگز چنین غذای اضافی اسراف محسوب نمی شود، و این معنی امروز هم در میان بسیاری از عشایر و آنها که به شکل سنتی سابق زندگی می کنند دیده می شود.

ص: ۳۴۵

(۱-۱) اقتباس از "روح البیان" و "حاشیه تفسیر صافی" ذیل آیات مورد بحث.

"عجل" (بر وزن طفل) به معنی گوساله است (و اینکه بعضی گفته اند به معنی گوسفند است با متون لغت سازگار نیست) این واژه در اصل از ماده "عجله" گرفته شده، زیرا این حیوان در این سن و سال حرکات عجولانه ای دارد که وقتی بزرگ شد به کلی آن را کنار می گذارد.

"سمین" به معنی فربه است، و انتخاب چنین گوساله ای برای احترام به میهمانان، و استفاده بیشتر اطرافیان بوده است.

در آیه ۶۹ سوره هود آمده است که این گوساله بریان بود (بِعَجَلٍ حَنِیذٍ) هر چند آیه مورد بحث در این باره سخنی نمی گوید، اما منافاتی با آن ندارد.

*** "ابراهیم شخصا این غذا را برای میهمانان آورد و نزدیک آنها گذارد" (فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ).

ولی با کمال تعجب مشاهده کرد که آنها دست به سوی غذا نمی برند، "گفت آیا غذا نمی خورید؟! (قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ).

*** ابراهیم تصور می کرد آنها از جنس بشرند" و هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی برند در دل احساس وحشت کرد" (فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً).

زیرا در آن زمان- و امروز هم در میان بسیاری از اقوام که پای بند به اخلاق سنتی هستند- هر گاه کسی از غذای دیگری بخورد به او آزاری نمی رساند و خیانتی نمی کند، و آنجا که نمک خورند نمکدان را نمی شکنند، و لذا اگر میهمان دست به غذا نبرد این گمان پیدا می شد که او برای کار خطرناکی آمده است. این ضرب المثل نیز در عرب معروف است که می گویند "من لم یاکل طعامک لم یحفظ ذمامک": "کسی که غذای تو را نخورد به پیمان تو وفا نخواهد کرد".

"ایجاس" از ماده "وجس" (بر وزن مکث) در اصل به معنی صدای مخفی است، به همین مناسبت "ایجاس" به معنی احساس پنهانی و درونی آمده، گویی انسان صدایی را از درون خود می شنود و هنگامی که با "خیفه" همراه شود به معنی احساس ترس است.

در اینجا میهمانان-همانگونه که در سوره هود آیه ۷۰ آمده است- "به او گفتند ترس" و به او اطمینان خاطر دادند (قَالُوا لَا تَخَفْ).

سپس می افزاید: "او را بشارت به تولد پسری دانا دادند" (وَبَشِّرُوهُ بِنِعْمَةٍ عَلِيمٍ).

بدیهی است فرزند به هنگام تولد "عالم" نیست، اما ممکن است استعدادی در او باشد که در آینده عالم و دانشمند بزرگی شود، و منظور در اینجا همین است.

در اینکه این فرزند "اسماعیل" بوده یا "اسحاق"؟ در میان مفسران گفتگو است، هر چند مشهور این است که "اسحاق" بوده.

ولی این احتمال که اسماعیل باشد با توجه به آیه ۷۱ سوره هود که می گوید: فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ دَرَسْتُ بِه نَظَر نَمِی رَسَد، بنا بر این شکی نیست زنی که در آیات بعد سخن از او به میان می آید همسر ابراهیم "ساره" و این فرزند "اسحاق" است.

*** در این هنگام همسر ابراهیم جلو آمد در حالی که از خوشحالی و تعجب فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت: آیا با اینکه من پیر زنی نازایم صاحب فرزندی خواهم شد؟! (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرِّهِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ).

در آیه ۷۲ سوره هود نیز می خوانیم: قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا: "گفت: ای وای بر من! آیا من فرزندی می آورم در حالی

که پیر زخم، و این شوهرم پیر مردی است، این راستی چیز عجیبی است!" بنا بر این فریاد او فریادی از روی تعجب و توأم با شادی بوده است.

واژه "صره" از ماده "صر" (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و بهم بستگی است، و به فریاد شدید و همچنین جمعیت متراکم نیز گفته می شود، چرا که دارای شدت و بهم پیوستگی است، به بادهای شدید و سرد "صرصر" می گویند چرا که انسانها را به هم می پیچد، و "صروره" به زن یا مردی می گویند که هنوز حج بجا نیاورده، و یا تصمیم بر ازدواج ندارد، چرا که یک نوع بستگی و امتناع در آنها است، و در آیه مورد بحث به همان معنی فریاد شدید است.

"صکت" از ماده "صک" (بر وزن شک) به معنی زدن شدید، یا به صورت زدن است، و منظور در اینجا این است که همسر ابراهیم هنگامی که نوید تولد فرزندی را شنید، همانگونه که عادت زنان است، دستها را از شدت تعجب و حیا به صورت زد.

طبق گفته بعضی از مفسران، و همچنین سفر تکوین تورات، همسر ابراهیم در آن وقت نود سال یا بیشتر داشت، و خود ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر! *** ولی قرآن در آیه بعد پاسخ فرشتگان را به او نقل می کند: "گفتند:

پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و دانا است" (قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

گرچه تو پیر زن فرتوتی هستی و شوهرت نیز چنین است، اما هنگامی که فرمان پروردگار تو صادر شود و اراده اش به چیزی تعلق گیرد بدون تردید تحقق می یابد.

حتی آفرینش جهان عظیمی همانند این جهان با امر "کن" (موجود باش) برای او سهل و آسان است.

تعبیر به "حکیم" و "علیم" اشاره به این است که نیاز ندارد تو از سن پیری و نازایی خودت یا کهنسال بودن همسرت خبر دهی، خدا همه اینها را می داند و اگر تا کنون به شما فرزندی نداده و در اواخر عمر مرحمت می کند آنهم حکمتی دارد.

جالب اینکه در آیه ۷۳ سوره هود می خوانیم که فرشتگان به او گفتند: أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ :

"آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ این رحمت خدا و برکاتش بر خانواده شما است، که او حمید و مجید است."

تفاوت این دو تعبیر به خاطر آن است که فرشتگان همه این سخنها را به "ساره" گفتند، منتهی در سوره هود به بخشی اشاره شده، و در اینجا به بخش دیگر، در آنجا سخن از رحمت و برکات خدا است، و تناسب با حمید و مجید دارد (کسی که او را در مقابل نعمتهایش حمد و تمجید می کنند).

ولی در اینجا سخن از آگاهی خداوند نسبت به عدم آمادگی این دو همسر برای آوردن فرزند، و نازایی زن از نظر اسباب ظاهری است، و متناسب این است که گفته شود خدا از همه اینها آگاه می باشد، و اگر سؤال شود چرا این موهبت را در جوانی به آنها نداد؟ گفته می شود: در این امر حکمتی است چرا که او حکیم است.

نکته:

سخاوت پیامبران

بسیار می شود که بعضی از افراد خشک، سخاوت و بلندنظری را با اسراف

ص: ۳۴۹

و تپذیر اشتباه می کنند، و خست و تنگ نظری را با مساله زهد و پارسایی.

قرآن در آیات فوق، و آیات سوره هود، این حقیقت را فاش بیان کرده که پذیرایی از مهمان به طور گسترده و معقول هرگز مخالف شرع نیست، بلکه چون پیامبری دست به چنین کاری زده است دلیل بر محبوبیت آن است ولی البته آن گونه پذیرایی که شعاعش دیگران را هم در برگیرد، آن چنان که رسم افراد شریف سخاوتمند است.

خداوند هرگز بهره گیری از مواهب زندگی را تحریم نکرده، و داشتن اموال حلالی را همانند ابراهیم که دیگران هم از آن بهره گیرند عیب نشمرده است.

ابراهیم ع با آن اموال سرشار هرگز از یاد خدا غافل نشد، و هیچوقت دلبستگی اسارت گونه به آن نیافت، و در هیچ زمان منافع آن را منحصر به خود نساخت.

قرآن در آیه ۳۲ سوره اعراف می گوید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: "بگو چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگانش آفریده، و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هر چند دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود، این چنین آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم."

در این زمینه بحث مشروحی در جلد ششم صفحه ۱۵۰ به بعد-ذیل آیه ۳۲-اعراف آورده ایم.

آغاز جزء ۲۷ قرآن مجید

ص: ۳۵۱

اشاره

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷)

ترجمه:

۳۱- (ابراهیم) گفت پس ماموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟ ۳۲- گفتند ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم.

۳۳- تا بارانی از "سنگ-گل" بر آنها بفرستیم.

۳۴- سنگهایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است! ۳۵- ما تمام مؤمنانی را که در آن شهرها(ی قوم لوط) زندگی می کردند(قبل از نزول بلا)خارج کردیم.

۳۶- و جز یک خانواده با ایمان در تمام آنها نیافتیم! ۳۷- و در آن(شهرهای بلا دیده)نشانه ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند بجای گذاردیم.

شهرهای بلادیده قوم لوط آیت و عبرتی است

در تعقیب ماجرای ورود فرشتگان بر ابراهیم و بشارت دادن به او در باره تولد اسحاق بحث از گفتگویی است که میان "ابراهیم" و "فرشتگان" در باره قوم "لوط" در گرفت.

توضیح اینکه: ابراهیم پس از تبعید به شام به دعوت مردم به سوی خداوند و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی ادامه می داد، حضرت "لوط" که از پیامبران بزرگ بود در عصر او می زیست و احتمالاً از سوی او ماموریت یافت که برای تبلیغ و هدایت گمراهان به یکی از مناطق شام (یعنی شهرهای سدوم) سفر کند، او در میان قوم گنجهکاری آمد که آلوده به شرک و گناهان بسیاری بودند، و از همه زشت تر گناه همجنس بازی و لواط بود سرانجام گروهی از فرشتگان مامور هلاک این قوم شدند اما قبلاً نزد ابراهیم آمدند.

ابراهیم از وضع میهمان فهمید اینها به دنبال کار مهمی می روند، و تنها برای بشارت تولد فرزند نزد او نیامده اند، چرا که برای چنین بشارتی یک نفر کافی بود، و یا به خاطر عجله ای که در حرکت داشتند احساس کرد ماموریت مهمی دارند.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "ابراهیم گفت: پس ماموریت و کار مهم شما چیست ای فرستادگان خدا؟! (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ) (۱).

*** فرشتگان پرده از روی ماموریت خود برداشته، و به ابراهیم گفتند:

ص: ۳۵۴

۱ - ۱) باید توجه داشت که "خطب" به هر گونه کاری نمی گویند، بلکه به معنی کارهای مهم است، در حالی که شغل، امر، فعل، و امثال اینها مفهوم عامی دارند.

ما به سوی قوم مجرم و تبه‌کاری فرستاده شده ایم" (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ).

قومی که علاوه بر فساد عقیده گرفتار انواع آلودگیها و گناهان مختلف زشت و ننگینی است (۱).

*** سپس افزودند: "ما ماموریت داریم بارانی از "سنگ-گل" بر آنها بفرستیم" و آنها را بدینوسیله در هم بکوبیم و هلاک کنیم (لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ).

تعبیر به "حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ" (سنگی از گل) همان چیزی است که در آیه ۸۲ سوره هود بجای آن "سجیل" آمده است، و "سجیل" در اصل یک واژه فارسی است که از "سنگ" و "گل" گرفته شده و در لسان عرب به صورت "سجیل" درآمده، بنا بر این چیزی است که نه مانند سنگ سخت است و نه مانند گل سست، و در مجموع شاید اشاره به این معنی است که برای نابود کردن این قوم مجرم حتی نیازی به نازل کردن صخره های عظیم از آسمان نبود، بلکه بارانی از ریگهای کوچک و نه چندان محکم و مانند دانه های باران بر آنها فرو بارید.

*** سپس افزودند: "این سنگها از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است" (مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ).

ص: ۳۵۵

۱-۱) قابل توجه اینکه در سوره هود به هنگام ذکر این ماجرا می گوید: **إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ** "ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم" این تفاوت تعبیرات که در میان آیات مورد بحث و آیات سوره هود است به خاطر این می باشد که هر کدام به بخشی از ماجرا اشاره می کند و به تعبیر دیگر تمام این مسائل واقع شده منتهی بعضی در ضمن آیات مورد بحث آمده، و بعضی دیگر در سوره های دیگر.

"مسومه" به چیزی می گویند که دارای علامت و نشانه ای است، و در اینکه چگونه آنها نشاندار بودند؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند:

آنها شکل مخصوص داشته که نشان می داده سنگ معمولی نیست، بلکه وسیله عذاب است. و جمعی گفته اند: هر کدام علامتی داشته و برای فرد معین و نقطه خاصی نشانه گیری شده بود، تا مردم بدانند که مجازاتهای خداوند آن چنان حساب شده است که حتی معلوم است کدام فرد مجرم با کدام سنگ باید نابود شود! تعبیر به "مصرفین" اشاره به کثرت گناه آنها است، به گونه ای که از حد گذرانده و پرده های حیا و شرم را دریده بودند، اگر کسی در حالات قوم لوط و انواع گناهان آنها دقت کند می بیند که این تعبیر در مورد آنها بسیار پر معنی است (۱).

هر انسانی ممکن است گهگاه آلوده به گناهی شود اما اگر به زودی بیدار گردد و جبران و اصلاح کند زیاد مشکل نیست، مشکل زمانی پیش می آید که سر به اسراف بگذارد.

این تعبیر در عین حال مطلب دیگری را نیز بازگو می کند که نه تنها این سنگهای آسمانی برای قوم لوط نشانه گیری شده بود، بلکه در انتظار همه گنهکاران مسرف است.

*** قرآن در اینجا دنباله ماجرای این رسولان پروردگار را که نزد حضرت لوط آمدند و به عنوان میهمانانی بر او وارد شدند، و قوم بیشرم به گمان اینکه آنها جوانانی زیبا روی از جنس بشرند به سراغ آنها آمدند، اما به زودی به اشتباه

ص: ۳۵۶

خود پی بردند، و چشمان همه آنها نابینا شد، رها کرده و دنباله سخن را از سوی خداوند بازگو می کند (۱).

می فرماید: "ما تمام مؤمنانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می کردند قبل از نزول بلا خارج کردیم" (فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

*** ولی در تمام این مناطق جز یک خانواده با ایمان نیافتیم! (فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

آری ما هرگز خشک و تر را با هم نمی سوزانیم و عدالت ما اجازه نمی دهد مؤمن را گرفتار سرنوشت کافر کنیم، حتی اگر در میان میلیونها نفر بی ایمان و مجرم، یک فرد با ایمان و پاک باشد نجاتش می دهیم.

این همان مطلبی است که در سوره حجر آیه ۵۹ و ۶۰ به این صورت آمده:

"إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ :

"مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد، بجز همسرش که مقدر داشتیم در شهر بماند و هلاک شود!" و در سوره هود آیه ۸۱ می خوانیم: فَأَسِرَ بِأَهْلِكَ بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ: "شب هنگام با خانواده ات

ص: ۳۵۷

۱-۱) این نکته قابل توجه است که در آیات سوره هود این ماجرا نقل شده، اما تعبیرات به خوبی نشان می دهد که ملاقات این رسولان با ابراهیم، قبل از مجازات قوم لوط بوده، در حالی که در آیات مورد بحث تعبیراتی است که نشان می دهد این ملاقات بعدا صورت گرفته است، راه حل این مساله چنین است که: تا آیه "مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ" گفته فرشتگان است، و اما سه آیه بعد از آن که در بالا ذکر شد کلام خدا است و مخاطب آن پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان می باشند، و به عنوان واقعه ای که در گذشته صورت گرفته سخن می گوید: (دقت کنید).

از این شهر حرکت کن، و هیچکس از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او هم به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند گرفتار خواهد شد!"!

و در سوره عنکبوت آیه ۳۲ همین جریان به این صورت بازگو شده است: **قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**: "ابراهیم گفت: در این شهر و آبادی که شما فرشتگان تصمیم نابودی آن را دارید لوط زندگی می کند، گفتند ما به کسانی که در آن هستند آگاهتریم او و خانواده اش را نجات می بخشیم، مگر همسرش که در میان مردم شهر می ماند".

و باز همین موضوع در سوره اعراف آیه ۸۳ چنین منعکس شده است: **فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**: "ما او و خاندانش را نجات بخشیدیم جز همسرش که همراه بازماندگان در شهر بود (و به سرنوشت آنها گرفتار شد)" همانگونه که ملا-حظه می کنید این بخش از ماجرای قوم لوط در این پنج سوره از قرآن با عبارات مختلف بیان شده که همه آنها یک حقیقت را بازگو می کند، ولی از آنجا که ممکن است به یک حادثه از زوایای مختلف نگاه کرد و در هر نگاه بعدی از آن را مشاهده نمود، در قرآن مجید نیز حوادث تاریخی غالباً به همین صورت مطرح و تکرار شده است که تعبیرات مختلف آیات فوق گواه این معنی است، بعلاوه چون قرآن کتاب تربیت و انسانسازی است، و در مقام تربیت گاه لازم می شود که روی یک مساله مهم بارها تکیه شود، تا تاثیر عمیق در ذهن خواننده بگذارد، منتها این تکرار باید با تعبیرات جالب و دلنشین و گوناگون صورت گیرد تا ملال خاطرری حاصل نشود و فصیح و بلیغ باشد.

(برای توضیح بیشتر روی ماجرای میهمانان ابراهیم ع و گفتگوهای او با این میهمانان، و سپس سرنوشت دردناک و عبرت انگیز قوم لوط، به تفسیر نمونه

جلد ۶ صفحه ۲۴۳ به بعد، و جلد ۹ صفحه ۱۶۷، و جلد ۱۱ صفحه ۹۸، و جلد ۱۶ صفحه ۲۶۰ ذیل آیات سوره "اعراف" و "هود" و "حجر" و سوره "عنکبوت" مراجعه فرمائید).

به هر حال خداوند شهرهای این قوم آلوده را با زمین لرزه ای سخت و ویرانگر زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارید و اثری از آنها نماند، حتی جسدهای پلیدشان زیر آوارها و سنگهای آسمانی مدفون گشت، تا عبرتی باشد برای آیندگان و برای همه افراد بی ایمان و مجرمان آلوده.

*** و لذا در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: "در آن سرزمین نشانه ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند بجای گذاشتیم" (وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که از این آیات و نشانه های خدا تنها کسانی پند می گیرند که آمادگی پذیرش در وجودشان باشد، و احساس مسئولیت کنند.

نکته:

محل شهرهای لوط کجا است؟

مسلم است که ابراهیم بعد از مهاجرت از عراق و سرزمین بابل، به سوی شامات آمد، می گویند لوط نیز با او زندگی می کرد، اما بعد از مدتی (برای دعوت به توحید و مبارزه با فساد) به شهر "سدوم" رفت.

"سدوم" نام یکی از شهرها و آبادیهای قوم لوط است که در شامات

(در کشور اردن) در نزدیکی بحر المیت واقع شده بود، سرزمین آباد و پر درخت و گیاهی بود، اما بعد از نزول عذاب الهی بر این قوم زشتکار و ننگین شهرهای آنها در هم کوبیده و زیر و رو شد، چنان که آنها را "مدائن مؤتفکات" می گویند (شهرهای زیر و رو شده).

بعضی معتقدند که ویرانه های این شهرها در زیر آب فرو رفته و مدعی هستند که در گوشه ای از دریاچه بحر المیت ستونها و آثار دیگری که دلالت بر خرابه های این شهر می کند دیده اند.

و اینکه در بعضی از تفاسیر اسلامی می بینیم که منظور از جمله "وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً" همان آبهای گندیده ای است که جای این شهرها را فرا گرفته ممکن است اشاره به همین معنی باشد که بعد از زلزله های شدید، و شکافته شدن زمین راهی از بحر المیت به این سرزمین بلادیده گشوده شد، و همه این شهرها به زیر آب فرو رفت! در حالی که بعضی دیگر معتقدند شهرهای لوط به زیر آب فرو نرفته، و هم اکنون در نزدیکی بحر المیت منطقه ای است که زیر سنگهای سیاهی پوشیده شده که احتمالاً محل شهرهای لوط است.

و نیز گفته اند که مرکز ابراهیم در شهر "حبرون" در فاصله نه چندان دور از "سدوم" قرار داشت، و موقعی که بر اثر زلزله یا صاعقه شهرهای آنها آتش گرفت ابراهیم در نزدیکی حبرون ایستاده بود و دود شهر را که متصاعد بود با چشم خود می دید (۱).

از مجموع این گفتار حدود تقریبی این شهرها روشن می شود هر چند جزئیات آن هنوز در پرده ای از ابهام باقی مانده.

ص: ۳۶۰

اشاره

وَ فِي مُوسَى إِذِ ارْتَدَّ عَلَيْهِ فِرْعَوْنُ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَا مِنْهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَيْثُ بَدَّيْتُمْ فَاذْكُرُوا رَبَّكُمْ فَآخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَسْأَلُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُتَنَبِّرِينَ (۴۵) وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶)

ترجمه:

۳۸-در(زندگی)موسی نیز نشانه و درس عبرتی بود،هنگامی که او را به سوی فرعون با دلیل آشکار فرستادیم.

۳۹-اما او با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت:این مرد یا ساحر است یا دیوانه! ۴۰-ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم،در حالی که درخور

۴۱- همچنین در سرگذشت عاد نیز آیتی است در آن هنگام که تندبادی بی باران بر آنها فرستادیم.

۴۲- که از هر چیزی می گذشت آن را رها نمی کرد تا همچون استخوانهای پوسیده کند! ۴۳- و نیز در سرگذشت قوم ثمود عبرتی است در آن هنگام که به آنها گفته شد مدتی کوتاه متمتع باشید (و سپس منتظر عذاب).

۴۴- آنها از فرمان پروردگارشان سر باز زدند، و صاعقه آنها را فرو گرفت در حالی که (خیره خیره) نگاه می کردند (بی آنکه قدرت بر دفاع داشته باشند).

۴۵- آنها چنان بر زمین افتادند که قدرت بر قیام نداشتند، و نتوانستند از کسی یاری طلبند! ۴۶- همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند.

تفسیر:

اینهمه درس عبرت در تاریخ پیشینیان

قرآن در این آیات در تعقیب داستان قوم لوط و عاقبت دردناکی که بر اثر گناهان بسیار زشت و ننگین پیدا کردند اشاره به سرگذشت چند قوم دیگر از اقوام پیشین می کند.

نخست می فرماید: "در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم" (وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

"سلطان" چیزی است که مایه تسلط گردد، و منظور در اینجا معجزه یا دلیل و منطق نیرومند عقلی یا هر دو است که "موسی" ع در برابر فرعون از آن استفاده کرد.

تعبیر "سلطان مبین" در آیات مختلف قرآن بسیار به کار رفته، و غالباً به معنی دلیل منطقی روشن و آشکار است.

*** اما فرعون نه تسلیم معجزات بزرگ موسی ع که گواه ارتباطش با خدا بود شد، و نه در مقابل دلائل منطقی او سر تعظیم فرود آورد، بلکه به خاطر غرور و تکبری که داشت "با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت این مرد ساحر یا دیوانه است!" (فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ).

"رکن" در اصل به معنی ستون و پایه اصلی، و بخش مهم هر چیز است، و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد. یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی پشت کرد.

بعضی نیز گفته اند منظور در اینجا لشکر او است، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق رویگردان شد.

و یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت (۱).

جالب اینکه جباران زورگو در تهمتها و نسبتهای دروغینی که به انبیاء بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشانگویی عجیبی بودند، گاه آنها را ساحر می خواندند، و گاه مجنون، با اینکه "ساحر" باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاریها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیاء کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

*** اما قرآن از نتیجه کار فرعون جبار و اعوانش چنین خبر می دهد: "ما

ص: ۳۶۳

۱- ۱) باید توجه داشت که "باء" در "برکنه" طبق تفسیر اول "باء مصاحبه" است و طبق تفسیر دوم "باء سببیت" است و طبق تفسیر سوم "باء تعدیه".

او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، در حالی که مرتکب اعمالی شده بود که درخور سرزنش و ملامت بود" (فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ) (۱).

"یم" به طوری که از متون لغت و کتب حدیث استفاده می شود به معنی "دریا" است، و به رودخانه های عظیم همانند نیل نیز اطلاق می شود (۲).

تعبیر "نبذناهم" (آنها را افکندیم) اشاره به این است که فرعون با تمام قدرت و لشکریانش آن چنان در برابر اراده خداوند ضعیف بودند که همچون یک موجود بی مقدار آنها را در وسط دریای نیل افکند.

و تعبیر "هُوَ مُلِيمٌ" (او شایسته سرزنش است) اشاره به این که نه تنها مجازات الهی این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آنها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم آور آنها را حفظ کرده، و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آنها پرده برداشته است به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.

*** سپس به سرنوشت اجمالی قوم دیگری یعنی قوم "عاد" پرداخته، چنین می گوید:

"در سرگذشت قوم عاد نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که باد و طوفانی نازا و بی باران بر آنها فرستادیم" (وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ).

ص: ۳۶۴

-
- ۱-۱) "ملیم" اسم فاعل از باب "افعال" از ماده "لوم" به معنی سرزنش است، و در این گونه موارد به معنی کسی است که مرتکب کاری می شود که درخور ملامت است همانند "مغرب" به معنی کسی که کارهای عجیب و غریب انجام می دهد.
- ۲-۲) توضیح بیشتر در این زمینه در جلد ششم صفحه ۳۲۷ ذیل آیه ۱۳۶ اعراف آمده است.

عقیم بودن بادها زمانی است که ابرهای باران زا با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح ننماید، و فایده و برکتی نداشته باشد، و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد.

*** سپس به توصیف تندبادی که بر قوم عاد مسلط شد پرداخته می‌افزاید:

"از هر چیزی می‌گذشت آن را رها نمی‌کرد تا نابود کند، و به صورت گیاهان خشک و در هم کوبیده یا استخوانهای پوسیده درآورد" (مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ).

"رمیم" از ماده "ر م ه" (بر وزن منه به استخوانهای پوسیده می‌گویند، و "ر م ه" (بر وزن قبه) به ریسمان پوسیده گفته می‌شود، "ورم" (بر وزن جن) به معنی اجزاء خردی است که از چوب یا کاه بر زمین می‌ریزد (۱) "رم" و "ترمیم" نیز به معنی اصلاح اشیاء پوسیده است (۲).

این تعبیر نشان می‌دهد که تندباد قوم عاد یک تندباد معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح فشارهای فیزیکی، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیاء گوناگون را می‌پوساند.

آری این گونه است قدرت خداوند که با یک حرکت سریع "نسیم"، اقوام نیرومند و پر سر و صدایی را چنان در هم می‌کوبد که تنها اجساد پوسیده‌ای از آنها باقی می‌ماند، این بود اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند "عاد" که در سرزمین "احقاف" (منطقه‌ای میان عمان و حضرموت) می‌زیستند.

ص: ۳۶۵

۱-۱) "مفردات راغب (ماده-رم).

۲-۲) "لسان العرب" و مفردات (ماده-رم).

*** بعد از آنها نوبت قوم "ثمود" می رسد و در باره آنها می فرماید: "در قوم ثمود نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که به آنها گفته شد: مدتی کوتاه از زندگی متمتع گردید(و سپس منتظر عذاب الهی باشید)(وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ)".

منظور از "حَتَّىٰ حِينٍ" همان سه روز مهلتی است که در آیه ۶۵ سوره هود به آن اشاره شده است: فَعَقَّرُوهُمَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَٰدٌ غَيْرُ مَكْدُوبٍ: "آنها شتری را که به عنوان اعجاز آمده بود از پای در آوردند و پیامبرشان صالح به آنها گفت سه روز در خانه هایتان بهره گیرید، و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید، این وعده ای است تخلف ناپذیر".

با اینکه خداوند آنها را به وسیله پیامبرشان صالح بارها انداز فرموده بود، ولی باز برای اتمام حجت بیشتر سه روز به آنها مهلت داده شد، تا گذشته تاریک خود را جبران کنند، و زنگار گناه را با آب توبه از دل و جان بشویند، بلکه به گفته بعضی از مفسران در این سه روز دگرگونیهایی در پوست بدن آنها ظاهر شد، نخست به زردی، سپس به سرخی، و بعد به سیاهی گرائید، تا هشدارهایی باشد برای این قوم مشرک سرکش، اما متأسفانه هیچ یک از این امور سودی نبخشید و از مرکب غرور پائین نیامدند.

*** آری "آنها از فرمان پروردگارشان سر باز زدند و صاعقه به طور ناگهانی آنها را فرا گرفت، در حالی که خیره خیره نگاه می کردند، و قدرتی بر دفاع از خویشان نداشتند" (فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ).

"عتوا" از ماده "عتو" (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت

است، ظاهر این است که این جمله اشاره به تمام سرپیچی هایی است که آنها در طول دعوت صالح داشتند، مانند بت پرستی و ظلم و ستم و از پای در آوردن ناقه ای که معجزه "صالح" بود، نه فقط سرپیچی هایی که در طول این سه روز انجام دادند و بجای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند.

شاهد این سخن آیه ۷۷ سوره اعراف است که می گوید: **فَعَقَرُوا الدَّاقَةَ وَ عَنَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ :**

"سپس ناقه را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سرپیچی نمودند و گفتند:

ای صالح! اگر از فرستادگان خدایی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور!" "صاعقه" و "صاقعه" هر دو قریب المعنی است در اصل به معنی فرو ریختن توأم با صدای شدید است، با این تفاوت که "صاعقه" در اجسام آسمانی گفته می شود، و "صاقعه" در اجسام زمینی، و به گفته بعضی از اهل لغت "صاعقه" گاهی به معنی "مرگ" و گاه به معنی "عذاب" و گاه به معنی "آتش" است، این واژه غالباً به صدای شدیدی که از آسمان برمی خیزد و توأم با آتش مرگباری است، گفته می شود که هر سه معنی (مرگ و عذاب و آتش) در آن جمع است.

قبلاً نیز اشاره کرده ایم هنگامی که ابرهایی که دارای الکتریسته مثبت هستند به زمینی که دارای الکتریسته منفی است نزدیک شوند جرقه عظیم الکتریکی از میان این دو برمی خیزد که توأم با صدای وحشتناک و آتشی سوزان است، و محل وقوع آن را به لرزه درمی آورد.

در قرآن مجید در آیه ۱۹ بقره به روشنی در همین معنی به کار رفته است، زیرا بعد از آنکه سخن از ابر و باران و رعد و برق می گوید، اضافه می کند: **يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ :** "منافقان همچون رهگذرانی هستند که در شب تاریک توأم با رعد و برق از بیابان می گذرند

و از ترس مرگ (و برای این که صدای صاعقه را نشنوند) انگشت را در گوش خود می گذارند".

*** سرانجام آخرین جمله ای که در باره این قوم سرکش می فرماید این است که "آنها چنان بر زمین افتادند که قدرت برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری بطلبند" (فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتْتَصِرِينَ).

آری صاعقه چنان آنها را غافلگیر کرد و بر زمین کوبید که نه خود یارای برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند، و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن، و در همین حال جان دادند، و سرگذشتشان درس عبرتی برای دیگران شد.

آری قوم ثمود که از قبائل معروف عرب بودند و در سرزمین "حجر" (منطقه ای در شمال حجاز) با امکانات و ثروت فراوان و عمر طولانی و بناهای محکم زندگی داشتند، بر اثر سرپیچی از فرمان خدا و سرکشی و طغیان و شرک و ظلم و ستم نابود شدند، و آثارشان درس گویایی برای دیگران شد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به سرنوشت پنجمین قوم یعنی قوم نوح کرده می فرماید: "پنجمین قوم نوح را پیش از آنها هلاک کردیم، چرا که آنها قوم فاسقی بودند" (وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) (۱).

"فاسق" به کسی می گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد، و آلوده به کفر و ظلم یا سایر گناهان شود.

تعبیر "من قبل" (پیش از آنها) شاید اشاره به این است که قوم فرعون

ص: ۳۶۸

۱-۱) این جمله محذوفی دارد و طبق گفته "زمخشری" در "کشاف" در تقدیر چنین است: "و اهلکنا قوم نوح" گرچه "اهلکنا" در آیات قبل نبود ولی از مضمون آنها بخوبی استفاده می شود.

و لوط و عاد و ثمود سرگذشت اسفبار قوم نوح را که قبل از آنها بودند شنیده بودند اما متأسفانه آنها را بیدار نکرده و خود به سرنوشتی مشابه آنها گرفتار شدند.

نکته ها:

اشاره

۱- چهره های گوناگون عذاب الهی

قابل توجه اینکه در آیات فوق و آیات گذشته اشاره به سرگذشت پنج قوم از اقوام پیش شده است (قوم لوط، فرعون، عاد، ثمود و قوم نوح) که از میان آنها مجازات و کیفر چهار قوم اول مطرح شده، ولی به مجازات قوم نوح اشاره ای نشده است، و هنگامی که دقت کنیم می بینیم هر یک از چهار قوم اول به یکی از "عناصر چهارگانه معروف مجازات شدند، قوم "لوط" با زلزله و آوار و سنگهای آسمانی از میان رفتند (یعنی با خاک) قوم فرعون با "آب" قوم "عاد" به وسیله "تندباد" و قوم "ثمود" بوسیله "صاعقه و آتش".

درست است که این چهار چیز امروز به عنوان "عنصر" یعنی "جسم بسیط" شناخته نمی شود، (چرا که هر یک ترکیبی است از اجسام دیگر) ولی انکار نمی توان کرد که چهار رکن مهم زندگی انسانها را تشکیل می دهند، و هر گاه یکی از آنها از زندگی انسان به کلی حذف شود، ادامه حیات غیر ممکن است تا چه رسد به همه آنها.

آری خداوند مرگ و نابودی این اقوام را در چیزی قرار داده که عامل اصلی حیات آنها بود، و بدون آن نمی توانستند به حیات خود ادامه دهند، و این قدرت غایی عجیبی است.

و اگر سخنی از عامل عذاب قوم نوح ع به میان نیامده شاید آنهم به

ص: ۳۶۹

خاطر این است که عذاب آنها نیز همانند قوم فرعون بوسیله "آب" بوده و نیاز به تکرار در اینجا نداشته است.

۲- بادهای "زاینده" و "نازا"

در آیات فوق خواندیم که خداوند قوم عاد را با تندبادی عقیم و نازا مجازات کرد، و در آیه ۲۲ سوره "حجر" می خوانیم: وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ الْوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: "ما بادهای نازا را برای تلقیح و بارور ساختن فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم".

گرچه این آیه بیشتر ناظر به تلقیح ابرها، و به هم پیوستن آنها برای نزول باران است.

ولی به طور کلی نقش بادهای نازا را در زندگی انسانها روشن می سازد، آری کار آنها بارور ساختن است، بارور ساختن ابرها، گیاهان و حتی احیاناً در آماده ساختن انواع مختلف حیوانات برای "باروری" نیز مؤثر است.

ولی همین باد هنگامی که حامل فرمان عذاب باشد بجای اینکه حیات و زندگی بیافریند عامل مرگ و نابودی می شود، و به گفته قرآن در آیه ۲۰ سوره "قمر" که آنها را از قوم عاد سخن می گوید: تَنْزِعُ النَّاسَ كَمَا نَهْنَهُمْ اَعْمَارًا نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ: "آنها را (که قامت‌هایی رشید و هیكله‌هایی درشت داشتند) از زمین بر می کند و با سر به زمین می کوبید به گونه ای که سرهای آنها از تن جدا می شد، همچون درخت نخلی که ریشه کن شده باشد".

اشاره

وَ السَّمَاءِ بَنِينَهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَالْأَرْضِ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱)

ترجمه:

۴۷- ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می بخشیم! ۴۸- و زمین را گسترده کردیم، و چه خوب گستراننده ایم؟
۴۹- و از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید متذکر شوید.

۵۰- پس به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

۵۱- و با خدا معبود دیگری قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم دهنده آشکاری هستم.

تفسیر:

پیوسته آسمانها را گسترش می دهیم!

بار دیگر این آیات به مساله آیات عظمت خداوند در عالم آفرینش می پردازد

و در حقیقت بحثهایی را که در آیات ۲۰ و ۲۱ همین سوره در باره آیات او در زمین و وجود انسان گذشت تکمیل می کند، و در ضمن دلیلی بر قدرت خداوند بر مساله معاد و زندگی پس از مرگ است نخست می فرماید: "ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و پیوسته آن را وسعت می بخشیم" (وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ).

*** "و زمین را گسترده کردیم و چه خوب گستراننده ایم! (وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ).

"اید" (بر وزن صید) به معنی قدرت و قوت است، و در آیات قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است، و در اینجا اشاره به قدرت کامله خداوند بزرگ در آفرینش آسمانها دارد.

نشانه های این قدرت عظیم هم در عظمت آسمانها و هم در نظام خاصی که بر آنها حاکم است به خوبی آشکار می باشد (۱).

ص: ۳۷۲

۱- ۱) در اینجا پاره ای از اشتباهات برای بعضی از مفسران یا غیر آنها واقع شده که تذکر آن لازم به نظر می رسد: ۱- بعضی از مفسران "اید" را به دو معنی تفسیر کرده اند: "قدرت" و "نعمت" در حالی که "اید" از نظر لغت به معنی قدرت است، ولی "ید" که جمع آن "ایدی" و جمع جمع آن "ایادی" می شود به معنی قدرت و نعمت، هر دو آمده است (ما نیز در تفسیر آیه ۱۷ سوره ص به پیروی از مرحوم طبرسی در مجمع البیان دو معنی را برای "اید" ذکر کرده ایم که به این وسیله اصلاح می کنیم). ۲- در المعجم المفهرس (محمد فؤاد عبد الباقی) آیه مورد بحث در ماده "ایید" (باد و "یاء") ذکر شده و آن را از ماده "اید" جدا ساخته است، این اشتباه ظاهرا از رسم الخط بعضی از قرآنها ناشی شده است و گرنه همه مفسران تا آنجا که ما اطلاع داریم اتفاق نظر دارند که آیه مورد بحث همان "اید" به معنی قدرت است.

در اینکه منظور از "إِنَّا لَمُوسِعُونَ" (ما پیوسته وسعت می بخشیم) در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به معنی توسعه رزق از سوی خدا بر بندگان از طریق نزول باران دانسته اند، و بعضی آن را به معنی گسترش رزق از هر نظر می دانند، و بعضی نیز آن را به معنی غنی و بی نیازی خداوند تفسیر کرده اند، چرا که خزائن او آن قدر گسترده است که با اعطاء رزق به خلایق هرگز پایان نمی پذیرد و کم نمی شود.

ولی با توجه به مساله آفرینش آسمانها در جمله قبل و با توجه به کشفیات اخیر دانشمندان در مساله "گسترش جهان" که از طریق مشاهدات حسی نیز تایید شده است معنی لطیفتری برای آیه می توان یافت و آن اینکه خداوند آسمانها را آفریده و دائما گسترش می دهد.

علم امروز می گوید: نه تنها کره زمین، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجا فربه و سنگینتر می شود، بلکه آسمانها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.

در کتاب "مرزهای نجوم" نوشته "فردهویل" می خوانیم: "تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تا کنون اندازه گیری شده نزدیک به ۶۶ هزار کیلو متر در ثانیه است!، کهکشانهای دورتر در نظر ما به اندازه ای کم نورند که اندازه گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است، تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می دهد که فاصله این کهکشانها بسیار سریعتر از کهکشانهای نزدیک افزایش می یابد". (۱)

نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشانهای "ابر سنبله" و "اکلیل"

ص: ۳۷۳

و "شجاع" و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه، سرعتهای عجیب و سرسام آوری را در این ارائه می دهد (۱).

چند جمله هم در این زمینه از آقای "جان الدر" بشنوید او می گوید:

"جدیدترین و دقیقترین اندازه گیریها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می شوند، و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد بر سرعت سیر آنها افزوده می گردد، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند، و بعد از آن از هم پاشیده، و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می شوند! دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است (۲).

"زرزگاموف" در کتاب "آفرینش جهان" در این زمینه چنین می گوید:

"فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در یک حالت انبساط سریع است، حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست، بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به اینکه جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان شناسی مهیا می کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است!" (۳).

تنها دانشمندان فوق نیستند که به این حقیقت اعتراف کرده اند، افراد دیگری نیز این معنی را در نوشته های خود آورده اند که نقل کلمات آنها

ص: ۳۷۴

۱-۱) "مرزهای نجوم" ترجمه "رضا اقصی" ص ۳۳۸ تا ۳۴۰.

۲-۲ و ۳) "آغاز و انجام جهان" صفحات ۷۴-۷۷ (با تلخیص).

به درازا می کشد.

جالب توجه اینکه تعبیر به "إِنَّا لَمُوسَىٰ مُعَوِّنُونَ" (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می دهد که این گسترش همواره وجود داشته، و هم چنان ادامه دارد، و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند که تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده (با وزن مخصوص فوق العاده سنگین) سپس انفجار عظیم و بی نهایت وحشتناکی در آن رخ داده، و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده، و به صورت کرات درآمده، و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است.

اما در مورد خلقت زمین و تعبیر به "ماهدون" تعبیر لطیفی است که نشان می دهد خداوند زمین را با تمام وسائل استراحت برای زندگی انسانها "ممهد" و آماده ساخته است، زیرا "ماهد" از ماده "مهد" به معنی گاهواره و یا هر محلی است که برای استراحت آماده می کنند، چنین محلی باید آرام، مطمئن، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرایط در کره زمین حاصل است.

به فرمان الهی از یک سو سنگها نرم و تبدیل به خاک شده، و از سوی دیگر صلابت کوه ها و پوسته سخت زمین آن را در برابر فشار جزر و مد مقاوم ساخته، از سوی سوم قشر هوایی که گرداگرد آن را فرا گرفته، هم حرارت خورشید را در خود نگه میدارد، و همچون لحاف بزرگی بر این بستر گسترده افتاده، و هم سپر نیرومندی است در برابر هجوم سنگهای آسمانی که آنها را به محض ورود به قلمرو زمین آتش زده، خاکستر می کند.

و به این ترتیب تمام شرایط آسایش از سوی خداوند برای پذیرایی از انسان که میهمان خدا در این کره خاکی است فراهم شده است.

بعد از آفرینش آسمانها و زمین نوبت به موجودات مختلف آسمانی و زمین و انواع گیاهان و حیوانات می رسد و در این باره در آیه بعد می فرماید: "ما از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید شما متذکر شوید" (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

بسیاری از مفسران "زوج" را در اینجا به معنی "اصناف مختلف" دانسته، و آیه فوق را اشاره به اصناف مختلف موجودات این جهان می دانند که به صورت "زوج" "زوج" در آمده است، مانند شب و روز، نور و ظلمت، دریا و صحرا، خورشید و ماه، نر و ماده، و غیر اینها.

ولی چنان که قبلا- ذیل آیات مشابه نیز گفته ایم، "زوجیت" در اینگونه آیات می تواند اشاره به معنی دقیقتری باشد، زیرا واژه "زوج" را معمولا به دو جنس "نر" و "ماده" می گویند، خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان، و هر گاه آن را کمی توسعه دهیم، تمام نیروهای "مثبت" و "منفی" را شامل می شود، و با توجه به اینکه قرآن در آیه فوق می گوید: "مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" (از همه موجودات) نه فقط موجودات زنده، می تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده، و امروز از نظر علمی مسلم است که "اتمها" از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند، از جمله اجزایی که دارای بار الکتریسته منفی هستند، و "الکترون" نامیده می شوند، و اجزایی که دارای بار الکتریسته "مثبت" هستند و پروتون نام دارند.

بنا بر این الزامی نیست که "شیء" را حتما به معنی حیوان یا گیاه تفسیر کنیم، و یا زوج را به معنی "صنف" بدانیم (در این زمینه توضیحات دیگری در جلد ۱۵ صفحه ۱۹۰، ذیل آیه ۷ شعراء، و در جلد دهم صفحه ۱۱۵، و در جلد هیجدهم صفحه ۳۷۶ ذکر کرده ایم) باید توجه داشت که در عین حال هر دو تفسیر قابل جمع است.

ضمنا جمله "لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" اشاره به این است که زوجیت و تعدد و دوگانگی در تمام اشیاء جهان، انسان را متذکر این معنی می کند که خالق جهان، واحد و یگانه است، زیرا دوگانگی از ویژگیهای مخلوقات است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضاع نیز به این معنی اشاره شده، آنجا که می فرماید:

بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا- ضد له، بمقارنته بین الاشیاء عرف ان لا قرین له، ضاد النور بالظلمه، و الییس بالبلل، و الخشن بالین، و الصرد بالحور، مؤلفا بین متعادیاتهما، مفرقا بین متدانیاتهما، داله بتغریقها علی مفرقها، و بتالیفها علی مؤلفها، و ذلک قوله " وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ":

"اشیاء جهان را متضاد آفریده، تا روشن شود برای او ضدی نیست، و آنها را با هم قرین ساخته، تا معلوم شود قرینی برای او نیست، نور را ضد ظلمت، و خشکی را ضد تری، و خشونت را ضد نرمش، و سرما را ضد گرما قرار داده، در عین حال اشیاء متضاد را جمع کرده و موجودات نزدیک بهم را از هم جدا نموده تا این جدایی دلیل بر جدا کننده و آن پیوستگی دلیل بر پیوند دهنده باشد، و این است معنی "وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" (۱).

*** در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری از بحثهای توحیدی گذشته می افزاید:

"بنا بر این به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم" (! فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

تعبیر به "فرار" در اینجا تعبیر جالب و لطیفی است، معمولا "فرار" در جایی گفته می شود که انسان از یک سو با موجود یا حادثه وحشتناکی روبرو شده، و از سوی دیگر پناهگاهی در نقطه ای سراغ دارد، لذا با سرعت تمام از محل حادثه

ص: ۳۷۷

دور می شود و به نقطه امن و امان روی می آورد، شما نیز از شرک و بت پرستی که عقیده وحشتناکی است بگریزید و به توحید خالص که منطقه امن و امان واقعی است روی آرید.

از عذاب خدا بگریزید به سوی رحمتش بروید.

از نافرمانیها و عصیاننش فرار کنید و به توبه و انابه متوسل شوید.

خلاصه، از زشتیها، بدیها، بی ایمانی، تاریکی جهل، و عذاب جاویدان بگریزید، و در آغوش رحمت حق و سعادت جاویدان قرار گیرید.

*** باز برای تاکید بیشتر، روی مساله یکتا پرستی تکیه کرده، می فرماید:

"معبود دیگری با خدا قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم دهنده آشکاری هستم" (وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

این احتمال وجود دارد که آیه قبل دعوت به اصل به ایمان خدا می کند، و این آیه دعوت به یگانگی ذات پاک او، بنا بر این تکرار جمله "إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ" در یک مورد به عنوان "انذار" بر ترک ایمان به خدا است، و در مورد دیگر انذار در برابر شرک و دوگانه پرستی، و به این ترتیب هر کدام اشاره به مطلب جداگانه ای است.

در بعضی از روایات از امام صادق ع نقل شده که منظور از "فرار به سوی خدا" حج و زیارت خانه او است (۱) روشن است که منظور ذکر یکی از مصادیق واضح فرار به سوی خدا می باشد چرا که حج انسان را به حقیقت توحید و توبه و انابه آشنا می سازد و در پناه الطاف خداوندی جای می دهد.

ص: ۳۷۸

۱-۱) در این زمینه چند حدیث از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱ نقل شده است.

اشاره

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ (۵۲) أَ تَوَاصَوْا بِهِ يُلْهُم قَوْمٌ طَاغُوتٌ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٌ (۵۴) وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵)

ترجمه:

۵۲- اینگونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه! ۵۳- آیا یکدیگر را به آن سفارش می کردند (که عموماً چنین تهمتی را بزنند) نه، بلکه آنها قومی طغیانگرند! ۵۴- حال که چنین است از آنها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت نخواهی بود.

۵۵- و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر برای مؤمنان سودمند است.

تفسیر:

تذکر ده که تذکر سودمند است

در آیه ۳۹ همین سوره خواندیم که فرعون در برابر دعوت موسی ع به سوی خداوند یکتا و ترک ظلم و بیدادگری، موسی را متهم ساخت که او "ساحر" یا "مجنون" است، این نسبت که از سوی مشرکان به پیامبر اسلام ص نیز

داده می شد برای مؤمنان اندک نخستین، بسیار گران بود، و روح پاک پیامبر ص را آزرده می ساخت.

آیات مورد بحث برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان می گوید: تنها تو نیستی که هدف این تیرهای زهر آگین تهمت قرار گرفته ای "اینگونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشده مگر اینکه گفتند: او ساحر یا دیوانه است" (كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (۱).

آنها را "ساحر" می خواندند زیرا در برابر معجزات چشمگیرشان پاسخی منطقی نداشتند، و "مجنون" خطاب می کردند چرا که همرنگ محیط نبودند و در برابر امتیازات مادی سر تسلیم فرود نمی آوردند.

بنا بر این نگران نباش و غم و اندوه به خود راه مده، و بر استقامت و پایداری و صبر و شکیبایی خود بیفزا که این گونه گفته ها و نسبتهای بی اساس همیشه در برابر مردان حق بوده است.

*** سپس می افزاید: "آیا این اقوام کافر و معاند به یکدیگر توصیه می کردند" که این تهمت را به همه انبیاء ببندند؟ (أَتَوَاصُوا بِهِ).

آن چنان هماهنگ و یک نواخت عمل می کنند که گویی همگی در ما وراء تاریخ مجلسی تشکیل داده، و به مشاوره نشسته، و به یکدیگر توصیه نموده اند که انبیاء را عموماً متهم به سحر و جنون کنند، تا از نفوذ اعتبار آنها در توده مردم کاسته شود.

و شاید هر کدام می خواستند از دنیا بروند بیخ گوش فرزندان و دوستان خود این سخن را می گفتند و توصیه می کردند.

ص: ۳۸۰

۱- ۱) "كذلك" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر "الامر كذلك" است.

سپس می افزاید: "بلکه آنها قومی طغیانگرند" (بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَّاغُوتٌ) (۱).

این اثر روح طغیانگری است که برای بیرون کردن مردان حق از صحنه به هر دروغ و تهمت متوسل می شوند، و چون پیامبران با معجزات و دستورات تازه به میان اقوام می آیند بهترین برچسب را این می بینند که آنها را به "سحر" و "جنون" متهم سازند. بنا بر این عامل "وحدت عمل" آنها همان روحیه واحد خبیث طغیانگری آنها است.

*** باز برای تسلی خاطر و دلداری بیشتر به پیامبر ص می فرماید: "اکنون که این قوم طاغی و سرکش حاضر به شنیدن حق نیستند از آنها روی بگردان" (فَقَوْلًا عَنْهُمْ).

و مطمئن باش که تو وظیفه خود را به طور کامل انجام داده ای، و "هرگز درخور سرزنش و ملامت نخواهی بود" (فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ).

اگر آنها حق را نپذیرند غم مخور که دل‌های شایسته ای در انتظار آن است.

این جمله در حقیقت یادآور آیات دیگری است که نشان می دهد پیامبر آن قدر دلسوز بود که گاه از عدم ایمان آنها نزدیک بود دق کند، چنان که در آیه ۶ سوره کهف می خوانیم: فَلَعَلَّكَ بِإِخْرَاجِ نَفْسِكَ عَلَيْنَا أَنَّهُمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَافًا: "گوی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی چرا که آنها به این قرآن ایمان نیاورده اند".

البته یک رهبر راستین باید چنین باشد.

*** مفسران گفته اند هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر ص و مؤمنان

ص: ۳۸۱

(۱-۱) "بل" در آیه فوق "اضرابیه" است.

اندوهگین شدند و تصور کردند که این آخرین سخن در برابر مشرکان است، وحی آسمانی قطع شده، و عذاب الهی به زودی فرا می رسد، ولی چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و به پیامبر ص دستور داد: "پیوسته تذکر و اندرز ده، چرا که تذکر مؤمنان را سود می بخشد" (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ).

اینجا بود که همگی احساس آرامش کردند (۱).

اشاره به اینکه دل‌های آماده ای در گوشه و کنار در انتظار سخنان تو است، اگر گروهی به مخالفت در برابر حق برخاسته اند گروه دیگری از جان و دل مشتاق آند، و گفتار دلنشین تو تاثیر خود را در نفوس آنان می گذارد.

نکته:

برای پذیرش حق دل‌های آماده لازم است

کشاورزی را در نظر بگیرید که مشغول بذرافشانی است، قسمتی از این بذرها را ممکن است به روی سنگها بریزد، مسلماً هرگز بارور نخواهد شد.

قسمت دیگری روی قشرهای نازک خاک می ریزد که سنگهای سخت را پوشانده اند، در اینجا بذرها جوانه ای می زنند اما چون محل کافی برای ریشه های موجود نیست به زودی می خشکند و از بین می روند.

قسمت دیگری روی خاکهایی می ریزد که عمق زیادی دارد ولی در لابلاي آن بذرها علف هرزه های مزاحم موجود است، این بذرها نمو می کند و ریشه می دواند ولی به زودی خارها و علف هرزه ها بر آنها می پیچد و آنها را خفه می کند.

از همه این بذرها خوشبخت تر بذرهایی است که در میان خاکهای عمیق و بدون مزاحم قرار گیرند، چیزی نمی گذرد جوانه می زنند و شاخ و برگ

ص: ۳۸۲

می آورند و تنومند و پر بار می شوند.

سخنان حق که از دهان انبیاء و فرستادگان الهی و جانشینان معصوم آنها خارج می شود همانند این بذرها است، دلهایی که چون سنگ خارا است هرگز آن را نمی پذیرد. و دلهایی که نرمش ضعیف و کمی دارد موقتاً می پذیرد، سپس آن را بیرون می افکند، و دلهایی که آماده پذیرش است اما خارهای هوا و هوس و شهوات و صفات رذیله در آن روئیده، تاثیر آن را خنثی می کند.

تنها دلهایی سخنان این پیشوایان بزرگ را می پذیرد و پرورش می دهد و بارور می کند که هم روح حقجویی و حق طلبی بر آن حاکم است، و هم از این صفات خالی است، و آن دلهای مؤمنان است، آری " وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الدُّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ " پند و اندرز ده که مؤمنان را فایده می بخشد.

ص: ۳۸۳

اشاره

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸)

ترجمه:

۵۶- من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

۵۷- هرگز از آنها نمی خواهم که به من روزی دهند، و نمی خواهم مرا اطعام کنند.

۵۸- خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است.

تفسیر:

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

از مهمترین سؤالاتی که هر کس از خود می کند این است که "ما برای چه آفریده شده ایم"؟ و "هدف آفرینش انسانها و آمدن به این جهان چیست"؟ آیات فوق به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید، و بحثی را که در آخرین آیه از آیات گذشته پیرامون تذکر و یادآوری به مؤمنان بیان شد تکمیل می کند، چرا که این از مهمترین اصولی است که پیامبر ص باید آن را تعقیب کند، ضمناً معنی فرار به سوی خدا را که در چند آیه قبل آمده بود روشن می سازد.

می فرماید: "من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند" (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

من نیازی به آنها ندارم" و هرگز از آنها نمی‌خواهم که به من روزی دهند، و هیچگاه نمی‌خواهم مرا اطعام کنند!" (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ).

*** "خداوند است که به تمام بندگانش روزی می‌دهد، و صاحب قوت و قدرت است" (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ).

این چند آیه که در نهایت اختصار و فشردگی است پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آنند برمی‌دارد، و ما را در برابر هدفی بزرگ قرار می‌دهد.

توضیح اینکه: بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می‌دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالمتر و حکیمتر است بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست این سؤال پیش می‌آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان بر طرف می‌شد؟ آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخگویی به آن آفریده است؟! در حالی که می‌دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی‌نهایت در بی‌نهایت است و غنی بالذات.

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند.

نتیجتاً باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات بازمی‌گردد، و مایه کمال خود آنها است، این از یک سو.

از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی در باره هدف آفرینش انسان شده است.

در یک جا می خوانیم: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: "او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند کدامین نفر بهتر عمل می کنید"؟ (ملک-۲) در اینجا مساله آزمایش و امتحان انسانها از نظر "حسن عمل" به عنوان یک هدف معرفی شده است.

و در آیه دیگر آمده است: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: "خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است، فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است، و علم او به همه موجودات احاطه دارد" (طلاق-۱۲).

و در اینجا "علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند" به عنوان هدفی برای آفرینش آسمانها و زمین (و آنچه در آنها است) ذکر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ: "اگر پروردگارت می خواست همه مردم را "امت واحده" (و بدون هیچگونه اختلاف) قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند - مگر آنچه پروردگارت رحم کند، و برای همین (رحمت) آنها را آفریده" (هود-۱۱۸ و ۱۱۹) بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است.

اما آیات مورد بحث تنها روی مساله عبودیت و بندگی تکیه می کند، و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می نماید.

اندکی تامل در مفهوم این آیات، و آنچه مشابه آن است، نشان می دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آنها نیست، در واقع بعضی هدف مقدماتی،

بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی اند و بعضی نتیجه آن.

هدف اصلی همان "عبودیت" است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، و مساله "علم و دانش" و "امتحان و آزمایش" اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند، و "رحمت و اسعه خداوند" نتیجه این عبودیت است.

باین ترتیب روشن می شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت "عبادت" چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ما ورای اینها؟ هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه "عبد" و "عبودیت" تکیه کرد و به تحلیل آنها پرداخت.

"عبد" از نظر لغت عرب به انسانی می گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست او است. در برابر او مالک چیزی نیست، و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد.

و به تعبیر دیگر "عبودیت" - آن گونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست.

بنا بر این عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است.

عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است.

عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست.

و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام بر ندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند، حتی خویشتن را!

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده، و نتیجه نهائیش نیز غرق شدن در اقیانوس "رحمت" او است.

نکته ها:

اشاره

۱- خدا غنی مطلق است

جمله "مَّا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ" در حقیقت اشاره به غنای پروردگار از هر کس و هر چیز است، و اگر بندگان را به عبودیت خویش دعوت می کند برای این نیست که "سودی" کند بلکه می خواهد بر آنها "جودی" کند، به عکس مسئله عبودیت در میان انسانها، زیرا بردگان را برای این انتخاب می کردند که تحصیل درآمد و رزق روزی برای آنها کند و یا در خانه مشغول خدمت و اطعام و پذیرایی گردد، و در هر دو حال سودش عاید آنها شود و این ناشی از نیاز و احتیاج انسان است، ولی اینها همه در باره خداوند بی معنی است، چرا که نه تنها از همگان بی نیاز است، بلکه نیاز همگان را از لطف و کرمش تامین می کند و رزاق همه او است.

۲- او صاحب "قوه" و "متین" است

"متین" از ماده "متن" در اصل به معنی دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته، پشت انسان را محکم می سازد، و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می کند و به همین مناسبت به معنی قدرت و قوت کامل آمده است، بنا بر این ذکر آن بعد از کلمه "ذو القوه" به عنوان تاکید است، زیرا

ص: ۳۸۸

"ذو القوه" به اصل قدرت پروردگار اشاره می کند، و "متین" به کمال قدرت او، و هنگامی که با واژه "رزاق" که آن نیز صیغه مبالغه است همراه گردد این حقیقت را ثابت می کند که خداوند در دادن روزی به بندگان نهایت توانایی و تسلط را دارد، و در هر گوشه ای از این جهان پهناور، در اعماق دریاها، در میان دره ها، بر فراز کوه ها، در دل سنگها، و در هر نقطه ای از کرات آسمانی باشند روزی لازم را به آنها می رساند، و همگی بر سر خوان احسان جمعند، پس اگر آنها را آفریده نه به خاطر نیازی بوده است بلکه به خاطر فیض و لطفی بوده.

۳- چرا "جن" مقدم ذکر شده؟

با اینکه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که انسانها برتر از طائفه جن هستند، با اینحال نام آنها را در آیه فوق بر "انسان" مقدم داشته، ظاهرا این به خاطر آن است که آفرینش آنها قبل از آفرینش آدم بوده، همانگونه که در سوره حجر آیه ۲۷ می خوانیم: **وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ** :

"ما جن را پیش از آن (پیش از آفرینش انسان) از آتش سوزان آفریدیم."

۴- فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده؟ همواره گروهی متولد می شوند، گروهی از جهان می روند و برای همیشه خاموش می شوند، مقصود از این آمد و رفتها چیست؟ به راستی اگر ما انسانها روی این کره خاکی زندگی نمی کردیم کجای عالم خراب می شد؟ و چه مشکلی به وجود می آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا

ص: ۳۸۹

آمدیم و چرا می رویم؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم؟ و به دنبال این سؤال، انبوهی از سؤالات دیگر فکر انسان را احاطه می کند.

این سؤال هر گاه از ناحیه مادین مطرح شود ظاهراً هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چرا که ماده و طبیعت اصلاً عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آنها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی هدفی خلقتند! چه زجر آور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش، هدفهای دقیق و برنامه های منظمی در نظر گیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی هدف بداند؟! لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که در این مسائل می اندیشند از این زندگی پوچ و بی هدف سیر می شوند و دست به انتحار می زنند.

اما این سؤال را هنگامی که یک خداپرست از خود می کند هرگز با بن بست روبرو نمی شود زیرا از یک سو می داند خالق این جهان حکیم است، حتماً آفرینش او حکمتی داشته، هر چند ما از آن بیخبر باشیم، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضا خود می نگرد برای هر یک هدف و فلسفه ای می یابد، نه تنها برای اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخنها، مژه ها، خطوط سر انگشتان، گودی کف دستها و پاها هر کدام فلسفه ای دارد که امروز همگی شناخته شده است.

چقدر ساده اندیشی است که ما برای همه اینها هدف قائل باشیم، ولی مجموع را بی هدف بدانیم! این چه قضاوت ساده لوحانه ای است که ما برای هر یک از بناهای یک شهر فلسفه ای قائل شویم، اما برای تمام آن هیچ؟! آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد اطاقها، سالن ها، درها، دریچه ها

حوضها و باغچه ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟ اینها است که به یک انسان خداپرست و مؤمن اطمینان می دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آن را بیابد.

عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته ای از علوم طبیعی وارد می شوند برای تفسیر پدیده های مختلف دنبال هدفی می گردند، و تا هدف را نیابند آرام نمی نشینند، حتی حاضر نیستند وجود یک غده طبیعی کوچک را در گوشه ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودیش ممکن است سالها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می رسند با صراحت می گویند هیچ هدفی ندارد! چه تناقض شگفت آوری؟! به هر حال، ایمان به حکمت خداوند از یک سو، و توجه به فلسفه های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤمن می سازد که هدفی بزرگ از آفرینش انسان بوده است.

اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آن را مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم.

توجه به چند مقدمه می تواند چراغها و نورافکنهایی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند.

۱- ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولا دفع کمبودها و نیازهای ما است، حتی اگر به دیگری خدمت می کنیم یا دست گرفتاری را می گیریم و از گرفتاری نجات می بخشیم، و یا حتی ایثار و فداکاری می کنیم، آنها نیز نوعی کمبود معنوی ما را بر طرف می سازد، و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می کند.

و چون در مورد صفات و افعال خدا غالبا گرفتار مقایسه با خویش می شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می شد؟ او یا اگر در آیات فوق می خوانیم هدف آفرینش انسان عبادت است می گوئیم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟ در حالی که این طرز تفکرها ناشی از همان مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است.

ما به حکم اینکه وجودمان محدود است، برای رفع کمبودهایمان تلاش می کنیم، و اعمالمان همه در این مسیر است، ولی در باره یک وجود نامحدود این معنی امکان پذیر نیست، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم.

او چشمه ای است فیاض و مبدئی است نعمت آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می گیرد، و آنها را پرورش داده، از نقص به کمال می برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفه عبادات و نیایشهای ما که همگی کلاسهای تربیت برای تکامل ما است.

به این ترتیب نتیجه می گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ما است.

اساسا اصل آفرینش، یک گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحله عدد رساندن.

و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می شود، و تمام برنامه های دینی و الهی در همین مسیر است.

۲- در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر هدف خلقت جود بر بندگان است، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسانها است، چرا این خداوند جواد و کریم، از آغاز بندگان را کامل نیافرید، تا همگی در جوار

قرب او جای گیرند، و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره ور شوند.

جواب این سؤال روشن است، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به "اجبار" آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسانها باید با پای خود آن را طی کنند، و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش، طرح آن را بریزند.

آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سرنیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن یک بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟ مسلماً نه، اما اگر به اراده و میل خویش، حتی یک ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است.

از این سخن چنین نتیجه می گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه های تربیتی که وسیله پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می شود، این مسیر را برای ما مشخص کند، و ما با اختیار و اراده خویش این راه را پیمائیم.

۳- باز در اینجا سؤال دیگری مطرح است که وقتی بعضی توضیحات بالا را می شنوند می گویند: بسیار خوب، هدف از آفرینش ما تکامل انسانی، یا به تعبیر دیگر قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی نهایت کامل بوده است، ولی هدف از این تکامل چیست؟ پاسخ این سؤال نیز با این جمله روشن می شود که تکامل، هدف نهایی و یا به تعبیر دیگر "غایه الغایات" است.

توضیح اینکه: اگر از محصلی سؤال کنیم برای چه درس می خوانی؟ می گوید: برای اینکه به دانشگاه راه یابم.

باز اگر سؤال کنیم دانشگاه را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه فی المثل دکتر یا مهندس لایقی شوم.

می گوئیم: مدرک دکتر و مهندسی را برای چه می خواهی؟ می گوید:

برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم.

باز می گوئیم: در آمد خوب را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم.

سرانجام می پرسیم زندگی مرفه و آبرومند برای چه می خواهی؟ در اینجا می بینیم لحن سخن او عوض می شود و می گوید: خوب، برای اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می کند.

این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهایی، و به اصطلاح به "غایه الغایات" کار خویش رسیده که ما ورای آن پاسخ دیگری نیست، و هدف نهایی را تشکیل می دهد. این در مسائل زندگی مادی.

در زندگی معنوی نیز مطلب همین گونه است، وقتی گفته می شود آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی، و تکالیف و برنامه های تربیتی برای چیست؟ می گوئیم:

برای تکامل انسانی و قرب به خدا.

و اگر سؤال کنند تکامل و قرب پروردگار برای چه منظوری است؟ می گوئیم برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهایی است، و به تعبیر دیگر ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می خواهیم اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).

۴- دگر بار سؤالی در اینجا مطرح می شود که در حدیثی آمده است که خداوند می فرماید: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف و خلقت الخلق لکی اعرف: "من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلائق را آفریدم تا شناخته شوم".

این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد.

در پاسخ می گوئیم: گذشته از اینکه این حدیث یک خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست، مفهوم حدیث این است که شناخت

خداوند برای خلق وسیله تکامل آنها است، یعنی من دوست داشتم که فیض رحمت همه جا را بگیرد، به همین جهت خلایق را آفریدم، و برای سیر کمالی آنها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم، چرا که معرفت و شناخت من رمز تکامل آنها است.

آری بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا جرقه ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد که تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست، و این تخلق فرع بر شناخت است (دقت کنید).

۵- با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه گیری نهایی نزدیک می شویم و می گوئیم عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، عشق او را در دل جای دادن، و خود را به اخلاق او آراستن.

و اگر در آیات فوق "عبادت" به عنوان هدف نهایی آفرینش معرفی شده مفهومی همین است که به تعبیر دیگر به عنوان "تکامل انسانی" از آن یاد می شود.

آری انسان کامل همان بنده راستین خدا است! ***

۵- نظری به روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان

در بالا از دو طریق مساله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم یکی از طریق تفسیر آیات قرآن، و دیگری از طریق فلسفی، و هر دو ما را به یک نقطه رساند.

اکنون نوبت آن است که از مسیر سوم یعنی از طریق روایات اسلامی این مساله سرنوشت ساز را دنبال کنیم.

دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بیش عمیقتری در این مساله به ما می دهد:

در حدیثی از امام موسی بن جعفر آمده که از حضرتش سؤال کردند معنی این سخن پیامبر چیست که فرموده اعملوا فکل میسر لما خلق له^۱ تا می توانید عمل کنید که همه انسانها برای هدفی که آفریده شده اند آمادگی دارند؟ امام فرمود:

ان الله عز و جل خلق الجن و الانس ليعبدوه، و لم يخلقهم ليعصوه و ذلك قوله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون^۲
فيسر كلا لما خلق له، فويل لمن استحب العمى على الهدى:

"خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده است که نافرمانیش نمایند، و این همان است که می فرماید و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، و چون آنها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم بر هم گذارند و نابینایی را بر هدایت ترجیح دهند"^(۱) این حدیث اشاره پر معنایی است به این حقیقت که چون خداوند انسانها را برای هدف تکاملی آفریده و سائل آن را از نظر تکوین و تشریح فراهم ساخته و در اختیار او گذارده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که امام حسین ع در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود:

ان الله عز و جل ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه، فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده من

ص: ۳۹۶

۱- ۱) توحید صدوق (طبق نقل المیزان جلد ۱۸ صفحه ۴۲۳).

سواہ: خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند، و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند (۱).

۶- پاسخ به یک سؤال

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟ آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟ کسانی که این ایراد را می کنند در حقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه کرده اند زیرا هدف عبادت اجباری نبوده، بلکه عبادت و بندگی توأم با اراده و اختیار است، و در چنین زمینه ای هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند، فی المثل هنگامی که گفته می شود من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده ام، مفهومی این است آن را آماده برای این کار ساخته ام نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم، همچنین در موارد دیگر مانند ساختن مدرسه برای تحصیل و بیمارستان برای درمان و کتابخانه برای مطالعه.

به این ترتیب خداوند این انسان را آماده برای اطاعت و بندگی ساخته و هر گونه وسیله را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف را از درون و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه های تشریحی را از برون برای آنها فراهم نموده است.

مسلم است این معنی در مؤمن و کافر یکسان است هر چند مؤمن از امکانات خود بهره برداری نموده و کافر ننموده است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه

ص: ۳۹۷

۱- ۱) "علل الشرائع" صدوق (طبق همان مدرک).

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:

خلقهم للعبادة: "آنها را برای عبودیت آفریده است."

راوی می گوید: سؤال کردم: خاصه ام عامه؟ "آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم؟" امام فرمود: عامه: "همه مردم" (۱).

و در حدیث دیگری از همان امام ع نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند فرمود:

خلقهم ليأمرهم بالعبادة: "آنها را آفرید تا دستور عبادت به آنها دهد" (۲).

اشاره به اینکه هدف اجبار به عبادت و بندگی نبوده بلکه زمینه سازی برای آن بوده است، و این در حق عموم مردم صادق می باشد (۳).

ص: ۳۹۸

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۵ صفحه ۳۱۴ حدیث ۷.

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۵.

۳- ۳) از آنچه در بالا گفته شده روشن می شود که الف و لام در الانس و الجن برای استغراق است و شامل همه افراد می شود نه برای جنس به طوری که فقط گروهی را شامل شود آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده است.

اشاره

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

ترجمه:

۵۹- برای کسانی که ستم کردند سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین) بنا بر این عجله نکنند.

۶۰- وای بر آنها که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود.

تفسیر:

اینها نیز در عذاب الهی سهیمند

دو آیه فوق که آخرین آیات سوره "ذاریات" است در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از آیات مختلف این سوره است، مخصوصاً آیاتی که پیرامون سرنوشت اقوام پیشین همچون قوم فرعون و قوم لوط و عاد و ثمود سخن می گوید، همچنین آیات گذشته که از هدف آفرینش سخن می گفت.

می گوید: "اکنون که معلوم شد این قوم مشرک و گناهکار از هدف اصلی آفرینش منحرف گشته اند باید بدانند که آنها نیز سهم بزرگی از عذاب الهی دارند، همچون سهمی که یاران آنها در اقوام پیشین داشتند" (فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ).

"بنا بر این عجله نکنند" و پی در پی نگویند اگر عذاب الهی حق است چرا به سراغ ما نمی آید؟ (فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ) (۱).

ص: ۳۹۹

۱- ۱) باید توجه داشت که نون "یستعجلون" مکسور است، در حالی که نون جمع باید مفتوح باشد، و دلیل آن این است که در اینجا در اصل "یستعجلونی" بوده است.

تعبیر به ظلم در باره این گروه به خاطر آن است که "شرك" و کفر بزرگترین ظلم است، زیرا حقیقت ظلم این است که چیزی را در غیر محل شایسته قرار دهند، و مسلماً بت را بجای خدا قرار دادن مهمترین مصداق ظلم محسوب می شود، و به همین دلیل آنها هم مستحق همان سرنوشتی هستند که اقوام مشرک پیشین داشتند.

"ذنوب" (بر وزن قبول) در اصل به معنی اسبی است که دمش طولانی باشد، و همچنین دلوهای بزرگی که دنباله دارد.

در سابق برای کشیدن آب از چاه به وسیله حیوانات دلوهای عظیمی تهیه می کردند که دنباله ای داشت، و علاوه بر دهانه دلو، طنابی هم به دنباله آن متصل بود که برای خالی کردن آن دلو عظیم از آن استفاده می کردند.

و از آنجا که گاهی برای تقسیم آب در میان چند گروه از این دلوها استفاده می شد و به هر کدام یک یا چند دلو می دادند این واژه به معنی سهمیه نیز به کار می رود، و در آیه مورد بحث به همین معنی استعمال شده، منتهی اشاره به سهمیه بزرگ است (۱).

آیا منظور در این آیه تهدید به عذاب دنیا است، یا عذاب آخرت؟ گروهی از مفسران معنی دوم را پذیرفته اند، در حالی که بعضی احتمال معنی اول را داده اند.

به عقیده ما قرائن گواهی بر عذاب دنیا می دهد، زیرا اولاً عجله ای که بعضی از کفار داشتند بیشتر برای این بود که به پیامبر می گفتند: اگر راست می گویی پس چرا عذاب الهی بر ما نازل نمی شود و این مسلماً اشاره به عذاب

ص: ۴۰۰

۱- ۱) یکی از شعرای عرب می گوید: لنا ذنوب و لکم ذنوب فان ابیتم فلنا القلیب! "دلو بزرگی از آن ما و دلو بزرگی از آن شماست- و اگر قبول ندارید تمام چاه از آن ما است!"

دنیا است (۱).

دیگر اینکه تعبیر به "مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ" ظاهرا اشاره به سرنوشت اقوامی است که در این سوره از آنها یاد شده، مانند قوم لوط و قوم فرعون و عاد و ثمود که هر یک به نوعی از عذاب دنیا گرفتار شدند و از میان رفتند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر آیه مربوط به عذاب دنیا است، پس چرا این وعده الهی در باره آنها تحقق نیافت؟ این سؤال دو پاسخ دارد:

۱- این وعده در باره بسیاری از آنها مانند ابو جهل و جمعی دیگر در غزوه بدر و غیر آن تحقق یافت.

۲- نزول این عذاب برای همه آنها مشروط به عدم بازگشت به سوی خدا و عدم توبه از شرک بوده، و هنگامی که غالب آنها در فتح مکه ایمان آوردند، این شرط منتفی شد و عذاب الهی بر طرف گشت.

*** و در آخرین آیه تهدید به عذاب دنیا را با تهدید بعذاب آخرت تکمیل کرده، می گوید: "وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود" (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ).

همانگونه که این سوره از مساله معاد و رستاخیز آغاز شد، با تاکید بر همین مساله پایان می گیرد (۲).

ص: ۴۰۱

۱- ۱) به آیات ۵۷ و ۵۸ سوره انعام و آیه ۷۲ نمل و مانند آن مراجعه شود، البته این تعبیر در آیات قرآن احیانا در مورد قیامت نیز به کار رفته است.

۲- ۲) بعضی احتمال داده اند که این آیه نیز اشاره به عذاب دنیا باشد، در حالی که اینگونه تعبیر در قرآن مجید معمولا برای روز قیامت می شود.

"ویل" در لغت عرب در مواردی گفته می شود که فرد یا افرادی به هلاکت بیفتند، و معنی عذاب و بدبختی را می دهد، و به گفته بعضی مفهومی شدیدتر از عذاب دارد.

واژه های "ویل" و "ویس" و "ویح" در لغت عرب در مواردی به کار می رود که شخصی به حال دیگری تاسف می خورد، منتها "ویل" در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود و "ویس" در مقام تحقیر، و "ویح" در مقام ترحم.

جمعی گفته اند: "ویل" چاه یا دره ای است در دوزخ، ولی منظور این گویندگان این نیست که در لغت به این معنی آمده بلکه در حقیقت بیان یک نوع مصداق است.

این تعبیر در قرآن مجید در موارد زیادی از جمله در باره کفار، مشرکان، دروغگویان، تکذیب کنندگان، گنهکاران، کم فروشان، و نماز گزاران بیخبر به کار رفته است، ولی بیشترین مورد استعمال آن در قرآن مجید، تکذیب کنندگان است، از جمله در سوره مرسلات این جمله ده بار تکرار شده: **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**: "وای در روز قیامت برای کسانی که پیامبران و آیات الهی را تکذیب کردند".

***خداوندا! ما را از عذاب آن روز عظیم و رسوایی و حشتناکش در پناه لطف محفوظ دار.

بار الها! به ما آمادگی پذیرش، و توفیق عبودیت و افتخار بندگی خویش را مرحمت فرما.

پروردگارا! ما را به سرنوشت دردناک اقوامی که پیامبران و آیات تو را

تکذیب کردند یا پشت سر انداختند، مبتلا مساز، و پیش از فوت فرصت از خواب غفلت بیدار کن. آمین یا رب العالمین.

پایان سوره ذاریات جمعه دهم صفر ۱۴۰۶ هجری قمری برابر با سوم آبان ماه ۱۳۶۴ هجری شمسی

ص: ۴۰۳

(۵۲) سوره طور این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۹ آیه است

اشاره

ص: ۴۰۵

این سوره نیز از سوره‌هایی است که سنگینی بحث‌های آن روی مساله معاد و سرنوشت نیکان و پاکان از یک سو، و بدان و مجرمان در آن روز عظیم از سوی دیگر است، هر چند مطالب دیگری در زمینه‌های مختلف عقیدتی نیز در آن دیده می‌شود. روی هم رفته می‌توان محتوای این سوره را به شش بخش تقسیم کرد.

۱- آیات نخستین سوره که با سوگندهای پی در پی شروع می‌شود بحث از عذاب الهی و نشانه‌های قیامت و آتش دوزخ و کیفر کافران می‌کند (آیه ۱ تا آیه ۱۶).

۲- بخش دیگری از این سوره نعمتهای بهشتی و مواهب الهی را در قیامت که در انتظار پرهیزگاران است مشروحا برمی‌شمرد، و یکی را پس از دیگری مورد توجه قرار می‌دهد، و در حقیقت به غالب نعمتهای بهشتی در این بخش از سوره اشاره شده است (از آیه ۱۷ تا ۲۸).

۳- در بخش دیگری از این سوره از نبوت پیامبر ص سخن می‌گوید، و اتهاماتی را که دشمنان برای او ذکر می‌کردند برمی‌شمرد، و به طور فشرده به آن پاسخ می‌دهد (از آیه ۲۹ تا ۳۴).

۴- در بخش چهارمین سخن از توحید است، و با استدلالی روشن این مساله را تعقیب می‌کند (از آیه ۳۵ تا ۴۳).

۵- در بخش دیگر سوره باز به مساله معاد و پاره‌ای از مشخصات روز قیامت بازمی‌گردد (از آیه ۴۴ تا ۴۷).

۶- سرانجام در آخرین بخش سوره که دو آیه بیشتر نیست با دستوراتی

به پیامبر گرامی اسلام ص در زمینه صبر و استقامت و تسبیح و حمد پروردگار و وعده حمایت او از سوی خداوند بحث های گذشته را پایان می بخشید، و به این ترتیب یک مجموعه منسجم گیرای منطقی و عاطفی را تشکیل می دهد که قلوب شنوندگان را مسخر خود می سازد.

ضمناً نامگذاری این سوره به "طور" به تناسب نخستین آیه آن است.

فضیلت تلاوت این سوره

□
در حدیثی آمده که پیامبر ص فرمود: من قرأ سورة الطور كان حقا على الله ان يؤمنه من عذابه و ان ينعمه في جنته: هر کس سوره طور را بخواند بر خدا است که او را از عذابش ایمن سازد، و او را در بهشتش متنعم دارد ۱. در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: "من قرء سورة الطور جمع الله له خير الدنيا و الآخرة: "کسی که سوره طور را تلاوت کند خداوند، خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند" ۲. روشن است که اینهمه اجر و پاداش عظیم در دنیا و آخرت از آن کسانی است که این "تلاوت" را وسیله ای برای "تفکر"، و آن را نیز به نوبه خود وسیله ای در راه "عمل" قرار دهد.

ص: ۴۰۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(۱) وَ الطُّورِ (۲) وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ (۳) وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَ السَّفْفِ الْمَرْفُوعِ
(۵) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸)

ترجمه:

۱- سوگند به "کوه طور"! ۲- و کتابی که نوشته شده است.

ص: ۴۰۹

۳- در صفحه ای گسترده.

۴- و سوگند به بیت المعمور.

۵- و سقف برافراشته.

۶- و دریای مملو و برافروخته.

۷- که عذاب پروردگارت واقع می شود! ۸- و چیزی از آن مانع نخواهد بود.

تفسیر:

سوگند به دریای برافروخته!

این سوره یکی دیگر از سوره هایی است که با سوگند شروع می شود، سوگندهایی برای بیان یک واقعیت مهم یعنی مساله قیامت و معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال انسانها.

اهمیت این مساله به قدری است که خداوند در آیات مختلف قرآن، به قسمتهای بسیاری از مقدسات سوگند یاد کرده تا عظمت آن روز و وقوع حتمی آن را روشن سازد.

پنج سوگندی که در آغاز این سوره به چشم می خورد، معانی سربسته و تفکرانگیزی دارد که مفسران در تفسیر آنها به همه جا دست افکنده اند.

می فرماید: "سوگند به کوه طور" (وَ الطُّورِ).

*** "و سوگند به کتابی که نوشته شده است..." (وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ).

*** "در صفحه ای گسترده" (فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ).

"و سوگند به بیت المعمور" (وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ).

*** "و سقف برافراشته" (وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ).

*** "و سوگند به دریای مملو برافروخته" (وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ).

*** "که عذاب پروردگارت حتما واقع می شود" (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ).

*** "و چیزی از آن مانع نمی گردد" (مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ).

"طور" در لغت به معنی "کوه" است، ولی با توجه به اینکه این کلمه در ۱۰ آیه از قرآن مجید مطرح شده که در ۹ مورد سخن از "طور سینا" همان کوهی که در آنجا وحی بر موسی نازل می شد به میان آمده، معلوم می شود که در آیه مورد بحث (مخصوصا با توجه به الف و لام عهد) در اینجا نیز همان معنی است.

بنا بر این خداوند در نخستین مرحله، به یکی از مکانهای مقدس روی زمین که وحی الهی در آنجا نازل می گشت سوگند یاد کرده است.

در تفسیر "کتاب مسطور" نیز احتمالات گوناگونی داده اند:

بعضی آن را اشاره به لوح محفوظ، و بعضی به قرآن مجید، و بعضی به نامه اعمال، و بعضی به تورات که بر موسی نازل شد، می دانند.

ولی به تناسب سوگندی که قبل از آن آمده این تعبیر یا اشاره به تورات است و یا همه کتب آسمانی.

واژه "رق" از ماده "رقت" در اصل به معنی نازک و لطیف بودن است،

و به کاغذ یا پوست نازکی که مطلبی بر آن می نویسند نیز گفته می شود، و "منشور" به معنی گسترده است. (بعضی معتقدند این واژه معنی درخشندگی و لمعان را نیز در بردارد).

بنا بر این سوگند به کتابی خورده شده که بر صفحه ای از بهترین صفحات نگاشته شده و در عین حال باز و گسترده است و نه پیچیده! در مورد "بیت المعمور" نیز تفسیرهای گوناگونی شده، بعضی آن را اشاره به خانه ای می دانند که در آسمانها محاذی خانه کعبه است، و با عبادت فرشتگان، معمور و آباد است، این معنی در روایات متعددی که در منابع مختلف اسلامی آمده است دیده می شود (۱).

طبق روایتی هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می آیند و هرگز بار دیگر به سوی آن باز نمی گردند.

بعضی آن را به "کعبه" و خانه خدا در زمین تفسیر کرده اند که بوسیله زوار و حاجیان همواره معمور و آباد است، و می دانیم نخستین خانه ای است که برای عبادت، در روی زمین ساخته و آباد شده است.

بعضی نیز گفته اند منظور از آن، خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا، آباد است.

ولی ظاهر آیه یکی از دو معنی اول است، و با توجه به تعبیرات مختلفی که در قرآن، از "کعبه" به عنوان "بیت" آمده، معنی دوم از همه مناسبتر به نظر می رسد.

اما "سقف مرفوع"، منظور از آن آسمان است، چرا که در آیه ۳۲ سوره انبیاء می خوانیم: **وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا**: "ما آسمان را سقف

ص: ۴۱۲

۱-۱) در بحار الانوار بیش از ده روایت در این زمینه نقل شده (جلد ۵۸ صفحه ۵۵ به بعد).

محفوظی قرار دادیم" و در آیه ۲۷ و ۲۸ سوره نازعات آمده "أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا: "آیا آفرینش مجدد شما مهمتر است، یا آفرینش آسمان" که خداوند آن را بر پا ساخته است، سقفش را برافراشته و آن را منظم و مرتب ساخته.

تعبیر به "سقف" ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی آن چنان سراسر آسمان را پوشانده اند و به سقفی می مانند، و نیز ممکن است اشاره به "جو اطراف زمین" باشد که قشر فشرده ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف آن را فرا گرفته و آن را در برابر هجوم سنگهای آسمانی و اشعه زیانبار کیهانی به خوبی حفظ می کند.

برای "مسجور" دو معنی در لغت ذکر شده: یکی "برافروخته" و دیگری "مملو"، راغب در مفردات می گوید: "سجر" (بر وزن فجر) به معنی شعله ور ساختن آتش است، و آیه فوق را نیز به همین معنی می داند، او سخنی از معنی دوم به میان نیاورده، ولی مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" نخستین معنی را همین معنی ذکر می کند، و در بعضی از کتب لغت نیز به آن اشاره شده است.

آیات دیگر قرآن، نیز معنی اول را تایید می کند، چنان که در آیه ۷۱ و ۷۲ سوره مؤمن می خوانیم يُسْجَرُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ:

"آنها را در آب سوزان می کشند، سپس در آتش مشتعل خواهند شد".

در سخنان امیر مؤمنان علی ع در داستان "حدیده محماه" به برادرش عقیل نیز می خوانیم که فرمود:

أَتَانِ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا أَنْسَانَهَا لِلْعَبَةِ وَتَجْرَنِي أَلِي نَارِ سَجْرَهَا جَبَارَهَا لَغَضْبِهِ: "آیا از آهنی که انسانی به صورت بازیچه آن را گداخته است ناله می کنی، ولی مرا به سوی آتشی می کشانی که

پروردگار آن را از خشمش برافروخته؟! (۱).

اما این "بحر مسجور" و دریای برافروخته کجاست؟ بعضی گفته اند همین اقیانوسهای کره زمین ما است که در آستانه قیامت، برافروخته می شود و سپس منفجر می گردد، چنان که در آیه ۶ سوره تکویر آمده: **وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ**: "هنگامی که دریاها برافروخته می شود" و در آیه ۳ سوره انفطار می خوانیم: **وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**: "هنگامی که دریاها منفجر و شکافته می شود".

ولی بعضی دیگر آن را به دریایی از مواد مذاب که در دل کره زمین است تفسیر کرده اند، در حدیثی که در تفسیر عیاشی از امام باقر ع نقل شده نیز شاهدی بر این معنی است، در این حدیث آمده است که "قارون" در "بحر مسجور" عذاب می شود (۲) در حالی که می دانیم که قرآن مجید می گوید "قارون و خانه و گنجهایش در اعماق زمین فرو رفت": **فَحَسَبْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ (قصص ۸۱)**.

این دو تفسیر با یکدیگر منافات ندارد و ممکن است آیه فوق قسم به هر دو باشد، چرا که هر دو از آیات خداوند و شکفتنیهای بزرگ این جهان است.

قابل توجه اینکه در چگونگی ارتباط مفهوم این پنج سوگند با یکدیگر مفسران چندان بحث نکرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که سه سوگند نخست رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند چرا که همه از وحی و خصوصیات آن سخن می گویند "کوه طور" محل نزول وحی بود، و "کتاب مسطور" نیز اشاره به کتاب آسمانی است، خواه تورات باشد یا قرآن، و "بیت المعمور" محل رفت

ص: ۴۱۴

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۲۲۴.

۲-۲) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۳۸.

و آمد فرشتگان و پیک وحی خدا است.

و اما دو سوگند دیگر از آیات "تکوینی" سخن می گوید (در برابر سه سوگند نخست که از آیات "تشریعی" سخن می گفت) این دو سوگند یکی اشاره به مهمترین نشانه ی توحید یعنی آسمان با عظمت است، و دیگری به یکی از نشانه های مهم معاد که در آستانه رستاخیز رخ می دهد.

بنا بر این "توحید" و "نبوت" و "معاد" در این پنج سوگند جمع است.

بعضی که همه این آیات را اشاره به "موسی" و سرگذشت او می دانند پیوند آیات را چنین ذکر کرده اند: طور همان کوهی است که در آن به موسی وحی نازل می شد، و کتاب مسطور تورات است، بیت المعمور مرکز رفت و آمد فرشته وحی (و احتمالاً منظور بیت المقدس) است، و سقف مرفوع همان است که در داستان بنی اسرائیل آمده: **وَ إِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ**: "به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را همچون سایبان بالای سر بنی اسرائیل بلند کردیم" (اعراف ۱۷۱).

و "بحر مسجور" دریای آتشین است که قارون به خاطر مخالفت با آئین موسی در آن مجازات می شود.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد و با روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز سازگار نیست، و چنان که گفتیم سقف مرفوع به گواهی آیات دیگر قرآن و روایاتی که در تفسیر آیه نقل شده اشاره به آسمان است.

نکته ای که در اینجا باقی می ماند این است که ارتباط این قسمها و موضوعی که برای آن سوگند یاد شده چگونه است؟ پاسخ این سؤال با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد روشن می شود، و آن اینکه سوگندهای فوق که بر محور قدرت خداوند در عالم "تکوین" و

"تشریح" دور می زند بیانگر این است که چنین کسی به خوبی قادر است مردگان را بار دیگر به زندگی و حیات بازگرداند، و قیامت را بر پا کند، این همان چیزی است که سوگندها به خاطر آن یاد شده، همان گونه که در آخرین آیات خواندیم " إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ " .

ص: ۴۱۶

اشاره

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹) وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴) أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

ترجمه:

۹- (این عذاب الهی) در روزی است که آسمان شدیداً به حرکت در می آید، ۱۰- و کوه ها از جا کنده و متحرک می شوند.

۱۱- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۱۲- همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند.

۱۳- در آن روز که آنها را به زور به سوی آتش جهنم می رانند.

۱۴- (و به آنها می گویند) این همان آتشی است که آن را انکار می کردید! ۱۵- آیا این سحر است؟ یا شما نمی بینید؟

۱۶- در آن وارد شوید و بسوزید، می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما تفاوتی نمی کند، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید.

تفسیر:

جزای شما تنها اعمال شما است

در آیات گذشته اشاره سربسته ای به عذاب الهی در قیامت شده بود، آیات مورد بحث توضیح و تفسیری بر این معنی است، نخست بعضی از ویژگیهای روز قیامت را بازگو می کند، و سپس کیفیت عذاب تکذیب کنندگان را.

می فرماید: "این عذاب الهی در روزی است که آسمان (کرات آسمانی) شدیداً به حرکت در می آید، و به هر سو رفت و آمد می کنند" (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا) (۱).

"مور" (بر وزن قول) در لغت به معانی مختلفی آمده است، "راغب:

در "مفردات" می گوید: "مور" به معنی جریان سریع است، و نیز می گوید:

گرد و غباری را که باد به هر سو می برد "مور" می گویند:

در "لسان العرب" نیز آمده است که "مور" به معنی حرکت و رفت و آمد است، به معنی موج و سرعت نیز آمده، بعضی نیز "مور" را به حرکت دورانی تفسیر کرده اند.

از مجموع این تفسیرها استفاده می شود که "مور" همان حرکت سریع و دورانی و توأم با رفت و آمد و اضطراب و تموج است.

به این ترتیب در آستانه قیامت نظام حاکم بر کرات آسمانی بر هم می ریزد

ص: ۴۱۸

۱-۱) "یوم" منصوب است به عنوان ظرفیت و متعلق است به "واقع" که در آیات قبل آمده.

آنها از مدارات خود منحرف می شوند، و به هر سو رفت و آمد می کنند، سپس در هم نوردیده می شوند، و بجای آنها آسمانی نو به فرمان خدا برپا می شود، چنان که آیه ۱۰۴-انبیاء می گوید: "يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ":

"روزی که آسمان را همچون طومار در هم می پیچیم".

و در آیه ۴۸ سوره ابراهیم می خوانیم: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ: "روزی که این زمین به زمینی دیگر و آسمانها به آسمان دیگری تبدیل می شود".

در آیات دیگر قرآن نیز تعبیراتی دیده می شود، که خبر از شکافتن کرات آسمانی (انفطار-۱) و از جا کنده شدن آنها (تکویر-۱۱) و فاصله افتادن در میان آنها (مرسلات-۹) حکایت می کند که به خواست خدا در ذیل آن آیات در این باره نیز بحث خواهیم کرد.

*** سپس می افزاید: "و روزی که کوه ها به حرکت در می آید" (و تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا).

آری کوه ها از جا کنده می شوند و به حرکت در می آیند، و سپس به شهادت آیات دیگر قرآن متلاشی می گردند، و همچون "عهن منفوش" (پشم رنگین زده شده) می شوند (قارعه-۵) و بجای آن زمینی صاف و هموار و بی آب و گیاه آشکار می گردد فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (طه-۱۰۶) (۱).

اینها همه اشاره به آن است که این دنیا و تمام پناهگاههای آن در هم کوبیده می شود، جهانی نو، با نظاماتی نوین جای آن را می گیرد و انسان در برابر

ص: ۴۱۹

۱-۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۱۳ تفسیر "نمونه" صفحه ۳۰۲ مراجعه شود (ذیل آیه ۱۰۵ سوره طه).

نتائج اعمال خویش، قرار خواهد گرفت.

*** لذا در آیه بعد می افزاید: "چون چنین است وای در آن روز برای تکذیب کنندگان!" (فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) (۱).

آری در حالی که وحشت و اضطراب ناشی از دگرگونی جهان، همگان را فرا گرفته، وحشت عظیمتری به سراغ "مکذبین" می آید که همان عذاب الهی است چرا که "ویل" اظهار تاسف و اندوه است بر وقوع یک حادثه نامطلوب.

*** سپس به معرفی این "مکذبین"، پرداخته، می فرماید: "همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند" (الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ).

آیات قرآن را "دروغ"، و معجزات پیامبر ص را "سحر" می خوانند، و آورنده آن را "مجنون" می شمردند، همه حقایق را به بازی گرفته، و به سخریه و استهزاء در برابر آنها می پردازند.

با سخنان باطل و بی منطق به جنگ حق برمی خیزند، و برای رسیدن به مقصد خود، از هیچ تهمت و دروغی ابا ندارند.

"خوض" (بر وزن حوض) به معنی ورود در سخنان باطل است، و در اصل به معنی وارد شدن در آب و عبور از آن است.

ص: ۴۲۰

۱-۱) "فاء" در "فویل" فاء تفریع است، یعنی چون در آن روز پناهگاهی نیست وای بر این تکذیب کنندگان.

بار دیگر برای معرفی آن روز و بیان سرنوشت این مکذبان به توضیح دیگری پرداخته می‌افزاید: "روزی که آنها با خشونت و عنف به سوی آتش دوزخ رانده می‌شوند" (يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًا) (۱).

*** "و به آنها گفته می‌شود این همان آتشی است که آن را انکار می‌کردید!" (هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ).

*** و نیز به آنها گفته می‌شود: "آیا این سحر است؟ و یا شما نمی‌بینید؟" (أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ).

شما پیوسته در دنیا می‌گفتید آنچه محمد ص آورده سحر است، او از طریق ساحری پرده بر چشمهای ما افکنده تا حقایق را نبینیم، عقل ما را می‌رباید و اموری را به نام "معجزه" به ما معرفی می‌کند و سخنانی را به عنوان "وحی الهی" برای ما می‌خواند، اما اینها همه بی‌اساس است، و چیزی جز سحر نیست.

لذا روز قیامت به عنوان سرزنش و توبیخ به هنگامی که آتش دوزخ را با چشم می‌بینند و حرارت آن را لمس می‌کنند به آنها گفته می‌شود: "آیا اینها سحر است؟ آیا پرده بر چشم شما افکنده شده؟" *** همچنین به آنها گفته می‌شود: "در این آتش وارد شوید، و بسوزید، می‌خواهید صبر و شکیبایی کنید، یا بیتابی و جزع، برای شما تفاوتی نمی‌کند!"

ص: ۴۲۱

۱-۱) "دع" (بر وزن جد) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف است. "یوم" منصوب است به ظرفیت، یا بدل است از "یومئذ" در آیه قبل.

(إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ).

چرا که جزای شما فقط اعمال خودتان است" (إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

آری این اعمال خودتان است که به سوی شما بازگشته، و پایبند شما شده است، بنا بر این جزع و فرع و آه و ناله و بیتابی تاثیری ندارد.

این آیه تاکید مجددی است بر مساله "تجسم اعمال" و بازگشت آن به سوی انسان و نیز تاکید مجددی است بر مساله عدالت پروردگار، چرا که آتش جهنم هر قدر سوزان باشد و مجازات آن دردناک چیزی جز نتیجه اعمال خود انسانها و اشکال تبدیل یافته آن نیست.

نکته ها:

اشاره

۱- مجرمان را چگونه به دوزخ می برند؟

بدون شک بردن آنها به سوی آتش دوزخ، توأم با تحقیر و ذلت و زجر و عذاب است، ولی در آیات مختلف قرآن، تعبیرات گوناگونی در این باره دیده می شود:

در سوره "حافه" آیه ۳۰ و ۳۱ می خوانیم: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ: "او را بگیرید و در غل و زنجیر کنید، سپس در آتش دوزخ وارد سازید".

و در سوره دخان آیه ۴۷ چنین آمده: خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ:

"او را بگیرید و با شدت به میان جهنم برانید!" و در آیات متعددی تعبیر به "سوق" و راندن شده است، مانند: آیه ۸۶

ص: ۴۲۲

سوره مریم وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا: "مجرمان را(همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاہ می روند) به سوی جهنم می رانیم".

و به عکس پرهیزکاران و متقین را با نهایت احترام و اکرام به سوی بهشت می برند فرشتگان الهی به استقبال آنها می شتابند درهای بهشت به روی آنها گشوده می شود، و خازنان بهشت به آنها سلام و خوش آمد می گویند و بشارت سکونت جاودان را در بهشت به آنها می دهند(زمر-۷۳).

به این ترتیب نه تنها "بهشت" و "دوزخ" کانون "مهر" و "قهر" خدا است، بلکه تشریفات ورود در هر یک آنها نیز بیانگر همین معنی است.

۲- آنها که در اباطیل غوطه ورنند

گرچه تکیه کلام قرآن در آیات فوق مشرکان عصر پیامبرند، ولی بدون شک این آیات عمومیت دارد، و همه مکذبان را شامل می شود، حتی فلاسفه مادی که در مشتی از خیالات و افکار ناقص غوطه ورنند، حقایق عالم هستی را به بازی می گیرند و جز آنچه را با عقل قاصر خود دریافته اند به رسمیت نمی شناسند منتظرند همه چیز را در آزمایشگاه خود و زیر میکروسکوپ به بینند حتی ذات پاک خدا را! و گرنه وجود او را به رسمیت نمی شناسند.

اینها نیز مصداق "فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ" هستند، و در انبوهی از خیالات و پندارهای باطل غرقند.

عقل آدمی با تمام فروغی که دارد در مقابل نور وحی همچون شمعی در برابر آفتاب عالمتاب است، این شمع به او اجازه می دهد که از محیط تاریک جهان ماده بیرون آید و در را به سوی عالم ما وراء طبیعت بگشاید، سپس در نور آفتاب وحی باید به هر سو پرواز کند و جهان بی کران را ببیند و بشناسد.

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) فَآكِهِمْ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْنُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَأَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱)

ترجمه:

۱۷- اما پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند.

۱۸- و از آنچه پروردگارشان به آنها داده شاد و مسرورند و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ نگاهداشته است.

۱۹- (به آنها گفته می شود) بخورید و بیاشامید گوارا، اینها به خاطر اعمالی است که انجام می دادید.

۲۰- این در حالی است که بر تختهای صف کشیده در کنار هم تکیه می کنند، و حورالعین را به همسری آنها در می آوریم.

۲۱- و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند فرزندانشان

را(در بهشت) به آنها ملحق می کنیم، و از عمل آنها چیزی نمی کاهیم، و هر کس در گرو اعمال خویش است.

تفسیر:

هر کس در گرو اعمال خویش است

به دنبال بحثهایی که در آیات قبل، پیرامون کیفرهای مجرمان و عذابهای دردناک آنها گذشت در آیات مورد بحث، به نقطه مقابل آنها یعنی مواهب فراوان و پاداشهای بیکران مؤمنان و پرهیزگاران اشاره می کند، تا در یک مقایسه روشن موقعیت هر کدام واضحتر شود.

نخست می گوید: "پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان نعمتهای فراوانی جای دارند" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ).

تعبیر به "متقین" (پرهیزگاران) به جای "مؤمنین" به خاطر آن است که این عنوان هم ایمان را در بردارد، و هم جنبه های عمل صالح را، به خصوص اینکه "تقوی" در یک مرحله مقدمه و پایه ایمان است، چنان که قرآن در آیه ۲ سوره بقره می گوید: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: "در این کتاب آسمانی شکی نیست، و مایه هدایت پرهیزگاران است".

چرا که اگر انسان دارای تعهد و احساس مسئولیت و روح حقیجویی و حق طلبی که مرحله ای از تقوی است نباشد هرگز به دنبال تحقیق از آئین حق نمی رود، و هدایت قرآن را نمی پذیرد.

تعبیر به "جنات" و "نعیم" به صورت صیغه "جمع" ("باغها" و "نعمتها") آنها هم به صورت "نکره" اشاره به تنوع و عظمت آن باغها و نعمتها است.

*** سپس به تاثیر این نعمتهای بزرگ بر روحیه بهشتیان اشاره کرده، می گوید:

"آنها از آنچه پروردگارشان به آنان داده شاد و مسرورند، و سخنان شیرین

و دلپذیر در این باره می گویند "فَاَكْهَيْنَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ" (۱).

آری از خوشحالی در پوست نمی گنجند، پیوسته با هم مزاح می کنند، و دل‌های آنها از هر گونه اندوه و غم تهی است، و آرامش فوق العاده ای را احساس می کنند.

به خصوص اینکه: خدا به آنها اطمینان خاطر در برابر مجازات داده "و پروردگارش آنان را از عذاب دوزخ نگاهداشته است" (وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).

این جمله دو معنی می تواند داشته باشد: نخست بیان نعمت مستقلی در مقابل نعمتهای دیگر پروردگار، دیگر اینکه: دنباله کلام سابق باشد یعنی بهشتیان از دو چیز مسرورند، نخست به خاطر نعمتهایی که خداوند به آنها داده، و دیگر به خاطر عذابهایی که از آنها دور ساخته است.

ضمناً تعبیر "رَبُّهُمْ" (پروردگارش) در هر دو جمله اشاره ای است بر نهایت لطف خداوند، نسبت به آنها، و ادامه ربوبیتش در آن جهان.

*** بعد از این اشاره اجمالی و سر بسته، به نعمتها و سرور و شادمانی پرهیزگاران در بهشت به شرح آن پرداخته، چنین می گوید: "به آنها گفته می شود بخورید و بیاشامید گوارا!" (كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا).

ص: ۴۲۶

۱-۱) "فَاَكْهَيْنَ" از ماده "فكه" (بر وزن نظر) و "فكاهه" (بر وزن شباهه) به معنی مسرور و خندان بودن و دیگران را با سخنان شیرین و مزاح مسرور کردن است، "راغب" در "مفردات" می گوید: "فكاهه" به معنی هر نوع میوه است، و "فكاهت" گفتگوهای صاحبان انس می باشد، بعضی در آیه فوق احتمال داده اند که جمله "فَاَكْهَيْنَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ" اشاره به تناول انواع میوه ها است، ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

"اینها به خاطر اعمالی است که انجام می دادید" (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر به "هنیئا" اشاره به این است، که خوردنیها و نوشیدنیهای بهشتی هیچگونه عوارض نامطلوبی را به دنبال ندارد، و همچون نعمتهای این جهان نیست که گاه مختصر کم و زیاد در آن، بیماری و ناراحتی به دنبال می آورد.

بعلاوه نه مشقتی برای تحصیل آن لازم است و نه ترسی از پایان گرفتن و تمام شدن در میان است، و به همین دلیل این نعمتها کاملا گوارا است (۱).

مسلم است نعمتهای بهشتی ذاتا گوارا است، اما اینکه فرشتگان به بهشتیان می گویند گوارا باد خود لطف و گوارایی دیگری است.

*** نعمت دیگر اینکه آنها "بر تختهای صف کشیده در کنار هم، تکیه می کنند" (مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ).

و از لذت انس با دوستان و مؤمنان دیگر بهره فراوان می گیرند که این لذتی است معنوی ما فوق بسیاری از لذتها.

"سرر" جمع "سریر" (از ماده سرور) در اصل به تختهایی گفته می شود که برای مجالس انس و سرور ترتیب می دهند، و بر آن تکیه می کنند.

"مصفوفه" از ماده "صف" به این معنی است که این تختها در کنار یکدیگر قرار گرفته و مجلس انس عظیمی برپا می کنند.

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که بهشتیان بر روی تختها در مقابل یکدیگر می نشینند "عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ" (حجر ۴۷- صافات ۴۴).

این تعبیر منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد، چرا که در مجالس

ص: ۴۲۷

۱-۱) "راغب" در "مفردات" می گوید: الهنیء کل ما لا- يلحق فيه المشقه ولا يعقبه وخامه "هنیئی چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد و وخامتی نمی آفریند".

انس و سرور که از تفاوت و تبعیض دور باشد صندلیها را در کنار هم و گرداگرد مجلس می گذارند که هم صف به هم پیوسته ای را تشکیل می دهد و هم روبروی یکدیگر قرار دارد. تعبیر به "متکئین" اشاره به نهایت آرامش آنها است، زیرا انسان معمولاً در حال آرامش تکیه می کند، و افرادی که نگران و ناآرامند معمولاً چنین نیستند.

سپس می افزاید: "زنانی سفیدرو، زیبا، و چشم درشت، به همسری آنها درمی آوریم" (وَ زَوْجَاتُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ) (۱).

*** اینها بخشی از نعمتهای "مادی" و "معنوی" بهشتیان است، ولی به این اکتفاء نمی کنند، و بخش دیگری از مواهب معنوی و مادی را نیز بر آن می افزاید:

"کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند ما فرزندانشان را در بهشت به آنها ملحق می کنیم، بی آنکه از عمل آنها چیزی بکاهیم" (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ).

این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان با ایمان و مورد علاقه اش را در بهشت در کنار خود ببیند، و از انس با آنها لذت برد، بی آنکه

ص: ۴۲۸

۱- ۱) "حور" جمع "حوراء" و "احور" به کسی گفته می شود که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد، و یا به طور کلی کنایه از جمال و زیبایی کامل است، چرا که زیبایی بیش از همه در چشمان تجلی می کند، و "عین" جمع "اعین" و "عیناء" به معنی درشت چشم است، و به این ترتیب کلمه "حور" و "عین" بر مذکر و مؤنث هر دو اطلاق می شود و مفهوم گسترده ای دارد که همه همسران بهشتی را شامل می شود، همسران زن برای مردان با ایمان و همسران مرد برای زنان مؤمن (دقت کنید).

از اعمال او چیزی کاسته شود.

از تعبیرات آیه برمی آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی دارند، در ایمان از آنها پیروی می کنند، و از نظر مکتبی به آنها ملحق می شوند.

اینگونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می بخشد و ترفیع مقام می دهد، و به درجه آنان می رساند، و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان (۱).

ولی جمعی از مفسران "ذریه" را در اینجا به معنی اعم، تفسیر کرده اند به طوری که اطفال خردسال را نیز شامل می شود، اما این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا تبعیت در ایمان دلیل بر رسیدن به مرحله بلوغ یا نزدیک آن است.

مگر اینکه گفته شود اطفال خردسال در قیامت به مرحله بلوغ می رسند و آزمایش می شوند، هر گاه از این آزمایش پیروز در آیند ملحق به پدران می شوند، چنان که این معنی در حدیثی در کتاب کافی نقل شده است که از امام ع سؤال از اطفال مؤمنان کردند، در پاسخ فرمود: "روز قیامت که می شود خداوند آنها را جمع می کند، آتشی برمی افروزد و به آنها دستور می دهد خود را در آتش بیفکنند، آنها که این دستور را عملی کنند آتش برای آنها سرد و سالم می شود و سعادت مندند، و آنها که سر باز زنند از لطف خدا محروم

ص: ۴۲۹

۱- ۱) ظاهر این است که جمله وَ الَّذِينَ آمَنُوا... جمله مستقلی است، و "وا" برای استیناف است، جمعی از مفسران (مانند علامه طباطبائی، مراغی و نویسنده فی ظلال) همین معنی را اختیار کرده اند، ولی عجب این است که "زمخشری" در "کشاف" آن را عطف بر "حور العین" می داند، در حالی که معنی مناسبی ندارد که با فصاحت و بلاغت قرآن بسازد.

ولی این حدیث علاوه بر اینکه از نظر سند ضعیف است، اشکالات دیگری در متن آن وجود دارد که اینجا جای شرح آن نیست.

البته هیچ مانعی ندارد که فرزندان خردسال نیز به احترام پدران به بهشت روند و در کنار آنها قرار گیرند، سخن در این است که آیا آیه فوق ناظر به این مطلب می باشد یا نه؟ گفتیم تعبیر به پیروی از پدران در ایمان نشان می دهد که منظور بزرگسالان است.

به هر حال، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی دارند و به فرزندان می دهند به دنبال آن آمده است " **وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ** " "ما چیزی از اعمال آنها نمی کاهیم".

"ابن عباس" از "پیغمبر گرامی اسلام ص نقل می کند که فرمود:

إذا دخل الرجل الجنة سال عن ابويه و زوجته و ولده، فيقال له انهم لم يبلغوا درجتك و عملك، فيقول رب قد عملت لي و لهم فيؤمر بالحقهم به:

"هنگامی که انسان وارد بهشت می شود سراغ پدر و مادر و همسر و فرزندانش را می گیرد، به او می گویند: آنها به درجه و مقام و عمل تو نرسیده اند، عرض می کند پروردگارا! من برای خودم و آنها عمل کردم، در اینجا دستور داده می شود که آنها را به او ملحق کنید" (۲)(۳).

قابل توجه اینکه: در پایان آیه می افزاید: "هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است" (**كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ**).

ص: ۴۳۰

۱-۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۳۹ (با تلخیص).

۲-۲) تفسیر مراغی جلد ۲۷ صفحه ۲۶.

۳-۳) "التناهم" از ماده "آلت" (بر وزن شرط) به معنی کم کردن است.

بنا بر این تعجب ندارد که از اعمال پرهیزکاران و پاداش آنها چیزی کاسته نشود، چرا که این اعمال همه جا با انسان است، و اگر خداوند لطف و تفضلی در باره فرزندان متقین می کند، و آنها را به پرهیزگاران در بهشت ملحق می سازد این به معنی آن نیست که از پاداش اعمال آنها چیزی کاسته شود.

بعضی از مفسران "رهین" را در اینجا به معنی مطلق "گروگان" گرفته اند، و معتقدند مفهوم آیه این است که هر انسانی در گرو اعمال خویش است، خواه نیک یا بد، و بر طبق آن، پاداش و کیفر می بیند.

ولی با توجه به اینکه: این تعبیر در مورد اعمال نیک، چندان تناسبی ندارد بعضی دیگر از مفسران "کل نفس" را در اینجا تنها اشاره به بدکاران دانسته اند و می گویند: هر انسانی در برابر اعمال خلاف و شرک آلود خود، گروگان است و در حقیقت اسیر و محبوس آن می باشد.

و گاه به آیه ۳۸ و ۳۹ سوره "مدثر" نیز استدلال کرده اند: **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ**: "هر کس در گرو اعمالی است که انجام داده مگر اصحاب یمن" (کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و اهل نجاتند).

ولی این تفسیر نیز با توجه به اینکه آیات قبل و بعد همه در باره "متقین" و پرهیزگاران است، و سخنی از شرک و مشرکان و مجرمان در آن وجود ندارد مناسب به نظر نمی رسد.

در برابر این دو تفسیر که هر کدام از جهتی نامناسب است، تفسیر سومی است که با صدر آیه و آیات قبل و بعد کاملاً سازگار است و آن اینکه: یکی از معانی "رهین" در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است، هر چند معنی معروف "رهین" همان "وثیقه" در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده

می شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است (۱).

بلکه بعضی از آنها معنی اصلی آن را صریحا همین دوام و ثبوت می دانند، و رهن به معنی "وثیقه" را از اصطلاحات فقها شمرده اند، لذا هنگامی که گفته می شود "نعمه راهنه" به معنی نعمت پایدار و برقرار است (۲).

امیر مؤمنان علی ع در باره اقوام پیشین می فرماید

ها هم رهائن القبور و مضامین اللحد: "آنها ملازم قبرها و خفته در درون لحدها هستند" (۳).

به این ترتیب جمله "كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ" مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است، و هرگز از او جدا نمی شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل "متقین" در بهشت با اعمال خویشند، و اگر فرزندانشان در کنار آنها قرار می گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود.

در مورد آیه سوره "مدثر" که "اصحاب الیمین" را از این معنی استثناء کرده، ممکن است اشاره به این باشد که آنها مشمول الطافی هستند که بیحساب است، به گونه ای که اعمال آنها در برابر آن الطاف الهی نمودی ندارد (۴).

به هر حال این جمله تأکیدی است بر این واقعیت که اعمال انسان هرگز از او جدا نمی شود و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است! ***

ص: ۴۳۲

۱-۱) "لسان العرب" ماده "رهن".

۲-۲) "مجمع البحرین" ماده رهن.

۳-۳) "نهج البلاغه" نامه ۴۵.

۴-۴) در باره استثناء "اصحاب الیمین" در سوره "مدثر" تفسیرهای دیگری نیز هست که به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهد آمد.

اشاره

وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَذَكَّرُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا تَأْنِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنْ أَلَّهِ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

ترجمه:

۲۲-همواره از انواع میوه ها و گوشتها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می گذاریم.

۲۳-آنها در بهشت جامهای پر از شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می گیرند.

۲۴-و پیوسته در گرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای در صدفند! ۲۵-در این هنگام رو به یکدیگر کرده (از گذشته)سؤال می نمایند.

۲۶-می گویند:ما در میان خانواده خود ترسان بودیم.

۲۷- اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد.

۲۸- ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می خواندیم (و می شناختیم).

تفسیر:

آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت

در آیات گذشته به نه بخش از مواهب بهشتیان اشاره شد، و در آیات مورد بحث در ادامه آنها به پنج قسمت دیگر اشاره می کند، به گونه ای که از مجموع به خوبی استفاده می شود آنچه لازمه آرامش و آسایش و لذت و سرور و شادی است، برای آنها در بهشت فراهم است.

نخست به دو قسمت از غذای بهشتیان اشاره کرده می فرماید: "همواره از انواع میوه ها و گوشتها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می گذاریم" (وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ).

"امددناهم" از ماده "امداد" به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است، یعنی میوه ها و غذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند، و یا مثل و یا همچون میوه های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است.

تعبیر "مِمَّا يَشْتَهُونَ" (از آنچه بخواهند) نشان می دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه ها و غذاها، کاملاً آزادند، هر آنچه بخواهند در اختیار دارند.

البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست ولی اینها دو غذای مهمند.

مقدم داشتن "فاکهه" بر "لحم"، اشاره ای است به برتری "میوه ها" بر "گوشتها".

سپس به مشروبات گوارای بهشتیان اشاره کرده می‌افزاید: "آنها در بهشت جام‌هایی پر از شراب طهور را که نه مستی و بیهوده‌گویی در آن است، و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند" (يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ).

بلکه شرابی است گوارا و لذت بخش، نشاط آفرین و روح‌پرور، خالی از هر گونه تخدیر و فساد عقل، و به دنبال آن بیهوده‌گویی و گناه هرگز نیست، بلکه سراسر هوشیاری و لذت جسمی و روحانی است.

"یتنازعون" از ماده "تنازع" به معنی گرفتن از یکدیگر است، و گاه به معنی "تجاذب و مخاصمه" می‌آید، لذا بعضی از مفسران گفته‌اند: این جمله اشاره به آن است که بهشتیان به عنوان شوخی و مزاح و افزایش سرور و انبساط جامهای "شراب طهور" را از دست یکدیگر می‌کشند و می‌نوشند.

ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: تنازع هر گاه در موردی مانند "کاس" (جام) به کار می‌رود به معنی گرفتن از یکدیگر است، نه کشمکش و تجاذب.

این نکته نیز قابل توجه است که "کاس" جامی است که پر از شراب باشد، و به ظرف خالی "کاس" نمی‌گویند (۱).

به هر حال از آنجا که تعبیر به "کاس" شرابهای تخدیرکننده دنیا را احیانا تداعی می‌کند می‌افزاید در آن شراب نه لغو و بیهوده‌گویی است و نه گناه، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی‌گیرد، بنا بر این سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مستها سر می‌زند هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب

ص: ۴۳۵

۱- ۱) "راغب" در "مفردات" می‌گوید: الکاس الاناء بما فيه من الشراب، - در "مجمع البحرین" نیز همین تفسیر در باره کاس آمده است و اگر خالی از شراب باشد به آن "قدح" گفته می‌شود.

طهور است آنها را پاکتر و خالصتر و هوشیارتر می کند.

*** سپس به چهارمین نعمت که نعمت وجود خدمتگزاران بهشتی است پرداخته می گوید: "پیوسته گرداگرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای در صدفند" (! وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكُونٌ).

"مروارید در درون صدف" به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می کند ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دستها هر چه باشد از صفای آن می کاهد، خدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفید چهره و باصفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند! تعبیر به "يَطُوفُ عَلَيْهِمْ" (بر آنها طواف می کنند) اشاره به آمادگی دائمی آنها برای خدمت است.

گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست، و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است.

در حدیثی آمده است که از رسول اکرم ص سؤال کردند اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم یعنی مؤمنان بهشتی چگونه اند فرمود:

و الذی نفسی بیده فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر ليله البدر علی سائر الکواکب: "برتری مخدوم بر خدمتگزار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است" (۱).

تعبیر به "لهم" نشان می دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزارانی مخصوص

ص: ۴۳۶

۱- ۱) "مجمع البیان"، "کشاف"، "قرطبی"، "روح البیان" و "ابو الفتوح رازی".

به خود دارد.

و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست آن خدمتگزاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می برند.

*** و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است، چنان که در آیه بعد می فرماید: "در این حال که آنها در کنار هم قرار دارند از وضع گذشته از یکدیگر سؤال می کنند" و آن را با وضع بهشت مقایسه کرده لذت می برند (وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ).

*** می گویند ما قبل از این در میان خانواده خود خائف و ترسان بودیم" (قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ).

با اینکه در میان خانواده خود زندگی می کردیم و باید احساس امنیت کنیم باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی هر لحظه فرا رسد، و دامن ما را فرو گیرد.

از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند، و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند.

و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

*** "اما خداوند منت بر ما گذارد، و رحمت و وسع او شامل حال ما شد، و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد" (فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَفَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ).

آری پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات

ص: ۴۳۷

بخشید، و در کانون نعمتهایش، یعنی بهشت، جای داد.

آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می آورند، و جزئیات آن را متذکر می شوند، و با وضعی که در آن قرار دارند مقایسه می کنند، به ارزش نعمتهای بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می برند، و طبعاً برای آنها لذتبخش تر و دلچسب تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزشها بهتر روشن می شود.

*** بهشتیان در آخرین سخنی که از آنها در اینجا نقل شده به این واقعیت اعتراف می کنند که نیکوکار و رحیم بودن خدا را در آنجا از هر زمان بیشتر احساس می کنند، می گویند: "ما از قبل خدا را می خواندیم، و او را به عنوان نیکوکار و رحیم می ستودیم" (إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ).

ولی در اینجا به واقعیت و عمق این صفات بیشتر پی می بریم که چگونه در مقابل اعمال ناچیز ما اینهمه نیکی کرده، و در برابر آن همه لغزشها ما را مشمول رحمتش ساخته است.

آری صحنه قیامت و نعمتهای بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است، و مؤمنان با مشاهده این صحنه ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می دهد.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

اشاره

۱- "یتساءلون" از ماده "سؤال" به معنی پرسش کردن از یکدیگر است، اشاره به اینکه هر کدام از بهشتیان از دوستان خود سؤال می کنند، و وضع گذشته آنها را جويا می شوند، چرا که یادآوری این مسائل، و نجات از آن همه

ص: ۴۳۸

در دو رنج، و رسیدن به این همه مواهب، خود نیز لذتی است، درست همانطور که انسان هنگامی که از سفر خطرناکی باز می گردد و در محیط امن و امان می نشیند با همسران خود وضع گذشته را گفتگو کرده و از نجاتشان اظهار خوشحالی می کنند.

***۲- "مشفقین" از ماده "اشفاق" به طوری که "راغب" در "مفردات" می گوید: به معنی "توجه آمیخته با ترس" است، هنگامی که با کلمه "من" متعدی شود مفهوم "خوف" در آن ظاهرتر است، و هنگامی که با کلمه "فی" متعدی گردد مفهوم "توجه و عنایت" در آن بیشتر است.

این کلمه در اصل از ماده "شفق" گرفته شده که همان روشنی آمیخته با تاریکی است.

اکنون باید دید آنها در دنیا از چه چیز بیم داشتند و نسبت به چه چیز توجه و عنایت؟ در اینجا سه احتمال وجود دارد که ما همه را در تفسیر آیه جمع کردیم، زیرا منافاتی در میان آنها نیست (ترس از خداوند و توجه به نجات خویشان - ترس از انحراف خانواده و توجه به امر تربیت آنها - و ترس از دشمنان و توجه به حفظ خویش در برابر آنان) هر چند با توجه به آیات بعد مخصوصاً جمله "فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ" خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده حفظ کرد" معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

***۳- تعبیر به "فِي أَهْلِنَا" که در اینجا معنی گسترده ای دارد و همه فرزندان و همسران و دوستان و یاران را شامل می شود، اشاره به این است که انسان قاعدتا

در میان چنین جمعی از همه جا بیشتر احساس امنیت می کند، وقتی در میان آنان خائف و بیمناک باشد وضع او در حالات دیگر معلوم است.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به کسانی است که در میان خانواده ای غیر مؤمن گرفتار بودند و حتی از خود آنها می ترسیدند، ولی در عین حال مقاومت کردند و با تکیه بر لطف الهی استقلال خود را حفظ نموده و هم رنگ جماعت آنها نشدند.

***۴- "سموم" به معنی حرارتی است که در "مسام" بدن (سوراخهای بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می شود، و انسان را آزار می دهد یا می کشد، و باد سموم نیز چنین بادی را گویند، و "عذاب سموم" نیز چنین عذابی است، اطلاق کلمه "سم" به مواد کشنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است.

۵- "بر" - چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید در اصل به معنی خشکی است (در مقابل بحر و دریا) سپس به کسانی که اعمال نیکشان گسترده و وسیع است این لفظ اطلاق شده، و از همه شایسته تر برای این نام ذات پاک خداوند است که نیکی او همه جهانیان را فرا گرفته است.

۶- جمع بندی آیات

- گفتیم در این آیات و آیات گذشته در حقیقت چهارده بخش از نعمتهای بهشتیان آمده است:

باغهای بهشت (جنات) - نعمتهای گوناگون (نعیم) - سرور و شادمانی - امنیت از عذاب جهنم - خوردن و آشامیدن گوارا از ماکولات و مشروبات بهشتی - تکیه بر تختهای در کنار هم چیده شده - همسرانی از حور العین - ملحق شدن

ص: ۴۴۰

فرزندان با ایمان به آنها-انواع میوه های لذت بخش-انواع گوشتها-هر چه آنها بخواهند-جامهای پر از شراب طهور- خدمتگزاران مرواریدگون- و سرانجام تشکیل مجلس انس و یاد گذشته کردن و از وضع موجود لذت بردن! بخشی از این نعمتها جنبه مادی دارد، و بخشی دیگر جنبه معنوی آن غالب است، با اینهمه باز نعمتهای مادی و معنوی بهشت منحصر به آنها نیست، بلکه آنچه گفته شد تنها گوشه هایی از آن است.

ص: ۴۴۱

اشاره

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴)

ترجمه:

۲۹- حال که چنین است تذکر ده، و به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی.

۳۰- بلکه آنها می گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم! ۳۱- بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!).

۳۲- آیا عقلمایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد؟ یا قومی طغیانگرند؟ ۳۳- آنها می گویند قرآن را به خدا افترا بسته، ولی آنها ایمان ندارند.

۳۴- اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.

در روایتی آمده است قریش در "دار الندوه" (۱) اجتماع کردند، تا برای جلوگیری از دعوت پیامبر اسلام ص که خطر بزرگی برای منافع نامشروع آنها محسوب می شد بیندیشند.

یکی از مردان قبیله "بنی عبد الدار" گفت: ما باید منتظر باشیم که او بمیرد، زیرا به هر حال او شاعر است و به زودی از دنیا خواهد رفت، همانگونه که "زهیر" و "نابغه" و "اعشی" (سه نفر از شعرای جاهلیت) از دنیا رفتند (و بساطشان برچیده شد و بساط محمد ص نیز با مرگش برچیده خواهد شد) این را گفتند و پراکنده شدند، آیات فوق نازل گشت و به آنها پاسخ گفت (۲).

تفسیر:

اگر راست می گویند کلامی مانند آن بیاورند

در آیات گذشته، قسمت‌های قابل توجهی از نعمتهای بهشتی و پاداشهای پرهیزگاران آمده بود، و در آیات قبل از آن نیز، بخشی از عذابهای دردناک دوزخیان.

ص: ۴۴۳

-
- ۱- ۱) "دار الندوه" خانه "قصی بن کلاب" جد معروف عرب بود، که برای مشاوره در امور مهم در آن جمع می شدند و به مشورت می پرداختند، این خانه در کنار خانه خدا قرار داشت، و در آن به سوی "کعبه" باز می شد، و مرکزیت آن برای مجالس مشاوره از زمان خود قصی بن کلاب بود (سیره ابن هشام جلد دوم صفحه ۱۲۴ و جلد اول صفحه ۱۳۲).
- ۲- ۲) تفسیر مراغی جلد ۲۷ صفحه ۳۱.

در نخستین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از آیات گذشته می فرماید: "حال که چنین است تذکر و یادآوری کن" (فذکر).

چرا که دل‌های حق طلبان با شنیدن این سخنان، آماده تر می شود، و هنگام آن رسیده است که سخنان حق را برای آنها بیان کنی.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که هدف اصلی از ذکر آن همه نعمتها و مجازاتهای این دو گروه آماده ساختن زمینه روحی برای پذیرش حقایق تازه است، و در حقیقت هر گوینده ای نیز برای تاثیر سخن و نفوذ کلامش باید از این روش بهره گیری کند.

سپس به ذکر اتهامات و نسبت‌های ناروایی که دشمنان لجوج و معاند به پیامبر ص می دادند پرداخته، می فرماید: "به لطف پروردگارت، و به برکت نعمتهایش تو کاهن و مجنون نیستی!" (فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ).

"کاهن" به کسی گفته می شد که خبر از اسرار غیبی می داد و غالباً مدعی بود که با جنیان ارتباط دارد و اخبار غیبی را از آنها می گیرد، مخصوصاً در عصر جاهلیت کاهنان بسیاری بودند، از جمله دو کاهن معروف "شق" و "سطیح" آنها در حقیقت افراد هوشیاری بودند که از هوش خود سوء استفاده کرده و با این ادعاها سر مردم را گرم می کردند، کفایت در اسلام حرام و ممنوع است و اعتباری به قول کاهنان نیست، زیرا اسرار غیب مخصوص خدا است و سپس به هر کس از انبیاء و امامان آنچه مصلحت بداند تعلیم می کند.

به هر حال قریش برای پراکنده ساختن مردم از اطراف پیامبر اسلام ص این تهمتها را به او می بستند، گاه کاهنش می خواندند، و گاه مجنون، و عجب اینکه به تضاد این دو وصف نیز واقف نبودند، زیرا کاهنان افراد هوشیاری بودند، بر خلاف مجنون، و جمع این دو افترا در آیه فوق شاید اشاره به همین پراکنده گویی آنها باشد.

*** سپس به سومین اتهام پرداخته که آن نیز با صفات گذشته در تضاد است و می فرماید: "بلکه آنها می گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم" (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ).

تا او زنده است اشعارش رونقی دارد و مردم را به سوی خود جذب می کند، کمی صبر کنید تا مرگش فرا رسد و دفترش، همچون طومار عمرش، پیچیده شود، و در طاق نسیان قرار گیرد، آن روز ما راحت خواهیم شد! بطوری که از کتب لغت و تفسیر برمی آید "منون" از ماده "من" در اصل به دو معنی آمده: "نقصان" و "قطع و بریدن" که این دو نیز مفهوم نزدیکی دارند.

سپس واژه "منون" به مرگ نیز اطلاق شده، چرا که "ينقص العدد و يقطع المدد" (نفرات را کم می کند و کمک ها را قطع می نماید).

گاه "منون" به گذشت روزگار نیز گفته شده به این مناسبت که آن نیز موجب مرگ و میر، و بریدن پیوندها، و نقصان نفرات است، و گاه به شب و روز "منون" گفته اند و آن نیز ظاهراً به همین مناسبت است (۱).

و اما واژه "ریب" در اصل به معنی شک و تردید و توهم چیزی است که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود و حقیقت آن آشکار می گردد.

این تعبیر هنگامی که در مورد مرگ به کار رود و "رَيْبَ الْمُنُونِ" گفته شود از این نظر است که وقت حصول آن نامعلوم است نه اصل تحقق آن (۲).

ولی جمعی از مفسران "رَيْبَ الْمُنُونِ" را در آیه مورد بحث به معنی

ص: ۴۴۵

۱-۱) به "لسان العرب" - "مفردات راغب" - "المنجد" - "تفسیر قرطبی" مراجعه شود.

۲-۲) "راغب" در "مفردات".

"حوادث روزگار" تفسیر کرده اند، حتی از ابن عباس نقل شده که واژه "ریب" در همه جا در قرآن به معنی "شک و تردید" است جز در این آیه از سوره طور که به معنی "حوادث" است (۱).

بعضی از مفسران نیز آن را به معنی حالت "اضطراب و پریشانی" تفسیر کرده اند، بنا بر این "رَيْبُ الْمُؤْمِنِ" حالت اضطرابی است که قبل از مرگ به غالب افراد دست می دهد.

ممکن است این تفسیر به معنی فوق بازگردد چرا که حالت شک و تردید معمولاً سرچشمه اضطراب و پریشانی است، همچنین حوادث پیش بینی نشده نیز نوعی اضطراب و شک و تردید با خود همراه می آورد، و به این ترتیب همه این مفاهیم به ریشه "شک و تردید" که در اصل معنی این واژه آمده منتهی می شود.

و به تعبیر دیگر برای "ریب" سه معنی ذکر شده: شک، اضطراب، حوادث، و اینها لازم و ملزوم یکدیگرند.

*** به هر حال آنها به این دل خوش می کردند که حوادثی پیش آید و طومار عمر پیامبر ص در هم پیچیده شود، و آنها به گمان خود از این مشکل بزرگی که دعوت آن حضرت در سراسر جامعه آنان به وجود آورده بود رهایی یابند.

قرآن با یک جمله پر معنی و تهدید آمیز به این کوردلان معاند پاسخ می دهد و می فرماید: "بگو انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم!" (قُلْ تَرَبُّوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ).

شما در انتظار تحقق پندارهای خامتان باشید، من هم در انتظار عذاب الهی برای شما هستم.

ص: ۴۴۶

شما در انتظار این باشید که با مرگ من بساط اسلام برچیده شود، و من نیز به یاری پروردگار در این انتظارم که در حیاتم آئین اسلام جهان گیر گردد، و بعد از من نیز به راه خود ادامه دهد و جهانی و جاودانی شود.

آری شما متکی به خیالات و پندارهائیتان هستید و من متکی به لطف خاص پروردگار.

*** سپس آنها را مورد شدیدترین سرزنشها قرار داده، می گوید: "آیا عقلهایشان آنان را به این اعمال دستور می دهد؟ یا قومی طغیانگرند؟" (أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ) (۱).

سران قریش در میان قوم خود به عنوان "ذوی الاحلام" (صاحبان عقول) شناخته می شدند! قرآن می گوید: این کدام عقل است که این وحی آسمانی را که نشانه های حقانیت از تمام محتوایش آشکار است شعر و کهنات می شمرد؟ و آورنده آن را که سابقه ای بس طولانی در امانت و عقل دارد کاهن و مجنون و شاعر معرفی می کند؟! بنا بر این باید نتیجه گرفت که اینگونه تهمتها و افتراءات فرمان عقل آنها نیست، بلکه سرچشمه همه آنها روح عصیان و طغیانگری است که بر این افراد غالب است، همین که منافع نامشروع خود را در خطر می بینند با عقل وداع

ص: ۴۴۷

۱-۱) در اینکه "أم" در اینجا "استفهامیه" است یا "منقطعه" و به معنی "بل" مفسران هر یک احتمالی داده اند، هر چند غالباً دومی را ترجیح می دهند، اما سیاق آیات متناسب معنی اول است، ولی باید توجه داشت که "أم" در اینگونه موارد حتماً باید بعد از همزه استفهام باشد، و لذا فخر رازی برای آن تقدیری ذکر کرده و آن این است "أ أنزل علیهم ذکر ام تامرهم احلامهم بهذا" (آیا سخنی از ناحیه خدا بر آنها نازل شده یا عقولشان چنین امر می کند؟) اشاره به اینکه انسان یا باید تابع دلیل نقل باشد یا دلیل عقل.

می گویند و سر به طغیان در مقابل فرمان حق برمی دارند.

"احلام" جمع "حلم" (بر وزن نهم) به معنی "عقل" است، ولی به گفته "راغب" "حلم" در حقیقت به معنی "خویشتن داری به هنگام هیجان غضب" است که یکی از نشانه های عقل و درایت محسوب می شود (و با حلم (بر وزن علم) ریشه مشترک دارد).

این واژه (حلم) گاه به معنی "خواب و رؤیا" نیز آمده است، و در آیه مورد بحث نیز چنین تفسیری بعید نیست، یعنی سخنان آنها گویی نتیجه خوابهای پریشان است.

*** بار دیگر به یکی دیگر از تهمتهای آنها که در حقیقت چهارمین تهمت در این سلسله اتهامات محسوب می شود اشاره کرده، می افزاید: "آنها می گویند:

او این قرآن را به خدا افترا بسته، ولی آنها ایمان ندارند" (أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ).

"تقوله" از ماده "تقول" (بر وزن تکلف) به معنی سخنی است که انسان نزد خود می سازد بی آنکه واقعیتی داشته باشد (۱).

این یکی دیگر از بهانه های مشرکان و کفار لجوج برای عدم تسلیم در برابر قرآن مجید، و دعوت پیامبر، بود که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

*** ولی قرآن مجید پاسخ دندان شکنی به آنها می گوید: می فرماید "اگر راست می گویند که این کلام بشر است، و ساخته و پرداخته فکر انسان، پس

ص: ۴۴۸

۱-۱) در "مجمع البيان" می خوانیم: التقول: تكلف القول و لا يقال ذلك الا في الكذب.

آنها نیز سخنی همانند آن بیاورند" (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا لَصَادِقِينَ).

شما هم انسانید و به گفته خود دارای هوش سرشار، و قدرت بیان، و آگاهی و تسلط بر انواع سخن هستید، چرا گویندگان و متفکران شما قادر نیستند سخنی همانند آن بیاورند؟! جمله "فلیاتوا" (پس بیاورند...) به اصطلاح امر تعجیزی است، و هدف آن است که عجز و ناتوانی آنها را از مقابله به مثل در برابر قرآن روشن سازد، و این همان چیزی است که در علم کلام و عقائد از آن تعبیر به "تحدی" می کنند، یعنی دعوت مخالفان به معارضه و مقابله به مثل در برابر معجزات.

به هر حال این یکی از آیاتی است که به روشنی اعجاز قرآن را روشن می کند، و مفهوم آن مخصوص معاصران پیامبر نیست، بلکه تمام کسانی که در همه قرون و اعصار می گویند قرآن سخن بشر است، و بر خدا افترا بسته شده، آنها نیز مخاطب به این خطابند که اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.

و همانگونه که می دانیم این ندای قرآن در این آیه و آیات مشابه همواره بلند بوده است، و در طی چهارده قرن که از بعثت پیامبر ص می گذرد کسی نتوانسته است به آن پاسخ مثبت گوید، با اینکه مسلم است که دشمنان اسلام مخصوصا ارباب کلیسا و یهود در طول سال میلیاردها صرف تبلیغات بر ضد اسلام می کنند، چه مانعی داشت که بخشی از آن را در اختیار گروهی از دانشمندان و ادبا و سخن سنجان مخالف می گذاردند تا در برابر قرآن به معارضه برخیزند، و مصداق "فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ" باشند، و این عجز عمومی گواه زنده اصالت این وحی آسمانی است.

یکی از مفسران در اینجا نکته ای دارد که قابل توجه است، او می گوید:

در این قرآن راز مخصوصی وجود دارد که هر کس با آیات آن روبرو

می شود آن را احساس می کند، پیش از آنکه سخن از اسرار اعجاز آن گفته شود.

در عبارات این قرآن نفوذ و سلطه خاصی احساس می کند و چیزی ما وراء این معانی در عقل انسان منعکس می شود، در لابلای عباراتش عنصری نهفته است که به مجرد استماع، در وجود انسان فرو می ریزد، بعضی آن را آشکارتر، و بعضی پنهان تر درک می کنند، ولی به هر حال این سلطه و نفوذ وجود دارد، نفوذ اسرار آمیزی که نمی توان منشا آن را به خوبی مشخص ساخت.

این کلمات و عبارات قرآن است که چنین جذبه ای دارد؟ یا سری در عمق معانی آن نهفته است.

و یا بازتابهایی است که از انوار آن می درخشد و یا همه اینهاست؟ هر چه هست با سایر کلمات و مفاهیمی که در قالب لغات ریخته می شود متفاوت است.

این سری است که در آیات قرآنی نهفته شده، و هر کس در نخستین برخورد آن را درک می کند، و به دنبال آن به سراغ اسرار دیگری می آید که از طریق اندیشه و تفکر در سراسر قرآن به دست می آید (۱).

برای توضیح بیشتر پیرامون اعجاز قرآن از دریچه های مختلف، به جلد اول تفسیر نمونه (ذیل آیه ۲۳ سوره بقره) مراجعه شود، در آنجا بحث مشروحی در این زمینه آمده است، همچنین در جلد ۱۲ (ذیل آیه ۸۸ سوره اسراء).

ص: ۴۵۰

اشاره

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِزْقِ رَبِّكَ أَمْ هُمْ الْمُصَيِّرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَيْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳)

ترجمه:

۳۵- آیا آنها بی سبب آفریده شده اند؟ یا خود خالق خویش هستند؟! ۳۶- آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند؟ بلکه آنها طالب یقین نیستند!

ص: ۴۵۱

۳۷- آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟! ۳۸- آیا نردبانی دارند(که به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! ۳۹- آیا سهم خدا دختران و سهم شما پسران است؟ (که فرشتگان را دختران خدا می نامید).

۴۰- آیا تو از آنها پاداشی مطالبه می کنی که در زیر بار گران آن قرار دارند؟ ۴۱- آیا اسرار غیب نزد آنها است و از روی آن می نویسند؟! ۴۲- آیا می خواهند نقشه شیطانی برای تو بکشند؟ ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه ها گرفتار می شوند! ۴۳- یا معبودی غیر خداوند دارند(که قول یاری آنها را داده) منزله است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

تفسیر:

راستی حرف حساب شما چیست؟!

این آیات هم چنان ادامه بحث استدلالی گذشته در برابر منکران قرآن و نبوت پیامبر ص و قدرت پروردگار است.

آیاتی است که همگی با "أم" که در اینجا برای "استفهام" است آغاز شده، و یک استدلال زنجیره ای جالب را "یازده سؤال پی در پی" (به صورت استفهام انکاری) تشکیل می دهد، و به تعبیر روشنتر تمام راههای فرار را از هر - سو به روی مخالفان می بندد، و چنان آنها را در این عبارات کوتاه و پر نفوذ در تنگنا قرار می دهد که انسان بی اختیار در برابر عظمت و انسجام آن سر تعظیم فرود آورده، و اقرار و اعتراف می کند.

نخست از مساله آفرینش شروع کرده، می گوید: "آیا آنها بی سبب آفریده شده اند؟ یا خود خالق خویش هستند؟! (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ

این عبارت کوتاه و فشرده در حقیقت اشاره به "برهان معروف علت" است که در فلسفه و کلام برای اثبات وجود خداوند آمده است، و آن اینکه عالمی که در آن زندگی می کنیم بدون شک حادث است (زیرا دائما در حال تغییر است، و آنچه در حال تغییر و دگرگونی است معرض حوادث است، و چیزی که معرض حوادث است محال است قدیم و ازلی باشد).

اکنون این سؤال پیش می آید که اگر حادث است از پنج حال بیرون نیست:

۱- بدون علت به وجود آمده است.

۲- خود علت خویش است.

۳- معلولات جهان علت وجود آن هستند.

۴- این جهان معلول علتی است که آنهم به نوبه خود معلول علت دیگری است و تا بی نهایت پیش می رود.

۵- این جهان مخلوق خداوند واجب الوجود است که هستیش از درون ذات پاک او است.

باطل بودن چهار احتمال نخست معلوم است، زیرا.

وجود معلول بدون علت محال است، و گرنه هر چیز در هر شرائطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست.

ص: ۴۵۳

۱- ۱) در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده شده است، از جمله اینکه مفاد آیه چنین است: "آیا آنها بی هدف آفریده شده اند، و هیچگونه برنامه و مسئولیتی ندارند؟" - گرچه این معنی را جمعی از مفسران برگزیده اند، ولی با توجه به جمله دوم (أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) روشن می شود که منظور همان است که در بالا گفته شد یعنی: "آیا آنها بدون علت آفریده شده اند یا خود علت خویشند؟"

احتمال دوم که چیزی خودش را به وجود آورد نیز محال است، زیرا مفهومی این است که قبل از وجودش موجود باشد، و این اجتماع نقیضین است (دقت کنید).

همچنین احتمال سوم که مخلوقات انسان، خالق انسان باشد نیز واضح البطلان است (چرا که لازمه آن دور است).

و نیز احتمال چهارم یعنی تسلسل علتها و کشیده شدن سلسله علل و معلول به بینهایت آن نیز غیر قابل قبول است، چرا که بی نهایت معلول و مخلوق بالآخره مخلوق است و نیاز به خالق دارد که آن را ایجاد کند، مگر بی نهایت صفر عدد می شود؟ یا از درون بی نهایت ظلمت نور برمی خیزد؟ یا از بی نهایت فقر و نیاز بی نیازی به وجود می آید؟ بنا بر این راهی جز قبول احتمال پنجم یعنی خالقیت واجب الوجود باقی نمی ماند (باز هم دقت کنید).

و از آنجا که رکن اصلی این برهان نفی همان احتمال اول و دوم است قرآن به همان قناعت کرده.

اکنون می بینیم که در عبارت کوتاهی چه استدلالی نهفته شده است.

*** آیه بعد به سؤال دیگری که در باره ادعایی که در مرحله پائینتر قرار دارد پرداخته می گوید: "آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند" (أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ).

اگر بی علت به وجود نیامده اند، و نیز خود علت خویش نبوده اند، آیا واجب الوجود و خالق آسمانها و زمینند؟ و اگر مبدأ عالم هستی نیستند آیا خداوند امر خلقت آسمان و زمین را به آنها واگذارده؟ و به این ترتیب مخلوقی هستند

که خود فرمان خلقت دارند؟ مسلماً آنها هرگز نمی‌توانند چنین ادعای باطلی کنند، لذا در دنباله همین سخن می‌افزاید: "بلکه آنها لجوج و معاندند و نمی‌خواهند یقین و ایمان بیاورند" (بَلْ لَا يُوقِنُونَ).

آری آنها دنبال بهانه‌ای برای فرار از ایمانند.

*** و اگر مدعی این امور نیستند و در امر خلقت نصیبی ندارند "آیا خزائن پروردگارت نزد آنهاست؟! (أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ) (۱).

تا هر کس را بخواهند "نعمت نبوت و علم و دانش" یا ارزاق دیگر بخشند، و از هر کس بخواهند دریغ دارند.

"یا اینکه امر تدبیر عالم به آنها واگذار شده است، و بر همه سلطه و سیطره دارند؟! (أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ).

آنها هرگز نمی‌توانند ادعا کنند که خزینه دار پروردگارند، و نه سلطه‌ای بر امر تدبیر این جهان دارند، چرا که ضعف و زبونی آنها در برابر یک حادثه، یک بیماری و حتی یک حشره ناچیز، و همچنین نیاز آنها به ابتدایی‌ترین وسایل زندگی، بهترین دلیل بر نفی این قدرتها از آنهاست، تنها هوای نفس و جاه‌طلبی و خودخواهی و تعصب و لجاج است که آنها را به انکار حقایق کشیده.

"مصیطرون" اشاره به "ارباب انواع" است که جزء خرافات پیشینیان

ص: ۴۵۵

۱- "خزائن" جمع "خزینه" به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دستیابی دیگران در آنجا جمع‌آوری و ذخیره شده است. قرآن مجید می‌گوید: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ: "خزائن همه چیز نزد ماست، و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی‌کنیم" (حجر-۲۱).

می باشد، آنها معتقد بودند که هر نوع از انواع جهان اعم از انسان و انواع حیوانات و گیاهان و غیر آنها دارای مدبر و مربی خاصی است که آن را رب- النوع آن می نامیدند، و خدا را "رب الارباب" خطاب می کردند، این عقیده شرک آمیز از نظر اسلام مردود است، و در آیات قرآن تدبیر همه جهان از آن خدا معرفی شده و او را "رب العالمین" می خوانیم.

این واژه در اصل از "سطر" گرفته شده که به معنی صفوف کلمات به هنگام نوشتن است، و "مسیطر" به کسی می گویند که بر امری تسلط داشته باشد و به آن خط دهد، همانگونه که نویسندگان بر سطور کلام خویش تسلط دارد (باید توجه داشت که این کلمه هم با "صاد" و هم با "سین" نوشته می شود، و هر دو به یک معنی است هر چند رسم الخط مشهور قرآن با "صاد" می باشد).

*** مسلم است نه منکران نبوت پیامبر ص و مشرکان عصر جاهلیت، و نه غیر آنها، مدعی هیچیک از امور پنجگانه فوق نبودند، لذا در آیه بعد به مرحله دیگری پرداخته، می گوید: "آیا آنها مدعی هستند وحی بر آنها نازل می شود یا نردبانی دارند که با آن به آسمان صعود کنند و اسرار وحی را بدینوسیله می شنوند"؟! (أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ).

و از آنجا که ممکن بود آنها مدعی آگاهی از اسرار آسمان شوند قرآن بلافاصله از آنها مطالبه دلیل کرده، می گوید "هر کس که از آنها چنین ادعایی دارد و می گوید: اسرار الهی را از طریق صعود به آسمان می شنوم دلیل روشنی بر این ادعا اقامه کند" (فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعَهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

مسلماً اگر چنین ادعایی داشتند از حدود حرف تجاوز نمی کرد و هرگز

دلیلی بر این مطلب نداشتند (۱).

*** سپس می افزاید: آیا این نسبت ناروا را که به فرشتگان می دهند و می گویند آنها دختران خدا هستند قابل قبول است؟ "آیا سهم خدا دختران، و برای شما پسران است"؟! (أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ).

اشاره به اینکه یکی از اعتقادات و افکار باطل آنها این بود که از دختران به شدت تنفر داشتند، و اگر با خبر می شدند که همسرشان دختری آورده چهره آنها از شدت اندوه و شرم سیاه می شد، ولی با این حال فرشتگان را دختران خدا می خواندند! اگر آنها با عالم بالا مربوطند و با اسرار وحی آشنا هستند آیا نمونه وحی آنها همین خرافات مضحک و این عقائد ننگین و شرم آور است؟ بدیهی است دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند، و تعبیر آیه فوق در حقیقت از قبیل استدلال به عقیده باطل طرف مخالف بر ضد خود او است.

قرآن در آیات متعددی روی نفی این عقیده خرافی تکیه کرده و آنها را در این زمینه به محاکمه می کشد و رسوا می سازد (۲).

ص: ۴۵۷

۱- ۱) "سلم" (بر وزن خرم) به معنی نردبان، و گاه به معنی هر گونه وسیله است، در اینکه آنها مدعی استماع چه چیزی بودند در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به وحی تفسیر کرده اند، و بعضی دیگر نسبتهایی را که به پیامبر (ص) می دادند، مانند شاعر و مجنون، و یا شریکهایی که برای خدا می پنداشتند، و بعضی به معنی نفی نبوت از پیامبر (ص) تفسیر کرده اند (جمع میان این معانی نیز بعید نیست، هر چند معنی اول از همه روشتر است).

۲- ۲) در اینکه چرا عرب جاهلی دختران را فرشتگان خدا می دانست و در عین حال از فرزند دختر متنفر و بیزار بود؟ و دلائل زنده ای که قرآن بر ضد آنها اقامه می کند بحثهای بیشتری در جلد ۱۱ صفحه ۲۶۶ به بعد (ذیل آیه ۵۷ سوره نحل) و در جلد ۱۹ صفحه ۱۷۰ به بعد (ذیل آیه ۱۴۹ سوره صافات) داشته ایم.

*** سپس از این مرحله نیز تنزل کرده به ذکر یکی دیگر از اموری که امکان دارد وسیله بهانه جویی آنها شود اشاره کرده، می فرماید: "آیا تو از آنها اجر و پاداشی در مقابل ابلاغ رسالت مطالبه می کنی که همچون باری گران بر دوش آنها سنگینی می کند؟" (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ).

"مغرم" (بر وزن مکتب) از ماده "غرم" به معنی زیانی است که بدون جهت دامن انسان را می گیرد، و "غريم" به طلبکار و بدهکار هر دو اطلاق می شود.

"مثقل" از ماده "اثقال" به معنی تحمیل مشقت و بار گران است، بنا بر این معنی جمله چنین می شود: "آیا تو غرامت در برابر ابلاغ رسالت از آنها مطالبه می کنی که آنها از پرداخت آن ناتوانند و به این دلیل ایمان نمی آورند؟" این معنی بارها در قرآن مجید- نه تنها در مورد پیامبر اسلام ص که در باره بسیاری از پیامبران- تکرار شده است، که یکی از نخستین سخنان انبیاء این بود که می گفتند: "ما از شما هیچگونه اجر و پاداشی در برابر ابلاغ دعوت الهی مطالبه نمی کنیم" تا هم بی نظری آنها ثابت شود و هم بهانه ای برای بهانه- جویان باقی نماند.

*** دگر بار آنها را مورد سؤال قرار داده، می گوید: "آیا اسرار غیب نزد آنهاست، و از روی آن می نویسند؟" (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ).

اینها ادعا می کنند پیامبر شاعری است که در انتظار مرگ او و از هم پاشیدن شیرازه زندگی او هستیم، و با مرگش همه چیز پایان می گیرد و دعوتش به بوته فراموشی می افتد (چنان که در چند آیه قبل از قول مشرکان آمده بود " نَتَرَبُّصُ بِهِ رَبِّبِ الْمُنُونِ ").

آنها از کجا می دانند که بعد از وفات پیامبر زنده اند؟ این غیب را چه کسی به آنها گفته؟ این احتمال نیز وجود دارد که قرآن می گوید: اگر شما مدعی هستید که بر اسرار غیب آگاهید و احکام الهی را می دانید و از قرآن و آئین محمد ص بی نیاز هستید این یک دروغ بزرگ است (۱).

*** سپس به بیان احتمال دیگری پرداخته، می گوید: "اگر هیچیک از این امور در کار نیست، اما طرحهای شیطانی ریخته اند تا پیامبر را از میان بردارند، یا با آئین او به مقابله برخیزند، باید بدانند که کفار محکوم نقشه های الهی هستند و طرح خداوند بالاتر از طرح آنهاست" (اُمُّ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ) (۲).

آیه فوق مطابق این تفسیر همانند آیه ۵۴ سوره آل عمران است که می گوید:

ص: ۴۵۹

۱- ۱) جمعی از مفسران "غیب" را در اینجا به معنی "لوح محفوظ" تفسیر کرده اند، و بعضی گفته اند: اشاره به ادعاهایی است که بعضی از مشرکان داشتند، و می گفتند: اگر قیامتی در کار باشد ما نزد خدا مقام والایی خواهیم داشت، ولی این تفسیرها تناسب زیادی با مفهوم آیات فوق، و ارتباط آنها با یکدیگر، ندارد.

۲- ۲) "کید" (بر وزن صید) نوعی از چاره جویی است که گاهی در مورد چاره- جوییهای خیر، به کار می رود، ولی غالباً در موارد شر استعمال می شود، این واژه به معنی مکر، تلاش و کوشش، و جنگ نیز آمده است.

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ :

این احتمال نیز از سوی جمعی از مفسران پذیرفته شده که منظور این است: "توطئه های آنها سرانجام بر ضد خود آنها تمام می شود، شبیه آنچه در آیه ۴۳ سوره فاطر آمده است" وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ: "نقشه های سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد".

جمع میان هر دو تفسیر نیز بی مانع است.

این آیه می تواند با آیه قبل پیوند دیگری داشته باشد، و آن اینکه دشمنان اسلام می گفتند: ما در انتظار مرگ محمدیم، قرآن می گوید از دو حال خارج نیست، یا ادعا می کنید که او با مرگ طبیعی قبل از شما می میرد، لازمه این سخن آگاهی از اسرار غیب است، و اگر منظورتان این است که با توطئه های شما از میان می رود بدانید نقشه های خدا ما فوق نقشه های شماست و توطئه های شما دامان خودتان را می گیرد.

و اگر تصور می کنید که با اجتماع در "دار الندوه" و طرح تهمتهایی همچون "کهانت" و "جنون" و "شاعری" در مورد پیامبر قدرت دارید بر او پیروز شوید کور خوانده اید، چرا که قدرت خدا برتر از همه قدرتهاست، و او سلامت و نجات و پیروزی پیامبرش را برای ابلاغ این دعوت جهانی تضمین کرده است!

*** و بالاخره در آخرین پرسش از آنها می پرسد: آیا آنها خیال می کنند حامی و یابری دارند؟ "آیا برای آنها معبودی جز خدا است؟" (أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ).

سپس می افزاید: "منزه است از آنچه برای او شریک قرار می دهند" (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

بنا بر این هیچکس قادر به حمایت از آنها نیست.

به این ترتیب آنها را در برابر یک بازپرسی عجیب و یک رشته سؤالات زنجیره ای یازده گانه قرار می دهد، و مرحله به مرحله آنها را به عقب نشینی و تنزل از ادعاها وامی دارد، و سپس تمام راههای فرار را به روی آنها می بندد، و در بن بست کامل قرار می دهد.

چه دلنشین است استدلالات قرآن، و طرح سؤالات و بازپرسی آن که اگر روح حقجویی و حق طلبی در کسی باشد در برابر آن تسلیم می شود.

جالب اینکه در آیه اخیر برای نفی معبودهای دیگر دلیلی ذکر نمی کند، و تنها به جمله "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ" اکتفاء نموده است، این به خاطر آن است که بطلان ادعای الوهیت برای بتهایی که از سنگ و چوب ساخته شده و یا هر مخلوق دیگر با ضعفها و نیازهایی که دارند، روشنتر از آن است که نیاز به شرح و گفتگو داشته باشد، بعلاوه در آیات دیگر کرارا برای ابطال این موضوع استدلال شده است.

ص: ۴۶۱

اشاره

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (۴۴) فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَإِضْرِبْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

ترجمه:

۴۴- (چنان لاجوچند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذاب آنها) سقوط می کند می گویند این ابر متراکم است! ۴۵- حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند.

۴۶- روزی که نقشه های آنها سودی به حالشان نخواهد داشت، و از هیچ سو یاری نمی شوند.

۴۷- و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان) ولی اکثرشان نمی دانند.

۴۸- در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری، و هنگامی که برمی خیزی پروردگارت را تسبیح و حمد گوی.

تفسیر:

تو در حفاظت کامل ما هستی

به دنبال بحثی که در آیات گذشته با مشرکان و منکران لجوج آمد، بحثی که برای هر انسان حق طلبی حقیقت را روشن می ساخت، در این آیات پرده از روی تعصب و لجاجت آنها برداشته، می گوید: "آنها چنان لجوجند که اگر با چشم خود ببینند قطعه ای از سنگهای آسمانی به عنوان عذاب الهی سقوط می کند می گویند: اشتباه می کنید، این سنگ نیست، این ابر متراکم است که بر زمین فرو می ریزد!" (وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ) (۱).

کسانی که این قدر لجوج باشند که حقایق حسی را منکر شوند و سنگهای آسمانی را به ابرهای متراکم تفسیر کنند، با اینکه همه کس ابر را به هنگامی که نزدیک به زمین می شود دیده اند که چیزی جز مجموعه بخار نیست، چگونه این بخار لطیف متراکم می شود و تبدیل به سنگ می گردد؟ این افراد تکلیفشان در برابر حقایق معنوی روشن است.

آری تاریکی گناه و هوا پرستی و عناد و لجاج چنان افق دید انسان را

ص: ۴۶۳

۱-۱) "کسف" (بر وزن فسق) به معنی قطعه از هر چیزی است و با توجه به تعبیر من السماء منظور در اینجا قطعه سنگ آسمانی است از بعضی از کتب لغت استفاده می شود که این واژه جمع کسفه است (همانگونه که کسف بر وزن پدر نیز جمع است) ولی غالب مفسران آن را به معنی مفرد گرفته اند ظاهر آیه مورد بحث این است که این واژه مفرد است زیرا وصف آن را به صورت مفرد آورده اند.

تیره و تار می کند که حتی عاقبت کارش به انکار محسوسات می کشد، و با این حال امیدی برای هدایت او نیست.

"مرکوم" به معنی "متراکم" و چیزی است که بعضی از آن بر بعضی دیگر قرار گرفته باشد.

*** لذا در آیه بعد می افزاید: "اکنون که چنین است آنها را رها کن و برای هدایت این گروه لجوج پافشاری منما، تا روز مرگ خود را ملاقات کرده، و عذابهای الهی را که در انتظارشان است با چشم خود ببینند" (فَدَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ).

"يُصْعَقُونَ" از ماده "صعق" و "اصعاق" به معنی میراندن است، و در اصل از "صاعقه" گرفته شده، و از آنجا که صاعقه افراد را هلاک می کند این واژه به معنی هلاک کردن نیز به کار رفته است.

بعضی از مفسران این جمله را به معنی مرگ عمومی انسانها در پایان جهان که مقدمه قیامت است تفسیر کرده اند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد زیرا آنها تا آن زمان باقی نمانده اند، بلکه ظاهر همان معنی اول است، یعنی آنها را رها کن تا روز مرگ که سر آغاز مجازاتها و کیفرهای اخروی می باشد.

از آنچه گفتیم معلوم شد که جمله "ذرهم" (آنها را رها کن) امری است تهدیدآمیز و منظور از آن ترک اصرار بر تبلیغ اینگونه افراد غیر قابل هدایت است بنا بر این نه منافات با ادامه تبلیغ در سطح عموم از سوی پیامبر ص دارد و نه منافاتی با فرمان جهاد.

بنا بر این آنچه بعضی گفته اند که این آیه وسیله آیات جهاد نسخ شده به

هیچوجه قابل قبول نیست.

*** سپس به معرفی این روز پرداخته، می گوید: "همان روزی که چاره-جویی و نقشه های آنها سودی به حالشان ندارد، و تمام راههای فرار به روی آنها بسته می شود، و از هیچ سو یاری نمی شوند" (يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری هر کس می میرد قیامت صغرای او بر پا می شود (من مات قامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی انسانها دامانشان را می گیرد، و در هیچیک از این دو مرحله نه چاره جوییها مؤثر است، و نه در برابر اراده الهی یار و یآوری وجود دارد.

*** بعد می افزاید: "آنها تصور نکنند که فقط عذاب برزخ و قیامت در کار است، بلکه برای کسانی که ظلم و ستم کرده اند و کفر و شرک ورزیده اند مجازاتی نیز قبل از آن در همین دنیا وجود دارد، هر چند اکثر آنها نمی دانند" (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

آری آنها در همین دنیا باید در انتظار عذابهایی همچون عذابهای اقوام پیشین باشند، مانند صاعقه ها، زلزله ها، سنگهای آسمانی و خشکسالی و قحطی و یا کشته شدن به دست توانای رزمندگان سپاه توحید، همانگونه که در جنگ بدر نسبت به گروهی از سران شرک اتفاق افتاد، مگر اینکه بیدار شوند و توبه کنند و به سوی خدا باز آیند.

البته گروهی از آنها گرفتار قحطی و خشکسالی گشتند، و گروهی-چنان که

گفتیم- در غزوه بدر کشته شدند، ولی گروه عظیمی نیز توبه کردند و ایمان آوردند و در صف مسلمانان راستین قرار گرفتند، و خداوند آنان را مشمول عفو خود قرار داد (۱).

جمله "وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" (ولی بیشتر آنها نمی دانند) اشاره به این است که آنها غالباً از عذابهایی که در دنیا و آخرت در انتظارشان است بیخبرند و مفهومی این است که اقلیتی از آنها از این معنی آگاهند، و در عین حال بر اثر لجاجت و عناد در مخالفت خود اصرار می ورزند.

*** در آیه بعد پیامبر را در مقابل اینهمه کارشکنیها و تهمت‌ها و ناسزاها دعوت به صبر و استقامت می کند، می فرماید: "در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و شکیبایی و استقامت کن" (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) (۲).

اگر تو را کاهن و مجنون و شاعر می خوانند صبر کن، و اگر آیات قرآن را افتراهایی می پندارند که به خدا بسته شده است شکیبایی نما، و اگر در برابر اینهمه براهین منطقی باز به لجاجت و عناد ادامه می دهند استقامت به خرج ده،

ص: ۴۶۶

۱- ۱) آنها که جمله "فِيهِ يُصِيعُونَ" را اشاره به روز قیامت و آغاز رستاخیز می دانند عذاب را در آیه مورد بحث به معنی عذاب قبر و مجازات برزخی گرفته اند، ولی چون آن تفسیر ضعیف است این احتمال نیز ضعیف است.

۲- ۲) منظور از "حکم ربک" ممکن است همان تبلیغ احکام الهی باشد که پیامبر (ص) مامور است در راه آن صبر و شکیبایی کند، و یا عذاب خداوند است که به دشمنان وعده داده شده، یعنی در انتظار باش تا عذاب الهی دامانشان را بگیرد، و یا به معنی اوامر و فرمان خدا است، یعنی چون خداوند دستور داده است صبر و استقامت کن گرچه جمع هر سه تفسیر نیز ممکن است، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد مخصوصاً با توجه به جمله "انک باعیننا".

مبادا دلسرد و یا ضعیف و ناتوان شوی.

"زیرا تو در برابر دیدگان علم ما قرار داری و در حفاظت کامل ما هستی" (فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا).

ما همه چیز را می بینیم و از همه چیز با خبریم و تو را تنها نخواهیم گذارد.

جمله "فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا" تعبیر بسیار لطیفی است که هم حاکی از علم و آگاهی پروردگار، و هم مشمول حمایت کامل و لطف او است.

آری انسان هنگامی که احساس کند شخص بزرگی ناظر و حاضر است و تمام تلاشها و کوششهای او را می بیند و او را در برابر دشمنان حمایت می کند، درک این موضوع به او توان و نیرو می بخشد، و هم احساس مسئولیت بیشتر.

و از آنجا که راز و نیاز با خدا، و نیایش و عبادت او، و تسبیح و تقدیس ذات پاک او، به انسان آرامش و نیرو می بخشد به دنبال دستور صبر می فرماید:

"هنگامی که برمی خیزی تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور" (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ).

هنگامی که در سحرگاه برای عبادت و نماز شب برمی خیزی.

هنگامی که از خواب برای ادای نماز واجب برمی خیزی.

و هنگامی که از هر مجلس و محفلی برمی خیزی، حمد و تسبیح او کن.

مفسران در این آیه تفسیرهای گوناگونی دارند، ولی جمع میان همه اینها نیز ممکن است، چه در سحرگاه برای نماز شب، و چه بعد از خواب برای ادای فریضه، و چه بعد از قیام از هر مجلس باشد.

آری روح و جان را به تسبیح و حمد خدا نور و صفا ببخش، زبانت را به ذکر او خوشبو کن، از یاد او مدد بگیر، و برای مبارزه با کارشکنیهای دشمن آماده شو! در روایات متعددی آمده است که پیامبر ص هنگامی که از مجلس

برمی خاست تسبیح و حمد خدا بجا می آورد و می فرمود:

انه كفاره المجلس "

"این تسبیح و حمد كفاره مجلس است" (۱).

از جمله در حدیثی آمده است پیامبر ص هنگامی که از مجلس برمی خاست می فرمود:

سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک "

بعضی عرض کردند ای رسول خدا این چه کلماتی است که می گویی فرمود:

هن کلمات علمنیهن جبرئیل، کفارات لما یكون فی المجلس:

"اینها کلماتی است که جبرئیل به من آموخته و كفاره چیزی است که در مجالس واقع می شود" (۲).

*** سپس در آخرین آیه می افزاید: "همچنین در شب او را تسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح" (وَمِنْ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ).

بسیاری از مفسران جمله "وَمِنْ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ" را به "نماز شب" تفسیر کرده اند، "و ادبار النجوم" را به دو رکعت نافله صبح که در آغاز طلوع فجر و به هنگام پنهان شدن ستارگان در نور صبح انجام می شود.

در حدیثی از علی ع نیز آمده است که "إِدْبَارَ النُّجُومِ" دو رکعت نافله صبح است که قبل از نماز صبح، و به هنگام غروب ستارگان بجا می آورند اما "أَدْبَارَ السُّجُودِ" (که در آیه ۴۰ سوره ق آمده است) دو رکعت نافله ای است که بعد از مغرب خوانده می شود (البته نافله مغرب چهار رکعت است که در این حدیث تنها اشاره به دو رکعت آن شده است) (۳).

ص: ۴۶۸

۱-۱) "تفسیر المیزان" جلد ۱۹ صفحه ۲۴.

۲-۲) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۲۰.

۳-۳) "مجمع البیان" ذیل آیه ۴۰ سوره ق (جلد ۹ صفحه ۱۵۰).

به هر حال، عبادت و تسییح و حمد خدا در دل شب، و در آغاز طلوع فجر، لطف و صفای دیگری دارد، و از تظاهر و ریا دورتر است، و آمادگی روحی برای آن بیشتر می باشد، چرا که کارهای مشغول کننده زندگی روزانه تعطیل است استراحت شبانه به انسان آرامش بخشیده، قال و غوغا فرو نشسته، و در حقیقت همزمان با وقتی است که پیامبر به معراج رفت، و در مقام "قاب قوسین" در آن خلوتگه راز قرار گرفت و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت.

و به همین دلیل در آیات مورد بحث روی این دو وقت تکیه شده است.

و در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

رکعتا الفجر خیر من الدنيا و ما فیها "دو رکعت نافله صبح برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست" (۱).

***خداوندا! به ما توفیق سحرخیزی و راز و نیاز با خود در طول عمر مرحمت فرما.

پروردگارا! قلب ما را به عشقت مطمئن، و به محبت نورانی، و به لطف امیدوار ساز.

بارالها! به ما صبر و شکیبایی و استقامت و ایستادگی در برابر نیروهای اهریمنی و کارشکنیهای دشمنان مرحمت کن، تا تاسی به پیامبرت نمائیم، با سنتش زندگی کنیم و با سنتش بمیریم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره طور ۲۲ صفر ۱۴۰۶.

۱۳۶۴/۱۱/۱۵

ص: ۴۶۹

۱-۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۲۵۱ ذیل آیات مورد بحث.

(۵۳) سوره النجم این سوره در مکه نازل شده و ۶۲ آیه دارد

اشاره

ص: ۴۷۱

این سوره به گفته بعضی نخستین سوره ای است که پیامبر ص بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند! (۱).

این سوره به عقیده بعضی از مفسران در ماه مبارک رمضان سال پنجم بعثت نازل گردید (۲).

بعضی گفته اند این سوره نخستین سوره ای است که آیه سجده واجب در آن نازل گردیده (۳) ولی با توجه به اینکه طبق نقل معروف سوره "اقرأ" قبل از آن نازل شده و در پایان آن آیه سجده است این نقل بعید به نظر می رسد.

به هر حال این سوره به خاطر "مکی" بودنش بحثهایی از اصول اعتقادی مخصوصاً "نبوت" و "معاد" دارد، و با تهدیدهای کوبنده و اندازهای مکرر به بیداری کفار می پردازد.

محتوای این سوره را در هفت بخش می توان خلاصه کرد:

۱- در آغاز سوره بعد از سوگند پر معنایی، از حقیقت وحی سخن می گوید و تماس مستقیم پیامبر ص را با پیک وحی "جبرئیل" روشن می سازد، و ساحت مقدس پیامبر ص را از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید مبرا می کند.

ص: ۴۷۳

۱-۱) "تفسیر روح البیان" جلد ۹ صفحه ۲۰۸.

۲-۲) "همان مدرک".

۳-۳) "تفسیر مراغی" جلد ۲۷ صفحه ۴۱.

۲- در بخش دیگری از این سوره از معراج پیامبر سخن گفته، و گوشه‌هایی از آن را با عباراتی کوتاه و پر معنی مجسم می‌کند که آن نیز رابطه مستقیمی با وحی دارد.

۳- سپس به خرافات مشرکان در زمینه بتها، و عبادت فرشتگان، و امور دیگری که جز از روی هوا و هوس نبود، پرداخته و آنها را سخت در این رابطه نکوهش می‌کند، و از پرستش آنها بر حذر می‌دارد، و با منطقی نیرومند این معنی را اثبات می‌نماید.

۴- در بخش دیگری راه توبه را به روی این منحرفین و عموم گنهکاران باز می‌کند، و آنها را به "مغفرت واسعه" حق نوید می‌دهد، و تاکید می‌کند که هر کس مسئول اعمال خویش است و هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

۵- برای تکمیل این اهداف در بخش دیگری از این سوره گوشه‌هایی از مساله "معاد" را منعکس می‌سازد، و دلیل روشنی برای این مساله از آنچه در نشاه دنیا وجود دارد اقامه می‌کند.

۶- مطابق معمول اشاراتی به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در طریق دشمنی با حق پافشاری و لجاج و عناد داشتند، (همچون اقوام عاد و ثمود و نوح و لوط) می‌کند تا غافلان بیخبر را از این طریق بیدار سازد.

۷- و سرانجام سوره را با امر به سجده و عبادت برای پروردگار پایان می‌بخشد.

از امتیازات این سوره آیات کوتاه و آهنگ خاص این آیات است، که به مفاهیم آن نفوذ عمیقی می‌دهد، و قلب و روح خفتگان را بیدار کرده، همراه خود به آسمانها می‌برد.

ضمنا نامگذاری این سوره به "النجم" به خاطر نخستین آیه این سوره است.

□
 در روایات فضائل مهمی برای تلاوت این سوره بیان شده است: در حدیثی از رسول الله ص می خوانیم: من قرأ سورة النجم اعطی من الاجر عشر حسنات، بعدد من صدق بمحمد(ص) و من جحد به: "هر کس سوره "النجم" را بخواند خداوند به عدد هر یک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را انکار کردند ده حسنه به او عطا می کند" ۱. و در حدیثی از امام صادق جعفر بن محمد ع می خوانیم: من کان یدمن قراءه "و النجم" فی کل یوم، او فی کل لیله، عاش محمودا بین الناس، و کان مغفورا له و کان محببا بین الناس: "کسی که پیوسته سوره "النجم" را در هر روز یا در هر شب تلاوت کند در میان مردم فردی شایسته شناخته می شود، خداوند او را می آمرزد، و محبوبیت در میان مردم به دست می آورد" ۲. مسلما چنین پادشاهای عظیمی از آن کسانی است که تلاوت این سوره را وسیله ای برای اندیشیدن، و سپس عمل، قرار دهند، و تعلیمات مختلف این سوره در زندگی آنها پرتوافکن شود. ***

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِذَا النُّجُومُ إِذَا هَوَىٰ (۱) ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ (۲) وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)

ترجمه:

- ۱- سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند.
- ۲- که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.
- ۳- و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.
- ۴- آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

تفسیر:

قابل توجه اینکه سوره پیشین (سوره طور) با کلمه "النجوم" (ستارگان) پایان یافت، و این سوره با کلمه "النجم" (ستاره) آغاز می شود که خداوند به آن سوگند یاد کرده، می فرماید: "سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند"

(وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ)

در اینکه مراد از "النجم" در اینجا چیست؟ مفسران احتمالات بسیار داده، و هر یک تفسیری را برگزیده اند.

جمعی آن را اشاره به "قرآن مجید" می دانند، چرا که متناسب با آیات بعد در باره وحی است، و تعبیر به "نجم" به خاطر این است که عرب از چیزی که تدریجا و در فواصل مختلف انجام می گیرد تعبیر به "نجوم" می کنند (در افساط و امها و امور دیگری از این قبیل تعبیر "نجوم" بسیار به کار می رود) و از آنجا که قرآن در طول ۲۳ سال، و در مقاطع مختلف بر پیامبر اکرم ص نازل شده است به عنوان "نجم" از آن یاد شده، و منظور از "إِذَا هَوَىٰ" نزول آن بر قلب پاک رسول خدا ص است.

جمعی دیگر آن را اشاره به یکی از ستارگان آسمان مانند "ثریا" (۱) یا "شعری" (۲) دانسته اند، چرا که این ستارگان از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از "النجم" شهابهایی است که به وسیله آن شیاطین از صحنه آسمان رانده می شوند، و عرب این شهابها را "نجم" می نامد.

ولی هیچیک از این چهار تفسیر دلیل روشنی ندارد بلکه ظاهر آیه آن چنان که اطلاق واژه "النجم" اقتضا می کند سوگند به همه ستارگان آسمان است که

ص: ۴۷۷

۱- ۱) "ثریا" مجموعه ستارگان هفتگانه ای است که شش عدد از آن آشکار و یکی بسیار کم نور است که معمولا- برای شناسایی قدرت دید، افراد را به وسیله آن آزمایش می کنند، سوگند به این ستاره ممکن است به خاطر مسافت زیاد آن از ما بوده باشد.

۲- ۲) "شعری" یکی از پر نورترین ستارگان آسمان است که ذیل آیه ۴۹ همین سوره به خواست خدا شرح بیشتری در باره آن خواهیم داد، رمز سوگند به آن ممکن است از این نظر باشد که فوق العاده پرفروغ و درخشان و دارای ویژگیهایی است.

از نشانه های بارز عظمت خداوند، و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق العاده عظیم پروردگار است.

این نخستین بار نیست که قرآن به موجودات عظیمی از جهان خلقت سوگند یاد می کند، در آیات دیگر قرآن نیز به خورشید و ماه و مانند آن سوگند یاد شده است.

تکیه بر غروب آنها، در حالی که طلوع آنها بیشتر جلب توجه می کند به خاطر آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آنها می باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره پرستان همانگونه که در داستان ابراهیم آمده است.

" فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ "

" هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد، گفت: آیا این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم!" (انعام-۷۶).

این معنی نیز قابل توجه است که مساله "طلوع" در ریشه لغت "نجم" افتاده چرا که به گفته "راغب" در "مفردات" اصل "نجم" همان "کوکب طالع" است، و به خاطر همین است که از "روئیدن گیاه در زمین" و "دندان در دهان" و "آشکار شدن نظریه ای در ذهن" تعبیر به "نجم" می شود.

به این ترتیب خداوند هم سوگند به طلوع ستارگان یاد کرده و هم غروب آنها چرا که دلیل بر حدوث و اسارتشان در چنگال قوانین خلقت است (۱).

ص: ۴۷۸

۱- اگر در بعضی از روایات "نجم" به شخص پیامبر (ص) تفسیر شده و "هوی" به معنی نزول او از آسمان در شب معراج، در حقیقت جزء بطون آیه است نه ظاهر آن.

اما ببینیم این سوگند برای چه یاد شده است؟ آیه بعد چنین توضیح می دهد: "هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است" (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى).

او همیشه در مسیر حق گام بر می دارد، و در گفتار و کردارش کمترین انحرافی نیست.

تعبیر به "صاحب" که به معنی دوست و همنشین است ممکن است اشاره به این باشد که آنچه او می گوید از روی محبت و دلسوزی برای شما است.

بسیاری از مفسران میان "ضل" و "غوی" فرقی نگذاشته اند، و آنها را تاکید یکدیگر می دانند، ولی بعضی معتقدند که میان این دو تفاوت است:

"ضلالت" آن است که انسان ابداً راهی به مقصد نیابد، ولی "غویت" آن است که راه او مستقیم و خالی از اشکال نباشد، ولی همچون "کفر" است و دومی همچون "فسق و گناه".

ولی "راغب" در "مفردات" در معنی "غی" می گوید: "جهلی است که توأم با اعتقاد فاسد باشد".

بنا بر این "ضلالت" به معنی مطلق جهل و نادانی و بیخبری است، ولی "غویت" جهلی است که با عقیده باطلی توأم باشد، و به هر حال خداوند می خواهد در این عبارت هر گونه انحراف و جهل و گمراهی و اشتباه را از پیامبرش نفی کند، و تهمت‌هایی را که در این زمینه از سوی دشمنان به او زده می شد خنثی نماید.

*** سپس برای تاکید این مطلب، و اثبات اینکه آنچه می گوید از سوی خدا است، می افزاید: "او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید"

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)

این تعبیر شبیه استدلالی است برای آنچه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده، چرا که سرچشمه گمراهیها غالباً پیروی از هوای نفس است.

در سوره ص آیه ۲۶ می خوانیم: وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از هوای نفس پیروی مکن که تو را از طریق خداوند گمراه می سازد.

و در حدیث معروف پیامبر ص و امیر مؤمنان علی ع نیز آمده است:

اما اتباع الهوی فیصد عن الحق: "اما پیروی از هوای نفس انسان را از راه خدا باز می دارد" (۱).

بعضی از مفسران معتقدند که جمله "ما ضل صاحبکم" ناظر به نفی جنون از پیامبر است، و جمله "و ما غوی" ناظر به نفی شاعر بودن، و یا هر گونه ارتباط به شعر چرا که در آیه ۲۲۴ سوره شعرا می خوانیم: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ: "شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند (شعرا خیال پرداز و بی هدف) و جمله " وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ " نفی نسبت کهنات است چرا که کاهنان افرادی هواپرست و هوسبازند.

*** سپس با صراحت تمام می گوید "آنچه را او آورده است تنها وحی است که از سوی خداوند به او فرستاده شده" (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).

او از خودش چیزی نمی گوید، و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست، همه از ناحیه خدا است، و دلیل این ادعا در خودش نهفته است، بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، تا چه

ص: ۴۸۰

(۱- ۱) "نهج البلاغه" کلام ۴۲.

رسد به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته، قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها الهام بخش مغزهای متفکران است، و می‌تواند پایه ای برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن و پیشرو گردد.

ضمناً باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر ص را نیز شامل می‌شود که آنهم بر طبق وحی الهی است، چرا که این آیه با صراحت می‌گوید: او از روی هوی سخن نمی‌گوید هر چه می‌گوید وحی است.

حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعا است:

"سیوطی" که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر "در المنثور" چنین نقل می‌کند: "روزی رسول خدا ص دستور داد تمام درهای خانه‌هایی که به داخل مسجد پیامبر ص گشوده می‌شد (جز در خانه علی ع) بسته شود، این امر بر مسلمانان گران آمد تا آنجا که "حمزه" عموی پیغمبر ص از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابو بکر و عمر و عباس را بستی، اما در خانه پسر عمویت را باز گذاردی؟ (و او را بر دیگران ترجیح دادی).

هنگامی که پیامبر ص متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، سپس افزود:

ایها الناس ما انا سددتها، و لا انا فتحتها، و لا انا اخرجتکم و اسكنته، ثم قرأ " وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ " ای مردم! من شخصا درها را نبستم و نگشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی را ساکن نمودم (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد:

" وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۗ ۙ ... إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ " (۱).

این حدیث که بیانگر مقام والای امیر مؤمنان علی ع در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر ص بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است.

ص: ۴۸۲

۱-۱) تفسیر در المنثور جلد ۶ صفحه ۱۲۲ (با کمی تلخیص).

اشاره

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۹) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۱۱) أَفَتُحَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى (۱۲)

ترجمه:

۵- آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده.

۶- همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد.

۷- در حالی که در افق اعلی قرار داشت.

۸- سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد.

۹- تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

۱۰- در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود.

۱۱- قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت.

۱۲- آیا با او در باره آنچه دیده مجادله می کنید.

تفسیر:

نخستین دیدار دوست!

در تعقیب آیات گذشته که سخن از نزول وحی بر پیامبر ص اسلام می گفت در این آیات سخن از معلم وحی است.

ولی قبلا باید توجه داشت که این آیات را در بدو نظر هاله ای از ابهام فرا گرفته که باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد، نخست به تفسیر اجمالی این آیات می پردازیم، سپس به بررسی تفصیلی آنها.

می فرماید: "آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر اسلام را تعلیم داده" (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى).

*** باز برای تاکید بیشتر می افزاید: "همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد" (ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى).

*** این تعلیم را به او داد" در حالی که در افق اعلی قرار داشت" (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى).

*** "سپس نزدیکتر، و نزدیکتر شد" (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى).

*** "تا آنکه فاصله میان او و معلمش به اندازه دو کمال یا کمتر بود!"

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ).

*** و در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود! (فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ).

*** "قلب پیامبر ص در آنچه دید صادق بود و هرگز دروغ نمی گفت!" (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ).

*** "آیا با او در باره آنچه دیده مجادله می کنید و باور ندارید؟" (أَفْتَمَارُونَهُ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ).

در تفسیر این آیات دو نظریه مختلف وجود دارد که یکی مشهور و دیگری غیر مشهور است ولی قبلا- لازم است مفردات و بعضی از لغات آیه معنی شود سپس به بیان این دو عقیده پردازیم.

"مره" به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران نوشته اند به معنی "تاییده شده" است، و از آنجا که هر قدر طناب بهتر تاییده شود محکمتر است، این کلمه در معنی قدرت و توانایی و استحکام مادی یا معنوی به کار می رود، و بعضی آن را از "مرور" به معنی "عبور" دانسته اند، ولی این سخن با آنچه اهل لغت نوشته اند چندان سازگار نیست.

"تدلی" از ماده "تدلی" (بر وزن تجلی) به گفته "راغب" در "مفردات" به معنی نزدیک شدن است، بنا بر این تاکید است برای جمله "دنی" که قبل از آن آمده، و هر دو به یک معنی است، در حالی که بعضی در میان این دو تفاوت قائل شده اند و گفته اند "تدلی" به معنی وابستگی و تعلق و آویزان شدن است همچون وابستگی میوه به درخت، لذا به میوه هایی که از درخت آویزان است "دوالی"

می گویند (۱).

"قاب" به معنی اندازه است و "قوس" به معنی کمان، بنا بر این "قاب قوسین" یعنی به "مقدار طول دو کمان" (کمان یکی از سلاحهای قدیم برای تیراندازی بوده است).

بعضی "قوس" را از ماده "قیاس" و به معنی "مقیاس" دانسته اند، و چون مقیاس عرب اندازه ذراع (فاصله نوک انگشتان تا آرنج) بوده، بنا بر این قاب قوسین به معنی دو ذراع می شود.

در بعضی از کتب لغت "قاب" به معنی دیگری ذکر شده و آن فاصله میان محلی از کمان که به دست می گرفتند تا نوک برگشته کمان (کمانها به صورت قوسی شکل بود که دو انتهای آن برگشته بود).

بنا بر این "قاب قوسین" به معنی مجموعه انحاء کمان می شود (دقت کنید) (۲).

اکنون به ذکر دو تفسیر باز می گردیم:

نظریه مشهور مفسران این است که معلم پیامبر ص همان "جبرئیل امین" پیک وحی خدا بود، که قدرت فوق العاده ای داشت.

او که معمولاً به صورت "انسانی خوش چهره" بر پیامبر ص ظاهر می گشت، و پیام الهی را ابلاغ می نمود دو بار در تمام عمر آن حضرت ص به قیافه و چهره اصلیش بر او ظاهر گشت:

مرتب اول همان است که در آیات فوق می خوانیم که در افق بالا- ظاهر گشت (و تمامی شرق و غرب را پوشانده بود، و آن چنان با عظمت بود که پیامبر ص

ص: ۴۸۶

۱-۱) اقتباس از "روح البیان" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) گفته اند در این صورت در کلام "قلب" واقع شده، و در اصل "قابی قوس" بوده است.

به هیجان آمد) و هم او بود که به پیامبر نزدیک شد تا آن حد که فاصله چندانی میان آنها نبود، و تعبیر به "قاب قوسین" کنایه از نهایت نزدیکی است.

مرتبہ دوم در جریان معراج پیامبر ص بود که در آیات آینده از آن گفتگو شده است، و به خواست خدا در باره آن سخن خواهیم گفت.

بعضی از مفسران که این نظر را برگزیده اند تصریح کرده اند دیدار اول پیامبر ص با جبرئیل به صورت اصلیش در کنار غار "حرا" در "جبل النور" واقع شده (۱).

ولی این تفسیر با تمام طرفدارانی که دارد خالی از اشکالات مهمی نیست زیرا:

۱- در آیه "فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ" (آنچه وحی کردنی بود بر- بنده اش وحی کرد) مسلماً مرجع ضمیرها (مخصوصاً ضمیر عبده) خدا است، در حالی که اگر "شدید القوی" به معنی "جبرئیل" باشد تمام ضمیرها به او باز می‌گردد، درست است که می‌توان از قرائن خارج فهمید که حساب این آیه از بقیه جدا است ولی به هم خوردن یک نواختی آیات و مرجع ضمیرها مسلماً خلاف ظاهر است.

۲- "شَدِيدُ الْقُوَىٰ" به معنی کسی که تمام قدرتهایش فوق العاده است تنها مناسب ذات پاک پروردگار است، درست است که در آیه ۲۰ سوره "تکویر" از جبرئیل به عنوان "ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ" یاد شده، ولی میان

ص: ۴۸۷

۱- ۱) این تفسیر را که منظور از "شَدِيدُ الْقُوَىٰ" جبرئیل امین است گروه کثیری از جمله طبرسی در "مجمع البیان" بیضاوی در "انوار التنزیل" زمخشری در "کشاف" و "قرطبی" در تفسیرش و "روح البیان" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و سید قطب در "فی ظلال القرآن" و "مراغی" در تفسیرش برگزیده اند تعبیرات علامه طباطبائی در "المیزان" نیز بیشتر به این تفسیر متمایل است.

"شدید القوی" که مفهوم عام و گسترده ای دارد با "ذی قوه" که "قوه" در آن به صورت مفرد و نکره ذکر شده تفاوت بسیار است.

۳- در آیات بعد آمده است که پیامبر او را نزد "سدره المنتهی" (بر- فراز آسمانها دید) اگر منظور جبرئیل باشد او در سفر معراج از آغاز و از روی زمین با پیامبر همراه بود، و تنها در اوج آسمان او را ندید، مگر اینکه گفته شود در آغاز او را به صورت انسانی مشاهده کرد و در آسمان به صورت اصلیش در حالی که قرینه ای بر این مطلب در آیات نیست.

۴- تعبیر به "علمه" یا مانند آن در قرآن مجید هیچگاه در مورد جبرئیل به کار نرفته، و این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر اسلام ص و پیامبران دیگر بسیار زیاد است، و به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر ص نبود بلکه واسطه وحی بود و معلمش تنها خدا است.

۵- درست است که جبرئیل فرشته ای است والا مقام ولی مسلما پیامبر اسلام ص مقام والاتری دارد، چنان که در داستان معراج نیز آمده است که او در سیر صعودی معراج در محضر پیامبر ص بود به نقطه ای رسید و از حرکت باز ماند، و گفت: "اگر یک سر انگشت بالاتر روم پر و بالم می سوزد!" ولی پیامبر ص هم چنان به سیر خود ادامه داد.

با اینحال مشاهده کردن جبرئیل در صورت اصلیش متناسب آن چنان اهمیتی که در این آیات به آن داده شده نیست و به تعبیر ساده تر برای پیامبر ص زیاد مهم نبود که به چنین دیداری نائل گردد، با اینکه این آیات اهمیت فوق- العاده ای برای این دیدار قائل شده است.

۶- جمله "مَّا كَذَبَ الْفُؤَادُ مِمَّا رَأَى" "قلب پیامبر ص آنچه را دیده خلاف نمی گوید" نیز دلیل بر یک شهود باطنی است نه مشاهده حسی با چشم نسبت به جبرئیل.

۷- از همه اینها گذشته در روایات متعددی که از منابع اهل بیت نقل شده این آیات تفسیر به جبرئیل نشده بلکه روایات موافق تفسیر دوم است که می گوید منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاک خدا است که برای پیامبر ص در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول الله فوق العاده تحت تاثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت (۱).

مرحوم شیخ طوسی در "امالی" از ابن عباس از پیامبر اسلام ص نقل می کند:

لما عرج بی الی السماء دنوت من ربی عز و جل حتی کان بینی و بینہ قاب قوسین او ادنی: "هنگامی که به آسمان معراج کردم آن چنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود!" (۲).

مرحوم "صدوق" در "علل الشرائع" همین مضمون را از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر ع نقل کرده است که در ضمن یک حدیث طولانی می فرماید:

فلما اسری بالنبی (ص) و کان من ربه کقاب قوسین او ادنی رفع له حجاب من حجه: "هنگامی که پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه قوسین یا کمتر بود حجابی از حجابها از برابر دیدگان او برداشته شد!" (۳).

در "تفسیر علی بن ابراهیم" نیز آمده است: "ثم دنی یعنی رسول الله من ربه عز و جل: "سپس نزدیک شد، یعنی رسول خدا به پروردگار

ص: ۴۸۹

۱-۱) در دعای ندبه نیز تعبیری دیده می شود که مناسب همین معنی است آنجا که می گوید: یا بن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دنوا و اقترا با من العلی الاعلی: "ای فرزند کسی که نزدیک شد و نزدیک شد تا آنجا که فاصله اش به اندازه دو کمان یا کمتر بود و این نزدیکی با خداوند علی اعلی صورت گرفت) در ذیل همین دعا نیز یکی از القاب خداوند "شدید القوی" ذکر شده آنجا که می خوانیم: "و اره سیده یا شدید القوی".

۲- ۲ و ۳) نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۴۹.

این معنی در روایات متعدد دیگری نیز آمده است و نادیده گرفتن اینهمه روایات ممکن نیست.

در روایات اهل سنت نیز در روایتی در "در المنثور" همین معنی از ابن عباس به دو طریق نقل شده است (۲).

مجموع این قرائن سبب می شود که تفسیر دوم را که می گوید منظور از "شدید القوی" خداوند است و نزدیک شدن پیامبر ص نیز نسبت به ذات پاک او بوده است برگزینیم.

به نظر می رسد چیزی که سبب شده غالب مفسران از این تفسیر روی برتابند و به سراغ تفسیر اول بروند این است که این تفسیر بوی تجسم خداوند و وجود مکان برای او می دهد، در حالی که مسلم است او نه مکانی دارد و نه جسمی، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ: "چشمها او را نمی بیند و او همه چشمها را می بیند" (انعام-۱۰۳) فَأَيْنَمَا تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ: "به هر سو نگاه کنید خداوند آنجا است" (بقره-۱۱۵) وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ: "هر کجا باشید او با شماست" (حدید-۴).

و نیز شاید مجموع این مسائل سبب شده که بعضی از مفسران از تفسیر این آیات اظهار عجز و ناتوانی کنند و بگویند این از اسرار غیب است که از همه ما پوشیده و پنهان است! می گویند: از یکی از دانشمندان تفسیر این آیات را پرسیدند گفت: جایی که جبرئیل ناتوان گردد من کیم که قادر بر درک این معنی باشم! (۳).

ص: ۴۹۰

۱-۱) همان مدرک صفحه ۱۴۸.

۲-۲) در المنثور جلد ۶ صفحه ۱۲۳.

۳-۳) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۲۱۹.

ولی با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت است و برای تفکر و تدبیر و تذکر انسانها نازل شده قبول این معنی نیز مشکل است.

اما اگر آیات را به معنی دوم یعنی یک نوع شهود و قرب خاص معنوی تفسیر کنیم تمام این مشکلات برطرف خواهد شد.

توضیح اینکه: بدون شک رؤیت حسی در مورد خداوند نه در دنیا و نه در آخرت امکان پذیر نیست، چرا که لازمه آن جسمانیت و مادی بودن است، همچنین لازمه آن تغییر و تحول و فسادپذیر بودن، و نیاز به زمان و مکان داشتن است، و ذات واجب الوجود از همه این امور مبرا است.

ولی خدا را از طریق دید دل و عقل می توان مشاهده کرد، و این همان است که امیر مؤمنان علی ع در پاسخ "ذعلب یمانی" به آن اشاره فرمود:

"

لا تدركه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان ":

"چشمها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده، ولی دلها با حقیقت ایمان او را دریافته است" (۱).

اما باید توجه داشت که "دید باطنی" بر دو گونه است: یکی "دید عقلانی" است که از طریق استدلال حاصل می شود، و دیگری مقام "شهود قلبی" است که درکی ما فوق درک عقل و دیدی ما وراء دید آن است.

این مقامی است که آن را مقام "استدلال" نباید نام گذاشت، بلکه مقام "مشاهده" است، اما مشاهده ای با دل، و از طریق درون، این مقامی است که برای "اولیاء الله" با تفاوت مراتب و سلسله درجات رخ می دهد، زیرا شهود باطنی نیز مراتب و درجات بسیاری دارد البته درک حقیقت آن برای کسانی که به آن نرسیده اند مشکل است.

از آیات فوق با توجه به قرائنی که ذکر شد می توان اینچنین استفاده کرد

ص: ۴۹۱

(۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۱۷۹.

که پیامبر اسلام ص در عین اینکه دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام "شهود کامل" نائل گردید.

یکی احتمالاً- در آغاز بعثت بود و دیگری به هنگام معراج، آن چنان به خدا نزدیک شد و بر بساط قرب او گام گذاشت که بسیاری از فاصله ها و حجابها برچیده شد، مقامی که حتی جبرئیل امین، یعنی مقرب ترین فرشته الهی، از وصول به آن عاجز بود.

روشن است تعبیراتی مانند "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ" همه به صورت کنایه و بیان شدت قرب است، و گر نه او با بندگانش فاصله مکانی ندارد، تا با "قوس" و "زراع" سنجیده شود، و نیز منظور از "رؤیت" در این آیات رؤیت با چشم نیست بلکه همان شهود باطنی است.

در بحثهای گذشته در تفسیر "لقاء الله" (ملاقات پروردگار) که در آیات مختلف قرآن به عنوان یکی از مشخصات روز قیامت کرارا روی آن تکیه شده است گفته ایم که این ملاقات نیز- بر خلاف آنچه بعضی از کوتاه فکرا پنداشته اند- ملاقات حسی و مشاهده مادی نیست، بلکه یک نوع شهود باطنی است هر چند در مراحل پائینتر است و هرگز به مرحله شهود اولیاء و انبیاء نمی رسد، تا چه رسد به مرحله شهود کامل پیامبر ص در ليله معراج.

و با توجه به این توضیح اشکالاتی که پیرامون این تفسیر به نظر می رسد برطرف خواهد شد، و اگر پاره ای از خلاف ظاهرها به حکم تنگی بیان و الفاظ ما از شرح این مسائل ما وراء مادی در کار باشد در برابر اشکالاتی که بر تفسیر اول است ناچیز به نظر می رسد.

با توجه به آنچه گفته شد مجدداً مروری بر آیات مورد بحث می کنیم و مضمون آیات را از این دیدگاه بررسی می نمائیم:

طبق این تفسیر قرآن نزول وحی را بر پیامبر ص چنین شرح می دهد:

خداوند شدید القوی و پر قدرت او را تعلیم فرمود، در حالی که او به صورت کامل و در حد اعتدال درآمد و در افق اعلی قرار گرفت (۱).

سپس نزدیک شد، و نزدیکتر شد، آن چنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.

و از آنجا که برای جمعی این شهود باطنی سنگین می آمد تاکید می کند که قلب پیامبر ص آنچه را دیده به حق و راستی دیده است و نباید شما در برابر این سخن با او به مجادله برخیزید.

همانگونه که گفتیم تفسیر این آیات به شهود باطنی پیامبر ص نسبت به خداوند صحیحتر و با روایات اسلامی موافق تر، و برای پیامبر ص فضیلتی است برتر، و مفهومی است لطیفتر (و الله اعلم بحقائق الامور) (۲).

این بحث را با حدیثی از پیامبر ص و حدیثی از علی ع پایان می دهیم.

از پیغمبر اکرم ص پرسیدند هل رأیت ربک؟ "آیا پروردگارت را هرگز دیده ای؟" در پاسخ فرمود: رأیته بفؤادی: "من او را با چشم دل دیده ام!" (۳).

و در نهج البلاغه در صدر همان خطبه "ذعلب یمانی" آمده است که از آن حضرت سؤال کرد: هل رأیت ربک یا امیر المؤمنین؟ "آیا هرگز پروردگارت را ای امیر مؤمنان دیده ای؟"

ص: ۴۹۳

۱-۱) ضمیر "فاستوی" و همچنین ضمیر در "هُوَ بِالْأَفُقِ الْأَعْلَى" ممکن است به پیامبر (ص) یا به ذات پاک خداوند برگردد.
۲-۲) این نکته را نیز در اینجا اجمالاً به خاطر داشته باشید که در مورد معراج و اینکه یک بار در عمر پیغمبر (ص) اتفاق افتاد، یا دو بار، در میان دانشمندان گفتگو است، و ممکن است آیات اشاره به دو شهود باطنی در دو معراج باشد.
۳-۳) "بحار الانوار" جلد ۱۸ صفحه ۲۸۷ (ذیل مباحث معراج).

در پاسخ فرمود: فاعبد ما لا اراه؟! "آیا کسی را که نمی بینم پرستش کنم؟!؟" سپس به شرحی که قبلا نقل کرده ایم که اشاره به "شهود باطنی" است پرداخت (۱).

ص: ۴۹۴

۱-۱) "نهج البلاغه" خطبه ۱۷۹.

اشاره

وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى (۱۳) عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۱۵) إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۱۸)

ترجمه:

۱۳- بار دیگر او را مشاهده کرد.

۱۴- نزد سدره المنتهی! ۱۵- که جنت الماوی در آنجا است.

۱۶- در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده ای) سدره المنتهی را پوشانده بود.

۱۷- چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود.

۱۸- او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.

تفسیر:

دومین دیدار!

این آیات هم چنان ادامه بحثهای آیات گذشته در باره مساله وحی و ارتباط پیامبر ص با خداوند و شهود باطنی او است.

می فرماید: "بار دیگر پیامبر ص او را مشاهده کرد" (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَهُ أُخْرَىٰ).

*** "و این شهود در کنار "سدره المنتهی" روی داد" (عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ).

*** "همانی که جنه الماوی و بهشت برین در کنار آن است" (عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ).

*** در آن هنگام که چیزی "سدره المنتهی" را فرا گرفته، و پوشانده بود" (إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ).

*** اینها واقعیاتی بود که پیامبر مشاهده کرده "و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نمود" و تصورات باطل را در لباس حق ندید (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ).

*** "او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد" (لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ).

*** همانگونه که می بینیم همان ابهامی که در بدو امر آیات گذشته را احاطه کرده بود بر این آیات که فراز دیگری از همان مطالب است سایه افکنده، و برای روشن شدن مفاد این آیات باز باید قبل از هر چیز به سراغ مفردات آن برویم سپس مجموع را در نظر بگیریم:

"نزله" به معنی یک بار نازل شدن است، بنا بر این "نَزْلَهُ أُخْرَىٰ" یعنی

"در یک نزول دیگر" (۱).

از این تعبیر استفاده می شود که دو بار "نزول" رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است.

"سدره" (بر وزن حرفه) مطابق آنچه غالباً مفسران علمای لغت گفته اند درختی است پر برگ و پر سایه، و تعبیر به "سِدْرَه الْمُنتَهَى" اشاره به درخت پر برگ و پر سایه ای است که در اوج آسمانها، در انتها الیه عروج فرشتگان و ارواح شهداء، و علوم انبیاء، و اعمال انسانها قرار گرفته، جایی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند، و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد.

در باره سدره المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیفهای گوناگونی پیرامون آن آمده، و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه، و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان اینگونه واقعیات بزرگ است.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص نقل شده است که فرمود:

رایت علی کل ورقه من اوراقها ملکا قائما یسبح الله تعالی: "من بر هر یک از برگهای آن فرشته ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می کرد" (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع نقل شده است که رسول خدا ص فرمود:

انتهیت الی سدره المنتهی، و اذا الورقه منها تظل امه من الامم:

ص: ۴۹۷

۱-۱) بعضی از ارباب لغت و مفسران "نزله" را به معنی "مره" تفسیر کرده اند، بنا بر این معنی نزول در آن نیست، و "نزله" آخری "تنها به معنی یک بار دیگر است، ولی معلوم نیست چرا آنها ماده اصلی "نزله" را در اینجا رها کرده اند، در حالی که دیگران آن را حفظ نموده و به صورتی که در بالا گفتیم تفسیر نموده اند (دقت کنید).

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

"من به سدره المنتهی رسیدم و دیدم در سایه هر برگی از آن امتی قرار گرفته اند!" (۱).

این تعبیرات نشان می دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهایی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.

"جنه الماوی" به معنی بهشتی است که محل سکونت است (۲) و در اینکه این کدام بهشت است؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را همان بهشت جاویدان (جنه الخلد) می دانند که در انتظار تمام اهل ایمان و پرهیزگاران است، و محل آن را در آسمان می دانند، و آیه ۱۹ سوره سجده را شاهد بر آن می دانند: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "برای مؤمنان صالح العمل باغهای بهشت است که در آن ساکن می شوند، و این وسیله پذیرایی از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می دادند" چرا که این آیه به قرینه آیه بعد از آن مسلماً از بهشت جاویدان سخن می گوید.

ولی از آنجا که در جای دیگر می خوانیم وَ اسْأَلُوا إِلَهِي مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ: "برای رفتن به سوی مغفرت پروردگار و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید" (آل عمران - ۱۳۳) بعضی این معنی را بعید شمرده اند، زیرا ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که "جنه الماوی" در آسمان است و غیر از بهشت جاویدان است که

ص: ۴۹۸

۱-۱) نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۵۵.

۲-۲) "ماوی" در اصل به معنی محل انضمام است، و از آنجا که سکونت افراد در یک مکان سبب انضمام آنها به یکدیگر است این واژه به محل سکونت اطلاق شده است.

وسعتش به اندازه تمام آسمانها و زمین می باشد.

لذا گاهی آن را به جایگاه ویژه ای از بهشت تفسیر کرده اند که در کنار "سدره المنتهی" است، و محل خاصان و مخلصان است.

و گاه گفته اند به معنی بهشت برزخی است که ارواح شهداء و مؤمنان موقتا به آنجا می روند.

تفسیر اخیر از همه مناسبتر به نظر می رسد، و از اموری که به روشنی بر آن گواهی می دهد این است که در بسیاری از روایات معراج آمده است که پیغمبر ص عده ای را در این بهشت متنعم دید، در حالی که می دانیم هیچکس در بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی شود، زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد که پرهیزگاران در قیامت بعد از محاسبه، وارد بهشت می شوند، نه بلافاصله بعد از مرگ، و ارواح شهداء نیز در بهشت برزخی قرار دارند، زیرا آنها نیز قبل از قیام قیامت وارد بهشت جاویدان نمی شوند.

آیه "مَّا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى" اشاره به این معناست که چشم پیامبر ص در مشاهده خود نه چپ و راست شد، و نه از حد و مقصد تجاوز کرد، و آنچه را دید عین واقعیت بود (زیرا "زاغ" از ماده "زیغ" به معنی انحراف به چپ و راست است، و "طغی" از ماده "طغیان" به معنی تجاوز از حد است).

به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهده چیزی، وقتی به اشتباه می افتد که دقیقا به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست، یا ما وراء آن بنگرد (۱).

ص: ۴۹۹

۱ - ۱) در تفسیر "المیزان" واژه اول به معنی "خطا در مشاهده کیفیت چیزی" تفسیر شده، و واژه دوم به معنی "خطا در اصل دیدن" ولی دلیل روشنی برای این تفاوت بیان نشده است، بلکه آنچه در لغت آمده همان تفسیری است که در بالا گفتیم.

اکنون که از تفسیر مفردات آیه فراغت یافتیم، به تفسیر جمعی آیات می پردازیم.

در اینجا باز همان دو نظری که در تفسیر آیات سابق بود تعقیب شده است.

جمع کثیری از مفسران آیات را ناظر به ملاقات پیامبر ص برای دومین بار با جبرئیل، در صورت اصلیش، دانسته اند، و می گویند منظور این است که بار دیگر رسول خدا ص به هنگام نزول از معراج در کنار "سدره المنتهی" جبرئیل را در صورت اصلیش دید، و چشم او در مشاهده این صحنه هرگز گرفتار اشتباهی نشد.

پیامبر در اینجا بعضی از آیات بزرگ حق را مشاهده کرد که منظور از آن یا همان صورت واقعی جبرئیل است، و یا بعضی از آیات عظمت آسمانها و عجائب آن، و یا هر دو.

ولی اشکالاتی که سابقاً برای این تفسیر ذکر کردیم هم چنان باقی است، بلکه پاره ای از اشکالات دیگر بر آن افزوده می شود، از جمله:

تعبیر به "نَزْلَهُ أُخْرَى" (در یک نزول دیگر) طبق این تفسیر مفهوم روشنی ندارد، و اما بر طبق تفسیر دوم پیغمبر اکرم ص در یک "شهود باطنی دیگر" به هنگام معراج بر فراز آسمانها ذات پاک خدا را مشاهده کرد، و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نَزْلَهُ أُخْرَى) و شهود کامل تحقق یافت، در محلی که منتها الیه قرب الی الله از سوی بندگان است، در کنار سدره المنتهی، در آنجا که "جنه الماوی" قرار دارد، در حالی که "سدره المنتهی" را حجابهایی از نور پوشانده بود.

دیده قلب پیامبر ص در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز

مشاهده کرد.

مساله شهود باطنی چنان که قبلا نیز اشاره کردیم یک نوع درک و دیدی است که نه شباهت با "ادراکات عقلی" دارد، و نه با "ادراکات حسی" که انسان از طریق حواس ظاهر آن را درک می کند، و از جهاتی می توان آن را شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست.

توضیح اینکه: ما به وجود خود یقین داریم، افکار خود را درک می کنیم، از اراده و تصمیم و تمایلات خود با خبریم، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده، و نه از طریق مشاهده ظاهری، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم.

به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می شود هیچگونه خطا در آن راه ندارد، زیرا نه از طریق استدلال است که خطایی در مقدمات آن حاصل شود، و نه از طریق حس است که خطایی از طریق حواس در آن راه یابد.

درست است که ما نمی توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر ص در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم ولی مثالی گفتیم برای نزدیک کردن راه مناسب است، و روایات اسلامی نیز در مسیر راهگشای ماست.

نکته ها:

اشاره

۱- معراج یک واقعیت مسلم است

در میان دانشمندان اسلام در اصل مساله معراج سخنی نیست، چه اینکه هم آیات قرآن در اینجا و در آغاز سوره اسراء بر آن گواهی می دهد، و هم روایات متواتر، منتها بعضی که به خاطر پیشداوریهایی نتوانسته اند این را بپذیرند که پیامبر ص با "جسم" و "روح" خود به آسمانها پرواز کرده، آن را به "معراج

ص: ۵۰۱

روحانی" و چیزی شبیه حالت خواب تفسیر کرده اند! در حالی که این پرواز جسمانی پیامبر ص نه اشکال عقلی دارد، و نه اشکالی از ناحیه علوم روز، که شرح آن را در تفسیر سوره اسراء بطور مبسوط بیان کرده ایم (۱).

بنا بر این دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم.

از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می دهد که گروهی در این مساله به مجادله برخاسته بودند، تاریخ نیز می گوید: مساله معراج جنجالی در میان مخالفان برانگیخت.

اگر پیامبر ص مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت.

۲- هدف معراج

- رسیدن پیامبر ص به شهود باطنی از یک سو، و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا (لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ) و هم در آیه ۱ سوره اسراء (لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) به آن اشاره شده است و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۳- معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می شود که پیامبر ص در شب معراج از کنار

ص: ۵۰۲

(۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۱۲- صفحه ۱۷ به بعد.

بهشت گذشته، و یا در آن وارد شده است.

این بهشت خواه بهشت جاویدان و "جَنَّةُ الْخُلْدِ" باشد، آن چنان که جمعی از مفسران گفته اند، و یا "بهشت برزخی" باشد که ما اختیار کردیم، در هر صورت مسائل مهمی را از آینده انسانها در این بهشت مشاهده فرموده است، که شرح آن در اخبار اسلامی آمده و به قسمتی از آن به خواست خدا اشاره خواهیم کرد.

۴- معراج در روایات اسلامی

از جمله مسائلی که روایات معراج بلکه تمام این مساله را از نظر بعضی زیر سؤال برده وجود بعضی از روایات ضعیف و مجعول در لابلاهی آنهاست در حالی که به گفته مفسر معروف مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" روایات معراج را به چهار گروه می توان تقسیم کرد.

الف- روایاتی که به خاطر متواتر بودن قطعی است (مانند اصل مساله معراج).

ب- روایاتی که (از منابع معتبر نقل شده) و مشتمل بر مسائلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست، مانند روایاتی که از مشاهده بسیاری از آیات عظمت خدا در آسمانها سخن می گوید.

ج- روایاتی که ظاهر آن با اصولی که از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی در دست داریم منافات دارد، ولی با اینحال قابل توجیه است، مانند روایاتی که می گوید پیغمبر اکرم ص گروهی از بهشتیان را در بهشت، و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید (که باید گفت منظور بهشت و دوزخ برزخی است که ارواح مؤمنان و شهداء در یکی، و ارواح کفار و مجرمان در دیگری قرار

ص: ۵۰۳

د-روایاتی که مشتمل بر مطالب باطل و بی اساسی است که به هیچوجه قابل قبول نیست و محتوای آنها گواه بر مجعول بودن آنهاست، مانند روایاتی که می گویند پیامبر ص خدا را با "چشم ظاهری" دید، یا با او سخن گفت، و او را مشاهده کرد، اینگونه روایات و مانند آن قطعاً مجعول است (مگر اینکه به شهود باطنی تفسیر گردد).

با توجه به این تقسیم بندی به یک بررسی اجمالی روی روایات معراج می پردازیم:

از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام ص این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود.

مرحله نخست، مرحله فاصله میان مسجد الحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سوره اسراء به آن اشاره شده است، **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى**: "منزه است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برد".

طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر ص در اثناء راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد (۲).

و نیز در "مسجد الاقصی" با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی ع نماز گذارد، و امام جماعت پیامبر ص بود، سپس از آنجا

ص: ۵۰۴

۱- ۱) در بعضی از آیات قرآن آمده است که پرهیزگاران روز قیامت گروه گروه وارد بهشت می شوند، و کفار گروه گروه وارد دوزخ می شوند (سوره زمر آیات ۷۱ و ۷۳) آیات دیگری نیز بر این معنی گواهی می دهد. (مانند آیه ۷۰ زخرف- ۸۵ تا ۸۶ مریم - ۴۷ دخان).

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۱۸ صفحه ۳۱۹.

سفر آسمانی پیامبر ص شروع شد و آسمانهای هفتگانه (۱) را یکی پس از دیگری پیمود، و در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد، با پیامبران و فرشتگان و در بعضی از آسمانها با دوزخ یا دوزخیان، و در بعضی با بهشت و بهشتیان، برخورد کرد، و پیامبر ص از هر یک از آنها خاطره های پر ارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود، و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود، و پس از بازگشت اینها را با صراحت، و گاه با زبان کنایه و مثال، برای آگاهی امت در فرصتهای مناسب شرح می داد، و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می فرمود.

این امر نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود، و تعبیر پر معنی قرآن "لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى" در آیات مورد بحث می تواند اشاره اجمالی و سربسته ای به همه این امور باشد. البته همانگونه که گفتیم بهشت و دوزخی را که پیامبر ص در سفر معراج مشاهده کرد، و کسانی را در آن متنعم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود، زیرا طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم قرآن مجید می گوید بهشت و دوزخ رستاخیز بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب نصیب نیکوکاران و بدکاران می شود.

سرانجام به هفتمین آسمان رسید، و در آنجا حجابهایی از نور مشاهده کرد همانجا که "سدره المنتهی" و "جنه الماوی" قرار داشت، و پیامبر ص در آن

ص: ۵۰۵

۱-۱) طبق بعضی از آیات قرآن مانند "إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ" "ما آسمان پائین را به زینت ستارگان آراستیم" (صافات-۶) آنچه ما از عالم بالا می بینیم و تمامی ستارگان و کهکشانها همه جزء آسمان اولند، بنا بر این آسمانهای ششگانه دیگر عوالمی هستند فوق آنها؟

جهان سراسر نور و روشنایی به اوج شهود باطنی، و قرب الی الله، و مقام "قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ" رسید، و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته، و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت "احادیث قدسی" برای ما به یادگار مانده، و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می کنیم.

قابل توجه اینکه طبق تصریح بسیاری از روایات، پیامبر ص در قسمتهای مختلفی از این سفر بزرگ، علی ع را ناگهان در کنار خود مشاهده کرد، و تعبیراتی در این روایات دیده می شود که گواه عظمت فوق العاده مقام علی ع بعد از پیغمبر اکرم ص است.

با اینهمه روایات معراج جمله های پیچیده و اسرار آمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست، و به اصطلاح جزء روایات متشابه است یعنی روایاتی که شرح آن را باید به خود معصومین ع واگذار کرد.

(برای اطلاع بیشتر از روایات معراج به جلد ۱۸ بحار الانوار از صفحه ۲۸۲ تا ۴۱۰ مراجعه شود).

ضمناً روایات معراج در کتب اهل سنت نیز به طور گسترده آمده است، و حدود ۳۰ نفر از روات آنها حدیث معراج را نقل کرده اند (۱).

در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه اینهمه راهپیمایی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و اینهمه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهده ها در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟! ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود، سفر معراج هرگز یک سفر عادی نبود که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر

ص: ۵۰۶

(۱-۱) تفسیر "المیزان" جلد ۱۳ صفحه ۲۹ (ذیل آیات نخستین سوره اسراء-بحث روایی).

عادی بود و نه مرکبش، نه مشاهداتش عادی بود و نه گفتگوهایش، نه مقیاسهایی که در آن به کار رفته همچون مقیاسهای محدود و کوچک کره خاکی ماست و نه تشبیهاتی که در آن آمده بیانگر عظمت صحنه‌هایی است که پیامبر ص مشاهده کرد، همه چیز به صورت خارق العاده و در مقیاسهایی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داد. بنا بر این جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد (دقت کنید).

۵- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج:

در کتب حدیث روایتی از امیر مؤمنان علی ع از پیامبر اسلام ص در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است، و ما گوشه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم، مطالبی که نشان می‌دهد گفتگوها در آن شب تاریخی بر چه محوری بوده، و چگونه همچون اوج آسمانها اوج گرفته است.

در آغاز حدیث می‌خوانیم که پیامبر ص در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤال کرد: یا رب ای الاعمال افضل؟ "پروردگارا کدام عمل افضل است؟".

خداوند متعال فرمود:

لیس شیء عندی افضل من التوکل علی، و الرضا بما قسمت، یا محمد! وجبت محبتی للمتحابین فی، و وجبت محبتی للمتعاطفین فی، و وجبت محبتی للمتواصلین فی، و وجبت محبتی للمتوکلین علی، و لیس لمحبتی علم و لا غایه و لا نهایه! "هیچ چیز نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده‌ام نیست، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند محبتم شامل حال آنها است، و کسانی که به خاطر من مهربانند، و به خاطر من پیوند دوستی

ص: ۵۰۷

دارند آنها را دوست دارم، و نیز محبتم برای کسانی که توکل بر من می کنند فرض و لازم است، و برای محبت من حد و حدود، و مرز و نهایتی نیست!" و به این ترتیب گفتگوها از محبت شروع می شود، محبتی بی انتها و گسترده و اصولاً-عالم هستی بر همین محور محبت دور می زند.

در فراز دیگری آمده است: "ای احمد (۱) همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند، و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می دهند مغرور می شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند."

پیامبر ص در اینجا عرضه داشت: "پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه تو است."

فرمود: "شب را روز، و روز را شب قرار ده!" عرض کرد: چگونه؟! فرمود: "چنان کن که خواب تو نماز باشد، و هرگز شکم خود را کاملاً سیر مکن."

در فراز دیگری آمده است: "ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است، به آنها نزدیک شو، و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم، و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز، و از مجالس آنها بر حذر باش!"

ص: ۵۰۸

۱-۱) قابل توجه اینکه نام پیامبر(ص) در این حدیث همه جا به عنوان "احمد" ذکر شده جز در آغاز آن که "محمد" است، آری محمد نام زمینی او بود، و احمد نام آسمانی او، چرا چنین نباشد در حالی که "احمد" به حکم آنکه "افعل تفضیل" است ستودگی بیشتری را بیان می کند، و پیامبر(ص) در آن شب تاریخی، و در آن مرحله از قرب خدا باید از "محمد" بگذرد و "احمد" شود، به خصوص اینکه فاصله "احمد" با "احد" کمتر است!

در فراز دیگر می فرماید: "ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبعوض بشمر، و آخرت و اهل آخرت را محبوب دار".

عرض می کند: "پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند؟" فرمود: اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می خورند، و زیاد می خندند و می خوابند، و خشم می گیرند، و کمتر خشنود می شوند، نه در برابر بدیها از کسی عذر می خواهند، و نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می پذیرند، در اطاعت خدا تنبل، و در معاصی شجاعند، آرزوهای دور و دراز دارند، و در حالی که اجلشان نزدیک شده هرگز به حساب اعمال خود نمی رسند، و نفعشان برای مردم کم است، افرادی پر حرف، فاقد احساس مسئولیت، و علاقمند به خورد و خوراکنند.

اهل دنیا نه در نعمت شکر خدا بجا می آورند، و نه در مصائب صبورند.

خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را به انجام کاری که انجام نداده اند ستایش می کنند، و چیزی را مطالبه می کنند که حق آنها نیست.

پیوسته از آرزوهای خود سخن می گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان می سازند و نیکیهای آنها را پنهان! عرض کرد: "پروردگارا؟ آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند؟" فرمود، ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان است، برای استادی که از او علم آموخته اند تواضع نمی کنند، و خود را عاقل می دانند اما در نزد آگاهان نادان و احمقند".

سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می دهد:

"آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحتند و خود از دست خویش در تعب، و سخنانشان سنجیده است.

پیوسته حسابگر اعمال خویشند، و از همین جهت خود را به زحمت

می افکنند، چشمهایشان به خواب می رود اما دل‌هایشان بیدار است، چشمشان می‌گریزد، و قلبشان پیوسته به یاد خدا است.

هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند آنها از ذاکران نوشته می‌شوند.

در آغاز نعمتها حمد خدا می‌گویند، و در پایان شکر او را بجا می‌آورند، دعایشان در پیشگاه خدا مستجاب، و تقاضایشان مسموع است، و فرشتگان از وجود آنها مسرورند... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان، و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همیشان آن چنان عالی است که به غیر او نظر ندارند)...

مردم در عمر خود یک بار می‌میرند اما آنها به خاطر جهاد با نفس و مخالفت هوا هر روز هفتاد بار می‌میرند (و حیات نوین می‌یابند)!!!

هنگامی که برای عبادت در برابر من می‌ایستند همچون بنیان مرصوص و سدی فولادینند، و در دل آنها توجهی به مخلوقات نیست.

به عزت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه ای می‌بخشم، و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می‌کنم، و درهای آسمان را برای پرواز روح آنها می‌گشایم، تمام حجابها را از برابر آنها کنار می‌زنم، و دستور می‌دهم بهشت، خود را برای آنها بیارائید!!!

ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است، هنگامی که غذا و نوشیدنی تو حلال باشد تو در حفظ و حمایت منی...".

و در فراز دیگری آمده است: "ای احمد! آیا می‌دانی کدام زندگی گوارا تر و پردوام تر است؟" عرض کرد: خداوندانه! فرمود: "زندگی گوارا آن است که صاحب آن لحظه ای از یاد من غافل نماند، نعمت مرا فراموش نکند، از حق من بیخبر نباشد، و شب و روز رضای مرا

اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند، و دنیا در نظرش کوچک باشد، و آخرت بزرگ، رضای مرا بر رضای خویشتن مقدم بشمرد، و پیوسته خشنودی مرا بطلبید، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد.

در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد، و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبعوض دارد، و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد.

هنگامی که چنین کند محبت خاصی در قلبش جای می دهد، آن چنان که تمام دلش در اختیار من خواهد بود، و فراغت و اشتغال و هم و غم و سخنش از مواهبی است که من به اهل محبت می بخشم! چشم و گوش قلب او را می گشایم، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمت را بنگرد!" و سرانجام این حدیث نورانی با این جمله های بیدار کننده پایان می گیرد:

"ای احمد! اگر بنده ای نماز تمام اهل آسمانها و زمین را بجا آورد، و روزه تمام اهل آسمانها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره ای دنیاپرستی یا ریاست طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بر می کنم! سلام و رحمتم بر تو باد، و الحمد لله رب العالمین" (۱).

این سخنان عرشی که روح انسان را با خود به اوج آسمانها می برد، و در

ص: ۵۱۱

معراج الهی سیر می دهد و به آستانه عشق و شهود می کشد تنها قسمتی از حدیث قدسی است.

افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر ص در سخنانش برای ما بازگو کرده، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش در آن شب عشق و شوق، و جذبه و وصال، رد و بدل شده که نه گوشها توانایی شنیدن آن را دارد و نه افکار عادی قدرت درکش را، و به همین دلیل درون جان پاک پیامبر ص برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده اند.

ص: ۵۱۲

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹) وَمَذَاهَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۲۳)

ترجمه:

۱۹- به من خبر دهید آیا بتهای "لات" و "عزی" ...

۲۰- و "منات" که سومین آنها است (دختران خدا هستند)؟! ۲۱- آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟ (در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تر از پسرانند).

۲۲- در این صورت این تقسیمی است غیر عادلانه! ۲۳- اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهایی بی محتوا و اسمهایی است بی مسمی!) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت

از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.

تفسیر:

این بتها زائیده هوای نفس شما است

پس از بیان بحثهای مربوط به "توحید" و "وحی" و "معراج" و "آیات عظمت خداوند یگانه در آسمانها" به بطلان شرک و عقائد خرافی مشرکان در زمینه بتها می پردازد.

می فرماید: "بعد از آنکه عظمت خداوند و آیات بزرگ او را دانستید به من خبر دهید آیا بتهای "لات" و "عزی" ... ("أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ").

*** "و همچنین" بت مناه" که سومین آنهاست، و به دنبال آنها از آن یاد می کنید، آیا اینها تمثال دختران خدا هستند و منشا سود و زیان برای شما می باشند؟! ("و مَنَاءَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَىٰ") (۱).

*** "آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! ("أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ").

در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تر از پسرانند و حتی هنگامی

ص: ۵۱۴

۱- ۱) در باره این بتهای سه گانه به خواست خدا در بحث نکات مشروحا سخن خواهیم گفت آنچه در اینجا قابل توجه است تعبیر به "ثالثه" (سومی) و "آخری" (متاخر) است، که در مورد بت منات آمده، برای این دو تعبیر تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند که غالباً تکلفات بی اساس است، آنچه مناسبتر به نظر می رسد این است که اهمیت این بتها در نزد مشرکان عرب به ترتیبی است که در آیه گفته شده و بنا بر این "منات" در مرحله سوم قرار داشته، و توصیف آن به "آخری" به خاطر تاخر رتبه و مقام می باشد.

که می شنوید همسر شما دختر آورده از شدت اندوه و خشم سیاه می شوید! *** "اگر چنین باشد این تقسیمی است غیر عادلانه که میان خود و خدا قائل شدید!" (تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى) (۱).

چرا که سهم خدا را پست تر از سهم خود می دانید! به این ترتیب قرآن افکار منحط و خرافی آنها را به باد استهزاء می گیرد که شما از یک سو دختران را زنده به گور می کنید و عیب و ننگ می دانید، و از سوی دیگر فرشتگان را دختران خدا می دانید، نه تنها خودشان را می پرستید که مجسمه های بی روح آنها نیز به صورت بتها در نظر شما اینهمه احترام دارد، در برابر آن سجده می کنید، در مشکلات به آنها پناه می برید، و حاجات خود را از آنها می خواهید، راستی مسخره است و شرم آور! و از اینجا روشن می شود که حداقل بسیاری از بتهای سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می شد به زعم آنها مجسمه های فرشتگان بود فرشتگانی که آنها را "رب النوع" و مدیر و مدبر عالم هستی می دانستند و نسبت آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می پنداشتند.

هنگامی که این خرافات در برابر خرافه دیگری که در باره دختران داشتند قرار داده می شود تضاد عجیب آن خود بهترین گواه بر بی پایه بودن عقاید و افکار آنهاست، و چه جالب است که در چند جمله کوتاه بر همه آنها خط بطلان کشیده، و مسخره بودن آنها را آشکار می سازد.

و از اینجا معلوم می شود که قرآن هرگز نمی خواهد اعتقاد عرب جاهلی را در مورد تفاوت دختر و پسر بپذیرد، بلکه می خواهد مسلمات طرف را به رخ

ص: ۵۱۵

۱-۱) "ضیزی" به معنی ناقص و ظالمانه و نامعتدل است.

او بکشد که در اصطلاح منطق آن را "جدل" می گویند، و الا- نه دختر و پسر در منطق اسلام از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند، و نه فرشتگان دختر و پسر دارند و نه اصلاً آنها فرزندان خدا هستند، و نه خدا اصولاً فرزندی دارد، اینها فرضیاتی است بی پایه بر اساس فرضیه های بی پایه دیگر، اما برای اثبات ضعف فکر و منطق این خرافه پرستان بهترین پاسخ است.

*** در آخرین آیه مورد بحث، قرآن با قاطعیت می گوید: "اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهایی بی محتوی و اسمهایی بی مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده است" (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) (۱).

نه دلیلی از عقل بر آن دارید، و نه دلیلی از طریق وحی الهی، و جز یک مشت اوهام و خرافات و الفاظ تو خالی چیزی نیست.

و در پایان می افزاید: "آنها فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند" و این موهومات همه زائیده پندار و هوا است (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ) (۲).

"در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است" (وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى).

اما چشم می بندند و به آن پشت می کنند، و در ظلمات این اوهام غوطه ور می شوند.

ص: ۵۱۶

۱- ۱) "سلطان" به معنی سلطه و غلبه است، و به دلایل زنده و متقن "سلطان" گفته می شود، چرا که مایه غلبه بر خصم است.
۲- ۲) "ما" در "مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ" موصوله است، این احتمال نیز داده شده است که "مصدریه" باشد، و البته از نظر نتیجه چندان تفاوتی ندارد.

نکته ها:**اشاره****۱-بتهای سه گانه معروف عرب**

مشركان عرب بتهای زیادی داشتند، ولی از میان آنها سه بت "لات" و "عزی" و "منات" بدون شك از اهمیت و شهرت خاصی برخوردار بودند.

در باره اسم گذاری این بتهای سه گانه به این نامها، و همچنین سازنده نخستین این بتها، و محل و طایفه ای که آنها را می پرستیدند، گفتگو و اختلاف است، و ما تنها به آنچه در کتاب "بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب" آمده است، در اینجا اکتفاء می کنیم:

"نخستین بت معروفی را که عرب انتخاب کرد بت "منات" بود که بعد از آنکه "عمرو بن لحي" بت پرستی را از شام به حجاز منتقل کرد، ساخته شد، این بت در منطقه ای در کنار دریای احمر، در میان مدینه و مکه، قرار داشت، و همه اعراب برای آن احترام قائل بودند، و نزد آن قربانی می کردند، ولی بیش از همه دو قبیله "اوس" و "خزرج" به آن اهمیت می دادند، تا اینکه در سال هشتم هجرت که سال "فتح مکه" بود به هنگامی که پیامبر ص از مدینه به سوی مکه می رفت امیر مؤمنان علی ع را فرستاد و آن را در هم شکست.

عرب جاهلی مدتی بعد از ساختن بت منات به سراغ "لات" رفت که به صورت سنگی چهار گوشه بود، و در سرزمین طائف قرار داشت، همانجا که امروز مناره طرف چپ مسجد طائف قرار دارد، خدمه این بت بیشتر طایفه "ثقیف" بودند، هنگامی که آنها مسلمان شدند پیامبر ص "مغیره" را فرستاد و آن را در هم شکست و در آتش سوزاند.

سومین بتی را که عرب جاهلی انتخاب کرده بود "عزی" و در محلی در

مسیر مکه به سوی عراق نزدیک "ذات عرق" قرار داشت، و قریش برای آن اهمیت فراوانی قائل بود.

آنها به این بتهای سه گانه تا آن اندازه اهمیت می دادند که به هنگام طواف اطراف خانه خدا می گفتند: واللوات و العزی، و مناه الثالثه الأخری، فانهن الغرائق العلی، و ان شفاعتهن لترتجی: "لات" و عزی و منات، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می رود!!" و آنها را دختران خدا می پنداشتند (ظاهر این است که آنها را تمثال فرشتگانی می پنداشتند که آنها را دختران خدا می خواندند) (۱).

عجیب اینکه در نامگذاری آنها نیز غالبا از اسماء خداوند استفاده کرده بودند، منتها با علامت "تانیث" تا بیانگر اعتقاد فوق باشد، به این ترتیب که "اللوات" در اصل "اللاهه" بود، سپس حرف "ه" ساقط شد و اللوات شده است (۲) و "العزی" مؤنث "اعز" است و "منات" از "منی الله الشیء" به معنی تقدیر چیزی از ناحیه خدا گرفته شده است.

بعضی نیز آن را از ماده "نوء" می دانند که عبارت بود از ستارگانی که عرب اعتقاد داشت به هنگام طلوع آنها بارانی همراه دارد، و بعضی آن را از ماده "منی" (بر وزن سعی) به معنی ریختن خون دانسته اند، زیرا خونهای قربانی را در کنار آن می ریختند (۳).

به هر حال عرب تا آن اندازه برای این بتها احترام قائل بود که نامهایی

ص: ۵۱۸

۱-۱) "بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب" جلد ۲ صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲-۲) واژه "اللوات" طبق این معنی باید به صورت اللاه (با تاء گرد) نوشته شود ولی چون در حالت وقفی تبدیل به "ها" می شود و با "الله" ممکن است اشتباه شود آن را به صورت "اللوات" نوشته اند.

۳-۳) احتمال اول در کشف و احتمال دوم در بلوغ الارب آمده است.

همچون "عبد العزی" و "عبد منات" برای افراد یا برای بعضی از قبائل انتخاب می کردند (۱).

۲- اسمهای بی مسمی!

یکی از قدیمترین سرچشمه های شرک و دوگانه پرستی یا چند گانه پرستی تنوع موجودات عالم است، از آنجا که افراد کوتاه فکر نمی توانستند باور کنند اینهمه موجودات گوناگون و متنوعی که در آسمان و زمین است مخلوق خداوند یگانه می باشد (زیرا مقیاس را خودشان قرار می دادند که همیشه در یک یا تعداد محدودی از کارها تسلط و مهارت داشتند) لذا برای هر نوعی از انواع موجودات خدایی قائل بودند، که از آن تعبیر به "رب النوع" می کردند، مانند رب النوع دریا، رب النوع صحرا، رب النوع باران، رب النوع آفتاب، رب النوع جنگ، و رب النوع صلح! این خدایان پنداری که گاه از آنها به عنوان فرشتگان نیز یاد می کردند به عقیده آنها حکمرانان این جهان بودند، و در هر قسمت مشکلی پیدا می شد به رب النوع آن پناه می بردند، سپس از آنجا که رب النوعها موجودات محسوسی نبودند، تمثالهایی برای آنها ساخته و آنها را عبادت می کردند.

این عقاید خرافی از یونان به مناطق دیگر، و سرانجام به محیط حجاز منتقل شد، ولی از آنجا که عرب به خاطر توحید ابراهیمی که در میان آنها به یادگار مانده بود نمی توانست وجود الله را منکر شود، این عقائد را به هم آمیخت، و در عین عقیده به وجود خداوند متعال "الله" اعتقاد به فرشتگانی پیدا کرد که رابطه آنها با خدا رابطه دختر و پدر بود، و بتهای سنگی و چوبی مظهر

ص: ۵۱۹

و تمثالهایی از آن می دانست.

قرآن در یک عبارت کوتاه اما کوبنده و پر قدرت که در آیات فوق خواندیم می گوید: "اینها همه نامهایی است بی محتوا، و اسمهایی است بی مسمی، که شما و نیاکانتان بدون هیچ دلیل و مدرک انتخاب کرده اید!" نه از خدای باران که شما به این نامش نامیده اید کاری ساخته است و نه از خدای خیالی آفتاب و دریا و جنگ و صلح.

همه چیز از ناحیه خدا است، و همه عالم هستی سر بر فرمان او هستند، و هماهنگی این موجودات مختلف با یکدیگر بهترین دلیل بر وحدت خالق آنهاست که اگر "آلهه" و خدایانی در کار بود نه تنها این هماهنگی وجود نداشت بلکه به تضاد و فساد جهان می انجامید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا .

۳- سرچشمه روانی بت پرستی

سرچشمه های تاریخی بت پرستی را دانستیم ولی بت پرستی از نظر روانی و فکری سرچشمه های دیگری دارد که در آیات فوق به آن اشاره شده است، و آن پیروی از گمانهای بی اساس و هوای نفس است.

پندار و خیالی است که برای افراد نادان پیدا می شود، و مقلدان چشم و گوش بسته آن را از یکدیگر می گیرند، و نسل به نسل منتقل می شود.

البته معبودی همچون بت که هیچگونه کنترل و نظارتی روی بندگان خود ندارد، نه معاد و رستاخیز و حساب و کتابی دارد، و نه بهشت و دوزخی، و به آنها کاملاً آزادی می دهد و تنها در مشکلات به سراغ او می روند و به پندارشان از او استمداد می جویند با هوا و هوسهای سرکش به خوبی سازگار است، و میدان را برای شهوات آنها می گشاید.

ص: ۵۲۰

اصولا- هوای نفس خود بزرگترین و خطرناکترین بتها است و سرچشمه پیدایش بت‌های دیگر، و مایه گرمی بازار بت پرستی است.

۴- باز هم افسانه "غرانیق"!

در لابلای بحثی که پیرامون بت‌های سه گانه عرب، لات و عزی و منات از نظر تاریخی داشتیم، به این نکته اشاره شده که آنها این بت‌ها را "غرانیق" بلند پایه‌امی دانستند که از آنها امید شفاعت داشتند ("غرانیق" جمع "غرنوق" - بر وزن -مزدور- به معنی نوعی پرنده آبی سفید رنگ یا سیاه رنگ است) و لذا گاه به دنبال ذکر نام این بت‌ها با جمله‌های "تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی" آنها را بدرقه می کردند.

در اینجا یک داستان خرافی در بعضی از کتب، نقل شده که "پیامبر ص هنگامی که به آیه مورد بحث (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ) رسید این دو جمله را شخصا بر آن افزود: "تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی"! و همین سبب شد که مشرکان خوشحال شوند و آن را نوعی انعطاف در مساله بت پرستی از ناحیه پیامبر ص بدانند! و در پایان این سوره که مردم را به سجده دعوت کرد آنها نیز همراه مسلمانان به سجده افتادند!، این خبر به عنوان اسلام آوردن مشرکان در همه جا پیچید، و حتی به گوش مسلمانان مهاجر حبشه رسید و گروهی چنان خوشحال شدند و احساس امنیت کردند که از هجرتگاه خود حبشه به مکه بازگشتند" (۱).

ص: ۵۲۱

۱- ۱) این داستان خرافی را "طبری" مشروحا در تاریخ خود جلد ۲ صفحه ۷۵ به بعد آورده است.

اما همانگونه که در تفسیر "آیه ۵۲ سوره حج" مشروحا بیان کردیم این نسبتی است ناروا و دروغی است رسوا که دلائل و قرائن بسیاری بطلان آن را روشن می کند، کسانی که این دروغ را به هم بافته اند هیچ فکر نکرده اند که قرآن در ذیل همین آیات مورد بحث صریحا بت پرستی را می گوید، و آن را پیروی پندار خام و هوای نفس می شمرد، و در آیات بعد نیز با صراحت، و شدت تمام، عقائد بت پرستان را محکوم می کند، و آن را نشانه بی ایمانی و عدم علم و آگاهی آنها می شمرد، و صریحا به پیامبر ص دستور می دهد حسابش را از آنها جدا کند و از آنان روی برتابد.

با این حال چگونه امکان دارد آن دو جمله از پیامبر ص باشد، و یا مشرکان آن قدر گرفتار حماقت باشند که این جمله را بشنوند اما آیات بعد را که با صراحت بت پرستی را در هم می کوید نادیده بگیرند و سرانجام خوشحال شوند و پس از خاتمه سوره با مؤمنان سجده کنند؟! حقیقت این است که سازندگان این افسانه آن را بسیار ناشیانه و بی مطالعه جعل کرده اند.

ممکن است به هنگام قرائت این آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ... از سوی پیغمبر ص ناگهان شیطان یا انسان شیطان صفتی از میان جمع مشرکان حاضر آن دو جمله را افزوده باشد (چرا که این دو جمله تقریبا به صورت شعاری برای آنها درآمده بود که بدرقه نام بت‌های سه گانه می کردند) و گروهی موقتا به اشتباه افتاده باشند.

اما نه سجده کردن آنها در پایان این سوره مفهومی دارد، و نه انعطاف پیامبر ص در زمینه بت پرستی، چنان که سراسر آیات قرآن و تاریخ زندگی او گویای این واقعیت است که او هرگز در مساله مبارزه با بت پرستی در هر - شکل و هر صورت کمترین انعطافی نشان نداد، و هیچ پیشنهادی را در این زمینه

نپذیرفت، چرا که تمام اسلام در توحید و "لا اله الا الله" خلاصه می شد، و چگونه پیامبر اسلام ص می تواند بر سر محتوای اصلی اسلام به معامله پردازد؟! در این زمینه دلائل و استدلالات بیشتری ذیل آیه ۵۲ سوره حج (جلد ۱۴ صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۵) داشته ایم.

ص: ۵۲۳

اشاره

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى (۲۵) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (۲۶)

ترجمه:

۲۴- آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟ ۲۵- در حالی که آخرت و دنیا از آن خدا است.

۲۶- و چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعت آنها سودی نمی بخشد مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه(شفاعت)دهد.

تفسیر:

شفاعت هم به اذن او است

این آیات هم چنان خرافه بت پرستی را تعقیب و محکوم می کند، و ادامه ای است برای آیات قبل.

نخست به آرزوهای بی اساس بت پرستان و انتظاراتی که از بتها داشتند پرداخته می گوید: "آیا آنچه انسان آرزو می کند به آن می رسد؟! (أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى)." .

آیا ممکن است این اجسام بی روح و بی ارزش به شفاعت او در پیشگاه خدا برخیزند؟ و یا در مشکلات و گرفتاریها در دنیا و آخرت به او پناه بدهند؟ ***

"در حالی که آخرت و دنیا تنها از آن خدا است" (فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى).

عالم اسباب بر محور اراده او می چرخد، و هر موجودی هر چه دارد از برکت وجود او است، شفاعت از ناحیه او و حل مشکلات نیز به دست قدرت او است.

قابل توجه اینکه نخست از آخرت سخن می گوید، و بعد از دنیا، چرا که بیشترین چیزی که فکر انسان را به خود مشغول می دارد نجات در آخرت است و حاکمیت خدا در سرای دیگر از این سرا آشکارتر می باشد.

و به این ترتیب قرآن مشرکان را به کلی از شفاعت بتها و حل مشکلات به وسیله آنها مایوس و نومید می کند، و این بهانه را از دست آنها می گیرد که ما به این علت آنها را پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند: **وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (یونس-۱۸).**

در تفسیر دو آیه فوق احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن توجه دادن به وجود پروردگار، از طریق عدم دسترسی انسان به آرزوها و خواسته هایش، چرا که در آیه اول به صورت یک استفهام انکاری می گوید: "آیا انسان به همه آرزوهای خود دست می یابد؟! و چون جواب این سؤال قطعاً منفی است، زیرا انسان هرگز به بسیاری از آرزوهایش نائل نمی شود و به اصطلاح آن را به گور می برد، این نشان می دهد تدبیر این عالم به دست دیگری است، و اراده او است که حاکم بر این جهان می باشد، و لذا در آیه دوم می گوید چون چنین است پس آخرت و دنیا از آن خدا است.

این معنی شبیه همان چیزی است که در گفتار معروف علی ع آمده است

□
عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم: "خدا را از ناکام ماندن تصمیمها و شکستن اراده ها شناختم!"
(۱) جمع میان این تفسیر و تفسیر

ص: ۵۲۵

*** در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید بیشتر روی همین مساله می افزاید:

"چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعت آنها هیچگونه سودی نمی بخشد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت دهد" (وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى).

جایی که فرشتگان آسمان با آن همه عظمت، حتی به صورت جمعی قادر بر شفاعت نیستند، جز به اذن و رضای پروردگار، از این بتهای بی شعور و فاقد هر گونه ارزش چه انتظاری دارید؟ آنجا که عقابان تیز پرواز پر و بالشان می ریزد از پشه های ناتوان چه کاری ساخته است؟ آیا شرم آور نیست که می گوئید ما این بتها را می پرستیم تا شفیعان ما بر درگاه خدا باشند؟! تعبیر به "کم" (چه بسیار) در اینجا به معنی عموم است یعنی هیچیک از فرشتگان نمی توانند بی اذن و رضای او شفاعت کنند، زیرا این تعبیر در لغت عرب گاه در معنی جمعی به کار می رود، همانگونه که واژه "کثیر" در آیه ۷۰ سوره اسراء به معنی عموم است: وَ فَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً:

"ما بنی آدم را بر عموم مخلوقات خود برتری بخشیدیم" و نیز در آیه ۲۲۳ سوره شعرا در باره شیاطین می خوانیم: وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ: "اکثر آنها دروغگو هستند" در حالی که می دانیم همه آنها دروغگو هستند (۱).

اما فرق میان "اذن" و "رضا" از این نظر است که "اذن" در جایی می گویند که شخص رضایت باطنی خویش را آشکار کند، ولی رضایت اعم از آن

۱- ۱) ضمیر جمع در "شفاعتهم" با اینکه "ملک" مفرد است به خاطر رعایت مفهوم کلام است که معنی جمعی دارد.

است، و به معنی ملایمت طبع با انجام کار یا چیزی است، و از آنجا که گاه کسی اذنی می دهد در حالی که رضایت قلبی ندارد در آیه فوق برای تاکید بعد از "اذن" مساله "رضا" نیز آمده است، هر چند در مورد خداوند متعال اذن از رضا جدا نیست و تقیه در باره او معنی ندارد.

نکته ها:

اشاره

۱- گسترش دامنه آرزوها!

آرزو و تمنی از محدود بودن قدرت انسان و ناتوانی او سرچشمه می گیرد زیرا هر گاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید شکل آرزو و تمنی به خود می گیرد، و اگر همیشه خواستن توانستن بود و هر چه می خواست فوراً به آن دست می یافت آرزو معنی نداشت.

البته تمنیات انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او، مثل اینکه انسان آرزو می کند در علم و دانش و تقوی و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد.

ولی بسیار می شود که این آرزوها کاذب است، و درست بر عکس آرزوهای صادق مایه غفلت و بیخبری و تخدیر و عقب ماندگی است، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان، و خلود در زمین، و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروتها، و حکومت بر همه انسانها و موهومات دیگری از این قبیل.

و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم به سراغ آرزوهای خیر بروند، در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم: من تمنی شیئا و هو لله عز و جل رضی لم یخرج من الدنيا حتی یعطاه: "کسی که تمنی چیزی

ص: ۵۲۷

کند که موجب رضای خدا است از دنیا بیرون نمی رود مگر به آن برسد!" (۱).

و از بعضی روایات استفاده می شود که هر گاه در دنیا به آن نرسد به ثواب و پاداش آن خواهد رسید (۲).

۲- سخنی در باره شفاعت

آیه اخیر از آیاتی است که به روشنی از امکان شفاعت به وسیله فرشتگان خبر می دهد، جایی که آنها حق شفاعت به اذن و رضای خدا داشته باشند انبیاء و اولیای معصوم به طریق اولی چنین حقی را دارند.

ولی نباید فراموش کرد که آیه فوق با صراحت می گوید: این شفاعت بی قید و شرط نیست، بلکه مشروط به اذن و رضای خدا است، و از آنجا که اذن و رضای او بی حساب نیست باید رابطه ای میان انسان و او باشد تا اجازه شفاعت او را به مقربان درگاهش بدهد، و اینجاست که امید شفاعت به صورت یک مکتب تربیتی برای انسان درمی آید، و مانع از گسستن تمام پیوندهای او با خدا می شود (۳).

ص: ۵۲۸

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۲۶۱ (باب ثواب تمنی الخیرات).

۲- ۲) همان مدرک.

۳- ۳) تعبیر به "لِمَنْ يَشَاءُ" که در آیه فوق آمده ممکن است اشاره به انسانهایی باشد که خدا اجازه شفاعت آنها را می دهد، و یا اشاره به فرشتگانی باشد که اجازه شفاعت به آنها می دهد، ولی احتمال اول مناسبتر است.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيْسَ مُؤْنِ الْمَلَائِكَةِ تَسْمِيَهُ الْأُنثَى (۲۷) وَمَنْ لَّهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸) فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (۳۰)

ترجمه:

۲۷- کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند.

۲۸- آنها هرگز به این سخن یقین ندارند تنها از ظن و گمان بی پایه پیروی می نمایند، با اینکه گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند.

۲۹- حال که چنین است از اینها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبند، اعراض کن.

۳۰- این آخرین حد آگاهی آنهاست، پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را از همه بهتر می داند.

ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

این آیات هم چنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب می کند.

نخست می فرماید: "کسانی که ایمان به آخرت ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند": (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ).

آری این سخن زشت و شرم آور تنها از کسانی سر می زند که به حساب و جزای اعمال معتقد نیستند که اگر عقیده داشتند اینچنین جسورانه سخن نمی گفتند، سخنی که کمترین دلیلی بر آن ندارند، بلکه دلائل عقلی نشان می دهد نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند تعبیر به "تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ" اشاره به همان است که در آیات قبل گفته شد که این سخنان نامهایی است بی محتوی و اسمایی است بی مسمی، و به عبارت دیگر از حدود "نامگذاری" تجاوز نمی کند، و هیچ واقعیتی را در بر ندارد.

*** سپس به یکی از دلائل روشن بطلان این نامگذاری اشاره کرده، می افزاید:

"آنها به این سخن علم و یقین ندارند، بلکه از ظن و گمان بی پایه پیروی می کنند حال آنکه گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و کسی را به حق نمی رساند" (وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید، و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی دهد، تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسانهای

شیطان صفت است، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است.

روشن است واژه "ظن" (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمانهای بی پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل همدریف "هوای نفس و اوهام و خرافات" است، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است.

معنی دیگر: گمانهایی است که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا "قول اهل خبره" و یا "ظواهر الفاظ" و امثال آن که اگر اینگونه گمانها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شک این قسم از ظن داخل در این آیات نیست، و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت یک نوع علم عرفی است نه گمان، بنا بر این کسانی که با این آیه (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) و مانند آن برای نفی حجیت "ظن" به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که "ظن" در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که یک طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد) ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به "وهم" و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت یک احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر می شد، سپس هوای نفس به فعالیت برمی خاست و آن را تزئین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قویتر بود به دست فراموشی می سپرد و تدریجاً به صورت یک اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت.

سپس برای اینکه روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجززار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می افزاید: "چون چنین است از کسانی که از یاد ما اعراض کرده اند، و جز زندگی مادی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان" و به آنها اعتنا مکن که شایسته سخن نیستند! (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

منظور از "ذکر خدا" به عقیده بعضی از مفسران قرآن است، و گاه احتمال داده شده که منظور دلایل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می رساند، و نیز احتمال داده اند همان یاد خدا است که نقطه مقابل غفلت است.

ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، و دلیل عقل، و چه از طریق سنت، و یاد قیامت شامل می گردد.

ضمناً این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه در میان این دو تاثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همانگونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است، و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجاً تبدیل به یک اعتقاد می شود.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر ص است ندارد، چرا که تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حد اقل احتمال تاثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تاثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر ص نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هایی صرف کنند که امید اثر است، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند در باره آنها داوری کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید:

"این است آخرین حد معلومات آنها!" (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

آری اوج افکار آنها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را در باره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

و در پایان می گوید: "پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می داند" (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى).

جمله "ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ" می تواند اشاره به خرافاتی همچون بت-پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است.

یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آنها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام ص

نقل شده می خوانیم: و لا تجعل الدنيا اكبر همنا و لا مبلغ علمنا: "خداوندا دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده" (۱).

پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می شناسد و هم هدایت یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می سازد، و در قیامت هر کدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.

نکته:

سرمایه دنیا پرستان

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیا پرستان علمی قائل شده آنها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علمی که هدف نهائیش تنها وصول به مادیات باشد، و در ما ورای آن هدفی والاتر تعقیب نکند علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقا تمام بدبختیهایی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگها و خونریزیها ظلمها و تجاوزها، فسادها و آلودگیها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان همان حیات دنیاست، و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی رود! آری تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است، و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است.

ص: ۵۳۴

۱- ۱) این دعا بدون اشاره به اینکه مربوط به اعمال ماه شعبان است در "مجمع البیان" و بعضی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث نیز آمده است.

اشاره

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ
الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا
تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ (۳۲)

ترجمه:

۳۱- برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش.

۳۲- همانها که از گناهان کبیره و اعمال زشت، جز صغیره، دوری می کنند، آمرزش پروردگار تو گسترده است، او نسبت به شما از همه آگاهتر است، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید، پس خودستایی نکنید چرا که او پرهیزگاران را بهتر می شناسد.

تفسیر:

خودستایی نکنید، او شما را بهتر می شناسد!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از علم خداوند نسبت به گمراهان و هدایت یافتگان بود، در آیات مورد بحث در ادامه همین سخن می افزاید: "برای

خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است" (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

مالکیت مطلقه در عالم هستی از آن او است، و نیز حاکمیت مطلقه از آن او، و به همین دلیل تدبیر عالم هستی نیز به دست او است، و چون چنین است جز او شایسته عبودیت و شفاعت نیست.

هدف بزرگ او از این آفرینش گسترده این است که انسان یعنی گل سرسبد عالم هستی را با برنامه های تکوینی و تشریحی و تعلیم و تربیت انبیاء در مسیر تکامل پیش برد.

لذا در پایان آیه به عنوان نتیجه این مالکیت می فرماید: "غرض این است که بدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش" (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) (۱).

*** سپس به توصیف این گروه "نیکوکار" پرداخته، چنین می گوید: "آنها کسانی هستند که از گناهان کبیره و اعمال زشت دوری می کنند و اگر گناهی از آنها سرزند تنها صغیره است" (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ).

"کبائر" جمع کبیره و "اثم" در اصل به معنی عملی است که انسان را

ص: ۵۳۶

۱- ۱) "لام" در "لیجزی" "لام غایت" است، بنا بر این جزا و کیفر غایت و هدف آفرینش است، هر چند بعضی آن را متعلق به "اعلم" در آیه قبل دانسته، و جمله "وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" را معترضه می دانند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

از خیر و ثواب دور می کند، لذا معمولاً به گناهان اطلاق می شود.

"لمم" (بر وزن قلم) به گفته "راغب" در "مفردات" به معنی نزدیک شدن به گناه است، و از گناهان صغیره نیز تعبیر به لمم می شود، این واژه در اصل از ماده "المام" گرفته شده که به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است و گاه به اشیاء قلیل و کم نیز اطلاق شده است (اطلاق آن بر گناه صغیره نیز به همین جهت است).

مفسران نیز تفسیرهایی در همین حدود برای "لمم" ذکر کرده اند، بعضی آن را به "گناه صغیره"، و بعضی به "نیت معصیت بدون انجام آن"، و بعضی به "معاصی کم اهمیت" تفسیر کرده اند.

گاه نیز گفته شده است که "لمم" هر گونه گناه را اعم از صغیره و کبیره شامل می شود مشروط بر اینکه عادت نشده باشد، و گاه اتفاق بیفتد، و انسان متذکر گردد و توبه کند.

در روایات اسلامی نیز تفسیرهای گوناگونی برای این واژه آمده است، در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

هو الذنب یلم به الرجل فیمکث ما شاء الله، ثم یلم به بعد: "منظور گناهی است که انسان به سراغ آن می رود سپس مدتی از گناه خودداری کرده بار دیگر به آن آلوده می شود" (و هرگز کار همیشگی او نیست) (۱).

در حدیث دیگری نیز از همان امام ع می خوانیم:

اللمم الرجل یلم به الذنب فیستغفر الله منه: "لمم آن است که انسان به سراغ گناهی رود سپس از آن استغفار کند" (۲).

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده است.

ص: ۵۳۷

۱- ۱ و ۲) کافی جلد دوم کتاب الایمان و الکفر باب اللمم (صفحه ۳۲۰).

قرائن موجود در آیه نیز گواهی می دهد که "لمم" به معنی گناهانی است که احیانا از انسان سر می زند، سپس متوجه می شود و آن را ترک می گوید، زیرا استثناء "لمم" از "کبائر" (با توجه به اینکه ظاهر استثناء، استثناء متصل است) گواهی است بر این معنا.

بعلاوه در جمله بعد قرآن می گوید: "آمزش پروردگار تو گسترده است" (إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ).

این نیز دلیلی است بر اینکه گناهی از او سر زده که نیاز به غفران پروردگار دارد، نه تنها قصد و نیت و نزدیک شدن به گناه بی آنکه آن را مرتکب شده باشد.

به هر حال منظور این است که نیکوکاران ممکن است لغزشی داشته باشند، ولی گناه بر خلاف طبع و سنجیه آنهاست، روح و قلب آنها همواره پاک است و آلودگیها جنبه عرضی دارد، و لذا به محض ارتکاب گناه پشیمان می شوند و از خدا تقاضای بخشش می کنند، چنان که در آیه ۲۰۱ اعراف می خوانیم: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ :

"پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطانی که پیرامون وجود آنها در گردش است می شوند به یاد خدا می افتند و بینا می گردند (و توبه می کنند)".

نظیر همین معنی در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران نیز آمده است که در توصیف "متقین" و "محسنین" می فرماید: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ: "آنها کسانی هستند که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستمی کنند بیاد خدا می افتند و برای گناهانشان آمرزش می طلبند".

اینها همه گواه بر تفسیری است که برای "لمم" گفته شد.

در اینجا با حدیث دیگری از امام صادق ع این بحث را پایان می دهیم

که در پاسخ سؤال از تفسیر آیه مورد بحث فرمود:

اللمام العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته، ای من طبیعته: "انجام دهنده لمم بنده ای است که گناه گناه از او سر می زند ولی طبیعت او نیست" (۱).

در دنباله آیه برای تاکید عدالت پروردگار، در مساله پاداش و کیفر از علم بی پایان او که همه بندگان و اعمالشان را فرا می گیرد سخن می گوید، و می فرماید: "او نسبت به شما از همه آگاهتر است، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید" (هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ) (۲).

آفرینش انسان از زمین یا به اعتبار خلقت نخستین او از طریق حضرت آدم است که از خاک آفریده شده، و یا به اعتبار این است که تمام مواد تشکیل دهنده وجود انسان از زمین گرفته شده، که از طریق تغذیه در ترکیب بندی نطفه، و سپس در مراحل پرورش جنین مؤثر است، و در هر حال هدف این است که خداوند از همان زمان که ذرات وجود شما در لابلای خاکهای زمین بود و از آن روز که نطفه ناچیزی در رحم مادر در درون پرده های ظلمانی رحم بودید از تمام جزئیات وجود شما آگاه بوده است، با این حال چگونه ممکن است از اعمال شما بیخبر باشد؟! این تعبیر ضمناً مقدمه ای است برای سخن بعد که می فرماید: "پس خودستایی نکنید، و از پاک بودن خود سخن مگویید، چرا که او پرهیزگاران را از همه بهتر می شناسد" (فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى).

نه نیازی به معرفی شما دارد، و نه شرح اعمال نیکتان، او هم از اعمال شما آگاه است، و هم از میزان خلوص نیتتان، و حتی شما را از خودتان بهتر

ص: ۵۳۹

۱-۱) "کافی" جلد ۲ باب لمم صفحه ۳۲۱.

۲-۲) "اجنه" جمع "جنین" به معنی فرزندی است که در شکم مادر است.

می شناسد، و از صفات درونی و اعمال برونی به خوبی آگاه است.

بعضی از مفسران گفته اند این آیه در مورد گروهی نازل شد که بعد از انجام نماز و روزه در مقام مدح خویش بر می آمدند و می گفتند: نماز ما چنین بود، و روزه ما چنان! آیه فوق نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد (۱).

نکته ها:

اشاره

۱- علم بی پایان خدا

باز در این آیات به مساله علم خدا و وسعت بی انتهای آن اشاره شده، ولی تعبیر تعبیر تازه ای است، چرا که روی دو نکته تکیه می کند که از خفی ترین و پیچیده ترین حالات انسان است: حالت آفرینش انسان از خاک که هنوز عقول دانشمندان در آن حیران است، که چگونه ممکن است موجود زنده ای از موجود بی جان به وجود آید؟ قطعاً چنین امری در گذشته واقع شده خواه در مورد انسان یا جانداران دیگر، ولی تحت چه شرائطی معلوم نیست، آن قدر این مساله پیچیده و مرموز است که تا کنون اسرار آن از علم و دانش بشر مکتوم مانده.

دیگر مساله تحولات اسرارآمیز وجود انسان در دوران جنینی است که آن نیز از مرموزترین کیفیات خلقت انسان است، هر چند شبیحی از آن برای علم و دانش بشر کشف شده، اما هنوز مسائل اسرارآمیز و سؤالات بدون پاسخ در باره جنین کم نیست.

کسی که در این دو حالت از تمام اسرار وجود انسان و تحولات و تغییرات آن آگاه است و او را هدایت و رهبری و تربیت می کند چگونه ممکن است از

ص: ۵۴۰

۱-۱) "روح المعانی" جلد ۷ صفحه ۵۵.

اعمال و افعال او با خبر نباشد، و جزای هر کدام را به اندازه لازم ندهد؟ پس این علم بی پایان پشتوانه عدالت مطلقه او است.

۲- "کبائر الاثم" چیست؟

در مورد گناهان کبیره که در چند آیه قرآن به آن اشاره شده (۱) مفسران از یک سو، و فقهاء و محدثان از سوی دیگر سخن بسیار گفته اند.

بعضی همه گناهان را کبیره می دانند، چون در برابر خداوند بزرگ هر گناهی بزرگ است.

در حالی که بعضی دیگر "کبیره" و "صغیره" را امر نسبی تلقی کرده، و هر گناهی را نسبت به گناه مهمتر صغیره می دانند، و نسبت به گناه کوچکتر کبیره.

جمعی نیز معیار در کبیره بودن را وعده عذاب الهی نسبت به آن در متن قرآن دانسته اند.

گاه نیز گفته شده که "گناه کبیره" هر گناهی است که حد شرعی در مورد آن جاری می گردد.

ولی از همه بهتر اینکه گفته شود با توجه به اینکه تعبیر به "کبیره" دلیل بر عظمت گناه است هر گناهی که یکی از شرایط زیر را داشته باشد کبیره محسوب می شود:

الف- گناهانی که خداوند وعده عذاب در باره آن داده است.

ب- گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات با عظمت یاد شده.

ج- گناهانی که در منابع شرعی بزرگتر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است.

ص: ۵۴۱

۱- ۱) نساء آیه ۳۱ و شوری آیه ۳۷- و آیات مورد بحث.

دو-بالآخره گناهانی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است.

در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلف ذکر شده، در بعضی تعداد آنها هفت گناه (قتل نفس، عقوق والدین، رباخواری، بازگشت به دار الکفر بعد از هجرت، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد) (۱).

و در بعضی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده با این تفاوت که بجای عقوق والدین "کلما اوجب الله علیه النار" (آنچه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده) ذکر شده است.

در بعضی دیگر تعداد آنها ده گناه، و در بعضی نوزده گناه، و در بعضی تعداد بسیار بیشتری دیده می شود (۲).

این تفاوت در شمارش تعداد کبائر به خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به تعبیر دیگر "اکبر الکبائر" است، بنا بر این تضادی در میان آنها وجود ندارد.

۳- خودستایی و تزکیه نفس

زشتی این کار تا حدی است که این مطلب به صورت یک ضرب المثل درآمده که تزکیه المرء نفسه قبیحه: "خودستایی زشت و ناپسند است".

سرچشمه اصلی این عمل ناپسند عدم شناخت خویشتن است چرا که اگر انسان خود را به خوبی بشناسد کوچکی خود را در برابر عظمت پروردگار،

ص: ۵۴۲

۱-۱) "وسائل" جلد ۱۱ "ابواب جهاد النفس" باب ۴۶ حدیث ۱.

۲-۲) برای توضیح بیشتر به مدرک فوق (باب ۴۶ از ابواب جهاد النفس) مراجعه شود، در آنجا ۳۷ حدیث در مورد تعیین کبائر ذکر شده است.

و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسئلیتهای سنگینی که بر عهده دارد، و نعمتهای عظیمی را که خدا به او بخشیده بدانند هرگز گام در جاده خودستایی نخواهد گذاشت غرور و غفلت و خود برتری و تفکرات جاهلی نیز انگیزه های دیگری برای این کار زشت است.

خودستایی از آنجا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است مایه عقب ماندگی او است، چرا که رمز تکامل "اعتراف به تقصیر" و قبول وجود نقصها و ضعفها است.

به همین دلیل اولیای خدا همیشه معترف به تقصیر خود در برابر وظائف الهی، بودند، و مردم را از خودستایی و بزرگ شمردن اعمال خویش نهی می کردند.

در حدیثی از امام باقر ع در تفسیر آیه مورد بحث (فلا تزکوا انفسکم) آمده است:

□
لا یفتخر احدکم بکثره صلاته و صیامه و زکاته و نسکه، لان الله عز و جل اعلم بمن اتقی "هیچ کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند زیرا خداوند پرهیزگاران شما را از همه بهتر می شناسد" (۱).

امیر مؤمنان علی ع در یکی از نامه هایی که برای معاویه نوشته، و مسائل بسیار مهمی را در آن یاد آوری کرده، می فرماید:

□
و لو لا- ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه لذكر ذاکر فضائل جمه، تعرفها قلوب المؤمنین، و لا تمجها آذان السامعین: "اگر نه این بود که خداوند از خودستایی نهی کرده، گوینده، فضائل فراوانی را بر می شمرد که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشناست، و گوشهای شنوندگان از شنیدنش ابا ندارد" (منظور از گوینده خود امام ع

ص: ۵۴۳

در این زمینه بحث مشروحی در جلد سوم ذیل آیه ۴۹ سوره نساء نیز آمده است (صفحه ۴۱۳ به بعد).

ناگفته نماند که گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد معرفی کند، چرا که بدون آن هدف‌های مقدسی پایمال می‌گردد، میان اینگونه سخنان، با خودستایی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است.

نمونه این سخن خطبه امام سجاده در مسجد شام است، در آن هنگام که می‌خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند، تا توطئه بنی‌امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد، و نقشه‌های شیطانی آنها نقش بر آب شود.

در روایتی از امام صادق نیز می‌خوانیم هنگامی که از مساله ستایش خویشان سؤال کردند فرمود: "گاه به خاطر ضرورت‌هایی لازم می‌شود" سپس به دو مورد از سخنان انبیا که در قرآن آمده است استدلال کرد: نخست یوسف که به عزیز مصر پیشنهاد کرد او را خزانه دار کشور مصر کند، و افزود: "إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ" "من نگاهبان آگاهی هستم" و دیگری در مورد پیامبر بزرگ خدا "هود" که قوم خود را مخاطب ساخته گفت: "أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ" "من برای شما خیرخواه امینی می‌باشم".

ص: ۵۴۴

اشاره

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳) وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَهْتَدِي (۳۵) أَمْ لَمْ يَتَّبِعْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) وَإِِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷) أَلَا - تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) وَ أَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِيْلَآ مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنْ سَعْيُهُ سِوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَأُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱)

ترجمه:

۳۳- آیا آن کس را که از اسلام (یا انفاق) روی گردان شد مشاهده کردی؟! ۳۴- و کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود.

۳۵- آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند).

۳۶- یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟

ص: ۵۴۵

۳۷- در کتب ابراهیم همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد.

۳۸- که هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد.

۳۹- و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست.

۴۰- و اینکه سعیش به زودی دیده می شود (و به نتیجه اش می رسد).

۴۱- سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.

شان نزول:

غالب مفسران برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند ولی این شان نزولها هماهنگ نیست آنچه بیشتر در میان آنها معروف است دو شان نزول زیر است:

۱- این آیات ناظر به ماجرای عثمان است، او اموال فراوانی داشت و از اموال خود انفاق می کرد، یکی از بستگان او بنام "عبد الله بن سعد" گفت:

اگر به این وضع ادامه دهی چیزی برای تو باقی نمی ماند، عثمان گفت: من گناهمانی دارم که می خواهم به این وسیله رضا و عفو الهی را جلب کنم، "عبد الله" گفت: اگر شتر سواریت را با جهازش به من دهی من تمام گناهانت را به گردن می گیرم! عثمان چنین کرد، و بر این قرارداد گواه گرفت، و بعد از آن از انفاق خودداری کرد (آیات فوق نازل شد و این کار را شدیداً نکوهش کرد، و این حقیقت را روشن ساخت که هیچکس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد) (۱).

۲- آیه در باره "ولید بن مغیره" است، او به سوی پیامبر ص آمد و به اسلام نزدیک شد، بعضی از مشرکان او را سرزنش کرده، گفتند: آئین بزرگان

ص: ۵۴۶

۱ - ۱) این شان نزول را "طبرسی" در "مجمع البیان" آورده، و مفسران دیگر مانند "زمخشری" در "کشاف" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" نیز آورده اند، "طبرسی" بعد از نقل آن می افزاید: این شان نزول از ابن عباس و سدی و کلبی و جماعتی از مفسران نقل شده است.

ما را رها کردی، آنها را گمراه شمردی، و گمان کردی آنها در آتش دوزخند! او گفت: راستی من از عذاب خدا می ترسم!، شخص سرزنش کننده گفت:

اگر چیزی از اموالت را به من دهی و به سوی شرک بازگردی من عذاب تو را بر گردن می گیرم! ولید بن مغیره این کار را کرد، ولی مالی را که بنا بود پردازد جز قسمت کمی از آن را نپرداخت! آیه فوق نازل شد و ولید را بر روی گرداندن از ایمان نکوهش کرد (۱).

تفسیر:

هر کس مسئول اعمال خویش است

در آیات گذشته سخن از این بود که خداوند بدکاران را در برابر اعمال بدشان کیفر می دهد و نیکوکاران را پاداش، چون ممکن است بعضی تصور کنند می شود کسی را به گناه دیگری کیفر داد، یا گناه دیگری را بر گردن گرفت آیات در مقام نفی این توهم برآمده، و این اصل مهم اسلامی را که نتیجه اعمال هر کس فقط به خود او باز می گردد تشریح می کند:

نخست می فرماید: "آیا آن کس را که از اسلام (یا از انفاق) روی گرداند مشاهده کردی؟! (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى). □"

*** "و کمی مال داد و از انفاق (یا از پرداخت مال بیشتر) امساک کرد" (به گمان اینکه دیگری می تواند بار گناهان او را بر دوش گیرد)

ص: ۵۴۷

۱- ۱) این شان نزول را نیز "مجمع البیان" و "قرطبی" و "روح البیان" و "روح المعانی" و بعضی دیگر از تفاسیر نقل کرده اند.

*** "آیا او علم غیب دارد، و می بیند که دیگران می توانند گناهان او را به دوش گیرند؟! (أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ)." .

چه کسی از قیامت آمده و برای آنها خبر آورده است که افراد می توانند رشوه گیرند و گناه دیگران را بر گردن نهند؟! یا چه کسی از سوی خدا آمده و به آنها خبر داده است که خدا به این معامله راضی است؟! جز این است که اوهامی را به هم بافته اند، و برای فرار از زیر بار مسئولیتها خود را در تار و پود این اوهام گرفتار ساخته اند؟! *** بعد از این اعتراض شدید قرآن به بیان یک اصل کلی که در سایر آئین های آسمانی نیز بوده است، پرداخته، چنین می گوید: آیا کسی که با این وعده های خیالی دست از انفاق (یا ایمان) برداشته، و می خواهد خود را با پرداختن مختصر مالی از کیفر الهی رهایی بخشد، "از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است"؟! (أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ) .

*** "و همچنین آنچه در کتاب ابراهیم نازل شده، همان ابراهیم که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد" (وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَىٰ)

همان پیامبر بزرگی که به تمام عهد و پیمانهای الهی وفا کرد، حق رسالت او را ادا نمود، و برای تبلیغ آئین او از هیچ مشکل و تهدید و آزاری نهراسید،

۱-۱) "اکدی" در اصل از "کدیه" (بر وزن حجره) به معنی سختی و صلابت زمین است، سپس در مورد افراد ممسک و بخیل به کار رفته.

۲-۲) "وفی" از ماده "توفیه" به معنی بذل و ادای کامل است.

همان کسی که در بوته امتحانات مختلف قرار گرفت، و حتی فرزندش را به فرمان خدا به قربانگاه برد و کارد بر گلوی او گذارد، و از تمام این امتحانات سربلند و سرفراز بیرون آمد و مقام والای رهبری خلق را به او عطا فرمود چنان که در آیه ۱۲۴ سوره بقره می خوانیم: **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلدَّاسِ إِمَامًا**: "به خاطر بیاور زمانی را که خداوند ابراهیم را با دستوراتی آزمود، و او از عهده همه این امتحانات برآمد و آنها را تکمیل کرد و خداوند به او فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم".

بعضی از مفسران در توضیح این آیه گفته اند بذل نفسه للنیران، و قلبه للرحمن و ولده للقربان و ما له للاخوان: "ابراهیم در راه خدا تن را به آتش سپرد و قلبش را به خدا، و فرزندش را به قربانی، و اموالش را به برادران و یاران" (۱).

*** "آیا با خیر نشده است که در تمام این کتب آسمانی این حکم نازل شده که هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد"؟! (أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

"وزر" در اصل از "وزر" (بر وزن خطر) گرفته شده که به معنی پناهگاههای کوهستانی است، سپس واژه "وزر" به بارهای سنگین اطلاق گردیده به خاطر شباهتی که با سنگهای عظیم کوه دارد، و بعد از آن به گناه نیز اطلاق شده چرا که بار سنگینی بر دوش انسان می نهد.

منظور از "وازره" انسانی است که تحمل وزر می کند (۲).

ص: ۵۴۹

۱-۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۲۴۶.

۲-۲) مؤنث بودن "وازره" به خاطر این است که وصف برای "نفس" است که محذوف شده، و همچنین مؤنث بودن اخری.

*** سپس برای توضیح بیشتر می‌افزاید: "آیا خبر ندارد که در این کتب آسمانی آمده است برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست؟! (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (۱).

"سعی" در اصل به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسیده، ولی غالباً به معنی تلاش و کوشش به کار می‌رود، چرا که به هنگام تلاش و کوشش در کارها انسان حرکات سریعی انجام می‌دهد، خواه کار خیر باشد یا شر.

جالب اینکه نمی‌فرماید: بهره‌انسان کاری است که انجام داده، بلکه می‌فرماید تلاشی است که از او حاصل شده است، اشاره به اینکه مهم تلاش و کوشش است هر چند انسان احیاناً به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد خدا پاداش خیر به او می‌دهد، چرا که او خریدار نیتها و اراده‌هاست، نه فقط کارهای انجام شده! *** "و آیا خبر ندارد که سعی و کوشش او به زودی دیده می‌شود؟! (وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى).

نه تنها نتیجه‌های این سعی و تلاش، چه در مسیر خیر باشد یا شر، بلکه خود اعمال او، در آن روز در برابرش آشکار می‌شود، همانگونه که در جای دیگر می‌فرماید: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا: "روزی که هر کس اعمال نیکی را که انجام داده حاضر می‌بیند" (آل عمران-۳۰).

و نیز در باره مشاهده اعمال نیک و بد در قیامت در سوره زلزال آیه ۷ و ۸

ص: ۵۵۰

(۱-۱) "ما" در "ما سعی" مصدریه است.

می خوانیم: "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ": "هر کس به قدر سنگینی ذره ای کار خیر کرده باشد آن را می بیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده باشد آن را خواهد دید!" *** "سپس در برابر عملش به او جزای کافی داده می شود" (ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) (۱).

منظور از "جزاء اوفی" جزائی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا صدها، و هزاران برابر ندارد، و اینکه بعضی از مفسران "جزاء اوفی" را به معنی پاداش بیشتر در مورد حسنات گرفته اند صحیح به نظر نمی رسد زیرا این آیه گناهان را نیز شامل می شود، بلکه گفتگوی اصلی آیه در مورد وزر و گناه است (دقت کنید).

نکته ها:

اشاره

۱- سه اصل مهم اسلامی

در آیات فوق اشاره به سه اصل از اصول مسلم اسلامی آمده، که در کتب

ص: ۵۵۱

۱- ۱) نائب فاعل "یجزی" ضمیری است که به "انسان" باز می گردد، و ضمیر متصل به آن به "عمل" برمی گردد با حذف حرف جر، و در تقدیر چنین بوده: ثم یجزی الانسان بعمله (او علی عمله) الجزاء الاوفی "زمخشری" در "کشاف" می گوید: "ممکن است حرف جر در تقدیر نباشد، زیرا "یجزی العبد سعیه" گفته می شود" (ولی باید توجه داشت که معمولاً "جزاء الله علی عمله" گفته می شود، "جزاء الله عمله" نادر است) و تعبیر "الجزاء الاوفی" می تواند مفعول دیگری برای "یجزی" باشد یا مفعول مطلق.

آسمانی پیشین نیز به عنوان اصول مسلمی شناخته شده است:

الف- هر کس مسئول گناهان خویش است.

ب- بهره هر کس در آخرت همان سعی و کوشش او است.

ج- خداوند به هر کس در برابر عملش جزای کامل می دهد.

و به این وسیله قرآن خط بطلان بر بسیاری از اوهام و خرافات که عوام مردم دارند، و یا احیانا در بعضی از مذاهب به صورت یک عقیده درآمده است می کشد.

قرآن از این طریق نه تنها عقیده مشرکان عرب را در زمان جاهلیت که معتقد بودند یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد نفی می کند، بلکه قلم سرخ بر اعتقاد معروفی که میان مسیحیان رائج بوده و هست می کشد که می گویند: خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود، و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنهکاران را بر دوش کشد! همچنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت- نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، و امروز هم به مساله گناه بخشی ادامه می دهند، محکوم می نماید.

منطق عقل نیز همین را اقتضا می کند که "هر کسی مسئول اعمال خویش، و منتفع به اعمال خویش باشد".

این اعتقاد اسلامی سبب می شود که انسان بجای پناه بردن به خرافات، و یا گناه خویش را به گردن این و آن افکندن، به سراغ سعی و تلاش و کوشش در اعمال خیر برود، و از گناه پرهیزد، و هر گاه لغزشی برای او رخ داد و خطایی دامان او را گرفت برگردد و توبه کند و جبران نماید.

تاثیر تربیتی این عقیده در انسانها کاملا روشن و غیر قابل انکار است، همانگونه که اثر مخرب آن عقائد جاهلی نیز بر کسی پوشیده نیست.

ص: ۵۵۲

درست است که این آیات ناظر به سعی و تلاش برای آخرت و مشاهده پاداش آن در سرای دیگر است، ولی ملاک و معیار اصلی آن، دنیا را نیز در بر می گیرد به این معنی که افراد با ایمان نباید در انتظار دیگران بنشینند که برای آنها کار کنند، و مشکلات جامعه آنها را حل نمایند. بلکه خود دامن همت به کمر زده به سعی و تلاش و کوشش برخیزند.

از این آیات یک اصل حقوقی نیز در مسائل جزائی نیز استفاده می شود که همیشه کیفرها دامن گنهکاران واقعی را می گیرد و کسی نمی تواند کیفر دیگری را به ذمه بگیرد.

۲- سوء استفاده از مفاد آیه

چنان که گفتیم این آیات به قرینه آیات قبل و بعد، ناظر به تلاشهای انسان برای امور آخرت است، ولی با اینحال چون بر اساس یک حکم مسلم عقلی است می توان نتیجه آن را تعمیم داد و تلاشهای دنیا را نیز مشمول آن دانست، و همچنین پاداشها و کیفرهای دنیوی را.

اما این به آن معنی نیست که بعضی از کسانی که تحت تاثیر مکتبهای سوسیالیستی قرار گرفته اند به آن استناد جسته بگویند مفهوم آیه این است که مالکیت تنها از طریق کار حاصل می شود و بر قانون ارث و مضاربه و اجاره و مانند آن خط بطلان کشند.

عجب اینکه آنها دم از اسلام می زنند و به آیات قرآن نیز استدلال می کنند در حالی که مساله ارث از اصول قطعی اسلام است و همچنین زکات و خمس، در حالی که نه وارث تلاش و کوششی برای اموال مورث خود انجام داده و نه مستحقین خمس و زکات، و نه در موارد وصایا و نذر و مانند آن، در حالی که همه

ص: ۵۵۳

این امور در قرآن مجید آمده است.

و به تعبیر دیگر این یک اصل است، ولی غالباً در برابر هر اصل استثناء وجود دارد، فی المثل ارث بردن "فرزند" از "پدر" یک اصل است، اما هر گاه پسر قاتل پدر باشد و یا از اسلام بیرون رود از ارث ممنوع خواهد شد.

همچنین رسیدن نتیجه تلاش هر کس به او، یک اصل است اما مانعی ندارد که طبق قرارداد اجاره که یکی از اصول قرآنی است (۱) آن را در برابر چیزی که مورد رضای طرفین است واگذار کند، یا از طریق وصیت و نذر که آن نیز در قرآن است به دیگری منتقل سازد.

۳- پاسخ به چند سؤال

در اینجا سؤالاتی مطرح است که باید به آن پاسخ داد:

نخست اینکه اگر بهره هر کس در قیامت تنها حاصل سعی او است، پس "شفاعت" چه معنی دارد؟ دیگر اینکه در آیه ۲۱ سوره طور در مورد بهشتیان می خوانیم: **أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**: "ما فرزندان آنها را نیز به آنها ملحق می سازیم" در حالی که "ذریه" تلاشی در این راه نکرده اند.

از این گذشته در روایات اسلامی آمده که هر گاه کسی اعمال خیری انجام دهد، نتیجه او به فرزندان او می رسد.

پاسخ همه این سؤالات یک جمله است و آن اینکه: قرآن می گوید:

انسان بیش از سعی و کوشش خود حق ندارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که از طریق لطف و تفضل پروردگار، نعمتهایی به افراد لایق داده شود،

ص: ۵۵۴

۱- ۱) این اصل در داستان موسی و شعیب در سوره قصص آیه ۲۷ آمده است.

"استحقاق" مطلبی است و "تفضل" مطلبی دیگر، همانگونه که حسنات را ده برابر و گناهان را صد بار یا هزاران برابر پاداش می دهد.

از این گذشته "شفاعت" -چنان که در جای خود گفته ایم- بی حساب نیست، آن هم نیاز به نوعی سعی و تلاش، و ایجاد رابطه ای معنوی با شفاعت کننده دارد، همچنین در مورد الحاق فرزندان بهشتیان به آنها نیز قرآن در همان آیه می گوید: **وَاتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ يَٰٓإِيمَانُ**: "این در صورتی است که فرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی کنند".

۴- صحف ابراهیم و موسی

"صحف جمع" صحیفه" در اصل به معنی هر چیز گسترده ای است، و لذا به صورت "صحیفه الوجه" می گویند، سپس به صفحات کتاب نیز اطلاق شده است.

منظور از "صحف موسی" در آیات فوق همان تورات است و "صحف ابراهیم" نیز اشاره به کتاب آسمانی او است.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" در تفسیر سوره اعلی حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل کرده که خلاصه اش چنین است:

"ابو ذر سؤال می کند: پیامبران الهی چند نفر بودند؟ می فرماید: یکصد و بیست و چهار هزار نفر! باز سؤال می کند: رسولان آنها چند نفر بودند؟ می فرماید: سیصد و سیزده نفر و بقیه نبی بودند.

(رسول کسی است که مامور ابلاغ و انداز است در حالی که مفهوم نبی اعم است).

ص: ۵۵۵

باز سؤال می کند: آدم پیامبر بود؟ فرمود آری، خداوند با او سخن گفت و او را با دست قدرت خود آفرید.

سؤال می کند: خداوند چند کتاب نازل فرموده است؟ می فرماید: یکصد و چهار کتاب: ده صحیفه بر آدم، پنجاه صحیفه به شیث، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم (که مجموعاً یکصد صحیفه می شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن ^(۱).

۵- اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین

جالب توجه این که در تورات کنونی در کتاب "حزقیل" نیز مضمون بعضی از آیات مورد بحث آمده است زیرا چنین می خوانیم:

"جانی که گناه می ورزد خواهد مرد، پسر بار گناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید" ^(۲).

همین معنی در خصوص مورد قتل در سفر تثیبه "تورات" نیز آمده است:

"پدران به عوض اولاد کشته نشوند، و هم اولاد به عوض پدران کشته نشوند، هر کس به سبب گناه خود کشته شود" ^(۳).

البته کتب انبیای پیشین به طور کامل امروز در دست ما نیست و گرنه به موارد بیشتری در باره این اصل دست می یافتیم.

ص: ۵۵۶

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۱۰ صفحه ۴۷۶- این حدیث را "روح البیان" نیز در جلد ۹ صفحه ۲۴۶ آورده است.

۲-۲) کتاب "حزقیل" فصل ۱۸ صفحه ۲۰.

۳-۳) "تورات" سفر "تثیبه" باب ۲۴ شماره ۱۶.

اشاره

وَ أَنْ إِلِي رَبِّكَ الْمُنتَهَى (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶) وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْأُخْرَى (۴۷) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى (۴۸) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۴۹)

ترجمه:

۴۲- (و آیا از کتب پیشین انبیاء به او نرسیده است) که همه امور به پروردگارت باز می گردد؟ ۴۳- و اینکه او است که می خنداند و می گریاند! ۴۴- و او است که می میراند و زنده می کند.

۴۵- و او است که دو زوج مذکر و مؤنث را می آفریند، ۴۶- از نطفه ای که خارج می شود (و در رحم می ریزد).

۴۷- و اینکه بر خدا است ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد).

۴۸- و اینکه او است که بی نیاز می کند، و سرمایه باقی می بخشد.

۴۹- و اینکه او است پروردگار "ستاره شعری".

تفسیر:

تمام خطوط به او منتهی می شود!

این آیات تجلیگاه صفاتی است از خدا که هم مساله توحید را روشن می سازد و هم مساله معاد را.

در این آیات در ادامه بحثهای گذشته پیرامون مساله جزای اعمال می فرماید:

"آیا انسان خبر ندارد که در صحف موسی و ابراهیم آمده است که همه امور به پروردگارت منتهی می شود" (وَ أَنَّ إِلِيَّ رُبِّكَ الْمُنتَهَى).

نه تنها حساب و ثواب و جزا و کیفر در آخرت به دست قدرت او است که در این جهان نیز سلسله اسباب و علل به ذات پاک او منتهی می گردد، تمام تدبیرات این جهان از تدبیر او نشأت می گیرد، و بالاخره تکیه گاه عالم هستی و ابتدا و انتهای آن ذات پاک خدا است.

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه از امام صادق ع چنین می خوانیم:

"

□
اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا!" (۱).

"هنگامی که سخن به ذات خدا می رسد سکوت کنید" یعنی در باره ذات او سخن نگوئید که عقلها در آنجا حیران است و بجایی نمی رسد، و اندیشه در ذات نامحدود برای عقول محدود غیر ممکن است، چرا که هر چه در اندیشه گنجد محدود است و خداوند محال است محدود گردد.

البته این تفسیر بیان مفهوم دیگری برای این آیه است که با آنچه گفتیم

ص: ۵۵۸

منافات ندارد و هر دو می تواند در معنی آیه جمع باشد.

*** سپس برای روشن ساختن حاکمیت او در امر ربوبیت، و منتهی شدن همه امور این جهان به ذات پاک او، می افزاید " و نیز آمده است که او است که می خنداند و می گریاند" (وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَا) (۱).

*** " و او است که می میراند و زنده می کند" (وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا).

*** " و او است که دو زوج مذکر و مؤنث را می آفریند" (وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى).

*** "از نطفه ای که خارج می شود و در قرارگاه رحم می ریزد" (مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى).

این چند آیه در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مساله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار، زیرا می گوید: مرگ و حیات شما به دست او است، تداوم نسلاها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر او است همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می دهد از ناحیه او است، او می گریاند یا می خنداند، می میراند یا زنده می کند، و به این ترتیب سر رشته زندگی از آغاز تا انجام همه به ذات پاکش منتهی می گردد.

در حدیثی مفهوم خنده و گریه در این آیه توسعه داده شده و در تفسیر آن چنین می گوید: ابکی السماء بالمطر، و اضحک الارض بالنبات: "خداوند

ص: ۵۵۹

۱- ۱) این افعال گرچه به صورت ماضی است ولی معنی مضارع را می بخشد.

آسمان را با باران می گریانند، و زمین را با گیاهان می خندانند!" (۱).

بعضی از شعرا همین مضمون را در شعر خود آورده اند:

ان فصل الربيع فصل جميل

تضحك الارض من بكاء السماء!

"فصل بهار فصل زیبایی است" چرا که زمین از گریه آسمان می خندد! قابل توجه اینکه از میان تمام افعال انسان روی مساله خنده و گریه تکیه شده است، چرا که این دو وصف مخصوص انسان است، و در جانداران دیگر یا اصلا وجود ندارد و یا بسیار نادر است.

چگونگی فعل و انفعالها و دگرگونیهای که در جسم انسان به هنگام خنده و گریه رخ می دهد، و ارتباط آنها با دگرگونیهای روحی بسیار پیچیده و شگفت انگیز است و در مجموع می تواند آیت روشنی از آیات مدبریت حق باشد، علاوه بر تناسبی که این دو با مساله حیات و مرگ دارند.

و به هر حال انتهای تمام امور به تدبیر و ربوبیت خداوند منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که اختیار و آزادی نیز از ناحیه او است و منتهی به او می گردد.

*** بعد از ذکر اموری که مربوط به ربوبیت و تدبیر پروردگار است به امر معاد پرداخته می گوید: "آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده که بر خداوند است ایجاد عالم دیگر؟! (وَ أَنَّ عَلَيْهِ الشَّأْنَ الْآخِرَىٰ)." .

"شاه" به معنی آفرینش و تربیت چیزی است، "شاه آخری" چیزی جز رستاخیز نیست.

تعبیر به "علیه" (بر خداوند لازم است) از این نظر است که وقتی پروردگار

ص: ۵۶۰

حلیم انسانها را آفرید، و وظائفی بر دوش آنها گذارد، و به همه آزادی داد، و در این میان افرادی مطیع و غیر مطیع، و افرادی ظالم و افرادی مظلوم وجود داشتند، و هیچیک در این جهان به پاداش و کیفر نهایی خود نرسیدند، حکمتش ایجاب می کند که "شاه دیگری" در کار باشد تا عدالت تحقق پذیرد.

بعلاوه شخص حکیم این جهان پهناور را برای زندگی چند روزه با آن همه ناملائمات خلقت نمی کند، حتما باید مقدمه ای باشد بر زندگی گسترده ای که ارزش این برنامه وسیع را دارد، یا به تعبیر دیگر هر گاه شاه دیگری نباشد آفرینش این جهان به هدف نهایی نخواهد رسید.

این نیز قابل توجه است که خداوند چنین وعده ای را به عنوان یک وعده حتمی به بندگانش داده و صدق کلام او ایجاب می کند که وعده هایش تخلف ناپذیر باشد.

*** سپس می افزاید: "و او کسی است که بندگان را بی نیاز می کند، و سرمایه های باقی در اختیارشان می نهد" (وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ) خداوند نه تنها در جنبه های مادی نیازمندیهای انسان را با لطف عمیمش بر طرف ساخته، سرمایه های مستمری در اختیار او گذارده، که در زندگی معنوی نیز احتیاجات انسانها را در امر تعلیم و تربیت و تکامل از طریق اعزام رسولان، و انزال کتب آسمانی، و عطای مواهب معنوی مرتفع ساخته است.

"اغنی" از ماده "غنی" به معنی بی نیازی است، و "اقتنی" از ماده "قنیه" (بر وزن جزیه) به معنی اموال و سرمایه هایی است که انسان ذخیره می کند (۱).

بنا بر این "اغنی" به معنی رفع نیازمندیهای فعلی است، و "اقتنی" به معنی

ص: ۵۶۱

اعطای مواهب ذخیره است که در امور مادی همچون باغ و املاک و مانند آن است، و در امور معنوی همچون رضا و خشنودی خدا است که بزرگترین سرمایه جاودانی محسوب می شود.

در اینجا تفسیر دیگری است که "افنی" را نقطه مقابل "اغنی" قرار می دهد یعنی غنی و فقر در دست قدرت او است. نظیر آنچه در آیه ۲۶ سوره رعد آمده: **اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ**: "خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد محدود و تنگ می کند".

ولی این تفسیر با آنچه در منابع لغت آمده سازگار نیست، و آیه فوق نمی تواند شاهی بر این معنا بوده باشد.

*** سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "آیا انسان نمی داند که در کتب پیشین آمده که او است پروردگار ستاره شعری؟! (وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى)".

تکیه بر خصوص "ستاره شعری" علاوه بر اینکه این ستاره درخشنده ترین ستارگان آسمان است که معمولاً به هنگام سحر در کنار صورت فلکی "جوزا" در آسمان ظاهر می شود و کاملاً جلب توجه می کند، به خاطر این است که گروهی از مشرکان عرب آن را می پرستیدند، قرآن می گوید: چرا شعری را می پرستید؟ آفریدگار و پروردگار آن را پرستید.

ضمناً باید توجه داشت که دو ستاره در آسمان است که به نام "شعری" نامیده می شود، که یکی در سمت "جنوب" ظاهر می شود، و به همین دلیل آن را "شعرای یمانی" می نامند (زیرا یمن در جنوب جزیره عربستان است) و دیگری "شعرای شامی" که در جهت شمال قرار دارد، ولی معروف همان "شعرای یمانی" است.

در باره ویژگیهای جالب این ستاره بحثهای دیگری است که در نکات خواهد آمد.

نکته ها:

اشاره

۱- اینهمه آوازه ها از او است!

بحثهای این آیات در حقیقت اشاره ای است به این معنی که هر گونه تسبیری در این عالم به ذات پاک خدا برمی گردد، از مساله حیات و مرگ گرفته، تا خلقت پیچیده انسان از یک نطفه بی مقدار، و همچنین حوادث گوناگونی که در طول زندگی انسانها رخ می دهد، و او را به نحوی می گریاند یا می خنداند همه از ناحیه او است.

در آسمان درخشنده ترین ستارگان به فرمان او و تحت ربوبیتش قرار دارند، و در زمین غنا و بی نیازی انسانها به ذات پاکش باز می گردد، و طبعاً "نشاه آخرت" نیز به فرمان او است، چرا که آنهم حیات جدیدی است در ادامه حیات این جهان.

این بیان از یک سو خط توحید را مشخص می سازد، و از سوی دیگر خط معاد را، چرا که خالق انسان از یک نطفه بی مقدار در رحم، قادر بر تجدید حیات او نیز هست.

به تعبیر دیگر اینها همه بیانگر "توحید افعالی" خدا، و "توحید ربوبیت" است آری "اینهمه آوازه ها از او است".

ص: ۵۶۳

این ستاره همانگونه که گفتیم درخشنده ترین ستارگان آسمان است، و به "شعرا یمانی" معروف است، چرا که در سمت جنوب قرار دارد، و از آنجا که یمن در جنوب جزیره بود آن را به این نام می نامیدند.

گروهی از عرب مانند قبیله "خزاعه" آن را تقدیس و پرستش می نمودند، و اعتقاد داشتند مبدأ موجوداتی در روی زمین است، تاکید قرآن روی این مساله که خدا پروردگار شعری است برای بیدار ساختن این گروه، و همانند آنهاست که مخلوق را با خالق اشتباه کرده، و مربوب را به جای رب قرار داده اند.

این ستاره عجیب الخلقه که به خاطر درخندگی فوق العاده اش پادشاه ستارگان نامیده می شد دارای شگفتیهایی است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود، با توجه به اینکه در آن روز این حقایق در باره ستاره شعری ناشناخته بوده تکیه قرآن روی این موضوع پر معنی است.

الف: طبق تحقیقاتی که در رصدخانه های معروف دنیا به عمل آمده حرارت عظیمی که در سطح شعری حکمفرماست تا ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد! برآورد شده.

در حالی که حرارت سطح کره خورشید ما را فقط ۶۵۰۰ درجه می دانند و این تفاوت عظیم گرمای ستاره شعری را نسبت به خورشید نشان می دهد.

ب: جرم مخصوص این ستاره در حدود ۵۰ هزار مرتبه از آب سنگین تر است یعنی وزن یک لیتر آب در آنجا معادل ۵۰ تن در کره زمین خواهد بود!؛ حال آنکه در میان سیارات منظومه شمسی ما "عطارد" که از همه متکاثف تر است جرم مخصوصش ۶ برابر آب بیشتر نیست.

با این توصیف باید دید که این ستاره شگفت انگیز از چه عنصری تشکیل یافته که اینهمه فشرده است؟ ج: ستاره شعری که در قرن ما در فصل زمستان ظاهر می شود، لکن در عصر منجمین قدیم مصر ظهور این کوكب با آغاز تابستان مقارن بوده، كره بسیار عظیمی است که حجم آن ۲۰ برابر كره آفتاب است، و فاصله آن از ما، نسبت به فاصله خورشید از زمین فوق العاده زیاد است، به طوری که این فاصله را یک میلیون برابر فاصله آفتاب برآورد کرده اند! می دانیم سرعت سیر نور در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر است، و نور آفتاب ظرف ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه به ما می رسد، در حالی که فاصله آن از ماه ۱۵ میلیون کیلومتر است، اما اگر تعجب نکنید نخستین شعاع كره شعری پس از حدود ۱۰ سال به ما می رسد! حال محاسبه کنید که فاصله اش چه اندازه است؟ د- شعرای یمانی ستاره ای همراه دارد که از ستارگان مرموز آسمان است، اولین بار دانشمندی به نام "بسل" به وجود آن پی برد و این در سال ۱۸۴۴ میلادی بود، اما در سال ۱۸۶۲ با تلسکوپ مشاهده شده، دوره گردش ستاره همراه به دور ستاره اصلی ۵۰ سال است! (۱).

اینها همه نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا چه اندازه پر معنی است، و در کوچکترین تعبیراتش حقایق نهفته شده که اگر در روز نزولش کاملاً مشخص نبوده با گذشت زمان روشن شده است.

ص: ۵۶۵

۱-۱) "دائرة المعارف الاسلامیه" ماده شعری، و "فرهنگ نامه" ماده ستاره، و "دائرة المعارف فارسی مصاحب" ماده شعری.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم ص از کنار جمعی می گذشت که مشغول خنده بودند فرمود:

لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتکم قلیلا: "اگر آنچه را من می دانم می دانستید بسیار گریه می کردید و کم می خندید!" هنگامی که پیامبر از آنجا گذشت جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: ان الله هو اضحک و ابکی: "خنده و گریه هر دو از سوی خدا است."

پیامبر ص به سوی آنها بازگشت و فرمود: چهل گام بیشتر نرفته بودم که جبرئیل پیش من آمد و گفت: نزد آنها بازگرد و به آنها بگو ان الله اضحک و ابکی (۱).

اشاره به اینکه لزومی ندارد یک فرد با ایمان همیشه گریان باشد، هم گریه از خوف خداوند و از بیم گناهان در جای خود لازم است، و هم خنده به هنگام نشاط، چرا که همه از سوی خدا است.

به هر حال این تعبیرات هیچ منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که هدف بیان عله العلل و خالق این غرائز و احساسات است.

و اگر در جای دیگر (در آیه ۸۲ توبه) فرموده است: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا - وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: "آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند بخاطر کیفر کارهایی که انجام می دادند" مربوط به منافقان است چنان که آیات قبل و بعد آن گواهی می دهد.

جالب توجه اینکه در آغاز سوره، قسم به ستاره می خورد هنگامی که

غروب کند وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۗ و در اینجا سخن از پروردگار شعری است، هر گاه این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم روشن می شود که چرا "شعری" نمی تواند معبود باشد، زیرا آنهم افول و غروب دارد، و اسیر چنگال قوانین خلقت است.

ص: ۵۶۷

اشاره

وَ أَنَّهُ أَهْلِكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَى (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى (۵۴) فَبِأَى آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵)

ترجمه:

۵۰- (و آیا به انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده) که خداوند قوم "عاد نخستین" را هلاک کرد؟ ۵۱- و همچنین "قوم ثمود" را، و کسی از آنها را باقی نگذارد.

۵۲- و نیز قوم نوح را پیش از آنها، چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند.

۵۳- و نیز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را بر زمین کوبید.

۵۴- سپس آنها را با عذاب سنگین پوشانید! ۵۵- (بگو) در کدامیک از نعمتهای پروردگارت تردید داری؟!

تفسیر:

اینهمه درس عبرت کافی نیست؟!

این آیات هم چنان ادامه مطالبی است که از کتب پیشین صحف ابراهیم

و موسی نقل شده است، در آیات گذشته ده مطلب در طی دو فراز ذکر شده بود، فراز اول ناظر به مسئولیت هر کس در مقابل اعمالش می باشد، و فراز دوم در باره منتهی شدن تمام خطوط به پروردگار سخن می گوید، و در آیات مورد بحث که تنها به ذکر یک مطلب می پردازد سخن از مجازات و هلاکت دردناک چهار قوم از اقوام ستمگر پیشین است که هشدار می دهد برای آنها که از دستورات گذشته سرپیچی می کنند و به مبدأ و معاد ایمان ندارند (۱).

نخست می فرماید: "آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده است که خداوند قوم "عاد نخستین" را هلاک کرد؟! (وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ)." .

توصیف قوم "عاد" به "الاولی" (نخستین) یا به خاطر قدمت این قوم است به طوری که در میان عرب معمول است هر چیز قدیمی را "عادی" می گویند، و یا به خاطر آن است که در تاریخ دو قوم "عاد" وجود داشته اند و قوم معروف که پیامبرشان حضرت هودع بود همان عاد نخستین است (۲).

*** سپس می افزاید: "همچنین خداوند قوم ثمود را بر اثر طغیانشان هلاک کرد و احدی از آنها را باقی نگذارد" (وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ)." .

*** سپس در باره قوم نوح می فرماید: "و نیز قوم نوح را قبل از آنها هلاک کرد" (وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ)." .

ص: ۵۶۹

۱- ۱) توجه داشته باشید که این مطالب یازده گانه همه با "ان" شروع می شود، نخستین آنها در آیه ۳۸ "أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ" و آخرین آنها در آیه ۵۰ "وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ" است.

۲- ۲) "مجمع البیان" و "روح المعانی" و "تفسیر فخر رازی" .

"چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى).

چرا که پیامبرشان نوح در مدتی طولانی تر از تمام انبیاء به تبلیغ آنان پرداخت، با این حال جز تعداد کمی به دعوت او پاسخ نگفتند، و در شرک و بت پرستی و تکذیب و آزار نوح پافشاری و سرسختی فوق العاده ای داشتند، چنان که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

*** قوم لوط چهارمین قومی هستند که به آنها اشاره کرده می گوید: "خداوند شهرهای زیر و رو شده قوم لوط را بر زمین زد" (وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى).

در ظاهر زلزله شدیدی این آبادیها را به آسمان پرتاب کرد و واژگون ساخت و بر زمین کوبید، و طبق روایات جبرئیل آنها را به قوت خداداد از زمین بر کند و وارونه کرد و بر زمین افکند.

*** سپس "آنها را با عذاب سنگینی پوشانید" (فَعَشَّاهَا مَا عَشَّى) (۱).

آری بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو ریخت و سراسر این شهرهای زیر و رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت.

درست است که در تعبیرات این آیه و آیه قبل تصریحی به نام قوم لوط نشده، اما معمولاً مفسران هم در اینجا و هم در آیات ۷۰ توبه و آیه ۹ حاقه که تعبیر به

ص: ۵۷۰

۱-۱) "ما" در "ما عشی" ممکن است مفعول باشد و یا فاعل، نظیر وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا: ولی احتمال اول با ظاهر آیه هماهنگ تر است در صورت اول معنی جمله همان است که در بالا- گفتیم و در صورت دوم معنی چنین است: "خداوندی که پرده ای از عذاب را بر آنها فرستاد آنها را پوشانید، به هر حال این تعبیر در مورد بیان عظمت و شدت چیزی ذکر می شود.

"مؤتفکات" شده است همین معنی را فهمیده اند، هر چند بعضی احتمال داده اند که تمام شهرهای بلا دیده و واژگون شده را در بر می گیرد، ولی آیات دیگر قرآن آنچه را که مشهور مفسران در اینجا فهمیده اند تایید می کند.

در آیه ۸۲ سوره هود آمده است: **فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَاجِدٍ مَنْضُودٍ**: "هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ و از گلهای متحجر و متراکم بر آنها فرو فرستادیم".

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که "مؤتفکه" (شهر زیر و رو شده) شهر بصره است، زیرا در روایتی می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع آنها را مخاطب ساخته فرمود:

یا اهل البصره و یا اهل المؤتفکه و یا جند المرأه و اتباع البهیمه: "ای اهل بصره! و ای اهل سرزمین زیر و رو شده! ای لشکر زن، و ای پیروان شتر! (اشاره به جنگ جمل است که سردمدار عایشه بود و مردم بصره به دنبال شتر او راه افتادند) (۱).

ولی معلوم است که این تعبیر در کلام امیر مؤمنان علی ع از باب نوعی تطبیق است نه تفسیر، شاید در آن زمان مردم این شهر شباهتهایی از نظر اخلاق و یا مجازات الهی با قوم لوط داشته اند.

*** در پایان این بحث به مجموعه نعمتهایی که در آیات گذشته آمده است، اشاره کرده و در شکل یک استفهام انکاری می فرماید: "در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید داری" (**فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى**).

آیا در نعمت حیات، یا اصل نعمت آفرینش، و یا این نعمت که خداوند کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند و خلاصه آنچه در صفحه پیشین آمده

ص: ۵۷۱

و در قرآن نیز تاکید شده است شک و تردید داری؟.

آیا در این نعمت که خداوند شما را از مجازاتهای اقوام پیشین بر کنار داشته، و عفو و رحمتش را شامل حال شما کرده است، تردید دارید؟ و یا در نعمت نزول قرآن و مساله رسالت و ایمان و هدایت؟! درست است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر ص است. ولی مفهوم آن همگان را شامل می شود، بلکه هدف اصلی از آن بیشتر افراد دیگرند.

"تتماری" از ماده "تماری" به معنی "مواجه توأم با شک و تردید" است (۱).

"الاء" جمع "الا" یا الی (بر وزن فعل) به معنی نعمت است، گرچه بعضی از مطالبی که در آیات پیشین آمده، از جمله مجازات و هلاکت اقوام دیگر مصداق نعمت نیست، ولی از این نظر که درس عبرتی است برای دیگران، و نیز از این نظر که خداوند مسلمین و حتی کفار عصر پیامبر ص را از این امور مصون داشته نعمت بزرگی خواهد بود.

ص: ۵۷۲

۱- ۱) گرچه باب "تفاعل" معمولاً در موردی به کار می رود که فعل از دو نفر در برابر یکدیگر صادر می شود، ولی در اینجا تنها به صورت فعل یک نفر ذکر شده که یا به خاطر تاکید است، و یا به خاطر تعدد موارد نعمتها (دقت کنید).

اشاره

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى (۵۶) أَزِفَتِ الْمَآزِفَةُ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰) وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶۲)

ترجمه:

۵۶- این (پیامبر) بیم دهنده ای از بیم دهنده گان پیشین است.

۵۷- آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است (و قیامت فرا می رسد).

۵۸- و هیچکس جز خدا نمی تواند شدائد آن را برطرف سازد.

۵۹- آیا از این سخن تعجب می کنید؟ ۶۰- و می خندید و نمی گریید؟ ۶۱- و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می برید؟

۶۲- حال که چنین است همه برای خدا سجده کنید و پرستش نمائید.

تفسیر:

همه برای او سجده کنید

به دنبال آیات گذشته که سخن از هلاکت اقوام پیشین به خاطر ستمگری

و طغیان آنها می گفت، آیات مورد بحث روی سخن را به مشرکان و کفار و منکران دعوت پیامبر ص کرده، می گوید: این پیامبر (یا این قرآن) انذار کننده ای همچون انذار کنندگان پیشین است" (هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ).

اینکه می گوید: پیامبر (یا قرآن) از نوع انذار کنندگان نخستین است، مفهومی است که رسالت محمد ص و کتاب آسمانی قرآن موضوع بیسابقه ای نیست، شبیه آن در گذشته بسیار بوده است، چرا مایه تعجب شماست؟ بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که "هذا" اشاره به اخباری است که در آیات قبل از سرگذشت اقوام پیشین ذکر شد، زیرا اینها نیز به نوبه خود بیم دهنده است، ولی دو تفسیر سابق مناسبتر به نظر می رسد.

*** آن گاه برای اینکه مشرکان و کافران به خطری که در پیش دارند توجه بیشتر کنند، می افزاید: "آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است" (أُزِفَتْ الْأَزْفَةُ).

آری قیامت نزدیک است، خود را برای سؤال و حساب و جزا آماده کنید.

تعبیر به "آزفه" از قیامت به خاطر نزدیکی آن و تنگی وقت است، زیرا این واژه از کلمه "ازف" (بر وزن نجف) به معنی "تنگی وقت" گرفته شده، و طبعاً مفهوم نزدیک شدن را نیز در بر دارد.

نامگذاری قیامت به این نام علاوه بر آیه مورد بحث در آیه ۱۸ غافر نیز آمده است، و تعبیری است گویا و بیدار کننده، همین مفهوم را به صورت دیگری در آیه ۱ سوره قمر می خوانیم: اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ: "قیامت نزدیک شده است" و به هر حال نزدیکی قیامت با توجه به کوتاهی عمر دنیا قابل درک است به خصوص اینکه هر کس می میرد قیامت صغرایش بر پا می شود.

سپس می افزاید: مهم این است که "هیچکس جز خدا نمی تواند در آن روز به داد مردم برسد، و شدائد آن را برطرف سازد" (لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ) (۱).

"کاشفه" در اینجا به معنی برطرف کننده شدائد است.

ولی بعضی از مفسران "کاشفه" را به معنی عاملی برای تاخیر قیامت تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی "کشف کننده تاریخ وقوع قیامت" گرفته اند ولی معنی اول از همه مناسبتر است.

به هر حال حاکم و مالک و صاحب قدرت در آن روز (و همیشه) خدا است، اگر نجات می خواهید دست به دامن لطف او زنید، و اگر آرامش می طلبید در سایه ایمان به او قرار بگیرید.

*** در آیه بعد می افزاید: "آیا از این سخن تعجب می کنید" (أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ).

این جمله ممکن است اشاره به مساله رستاخیز باشد که در آیات قبل آمده، یا اشاره به قرآن، (چرا که در آیات دیگر از آن تعبیر به "حدیث" شده) (۲) و یا سخنانی که در باره هلاک اقوام پیشین گفته شد و یا همه اینها.

*** سپس می گوید "و می خندید و گریه نمی کنید"؟ (و تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ).

ص: ۵۷۵

۱-۱) ضمیر "لها" به "آزفه" باز می گردد، و مؤنث بودن "کاشفه" بخاطر این است که صفت برای "نفس" محذوف است بعضی نیز احتمال داده اند که "تاء" در "کاشفه" برای مبالغه است مانند "علامه".

۲-۲) سوره طور آیه ۳۴.

"و پیوسته در غفلت و بیخبری و لهو و سرگرمی گناه آلود به سر می برید"؟! (وَ أَنتُمْ سَامِدُونَ).

در حالی که اینجا نه جای خنده است و نه جای غفلت و بیخبری، جای گریه بر فرصتهای از دست رفته، طاعات ترک شده، و معاصی و گناهدانی است که از شما سر زده است، جای بیداری و جبران اموری است که از دست رفته، و بالآخره جای توبه و انابه و بازگشت به سایه لطف خدا است.

"سامدون" از ماده "سمود" (بر وزن جمود) به معنی لهو و سرگرمی و بلند کردن سر از روی کبر و غرور است، و در اصل به کار شتر هنگامی که راه می رود و سر خود را از روی بی اعتنایی به هوا بلند می کند گفته می شود.

این متکبران مغرور همچون حیوانات به خواب و خور مشغولند، در عیش و نوش غرقند، و از حوادث دردناک و کیفرهای شدیدی که در پیش دارند و نزدیک است دامانشان را بگیرد بیخبرند.

*** در آخرین آیه این سوره، و به دنبال بحثهای فراوانی که پیرامون اثبات توحید و نفی شرک بیان شد، می گوید: "اکنون که چنین است برای خدا سجده کنید و او را پرستش نمایید" (فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا).

اگر می خواهید در صراط مستقیم حق گام بردارید تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاکش منتهی می گردد سجده کنید، و اگر می خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند گرفتار نشوید تنها او را عبادت کنید.

جالب توجه اینکه در روایات زیادی نقل شده است که وقتی پیامبر ص به هنگام تلاوت این سوره به این آیه رسید همه مؤمنان و کافرانی که آن را شنیدند به سجده افتادند، طبق روایتی تنها کسی که سجده نکرد "ولید بن مغیره"

بود که (شاید نمی توانست برای سجده کردن خم شود) کفی از خاک برداشت و پیشانی را بر آن گذاشت و اینگونه سجده کرد! این تعجب ندارد که حتی بت پرستان به سجده افتاده باشند چرا که لحن گیرای این سوره از یک سو، محتوای هیجان انگیز آن از سوی دیگر، و تهدیدهای وحشتناک نسبت به مشرکان از سوی سوم، و خارج شدن این آیات مبارک از دهان پیغمبر گرامی اسلام ص در نخستین مرحله نزول وحی از سوی چهارم، آن چنان گیرا و مؤثر و پر نفوذ بود که هر دلی را بی اختیار تحت تاثیر خود قرار داد، و حجابهای عناد و لجاج و تعصب و خودخواهی را هر چند موقت کنار زد، و نور توحید را در قلوب پرتوافکن کرد.

اگر خود ما نیز این سوره را با دقت و تامل، و با حضور قلب و توجه تلاوت کنیم، و خود را در برابر پیامبر گرامی اسلام ص و در جو نزول آیات بینگاریم، می بینیم قطع نظر از عقائد خاص اسلامی چاره ای جز این نداریم که وقتی به آخرین آیه برسیم به سجده بیفتیم و در پیشگاه حق سر تعظیم فرود آریم.

این نخستین بار نیست که قرآن در قلوب منکران نیز اثر می گذارد و آنها را بی اختیار مجذوب خود می کند چنان که در داستان ولید بن مغیره آمده است که وقتی آیات سوره فصلت را شنید هنگامی که پیامبر ص این آیه را تلاوت فرمود: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا فَانظُرْ إِلَى إِلَهِ الْعَادِ فِي بَيْتِهِ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ الْمَوَدَّةُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَعَلَّهُمْ يُرْجَوْنَ که مشرکان پنداشتند او کاملاً مجذوب آئین محمد ص شده است.

بنا بر این هیچ نیازی نیست که بگوئیم چون بعضی از شیاطین جن یا انسانهای شیطان صفت به هنگام تلاوت آفرَأْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ ... که سخن از بتهای معروف عرب می گوید زبان به توصیف این بتها گشودند و جمله "تلک"

الغرائق العلی "را گفتند، و به همین دلیل توجه مشرکان را به خود جلب کردند آنها نیز به این خاطر به سجده افتادند.

زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات قبلا گفته ایم در آیاتی که به دنبال ذکر نام این بتها آمده سخت از آنها نکوهش شده است، و جای هیچگونه تردید و خطا و اشتباه را برای کسی باقی نگذارده است (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیات ۱۹ و ۲۰ همین سوره مراجعه شود).

این نکته لازم به یادآوری است که "آیه فوق" از آیاتی است که به هنگام تلاوت آن سجده بر همه واجب است، لحن آیه که از صیغه امر در آن استفاده شده و امر دلیل بر وجوب است نیز گواه این معنی است و به این ترتیب بعد از سوره "الم سجده" و "حم سجده" این سومین سوره ای است که مشتمل بر "سجده واجب" است، هر چند طبق بعضی از روایات از نظر تاریخ نزول اولین سوره ای که آیه سجده واجب در آن نازل شده همین سوره بوده است.

***خداوندا! همیشه انوار معرفت را در قلوب ما پرتوافکن کن، تا غیر تو را نپرستیم و در برابر غیر تو سجده نکنیم.

بارالها! کلید تمام خیرات در دست قدرت تو است ما را از بهترین مواهب و عطایایت یعنی خشنودی و رضایت بهره مند ساز.

پروردگارا! دیده ای عبرت بین عطا فرما، تا از سرنوشت اقوام ستمگر پیشین درس عبرت بیاموزیم، و از گام نهادن در طریق آنها بر حذر باشیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره نجم و پایان جلد بیست و دوم تفسیر نمونه ۱۵/ربیع الاول/۱۴۰۶.

۱۳۶۴/۹/۷

ص: ۵۷۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

